

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

۹

مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

تعلیم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی


بسم الله الرحمن الرحیم

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن العرفان در تفسیر قرآن – جلد۹

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر : اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۴-۲ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۵-۹ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۶-۶ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۷-۳ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۸-۰ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۹-۷ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۰-۳ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۱-۰ : ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۲-۷ : ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۳-۴ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۴-۱ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۵-۸ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۷-۲ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۸-۹ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۹-۶ :

یادداشت : کتاب حاضر قبلاـ تحت عنوان" تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن "توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات : ج.۱. الفاتحه، جزء اول بقره.- ج.۲. سوره بقره.- ج.۳. از اول سوره آل‌عمران تا آخر.- ج.۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر.- ج.۵. الانعام - الاعراف - الانفال.- ج.۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف.- ج.۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار.- ج.۸. از سوره کهف الی سوره حج.- ج.۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص.- ج.۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر.- ج.۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری.- ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه.- ج.۱۳. سوره الرحمن.- ج.۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات.- ج.۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر : تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد نهم]

مقدمه

هدایت

قرآن نزولش برای هدایت انسان است. هدایت برای گذرا از اینکه دنیا به ابدیت و لقاء اللّه. ولی اینکه هدایت شامل چه کسانی می‌شود! چه کسانی میتوانند هدایتگر باشند چه کسانی مشمول هدایت میشوند! و کلام مبین در اینکه باب چه میفرماید! ...

آنچه مسلم است خواهران و برادران ایمانی اسلامی خود در مسیر هدایت قرار گرفته و با کلام خدا، ادعیه ائمه هدی، احادیث و روایات وارده، کتب علمای اعلام و فقهای بزرگوار مفسرین عالیقدر و بالاخره آثار عرفای اسلامی همه و همه انسان در جهت

حرکت بسوی خدای تبارک و تعالی قرار میدهند.

حضرت امام خمینی دامت برکاته در باب هدایت میفرمایند:

هدایت بطوری که ذکر شد و معلوم گردید از برای هدایت بحسب انواع سیر سایرین و مراتب سلوک سالکین الی اللّه مقامات و مراتبی است و ما بطریق اجمال اشاره ببعض مقامات آن می کنیم تا در ضمن صراط مستقیم و صراط مفرطین که مغضوب علیهم و ضالین می‌باشند بحسب هر یک از مراتب معلوم گردد.

اول نور هدایت فطری است اشاره بآن در تنبیه سابق شد و در اینمرتبه از هدایت صراط مستقیم عبارت است از سلوک الی اللّه بی احتجاب بحجاب ملکی یا ملکوتی و یا سلوک الی اللّه بی‌احتجاب بحجب معاصی قالبیه یا معاصی قلبیه یا سلوک الی اللّه است بی‌احتجاب بحجب غلو و یا تقصیر یا سلوک الی اللّه است بی‌احتجاب عجب نورانیه یا ظلمانیه و یا سلوک الی اللّه است بی‌احتجاب بحجب وحدت یا کثرت و شاید «یُضِلُّ مَن یَشاءُ وَ یَهدِی مَن یَشاءُ» اشاره به اینکه مرتبه از هدایت و احتجابات باشد که در حضرت قدر که نزد ما مرتبه واحدیت بتجلی به حضرات اعیان ثابته است تقدیر شده و تفصیل آن از حوصله اینکه رساله بلکه از نطاق تحریر و بیان خارج است و هو سر من سر اللّه و ستر من ستر اللّه.

دوم هدایت بنور قرآن است و در مقابل آن غلو و تقصیر از معرفت آن است و یا وقوف بظاهر و وقوف بباطن است چنانچه بعضی اهل ظاهر علوم قرآن را عبارت از همان معانی عرفیه عامیه و مفاهیم سوقیه و ضعیفه می‌دانند و بهمین عقیده تفکر و تدبر در قرآن نکنند و استفاده آنها از اینکه صحیفه نورانیه که متکفل سعادات روحیه و جسمیه و قلبیه و قلبیه است منحصر بهمان دستورات صوریه ظاهریه است و آن همه آیاتی که دلالت کند بر آنکه تدبر و تذکر آن لازم یا راجح است و از استناره بنور قرآن فتح ابوابی از معرفت شود پس پشت اندازند گویی قرآن برای دعوت بدنیا و مستلذات حیوانیه و تاکید مقام حیوانیت و شهوات بهیمیه نازل شده است.

و بعضی اهل باطن بگمان خود از ظاهر قرآن و دعوت‌های صوریه آن که دستور تادب بآداب محضر الهی و کیفیت سلوک الی اللّه است و آنها غافل از آن هستند متصرف شوند و با تلبیسات ابلیس لعین و نفس اماره بالسوء از ظاهر قرآن منحرف و بخیال خود بعلوم باطنیه آن متشبث هستند با آنکه راه وصول بباطن از تادب بظاهر است.

پس ایندو طایفه هر دو از جاده اعتدال خارج و از نور هدایت بصراط مستقیم قرآنی محروم و بافراط و تفریط منسوبند و عالم محقق و عارف مدقق بایـد قیام بظاهر و باطن کند و به ادبهای صوری و معنوی متأدّب گردد چنانچه ظاهر را بنور قرآن متنور می کند باطن را نیز بانوار معارف و توحید و تجرید آن نورانی کند.

اهل ظاهر بدانند که قصر قرآن را بآداب صوریه ظاهریه و یک مشت دستورات عملیه و اخلاقیه و عقاید عامیه در باب توحید و اسماء و صفات نشناختن حق قرآن و ناقص دانستن شریعت ختمیه است که باید اکمل از آن تصور نشود و الا ختمیت آن در سنت عدل محال خواهد بود.

پس چون شریعت ختم شرایع و قرآن ختم کتب نازله و آخرین رابطه بین خالق و مخلوق است بایـد در حقایق توحیـد و تجریـد و معارف الهیه که مقصد اصلی و غایت ذاتی ادیان و شرایع و کتب نازله الهیه است آخرین مراتب و منتهی النهایه اوج کمال باشد و الا نقص در شریعت که خلاف عدل الهی و لطف ربوبی است لازم آید و اینکه خود محالی است فضیح و عاری است قبیح که با هفت دریا از روی ادیان حق لکه ننگش شسته نشود و العیاذ باللّه.

و اهل باطن بدانند که وصول بمقصد اصلی و غایت حقیقی جز تطهیر ظاهر و باطن نیست و بی‌تشبث بصورت و ظاهر بلب و باطن نتوان رسید و بدون تلبس بلباس ظاهر شریعت راه بباطن نتوان پیدا کرد پس در ترک ظاهر ابطال ظاهر و باطن شرایع است و اینکه از تلبیسات شیطان جن و انس است و ما شمه‌ای از اینکه مطلب را در کتاب شرح اربعین حدیث مذکور داشتیم.

سوم هدایت بنور شریعت است.

چهارم هدایت بنور اسلام است.

پنجم هدایت بنور ایمان است.

ششم هدایت بنور یقین است.

هفتم هدایت بنور عرفان است.

هشتم هدایت بنور محبت است.

نهم هدایت بنور ولایت است.

دهم هدایت بنور تجرید و توحید است و برای هر یک دو طرف افراط و تفریط و غلو و تقصیر است که تفصیل آن موجب تطویل است و شاید اشاره ببعض آن یا تمام مراتب آن باشد حدیث شریف کافی که می‌فرماید

«نحن آل محمّد النمط الاوسط الذی لا یدرکنا الغالی و لا یسبقنا التالی

و

فی الحدیث النبوی (ص) خیر هذه الامه النمط الاوسط یلحق بهم التالی و یرجع الهیم الغالی.

استعاذه

امام خمینی اینکه انسان کامل و مفسر بزرگوار و عارف باللّه در هر مرتبه از مراتب سیر و سلوک برای سالکان و راهیان صراط مستقیم چون پیری کامل و مرشدی فنای فی اللّه راه «انسان شدن»، «کامل شدن»، «عبد» شدن را بما یاد داده و خود در کتب و تالیفات در گذشته چون: اسرار الصلاة، آداب الصلاة، شرح دعای سحر، جبر و اختیار، شرح اربعین، مصباح ولایت و مصباح الهدایه، ... و در سخنرانی‌ها و پیام‌ها همواره انسان را از شر شیطان نفس بر حذر داشته و به گذر از زندگی مادی و پیوست به ابدیت دعوت می- نماید اینکه ناصح بزرگوار چون اجداد مطهرش برای جامعه‌ی بشری چون «بشیر و نذیر» است بشارت به لقاء اللّه، و ترساندن از سقوط در اسفل سافلین.

امام آنچه امام در باب استعاذه میفرمایند:

در بیان ارکان استعاذه است و آن چهار است:

ال مستعیذ. دوم مستعاذ منه. سوم- مستعاذ به. چهارم- مستعاذ لاجله.

بدانکه برای اینکه ارکان تفصیل بسیار است که از حوصله اینکه اوراق خارج است و ما بذکر مختصری از آن اکتفاء می کنیم رکن اول در مستعیذ است و آن حقیقت انسانیه است از اول منزل سلوک الی اللّه تا منتهی النهایه فنای ذاتی «و اذا تم الفناء المطلق ملک الشیطان رکن دوم در مستعاذ منه است و آن ابلیس لعین و شیطان رجیم است که بواسطه دام های گوناگون انسان را از وصول بمقصد و حصول مقصود باز دارد.

و آنچه که بعضی اعاظم از اهل معرفت ذکر فرموده که حقیقت شیطان عبارت است از جمیع عالم بجنبه سوائیه پیش نویسنده تمام نیست زیرا که جنبه سوائیه که عبارت از یک صورت موهومه عاری از حقیقت و خالی از تحقق و واقعیتی است از دامهای ابلیس است که انسان را سرگرم بآن می‌کند و شاید اشاره باین معنی باشد قول خدای تعالی ذلک به أَلهاكُمُ التَّكاثُرُ حَتّى زُرتُمُ المَقابِرَ و الا خود ابلیس، حقیقتی است که دارای تجرد مثالی و حقیقت ابلیسیه کلیه که رئیس الابالسه است و هم ابلیس الکل است.

چنانچه حقیقت عقلیه مجرده کلیه که آدم اول است عقل الکل است و واهمه‌های جزئیه ملکیه از مظاهر و شئون آنست چنانچه عقول جزئیه از شئون و مظاهر عقل کلی است و تفصیل و تحقیق اینکه مقام از حوصله اینکه رساله خارج است.

بالجمله آنچه در اینکه سلوك الهی و سیر الی اللّه مانع از سیر شود و خار طریق گردد آن شیطان یا مظاهر آن می‌باشد که اعمال آنها نیز عمل شیطان است و آنچه از عوالم غیب و شهود و عوارض حاصله برای نفس و حالات مختلفه آن حجاب روی جانان شود چه از عوالم ملکیه دنیاویه باشد چون فقر و غنا و صحت و مرض و قدرت و عجز و علم و جهل و آفات و عاهات و غیر آن و چه از عوالم غیبیه تجردیه و مثالیه باشد چون بهشت و جهنم و علم متعلق بآن حتی علوم عقلیه برهانیه که راجع بتوحید و تقدیس حق است تمام آنها از دامهای ابلیس است که انسان را از حق و انس و خلوت باو باز میدارد و بآنها سرگرم می کند حتی سرگرمی بمقامات معنوی و وقوف بمدارج روحانی که ظاهرش وقوف در صراط انسانیت و باطنش وقوف در صراط حق است که جسر روحانی جهنم فراق و بعد و منتهی شود بجنت لقاء و اینکه جسر مخصوص بیک طائفه قلیله از اهل معرفت و اصحاب قلوب است از دامهای بزرگ ابلیس الابالسه است که باید از آن پناه بذات مقدس حق جل شانه برد.

بالجمله آنچه تو را از حق باز دارد و از جمال جمیل محبوب جل جلاله محجوب کند شیطان تو است چه در صورت انسان باشد یا جن و آنچه که بآن وسیله تو را از اینکه مقصد و مقصود باز دارند دامهای شیطانی است چه از سنخ مقامات و مدارج باشد یا علوم و کمالات یا حرف و صنایع یا عیش و راحت یا رنج و ذلت یا غیر اینها و اینها عبارت از دنیای مذموم است و دام شیطان است و استعاذه از آن باید کرد.

و آنچه از رسول خدا (ص) منقول است که می‌فرمود

«اعوذ بوجه اللّه الکریم و بکلمات اللّه الّتی لا- یجاوزهن بر و لا-فاجر من شر ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و شر ما ینزل من الارض و ما یخرج منها و من شر فتن اللیل و النهار و من شر طوارق اللیل و النهار الا طارقا» یطرق بخیر»

شاید مقصود همین معنا باشد. و تم الاستعاذه».

و تفصیل اینکه اجمال آنکه انسان تا در بیت نفس و طبیعت مقیم است و بسفر روحانی و سلوك الی اللّه اشتغال پیدا نکرده و در تحت سلطنت شیطانیه بهمه شئون و مراتب است بحقیقت استعاذه متلبس نشده و لقلقه لسان او بی‌فایده بلکه تثبیت و تحکیم سلطنت شیطانیه است مگر با تفضل و عنایت الهی و چون بسیر و سلوك الی اللّه متلبس گردید و سفر روحانی را شروع نمود تا در سیر و سلوك است آنچه مانع از اینکه سفر و خار طریق است شیطان او است چه از قوای روحانیه شیطانیه و یا از جن و انس باشد زیرا که جن و انس نیز اگر خار طریق و مانع سلوك الی اللّه باشند بدستیاری شیطان و تصرف آن باشد.

چنانچه خدای تعالی اشاره بآن فرموده در سوره مبارکه ناس آنجا که فرماید مِن شَرِّ الوَسواسِ الخَنّاسِ الَّذِی یُوَسوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ مِنَ الجِنَّةِ وَ النّاسِ و شیطان اگر جن باشد از آیه شریفه استفاده شود که وسواس خناس که شیطان است جن است و انس یکی بالاصاله و دیگر بالتبعیه و اگر شیطان حقیقت دیگری باشد شبیه بجن از آیه شریفه معلوم شود که اینکه دو نوع یعنی جن و انس نیز تمثلات شیطانیه و مظاهر آنند.

و در آیه دیگر نیز اشاره فرماید به اینکه معنی آنجا که فرماید شیاطین الانس و الجن و در اینکه سوره مبارکه اشاره بارکان استعاذه چنانچه مذکور شد فرموده چنانچه ظاهر است.

بالجمله انسان قبل از شروع بسلوك و سیر الی اللّه مستعیذ نیست و پس از آنکه سیر تمام شد و از آثار عبودیت بهیچ وجه باقی نماند و بفنای ذاتی مطلق نائل شد از استعاذه و مستعاذ منه و مستعیذ اثری باقی نماند و جز حق و سلطنت الهیه در قلب عارف چیزی نیست و از قلب خود و خود نیز خبری ندارد و اعوذ بک منك نیز در اینمقام نیست.

و چون حالت صحو و انس و رجوع رخ داد باز استعاذه را حقیقتی باشد لکن نه چون استعاذه که سالك راست و لهذا بحضرت رسول ختمی (ص) نیز امر باستعاذه شده چنانچه خدای تعالی فرماید قُل أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ. وَ قُل رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِن هَمَزاتِ الشَّیاطِینِ وَ أَعُوذُ بِکَ رَبِّ أَن یَحضُرُونِ.

پس انسان در دو مقام مستعیذ نیست یکی قبل از سلوک و آن حال احتجاب محض است که در تحت تصرف و سلطنت شیطان است و یکی بعد از ختم سلوک که فنای مطلق دست دهد که از مستعیذ و مستعاذ له و استعاذ خبری نیست و در دو مقام مستعیذ است.

یکی حال سلوک الی اللّه که استعاذه کند از خارهای طریق وصول که قعود بر صراط مستقیم انسانیت کردند چنانچه خداوند از قول شیطان حکایت فرماید فَبِما أَغوَيتَنِی لَأَقعُدَنَّ لَهُم صِراطَكَ المُستَقِيمَ

و یکی در حال صحو و رجوع از فنای مطلق که استعاذه کند از احتجابات سلوکیه و غیر آن.

و استعاذه بوجه اللّه و کلمات اللّه استغراق در بحر جمال و جلال است و آنچه انسان را از آن باز دارد از شرور است و مربوط بعالم شیطان و مکاید آن است و از آن باید پناه بوجه اللّه برد چه آن از حقایق کامله سماویه باشد یا ناقصه ارضیه مگر آنکه طارق بخیر باشد که آن طارق الهی است که بخیر مطلق حق تعالی دعوت کند.

رکن سوم: در مستعاذ به است بدانکه چون حقیقت استعاذه در سالک الی اللّه متحقق در سیر و سلوک بسوی حق متحصل است یعنی استعاذه اختصاص دارد بسالک در مراتب سلوک پس بحسب مقامات و مراتب سایران و مدارج و منازل سالکان حقیقت استعاذه و مستعیذ و مستعاذ منه و مستعاذ به فرق میکند.

و اشاره باین توان باشد سوره شریفه ناس که فرماید قُل أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ مَلِكِ النّاسِ إِلهِ النّاسِ از مبادی سلوک تا حدود مقام قلب سالک بمقام ربوبیت پناه برد و توان اینکه ربوبیت، ربوبیت فعلیه باشد که مطابق شود با اعوذ بکلمات اللّه التامات و چون سیر سالک منتهی شد بمقام قلب مقام سلطنت الهیه در قلب ظهور کند و در اینکه مقام بمقام ملک النّاس از شر تصرفات قلبیه ابلیس و سلطنت باطنیه جائرانه او پناه برد چنانچه در مقام اول از شر تصرفات صدریه او پناه برد.

و شاید اینکه فرموده الَّذِی یُوَسوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ با آنکه وسوسه در قلوب و ارواح نیز از خناس است برای آن باشد که در مقام معرفی بشان عمومی و صفت ظاهره پیش همه مناسب است تعریف شود.

و چون سالک از مقام قلب نیز تجاوز نمود بمقام روح که از نفخه الهیه است و اتصالش بحق تعالی بیشتر است از اتصال شعاع شمس بشمس و در اینمقام مبادی حیرت و هیمان و جذبه و عشق و شوق شروع شود و در اینکه مقام باله النّاس پناه برد و چون از اینمقام ترقی کند و ذات بی‌مرآت شئون نصب العین شود و بعبارت دیگر بمقام سر رسد «اعوذ بک منک» مناسب با او است و در اینکه مقامات تفصیلی است که مناسب اینمقاله نیست.

و بدانکه اسم استعاذه باسم اللّه بواسطه جامعیت مناسب با همه مقامات است و آن در حقیقت استعاذه مطلقه است و دیگر استعاذه‌ها مقیده است.

رکن چهارم در مستعاذ له است یعنی غایت استعاذه بدانکه آنچه مطلوب بالذات است برای انسان مستفید از سنخ کمال و سعادت و خیریت است و آن بحسب مراتب و مقامات سالکان بسیار متفاوت است چنانچه سالک تا در بیت نفس و حجاب طبیعت است غایت سیرش حصول کمالات نفسانیه و سعادات طبیعیه خسیسه است و اینکه در مبادی سلوک است و چون از بیت نفس خارج شد و از مقامات روحانیه و کمالات تجردیه ذوقی نمود مقصدش عالی‌تر و مقصودش کاملتر میشود و بمقامات نفسانیه پشت پا زند و قبله مقصودش حصول کمالات قلبیه و سعادات باطنیه شود.

و چون از اینمقام نیز عنان سیر را برتافت و بسر منزل سر روحی رسید مبادی تجلیات الهیه در باطن او بروز کند و لسان باطنش در اول امر و جهت وجهی لوجه اللّه و پس از آن و جهت لأسماء اللّه او للّه و پس از آن و جهت وجهی له شود و شاید جهت «وَجَّهتُ وَجهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ» راجع بمقام اول باشد بمناسبت فاطریت.

بالجمله سالک در هر مقامی غایت حقیقی او حصول کمال و سعادت است بالذات و چون با سعادت و کمالات در هر مقامی

شیطانی قرین و دامی از دامهای او مانع حصول است ناچار سالک بحق تعالی پناه برد از آن شیطان و شرور و دامهای او برای حصول مقصود اصلی و منظور ذاتی. پس در حقیقت غایت استعاذه برای سالک حصول آن کمال مترقب و سعادت مطلوبه است و غایهٔ الغایات و منتهی الطلبات حق تعالی جلت عظمته است و استعاذه از شیطان بالتبع واقع میشود و الحمد للّه اولا و آخرا».

نهضت زنان مسلمان ۴/ ۵/

۱۳۶۱

صفحه : ۲

سورهٔ المؤمنون

اشاره

۱۳۶۱مکیهٔ مائهٔ و ثمانی عشر آیهٔ کوفی و تسع عشرهٔ غیرهم

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱ تا ۲۰]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
قَد أَفلَحَ المُؤمِنُونَ (۱) الَّذِینَ هُم فِی صَلاتِهِم خاشِعُونَ (۲) وَ الَّذِینَ هُم عَنِ اللَّغوِ مُعرِضُونَ (۳) وَ الَّذِینَ هُم لِلزَّکاةِ فاعِلُونَ (۴)
وَ الَّذِینَ هُم لِفُرُوجِهِم حافِظُونَ (۵) إِلاّ عَلی أَزواجِهِم أَو ما مَلَکَت أَیمانُهُم فَإِنَّهُم غَیرُ مَلُومِینَ (۶) فَمَنِ ابتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ (۷) وَ الَّذِینَ هُم لِأَماناتِهِم وَ عَهدِهِم راعُونَ (۸) وَ الَّذِینَ هُم عَلی صَلَواتِهِم یُحافِظُونَ (۹)
أُولئِکَ هُمُ الوارِثُونَ (۱۰) الَّذِینَ یَرِثُونَ الفِردَوسَ هُم فِیها خالِدُونَ (۱۱) وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ مِن سُلالَةٍ مِن طِینٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلناهُ نُطفَةً فِی قَرارٍ مَکِینٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقنَا النُّطفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقنَا العَلَقَةَ مُضغَةً فَخَلَقنَا المُضغَةَ عِظاماً فَکَسَونَا العِظامَ لَحماً ثُمَّ أَنشَأناهُ خَلقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللّهُ أَحسَنُ الخالِقِینَ (۱۴)
ثُمَّ إِنَّکُم بَعدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّکُم یَومَ القِیامَةِ تُبعَثُونَ (۱۶) وَ لَقَد خَلَقنا فَوقَکُم سَبعَ طَرائِقَ وَ ما کُنّا عَنِ الخَلقِ غافِلِینَ (۱۷) وَ أَنزَلنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسکَنّاهُ فِی الأَرضِ وَ إِنّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ (۱۸) فَأَنشَأنا لَکُم بِهِ جَنّاتٍ مِن نَخِیلٍ وَ أَعنابٍ لَکُم فِیها فَواکِهُ کَثِیرَةٌ وَ مِنها تَأکُلُونَ (۱۹)
وَ شَجَرَةً تَخرُجُ مِن طُورِ سَیناءَ تَنبُتُ بِالدُّهنِ وَ صِبغٍ لِلآکِلِینَ (۲۰)

صفحه : ۳

خلافی نیست که سوره المؤمنون در مکه فرود آمده و نزد کوفیان عدد آیات آن یکصد و هیجده آیه و نزد غیر آنها یکصد و نوزده آیه است و هزار و چهل و پنج کلمه و چهار هزار و سیصد و دو حرف است.

و بروایت ابی از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کسی که سوره مؤمنون را بخواند روز قیامت ملائکه وی را بروح و ریحان بشارت دهند، و نیز ملائکه بچیزی او را بشارت دهند که در وقت نزول ملائکه برای قبض روحش چشمش روشن میگردد و از حضرت صادق (ع) چنین روایت شده هر کس در هر جمعه سوره مؤمنین را بخواند عاقبت بخیر خواهد گردید و در فردوس اعلا با

پیمبران است (طبرسی)

صفحه : ۴

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

حقیقهٔ مؤمنین آنهایی که (دارای چنین صفاتی میباشند) رستگار گردیدند (۱)

آن کسانی که در نماز خشوع و فروتنی میکنند (۲)

و آنهایی که از بیهوده کاریها اجتناب مینمایند (۳)

و کسانی که زکاهٔ مالشان را میدهند (۴)

و آنهایی که فرج خود را از زنا حفظ مینمایند (۵)

مگر از ازواجشان و آنهایی را که مالک گردیده‌اند که حقیقهٔ نسبت بآنان ملامت کرده نمیشوند (۶)

و کسی که غیر از زن و کنیز خود غیری را بجوید (برای مقاربت) از حد تجاوز نموده (۷)

و نیز از صفات مؤمنین اینکه است که امانتهایشان و عهدشان را مراعات میکنند (۸)

و آنهایی که اوقات نمازشان را حفظ مینمایند (۹)

اینکه چنین جماعتی وارثانند (۱۰)

که بهشت را بمیراث میبرند و در بهشت جاویدان خواهند بود (۱۱)

و حقیقهٔ ما انسان را از خلاصه گل آفریدیم (۱۲)

پس از آن او را در جایگاه استوار قرار دادیم (۱۳)

پس از آن او را نطفه (خون بسته) گردانیدیم پس از آن نطفه را مضغه (پارچه گوشتی) نمودیم و بپارچه گوشت استخوان و باستخوان گوشت پوشانیدیم (وقتی خلقتش تمام گردید) بوی روح دمیدیم بزرگ و بزرگوار است خدایی که بهترین خلق کنندگان است (۱۴)

پس از آن بحقیقت شما از مردگانید (۱۵)

پس از آن محققا شما در قیامت مبعوث خواهید گردید (۱۶)

و ما بالای سر شما هفت آسمان آفریدیم و از آفریده خود غافل نمیباشیم (۱۷)

و ما از آسمان باندازه معین آب را فرود آوردیم پس از آن آن را در زمین ساکن گردانیدیم و حقیقهٔ بر بردن آب توانا میباشیم (۱۸)

و برای شما بآن آب بوستانهایی از نخل خرما و انگور آفریدیم و برای شما در آنها میوه‌های بسیاری است که از آن میخورید (۱۹)

و درختهایی که از طور سینا روئیده میشود با روغن که خورش نان خورندگان باشد (۲۰).

صفحه : ۵

(توضیح آیات)

قَد أَفلَحَ المُؤمِنُونَ در اینکه آیات هفت صفت از صفات مؤمن کامل را تذکر میدهد و اینکه اوصاف را از علامات ایمان و فلاح و رستگاری بشمار میآورد که مؤمن کامل که ایمان در قلبش نفوذ نموده از غیرش شناخته شود.

(فلاح) در لغت ظفر یافتن بمراد است. راغب گفته (الفلح- بالفتح و السکون الشق و قیل الحدید بالحدید، یفلح ای یشق. و الفلاح الظفر و ادراک بغیهٔ و ذلک ضربان دنیوی و اخروی فالدنیوی الظفر بالسعادات الّتی تطیب بها الحیاهٔ الدنیا و هو البقاء و الغنی و العزّ. و الاخروی اربعهٔ اشیاء: بقاء بلا فناء، و غنی بلا فقر، و عزّ بلا ذل، و علم بلا جهل) و لذلک گفته شده (لا عیش الّا عیش الاخرهٔ) (پایان) و بقولی بمعنی بقاء در عمل خیر است، و (افلح) از باب افعال آمده یعنی مظفّر و کامیاب و سعادتمند گردیدند مؤمنون کسانی که باین اوصافند.

در عرف قرآن ایمان، اذعان و تصدیق است بوحدانیّت خدا و رسولان او و روز قیامت و بکلّ (ما جاء به النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم).

الَّذِینَ هُم فِی صَلاتِهِم خاشِعُونَ خشوع یک تأثّر مخصوصی است از مقهور در مقابل قاهر و از آن خضوع پدید میگردد اینست که گفته‌اند خاشعون یعنی خاضعون.

اول از صفات مؤمنین آنهایی که مظفّر و منصور گردیده‌اند مؤمنین میباشند که در نمازشان خاشعند. خشوع از خشیت ناشی میشود و خشیت امر قلبی است و آن عبارت از حضور قلب است و آثارش در اعضاء ظاهر میگردد و اعضاء را خاضع میگرداند، اگر نماز گزار در حال نماز متوجّه باشد و عظمت و جلال الهی را منظور داشته و در حال قرائت و رکوع و سجود وجه دلش بسوی حق تعالی نگران باشد البته خواهی نخواهی اعضاء او خاضع میگردند دیگر باین طرف و آن طرف

صفحه : ۶

التفات نمیکند و نیز فکر خود را متمرکز میگرداند که حواسش متفرّق نگردد و بداند چه میگوید و حمد و ستایش کرا مینماید و چشم خود را از محل سجده بلند نمیکند.

و بروایتی رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مردی را دید که در نماز بریش خود بازی میکند فرمود آیا چنین نیست که اگر قلب او خاشع بود اعضائش نیز خاضع بودند.

و اینکه حدیث دلالت دارد که خشوع در نماز هم بقلب است و هم باعضاء، امّا بقلب اینست که در حال نماز هیچ همّی در دل نباشد و از ما سوی اعراض نماید و غیر از عبادت و معبود بچیزی متوجه نباشد.

و بروایتی حضرت رسول (ص) در ابتداء وقتی مشغول نماز میشد بآسمان نگاه مینمود وقتی اینکه آیه فرود آمد سر خود را پائین می‌انداخت و بزمین نگاه میکرد. (مجمع البیان) ابو الفتوح رازی از سلمهٔ بن دینار چنین روایت میکند که گفته وقتی من نزد زین العابدین علی بن الحسین (ع) نشسته بودم مردی آمد و باو گفت آیا میدانی چطور باید نماز کرد من خواستم او را بزنم امام فرمود (مهلا یا ابا حازم انّ العلماء هم الحلماء الرحماء)

ساکن باش بدرستی که علماء با حلم و مهربانند پس از آن روی بسائل کرد و گفت آری دانم نماز چیست (سائل) پیش از نماز بر تو واجب چیست! (امام) هفت چیز: نیّت، طهارت، پوشانیدن عورت، پاک بودن جای سجده، وقت شناختن، جامه پاک پوشیدن، روی بقبله آوردن.

(سائل) بچه نیّت از خانه بیرون می‌آیی! (امام) بنیّت زیارت (سائل) بچه نیت در مسجد میروی! (امام) بنیت عبادت (سائل) بچه نیت در نماز قیام کنی! (امام) نیت خدمت (سائل) بچه نیت چنین نیت میکنی! (امام) بنیت عبودیت و اقرار و اعتراف بوحدانیت خدای تعالی (سائل) بچه حال رو بقبله آری (امام) بسه فریضه و یک سنت (سائل) آن سه چیست! (امام) توجه بقبله و نیت و تکبیرهٔ الاحرام

فرض است و دست برداشتن در آن حین سنّت است.

صفحه : ۷

(سائل) تکبیرات چند عدد است! (امام) اصل تکبیرات نود و شش است پنج از آن فریضه و باقی سنت است. (سائل) بچه در نماز وارد میشوی!

(امام) بتکبیر. (سائل) برهان نماز چیست! (امام) قرائت. (سائل) خشوع نماز چیست! (امام) نظر در جای سجده. (سائل) تحریم نماز چیست!

(امام) تکبیرش. (سائل) تحلیل نماز چیست! (امام) سلامش.

(سائل) جوهرش چیست! (امام) تسبیحش. (سائل) شعارش چیست! (امام) دعاء تعقیبش. (سائل) تمامی نماز چیست! (امام) صلوات بر محمّد و آل محمّد (سائل) قبولش چیست! (امام) ولایت ما و برائت از دشمنان ما. (سائل) هیچ حجّت رها نکردی. سائل برخاست و میگفت (اللّهُ أَعلَمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَهُ).

(پایان) اینها آداب ظاهری نماز است و روح نماز آن طوری که اهل حقیقت گفته‌اند برای هر یک از قوای باطنی نحوی از خشوع است:

خشوع نفس تمرکز او است از خواطر و هواجس و خشوع قلب ملازمهٔ ذکر است و دوام حضور و خشوع سرّ مراقبت و کوشش نمودن است در نفی خواطر و تفرّق حواس و خشوع روح در استغراق و فرو رفتن در بحر محبّت و گداخته گردیدن نزد تجلّی صفات جلال و جمال احدی.

وَ الَّذِینَ هُم عَنِ اللَّغوِ مُعرِضُونَ در مفردات گفته (اللغو من الکلام ما لا یعتد به و هو الّذی یورد لا عن رویهٔ و فکر و یجری مجری اللّغا و هو صوت العصافیر و نحوها من الطیور)«۱».

دوم از صفات مؤمن کامل چنین است که از بیهوده کاری چه راجع بگفتار باشد و چه افعال اعراض میکند، وقت خود را عزیزتر از آن میداند که حتّی آنی از آن را بیهوده مصرف بنماید و سودی عاید آن نگردد.

---

(۱) کلام لغو چیزی است که فائده در آن نباشد و آن سخنی است که بدون فکر و رویه صادر گردد و چنین کلامی مانند صدای گنجشکها و مانند آن از طیور می‌ماند.

صفحه : ۸

و شاید سر اینکه اینکه آیه را بآیه اول عطف داده چنین باشد کسی که ساعات عمر خود را در بیهوده کاری و لهو و لعب میگذراند برای چنین کسی ممکن نیست بتواند در نماز حضور قلب پیدا نماید زیرا که انسان آنچه مشغول بآن است قوه متخیّله که کارش صورت سازی است در نماز مثل حالت خواب همان را در نظرش جلوه میدهد و می‌آراید پس با اینکه حال چگونه میتواند فکر خود را متمرکز گرداند و در نماز حالت خشوع پیدا کند بلکه هر چه بخواهد حواس خود را جمع کند فوری موهومات و خیالات وی را میگیرد و حواسش را متفرّق میگرداند لکن کسی که در همه وقت فکرش و عملش مطابق فرموده عقل و شرع واقع گردد و همّش در همه کار تحصیل رضای حق تعالی باشد (زیرا اگر بدقّت بنگری هر عملی که در آن رضای خدای تعالی نباشد لغو و بیهوده کاری است) چنین کسی بخوبی میتواند بنا بر عادت خود را از موهومات و خیالات فاسد حفظ نماید و حضور قلب پیدا کند آن وقت است که حالت خشوع و خضوع پیدا مینماید.

گفته‌اند هر چه برای خدا نیست حشو است و آنچه تو را از خدا باز میدارد سهو است و آنچه بنده را در آن حظّی نباشد لهو است و آنچه از جانب خدا نباشد لغو است.

وَ الَّذِينَ هُم لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ سوم از علامت مؤمن کامل عطاء نمودن زکاة است یعنی بر اداء نمودن زکاة مال خود مداومت نماید، بقولی مقصود از زکاة مطلق صدقه است اعم از واجب و مستحب، و از إبن عباس نقل میکنند که مقصود صدقه واجب است که همان زکاة مال و زکاة فطره باشد.

وَ الَّذِينَ هُم لِفُرُوجِهِم حافِظُونَ چهارم از علامت مؤمنین چنین است که آنان عورات خود را حفظ مینمایند اگر چه مؤمن شامل مرد و زن هر دو میگردد لکن اینجا بقرینه قوله تعالی:

إِلّا عَلی أَزواجِهِم أَو ما مَلَکَت أَيمانُهُم

صفحه : ۹

مقصود رجالند نه نساء زیرا که ملک یمین که در آیه استثناء شده مختص بمردها است که حفظ فروج آنها نسبت بغیر ازواج و کنیزانی است که مالک گردیده‌اند لکن برای زن چنین نیست بغیر شوهر حفظ فروج واجب است.

فَمَنِ ابتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ کسی که از ازدواج و ملک یمین یعنی کنیزان تجاوز نماید چنین کسانی آنان از حد خود تجاوز نموده و فلاح و رستگاری از آنها سلب گردیده زیرا که عمل منکری مثل زنا یا لواط یا استمناء که تمام آنها عمل حرام و غیر مأذون میباشند مرتکب گردیده‌اند.

وَ الَّذِينَ هُم لِأَماناتِهِم وَ عَهدِهِم راعُونَ پنجم و ششم از علامت مؤمن کامل اینکه است که امانت و عهد خود را مراعات مینماید.

امانت دو قسم است امانات خدا و امانات بندگان خدا، امانات خدا آن اماناتی است که بین خدا و بندگان است مثل نماز، روزه، غسل و اقسام عبادات.

امانات مردم مثل مالی که ودیعه میگذارند یا عاریه میدهند و همچنین بیع و شراء و شهادات و غیر آنها از حقوقی که بین مردم دائر است.

و امّا عهد سه قسم است: اول- اوامر خدای تعالی. دوم- نذری که کرده که باید بآن وفاء نماید. سوم- عقودی که بین مردم جاری است و برای انسان واجب است که بتمام اقسام امانات و عهد وفاء کند یعنی با هر کس هر طوری عهد بسته است قیام نماید و خلاف امانت و عهد نکند. (مجمع البیان) وَ الَّذِينَ هُم عَلی صَلَواتِهِم يُحافِظُونَ هفتم از نشانه مؤمنینی که رستگار شده‌اند اینست که اوقات نمازها و شرائط و اجزاء آن را حفظ مینماید.

چقدر امر نماز مهم است که اول قدم بسوی فضیلت و رستگاری نماز است و آخر قدم فیروزی و سعادت‌مندی نیز نماز است.

صفحه : ۱۰

آیات و اخبار در فضیلت نماز بقدری است که بشمار نمیآید، شیخ صدوق رحمهٔ اللّه علیه در کتاب خصال بسند متّصل از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکند که فرموده نماز از شرایع دین است و در آن رضای پروردگار است و نماز منهاج انبیاء یعنی راه سیر انبیاء است بسوی خدا و نماز سبب دوستی ملائکه و هدایت و ایمان و نور معرفت و برکت در رزق و راحت بدن میگردد و شیطان از نماز کراهت دارد و نماز سبب اجابت دعاء و قبول اعمال است و نماز زاد و توشه مؤمن است از دنیا بسوی آخرت و شفیع است بین مؤمن و ملک الموت و مونس و انیس او است در قبر و فرش او است زیر بدنش و جواب منکر و نکیر است و نماز در محشر تاج است بر سر بنده و نور است در صورتش و لباس است بر بدنش و پرده است بین او و آتش و حجّت

است بین او و بین پروردگارش تا آخر حدیث.

علامه مجلسی رحمهٔ اللّه علیه در بحار از جامع الاخبار از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکند که فرمود نماز عمود دین است کسی که نماز را ترک کند دین خود را خراب گردانیده و کسی که نماز را بوقت خود اداء نکند داخل در ویل میگردد و ویل وادی است در جهنّم چنانچه خدای تعالی فرموده (فَوَیلٌ لِلمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُم عَن صَلاتِهِم ساهُونَ) و نبی (ص) فرمود (حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ) وقتی عبد را در قیامت میآورند اول چیزی که از وی سؤال میشود نماز است اگر با نماز آمد کار او تمام است و گر نه میافتد در جهنّم.

أُولئِکَ هُمُ الوارِثُونَ الَّذِینَ یَرِثُونَ الفِردَوسَ هُم فِیها خالِدُونَ (أُولئِکَ) اشاره مینماید بجماعت مفلحون آنهایی که متّصف بآن اوصاف هفتگانه میباشند که در آیات بالا موصوف گردیده‌اند که اینان وارثینند فردوس را بارث میبرند. فردوس نام درجه اعلای بهشتی است اشاره به اینکه اینکه جماعت بپاداش اعمال نیکشان دارای چنین مقامی گردیده‌اند.

وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ مِن سُلالَةٍ مِن طِینٍ اینکه آیات اشاره بحسن تدبیر و نظام آفرینش و عظمت انسان و چگونگی ابتداء خلقت او است که اینکه موجود شریف را از پست‌ترین موجودات که خاک

صفحه : ۱۱

است آفریدیم.

(سُلالَةٍ) جوهر و آن اجزاء لطیف خاک است گویا فرموده خاک را گرفته و تجزیه نمودیم و جوهر و اجزاء پاک آن را از کدر آن بیرون آوردیم و از جوهر آن نطفه قرار دادیم (مِن طِینٍ) جار و مجرور یا متعلّق به (خلقنا) است یا متعلّق بکلام محذوف است که صفت (سلاله) باشد یعنی انسان را از خلاصه کدر خاک آفریدیم و (من) اول ابتدایی است و (من) دوم بیانی.

ثُمَّ جَعَلناهُ نُطفَةً فِی قَرارٍ مَکِینٍ پس از آن نطفه‌ی که از خلاصه و جوهر خاک گرفته شده در جایگاه متین یعنی رحم متقن و محکم قرار دادیم که آسیبی بوی نرسد.

ثُمَّ خَلَقنَا النُّطفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقنَا العَلَقَةَ مُضغَةً فَخَلَقنَا المُضغَةَ عِظاماً فَکَسَونَا العِظامَ لَحماً پس از آنکه نطفه سفید در رحم قرار گرفت بدست قدرت ایزدی تغییرات و استحلالاتی عارض وی میشود و پس از چهل روز از حالت منی خارج میگردد و بشکل خون بسته‌ای پدید میگردد باز پس از استحلالات و تغییراتی که در آن محل تنگ تاریک (رحم) علی الدوام عارض او میگردد تا چهل روز دیگر که میگذرد مضغه‌ای مانند یک پارچه کوچک گوشت میگردد و پس از چهل روز دیگر استحاله دیگری پیدا کرده و مضغه استخوان میشود پس از آن باستخوان گوشت میپوشاند ثُمَّ أَنشَأناهُ خَلقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللّهُ أَحسَنُ الخالِقِینَ پس از آنکه سه چهل روز گذشت و صورت بندی نطفه تمام شد و تغییرات و تحوّلاتی که بایستی در آن محل رحم علی الدوام عارض وی گردد بپایان رسید آن وقت قابل میگردد که بوی خلقت دیگری افاضه شود و آن نفخه روح است قوله تعالی در سورهٔ الحجر آیه ۳۰ (وَ نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحِی) و پس از نفس نباتی روح حیوانی و قوای طبیعی در او ظاهر میگردد و در همان اول خلقت عقل هیولایی و استعداد ترقّی و تعالی بمقام عالی عقل بالفعل نیز در او بودیعه گذارده میشود که هر گاه

صفحه : ۱۲

پس از آمدن بنشأه دنیا اگر با کوشش در علم و عمل مستعد گردید که خود را بمقام ارجمند انسان کامل برساند خواهد رسید و نظر بهمین استعداد و روح پاکی است که در قطعه خاکی نهاده شده که انسان را از پست‌ترین موجودات که خاک باشد وی را بمقام ارجمندی رسانیده که ممکن است از ملک و فلک برتر و بالاتر گردد اینکه است که در آخر آیه خود را ببزرگی و عظمت

ستوده و آفرینش خود را تمجید نموده و در باره خود فرموده (فَتَبارَكَ اللّه أَحسَنُ الخالِقِينَ).

از اینجا معلوم میشود چقدر خلقت انسان عجیب و مهمّ است که در آفرینش آسمانها و زمین و ماه و ستارگان و کهکشانها و کرات عظیم و اقسام و انواع ملائکه (أُولِي أَجنِحَةٍ مَثنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ) (سوره فاطر آیه اول) و دستگاه مجلّل آفرینش چنین تعریف و تمجیدی از خود ننموده حتی روح اعظم که بزرگترین موجودات بشمار میرود وقتی از رسولش سؤال میشود که روح چیست در جواب فرموده (قُلِ الرُّوحُ مِن أَمرِ رَبِّي) همین قدر در تعریف روح میفرماید بگو روح از عالم امر است نه از عالم خلق.

ثُمَّ إِنَّكُم بَعدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ (ثم) را برای تراخی میآورند، پس از آنکه خلقت اولیّه شما تمام شد و نشو و ارتقاء هر فردی بقدری که در عالم قضاء الهی و دستگاه آفرینش مقرر گردیده بپایان رسید آماده میگردید برای تحول یافتن و منتقل گردیدن بعالم دیگری آن وقت مرگ شما را میگیرد و منتقل میگردید بعالم برزخ و آن یک نحو حیات دیگری است که نتیجه حیات دنیوی وی خواهد بود.

ثُمَّ إِنَّكُم يَومَ القِيامَةِ تُبعَثُونَ پس از آنکه انسان عالم برزخ را گذرانید و مراتب سیر خود را باستکمال رسانید در روز قیامت که آخرین سیر بشر است پس از تحولات بسیاری که از اول تکوّن وجودش در پشت پدر و (رحم) مادر و ایّام سیرش در حیات دنیا و تبدّلاتی که علی الدوام عارض آن گردیده تماما بیک صورت وحدانی و فعلیتی

صفحه : ۱۳

که جامع تمامی مراتب وجود وی است از روح و بدن و قوی و مشاعر بپایان رسید در روز قیامت مبعوث میگردد.

اینکه آیات را بر هم مترتب گردانیده شاید اشاره باین باشد که اینکه مراتب مترتّب بر همند هر سابقی مقدّمه بر مرتبه بالای خود و هر لا حقی نتیجه و ما حصل مرتبه زیرین خود میباشد.

بعبارت دیگر هر موجود دانی را مقام و محلی است در عالی که میکوشد و علی الدوام بدور خود میچرخد تا متصل بوی گردد. و هر موجود عالی را ظهور و بروزی است در دانی اینست که تمام موجودات متصل و مرتبط بیکدیگرند و مثل حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته‌اند.

ببین چگونه در اینکه آیات که مراتب بشری را بیان نموده از جوهر خاک آغاز نموده تا منتهای کمال بشری او که در قیامت تحقّق می‌پذیرد.

خاک را مقدمه نطفه و نطفه را مقدمه مضغه و نطفه و مضغه را نتیجه و ما حصل جوهر خاک و همچنین و هر مرتبه ما دون را مقدمه بالاتر و بالاتر را ما حصل ما دون گردانیده و کمال انسانی که در قیامت ظهور و بروز پیدا مینماید نتیجه و ما حصل تمام مراتب زیرین خواهد بود و راجع باین موضوع در کتاب معاد و آخرین سیر بشر اندازه‌ای بحث نمودیم بآن جا مراجعه شود.

وَ لَقَد خَلَقنا فَوقَكُم سَبعَ طَرائِقَ طرائق جمع طریقه و طرق جمع طریق است، چون بعقیده علمای هیئت قدیم مقصود از طرائق طبقات آسمانهای هفت‌گانه است، در مفردات گفته (و اطباق السماء یقال لها طرائق) یعنی هفت آسمان هر طبقه بالای طبقه دیگر است زیرا که هر یک پیچیده شده بدیگری است. و بقولی مقصود راههای ملائکه است لکن بنا بر هیئت جدید مقصود از طرائق راههای سیارات هفتگانه: ماه، خورشید زهره، زحل، مریخ، عطارد، مشتری است که هر یک را کره‌ای است مخصوص بخود که در آن سیر مینماید و راه جداگانه‌ای دارند که چسبیده بهم نیستند.

صفحه : ۱۴

وَ ما كُنّا عَنِ الخَلقِ غافِلِينَ اینکه آیه اشاره است به اینکه مبدء آفرینش موجودات را از طبقات آسمانها گرفته تا وجود انسانی که گل سر سبد موجودات بشمار میرود و با اینکه نظام مرتب هر یک از اجزاء عالم را در مرتبه و محلی و مقامی بترتیب حیرت بخشی قرار

داده و تـا موقعی که در مرتبه قضـاء مقرّر گردیـده امرار حیات مینماینـد و اگر نبود حفظ و حراست خالق متعال و یکی از اجزاء مهمّ عالم از آن نظام مقرر و وظائف مرجوعه بخود سر سوزنی تعدّی مینمود عالم منحل میگردید.

وَ أَنْزَلنـا مِنَ السَّمـاءِ مـاءً بِقَـدَرٍ فَأَسـكَنّاهُ فِي الأَرضِ وَ إِنّا عَلى ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ برای نظام خلقت از روی حسن تـدبیر از آسـمان آب باران را بقدر حاجت و لزوم فرو فرسـتادیم تا اینکه چشـمه‌های زمین و کاریزها از آب پر گردد و همان طوری که قدرت بر ایجاد و انزال آب داریم حفظ و حراست آن نیز بدست قدرت ما انجام میگیرد اگر بخواهیم آب را در زمین نگاه میداریم و اگر بخواهیم آن را میخشکانیم.

ذات متعال در مقام بیان سعه قدرت و نفوذ حکم خود بشر را آگاه میگرداند که همین طوری که ما علّت موجوده موجودات میباشیم علّت مبقیه آن نیز خواهیم بود یعنی ایجـاد ممکنـات و اعـدام آنان هر دو در قبضه قـدرت ما است بقـدری که حکمت خداونـدی بر وجود و بقاء ممکنی از ممکنات اقتضاء مینماید آن شیئی از حال نیستی و عدم پا بعرصه وجود میگذارد و بقای آن نیز بدست قدرت او خواهد بود وقتی اراده فناء آن را کرد فورا بحالت اصلی خود برمیگردد و معدوم میشود.

فَأَنشَأنـا لَكُم بِهِ جَنّاتٍ مِن نَخِيلٍ وَ أَعنابٍ لَكُم فِيها فَواكِهُ كَثِيرَةٌ وَ مِنها تَأْكُلُونَ در مقام تفضّل و امتنان بر بشـر بر آمـده که برای انتفاع شما افراد بشر بوستانها و اشجار از درخت خرما و انگور و میوه‌های بسیار دیگری از انواع

صفحه : ۱۵

و اقسام آن آفریـدیم و در دسترس شـما گـذاردیم و شـما از آنها میخورید و اینکه در بسیاری از جاها نخل خرما و درخت انگور را اختصاص بذکر داده شاید برای اینکه است که منافع اینها بیشتر از باقی میوه‌جات است.

و بقول بعضی تخصیص خرما و انگور برای اینست که میوه اهل حجاز خرما و میوه اهل طائف انگور است.

وَ شَـجَرَةً تَخرُجُ مِن طُورِ سَيناءَ گویند مقصود از آن شجره‌ای که از کوه سینا بیرون میآید درخت زیتون است و کوه طور همان است که حضـرت موسی علیه السّلام در آن مناجات مینمود و در همانجا تورات بر حضرتش نازل گردید و آن کوه میان مصر و ایله است و همان شجره زیتون است که در آیه نور آن را مبارک نامیده.

تَنبُتُ بِالـدُّهنِ وَ صِبغٍ لِلآكِلِينَ بیشتر قراء (تنبت) بفتـح تـاء اول و ضم تـاء دوم خوانده‌انـد مـأخوذ از نبت ینبت، و بـاء (بالـدهن برای متعدّی گردیدن فعل آمده.

خلاصه اینکه درختی که از طور سیناء روئیده می‌شود در آن روغن زیتون است و آن ادام و خورش نان است برای غذا خورندگان.

صفحه : ۱۶

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۲۱ تا ۳۴]

اشاره

وَ إِنَّ لَكُم فِي الأَنعـامِ لَعِبرَةً نُسـقِيكُم مِمّا فِي بُطُونِها وَ لَكُم فِيها مَنافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنها تَأْكُلُونَ (۲۱) وَ عَلَيها وَ عَلَى الفُلكِ تُحمَلُونَ (۲۲) وَ لَقَد أَرسَـلنا نُوحاً إِلى قَومِهِ فَقالَ يا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَكُم مِن إِلهٍ غَيرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ (۲۳) فَقالَ المَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَومِهِ ما هذا إِلّا بَشَرٌ مِثلُكُم يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيكُم وَ لَو شاءَ اللّهُ لَأَنزَلَ مَلائِكَةً ما سَـمِعنا بِهذا فِي آبائِنَا الأَوَّلِينَ (۲۴) إِن هُوَ إِلّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتّى حِينٍ (۲۵)

قالَ رَبِّ انصُرنِى بِما كَذَّبُونِ (۲۶) فَأَوحَينا إِلَيهِ أَنِ اصنَعِ الفُلكَ بِأَعيُنِنا وَ وَحيِنا فَإِذا جاءَ أَمرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ فَاسلُك فِيها مِن كُلٍّ زَوجَينِ اثنَينِ وَ أَهلَكَ إِلّاـ مَن سَبَقَ عَلَيهِ القَولُ مِنهُم وَ لاـ تُخاطِبنِى فِى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُغرَقُونَ (۲۷) فَإِذَا استَوَيتَ أَنتَ وَ مَن مَعَكَ عَلَى الفُلكِ فَقُلِ الحَمدُ لِلّهِ الَّذِى نَجّانا مِنَ القَومِ الظّالِمِينَ (۲۸) وَ قُل رَبِّ أَنزِلنِى مُنزَلًا مُبارَكاً وَ أَنتَ خَيرُ المُنزِلِينَ (۲۹) إِنَّ فِى ذلِكَ لَآياتٍ وَ إِن كُنّا لَمُبتَلِينَ (۳۰)

ثُمَّ أَنشَأنا مِن بَعدِهِم قَرناً آخَرِينَ (۳۱) فَأَرسَلنا فِيهِم رَسُولاً مِنهُم أَنِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَكُم مِن إِلهٍ غَيرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ (۳۲) وَ قالَ المَلَأُ مِن قَومِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ الآخِرَةِ وَ أَترَفناهُم فِى الحَياةِ الدُّنيا ما هذا إِلّا بَشَرٌ مِثلُكُم يَأكُلُ مِمّا تَأكُلُونَ مِنهُ وَ يَشرَبُ مِمّا تَشرَبُونَ (۳۳) وَ لَئِن أَطَعتُم بَشَراً مِثلَكُم إِنَّكُم إِذاً لَخاسِرُونَ (۳۴)

صفحه : ۱۷

(ترجمه)

بحقيقت در (خلقت چهارپايان براى شما جاى عبرت گرفتن است كه از آنچه در شكم آنها است (از شير) بشما مى‌آشامانيم و در آنها براى شما منافع بسيارى است و از (گوشت آنها) ميخوريد (۲۱)

و بر آنها و بر كشتى سوار ميشويد (۲۲)

و حقيقة ما نوح (ع) را بسوى قومش فرستاديم نوح (ع) بقومش گفت اى گروه خدا را عبادت كنيد براى شما غير از او الهى نيست آيا چرا شما نميپرهيزيد (۲۳)

پس جماعتى از قومش آنهايى كه كافر شدند گفتند نيست (اينكه مرد) مگر بشرى مثل شما ميخواهد بر شما برترى جويد و اگر خدا ميخواست ملائكه را نازل مينمود و ما از پدران پيشين خود چنين نشنيده بوديم (۲۴)

نيست اينكه مگر مردى كه در او ديوانگى است و شما منتظر باشيد تا هنگامى (كه بميرد يا بهوش آيد) (۲۵)

نوح گفت پروردگار من مرا بر جماعت تكذيب كنندگان يارى كن (۲۶)

باو وحى كرديم كه باعانت و وحى ما كشتى بساز و وقتى امر ما آمد و تنور جوشيد پس در آور در آن از هر جفتى دو تا و از اهل خودت مگر كسى را كه حكم قضاء بر او سبقت گرفته و با من سخن مگو در آن كسانى كه ستم نموده‌اند كه حقيقة آنان از غرق شدگانند (۲۷)

وقتى تو و كسانى كه با توانند (در كشتى) قرار گرفتيد بگو حمد و ستايش مخصوص خداى آن چنانى است كه ما را از جماعت ستمكاران نجات بخشيد (۲۸)

و بگو پروردگار من فرود آور مرا در منزلى

صفحه : ۱۸

كه بركت داده‌اى و تو بهترين فرود آوردگانى (۲۹)

بدرستى در اينكه حكايت آياتى است و ما آزمايش كنندگان خواهيم بود (۳۰)

پس از آنها و بعد از آنان جماعت ديگرى را آفريديم (۳۱)

و از خودشان رسولى براى آنها فرستاديم (رسول گفت) خدا را عبادت كنيد براى شما الهى غير او نيست آيا چرا نميپرهيزيد (۳۲)

جماعتى از قوم آنهايى كه كافر شدند و ملاقات آخرت را تكذيب نمودند و نعمت دنيا بآنها داديم گفتند اينكه نيست مگر بشرى

مثل شما که از آنچه شما میخورید میخورد و از آنچه میآشامید میآشامد (۳۳)
و اگر شما او را اطاعت نمائید در آن هنگام از زیانکاران خواهید بود (۳۴).

صفحه : ۱۹

(توضیح آیات)

وَ إِنَّ لَکُم فِی الأَنعامِ لَعِبرَهً نُسقِیکُم مِمّا فِی بُطُونِها وَ لَکُم فِیها مَنافِعُ کَثِیرَهٌ وَ مِنها تَأْکُلُونَ اینکه آیه مربوط بآیات بالا است و یاد آوری مینماید تفضّلاتی که بانسان عنایت نموده که اولا خلقت و آفرینش او را تام و تمام گردانیده و آسمان‌ها را بالای سر او و زمین را فرش او و محل آرامش او قرار داده و بآب باران بوستانها و انواع و اقسام میوه‌جات را در دسترس وی گذارده و در اینجا تذکّر میدهد که در چهارپایان منفعت زائده‌ای است. (انعام) اگر چه اطلاق دارد لکن بقرینه آیه بعد وَ عَلَیها وَ عَلَی الفُلکِ تُحمَلُونَ گویند مقصود از انعام شتر است که سفینه خشکی است که هم بر آن سوار میشوید و هم از آنچه در شکم او است از شیرش میآشامید و از گوشت او هم میخورید و بایستی که از آن عبرت بگیرید و عظمت مدبّر آن را بنگرید و شکر گذار باشید و نظر بخلقت عظیم او است که در سوره غاشیه آیه ۱۷ فرموده أَ فَلا یَنظُرُونَ إِلَی الإِبِلِ کَیفَ خُلِقَت) یعنی از خلقت بزرگ او عبرت گیرید.
وَ لَقَد أَرسَلنا نُوحاً إِلی قَومِهِ فَقالَ یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَکُم مِن إِلهٍ غَیرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ الخ در آیات بسیار حکایت نوح (ع) و قومش و جفاهایی که باو وارد کردند تذکّر داده و البتّه در هر جایی بمناسبتی آمده و نکات زائدی در آن است لکن چون قبلا بیان آن شده و اصلا از محکمات قرآن بشمار میرود در اینجا بترجمه تحت اللفظی آن اکتفاء مینمائیم.
قالَ رَبِّ انصُرنِی بِما کَذَّبُونِ پس از آنکه حضرت نوح علیه السّلام نهصد و پنجاه سال مردم را بیگانه پرستی دعوت نمود و از او نپذیرفتند و بقدری بحضرتش اذیّت نمودند که از هدایت یافتن

صفحه : ۲۰

آنان مأیوس گردید آن وقت در مقام مناجات بر آمد و گفت پروردگار من مرا یاری گردان و دعای او بهدف اجابت رسید.
فَأَوحَینا إِلَیهِ أَنِ اصنَعِ الفُلکَ بِأَعیُنِنا وَ وَحیِنا فَإِذا جاءَ أَمرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ الخ وقتی آن جماعت عصیان و هتّاکی را از حدّ گذرانیدند در مورد غضب الهی واقع گردیدند و بنوح (ع) وحی رسید که باعانت ما و حفظ ما کشتی بساز ظاهرا تا آن وقت مردم نمیدانستند کشتی چیست و شاید خود حضرت نوح (ع) نیز نمیدانسته کشتی چیست و چگونه میتوان او را ساخت اینست که فرموده بنظر ما و وحی ما که بتوسط ملائکه یا الهام تو را بساختن کشتی یاری مینمائیم وقتی کشتی تمام شد و موقع طوفان رسید (وَ فارَ التَّنُّورُ) و آب را از تنور آتش فوران نمود آن وقت موقع طوفان رسیده.
فَاسلُک فِیها مِن کُلٍّ زَوجَینِ اثنَینِ وَ أَهلَکَ إِلّا مَن سَبَقَ عَلَیهِ القَولُ مِنهُم داخل گردان در کشتی از هر موجودی جفتی از نر و ماده و نیز داخل گردان در کشتی اهل بیت خودت را مگر آن کسانی که تقدیر شده که هلاک شوند یعنی زن تو و پسر تو و نیز مؤمنین را داخل کشتی بگردان و بعد تماما بطوفان هلاک خواهند گردید و نجات یافتگان کسانی بودند که ایمان آورده بودند.
(اسلک) میشود فعل لازم باشد و میشود متعدّی، اگر مصدرش (سلوک) باشد لازم است و اگر (سلک) باشد متعدّی است:
وَ لا تُخاطِبنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُغرَقُونَ راجع بغرق شدگان است که بخود ستم نموده‌اند و خود را مورد غضب الهی گردانیده‌اند، و گویا خطاب شدید بنوح مینماید که در باره ظالمین که حکم بر غرق آنان جاری گردیده شفاعت مکن که آنها غرق شدگانند زیرا همان طوری که در کفر غرقند بایستی در عذاب دنیا نیز غرق گردند.

فَإِذَا استَوَیتَ أَنتَ وَ مَن مَعَکَ عَلَی الفُلکِ فَقُلِ الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی نَجّانا مِنَ القَومِ الظّالِمِینَ

صفحه : ۲۱

(استواء) بقرینه (علی) در اینجا بمعنی استیلاء است یعنی وقتی که خودت و کسانی از مؤمنین که با توانـد بر کشتی سوار شدید بگو ستایش و حمد و ثناء مخصوص آن خدایی است که ما را از جماعت ستمکاران نجات داد.
وَ قُل رَبِّ أَنزِلنِی مُنزَلًا مُبارَکاً وَ أَنتَ خَیرُ المُنزِلِینَ تمام قرّاء (منزلا) بضمّ میم و فتـح زاء قرائت نمودهانـد مگر ابو بکر که از عاصم که یکی از قراء است بفتح میم و کسـر زاء نقل نموده، یعنی ابو بکر که راوی قرائت عاصم است از عاصم نقل کرده که عاصم بفتح میم و کسر زاء قرائت نموده.
پس از آنکه آب تمـام روی زمین را گرفت و نوح و تـابعین او از غرق نجات یافتنـد و تمام کفّار هلاک گردیدنـد بنوح (ع) خطاب میرسد که ای نوح خدای خود را بخوان و از او طلب نما و بگو ما را در محلّ با برکت فرود آور که از هر آفتی محفوظ باشیم.
إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ وَ إِن کُنّا لَمُبتَلِینَ (ان) در (وَ إِن کُنّا) مخففه از مثقّله و ضمیر شأن در آن مستتر است یعنی در اینکه داستان نوح و طوفـان عظیم هر آینه آیـات و نشانه‌هـایی است از قـدرت و عظمت الهی و اینکه شـأن و امر مـا چنین بود که آنان را در مورد بلاء و آزمایش در آوردیم.
آری داسـتان طوفان نوح یکی از اسـرار عجیب عالم بشمار میرود، طبیعّین بایستی در حکایات قرآن قدری فکر خود را بکار اندازند تا بداننـد که اگر مشیّت الهی تعلّق گیرد در آنی عالم را زیر و زبر میگردانـد، بقول خود طبیعیین طبیعت بیشـعور یک اقتضاء دارد و بیک روش پیش میرود اینکه تغییرات و تبـدلاتی که چه در زمان قـدیم و چه بعد از آن در عالم پدیدار میگردد اقوی شاهد و دلیلی است که دست توانای دیگری در کار است که از روی علم ازلی و قـدرت سـرمدی هر طوری که حکمت اقتضاء نماید امور عالم را منظّم و مرتب میگرداند و نیز همان علت

صفحه : ۲۲

موجـده علّت مبقیـه است بقـدرت خـود می‌آفرینـد و بمشیّت خـود نشـو و ارتقـاء میدهـد و روزی و بقـاء هر موجـودی را در خـور استعدادش اندازه گیری نموده خلاصه باراده خالق یکتا کارخانه آفرینش همیشه در گردش است.
ثُمَّ أَنشَأنا مِن بَعدِهِم قَرناً آخَرِینَ اهل هر عصر و زمانی را قرن نامند، پس از طوفان و هلاک اهل زمین جماعت دیگری را آفریدیم.
فَأَرسَلنا فِیهِم رَسُولًا مِنهُم أَنِ اعبُدُوا اللّهَ مـا لَکُم مِن إِلهٍ غَیرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ الـخ شایـد مقصود از رسولانی که پی در پی پس از طوفان ارسال گردیدنـد و از خود آن جمـاعت بودنـد هود نبی (ع) بوده یـا صالـح (ع) بـدلیل قوله تعالی حکایـهٔ از قول هود (وَ اذکُرُوا إِذ جَعَلَکُم خُلَفاءَ مِن بَعدِ قَومِ نُوحٍ) سوره اعراف آیه ۶۷ خلاصه پس از طوفان پیمبرانی پی در پی برای هـدایت و ارشاد و اتمام حجّت بر خلق از جنس خـود بشـر آمدنـد و متّفقـا بیـک قول و منطق کلاـم آن بزرگواران اینکه بود که خـدای یگـانه را عبـادت نمائیـد و گوشزد آنان مینمودند که خدایی غیر از او نیست (أَ فَلا تَتَّقُونَ) چرا شما راه صلاح و تقوی را پیش نمیگیرید تا رستگار گردید.
اشاره به اینکه تمام پیمبران برای دو مطلب ارسال گردیدند یکی افراد بشر را از شرک بوحدت آرند و بپرستش خدا و باطاعت اوامر او قیـام نماینـد و دیگر ببشـر بیاموزنـد چگونگی حفـظ نفس از خطاء و متابعت شـیطان و ظلم و ایـذاء بنـدگان خـدا ننماینـد و خود خواهی را کنـار گذارنـد زیرا که تقوی کلمه جـامعی است و معنی تحت اللفظی آن خودداری نمودن از آنچه غیر رضای حق تعالی است، مؤمن بـا تقوی در تمـام امور و در جمیع حالـات روی دلش بسوی خـدا نگران است و هیـچ وقت او را فراموش نخواهـد نمود اینکه است که همیشه مواظب اعمال و افعال خود میباشد که خلافی از وی صادر نگردد.

صفحه : ۲۳

[سوره المؤمنون (۲۳): آيات ۳۵ تا ۵۰]

اشاره

أ يَعِدُكُم أَنَّكُم إِذا مِتُّم وَ كُنتُم تُراباً وَ عِظاماً أَنَّكُم مُخرَجُونَ (۳۵) هَيهاتَ هَيهاتَ لِما تُوعَدُونَ (۳۶) إِن هِيَ إِلّا حَياتُنَا الدُّنيا نَمُوتُ وَ نَحيا وَ ما نَحنُ بِمَبعُوثِينَ (۳۷) إِن هُوَ إِلّا رَجُلٌ افتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً وَ ما نَحنُ لَهُ بِمُؤمِنِينَ (۳۸) قالَ رَبِّ انصُرنِي بِما كَذَّبُونِ (۳۹)
قالَ عَمّا قَلِيلٍ لَيُصبِحُنَّ نادِمِينَ (۴۰) فَأَخَذَتهُمُ الصَّيحَةُ بِالحَقِّ فَجَعَلناهُم غُثاءً فَبُعداً لِلقَومِ الظّالِمِينَ (۴۱) ثُمَّ أَنشَأنا مِن بَعدِهِم قُرُوناً آخَرِينَ (۴۲) ما تَسبِقُ مِن أُمَّةٍ أَجَلَها وَ ما يَستَأخِرُونَ (۴۳) ثُمَّ أَرسَلنا رُسُلَنا تَترا كُلَّ ما جاءَ أُمَّةً رَسُولُها كَذَّبُوهُ فَأَتبَعنا بَعضَهُم بَعضاً وَ جَعَلناهُم أَحادِيثَ فَبُعداً لِقَومٍ لا يُؤمِنُونَ (۴۴)
ثُمَّ أَرسَلنا مُوسى وَ أَخاهُ هارُونَ بِآياتِنا وَ سُلطانٍ مُبِينٍ (۴۵) إِلى فِرعَونَ وَ مَلائِهِ فَاستَكبَرُوا وَ كانُوا قَوماً عالِينَ (۴۶) فَقالُوا أَ نُؤمِنُ لِبَشَرَينِ مِثلِنا وَ قَومُهُما لَنا عابِدُونَ (۴۷) فَكَذَّبُوهُما فَكانُوا مِنَ المُهلَكِينَ (۴۸) وَ لَقَد آتَينا مُوسَى الكِتابَ لَعَلَّهُم يَهتَدُونَ (۴۹)
وَ جَعَلنَا ابنَ مَريَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً وَ آوَيناهُما إِلى رَبوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِينٍ (۵۰)

صفحه : ۲۴

(ترجمه)

کفار (پس از تبلیغ پیمبران با هم میگفتند) آیا بشما وعده میدهد وقتی مردید و خاک و استخوان گردیدید شما را (از خاک) بیرون آرند (۳۵)

دور است دور است آنچه را که بشما وعده میدهند (۳۶)

ما را نیست مگر زندگانی دنیا میمیریم و زنده میگردیم و ما بر انگیخته نخواهیم شد (۳۷)

اینکه شخص نیست مگر مردی که بر خدا دروغ می‌بندد و ما هرگز باو ایمان نخواهیم آورد (۳۸)

آن رسول گفت پروردگار من مرا یاری کن و اینکه گروه را بسبب تکذیبشان (هلاک گردان) (۳۹)

خدای تعالی (برسولش) گفت اینکه جماعت بزودی از کرده خود پشیمان خواهند گردید (۴۰)

پس از آن بصیحه آسمانی که بحق بود آنها را گرفتیم و ما آنان را چون خاشاک گردانیدیم و دوری باد از رحمت خدا مر گروه ستمکاران را (۴۱)

پس بعد از آنها جماعت دیگری را آفریدیم (۴۲)

اجل هیچ امتی از وقتی که (برای هلاکت آن مقرّر شده بود) نه پیش گیرد و نه عقب افتد (۴۳)

پس از آن رسولانی عقب یکدیگر فرستادیم و هر رسولی که میآمد امّتش او را تکذیب مینمودند ما هم آنان را از پی هم هلاک گردانیدیم و داستانهای آنها را عبرت دیگران قرار دادیم پس دوری است برای جماعتی که ایمان نمیآورند (۴۴)

پس از آن موسی و برادرش هارون را با معجزه‌های بسیار فرستادیم (۴۵)

بسوی فرعون و گروهان او و آنها استکبار نمودند و آنان جماعتی بودند که برتری و علو مینمودند (۴۶)

و گفتند ما ایمان آریم بدو بشری که مثل ما میباشند در حالی که قوم آنها از بندگان و تحت فرمان مایند (۴۷)

(فرعونیان) موسی و هارون را تکذیب نمودند و از هلاک شدگان گردیدند (۴۸)

حقیقهٔ ما بموسی کتاب (تورات) عطا نمودیم که شاید آنها هدایت یابند (۴۹)

پسر مریم و مادرش را آیت و معجزه بزرگ قرار دادیم و آنها را در سرزمین بلندی که آنجا مکان همواری و چشمه‌های ساری بود منزل دادیم (۵۰).

صفحه : ۲۵

(توضیح آیات)

أ یَعِدُکُم أَنَّکُم إِذا مِتُّم وَ کُنتُم تُراباً وَ عِظاماً أَنَّکُم مُخرَجُونَ بعد از آنکه پیمبران پس از طوفان آمدند و مردم را بپرستش خدای یکتا و تقوی دعوت نمودند بزرگان و رؤساء آنها گفتند آیا شما مطیع یک بشری مثل خودتان میگردید و بشما وعده میدهد وقتی مردید و خاک و استخوان گردیدید در سرای دیگری زنده میگردید.

هَیهاتَ هَیهاتَ لِما تُوعَدُونَ (هیهات) از اسماء افعال و بمعنی (بعد) بضمّ باء قرائت شده لکن در معنی دوری بلیغ‌تر و مؤکّدتر است یعنی بسیار دور از حقیقت است آنچه را که پیمبران بشما وعده میدهند، و گویند ابو جعفر (هیهات) بکسر تا خوانده و نضر بن عاصم (هیهات) بضمّ تا، و ابو حبوهٔ شامی بضم و تنوین تا (هیهات) قرائت نموده و عامه قرّاء بفتح تا (هیهات) بدون تنوین خوانده‌اند.

إِن هِیَ إِلّا حَیاتُنَا الدُّنیا نَمُوتُ وَ نَحیا وَ ما نَحنُ بِمَبعُوثِینَ کفّار و منکرین قیامت با هم گفتند چیزی نیست مگر همین حیات دنیا که در آن میمیریم و زنده میشویم و افراد دیگری بدنیا میآیند و حیات پیدا میکنند و یا میمیریم و در همین عالم دنیا زنده میگردیم و شاید آنان تناسخی بودند و ما هیچوقت در عالم دیگری مبعوث نخواهیم گردید إِن هُوَ إِلّا رَجُلٌ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً وَ ما نَحنُ لَهُ بِمُؤمِنِینَ هود (ع) نیست مگر مردی که بخدا افتراء میزند و دروغ میگوید که خود را برسالت از جانب خدا معرّفی مینماید و هرگز ما بگفتار او مطمئن نیستیم و بوی ایمان نخواهیم آورد.

قالَ رَبِّ انصُرنِی بِما کَذَّبُونِ پس از آنکه تبلیغ و کوشش آن پیمبر که شاید هود نبی علیه السّلام بوده در گوش سنگین کفّار تأثیر ننمود و از هیچ قسم از اقسام و انواع ظلم و اذیّت

صفحه : ۲۶

در باره او خودداری ننمودند و نیز از هدایت یافتن آنها مأیوس گردید در مناجات عرض میکند خدایا مرا یاری گردان بآنچه اینکه جماعت مرا تکذیب میکنند و مسلّما نفرین پیمبران مثل باقی اعمالشان باذن خدا بوده وقتی کفر و الحاد را از حدّ میگذرانیدند و آنها میدانستند کلمه عذاب بر آنها محقّق گردیده از خدا طلب یاری میکردند.

قالَ عَمّا قَلِیلٍ لَیُصبِحُنَّ نادِمِینَ ماء (عمّا) زائده است و معنی (عن قلیل) یعنی یهود (ع) جواب میرسد اندک زمان دیگر طولی نمیکشد که اینان وقتی آثار عذاب را دیدند از کرده خود پشیمان خواهند گردید، آری وقتی میرسد که انسان از کرده خود نادم و پشیمان میگردد لکن متأسفانه وقتی عمر سر آمد و زمان عمل گذشت و ظهور جزاء ظاهر گردید دیگر پشیمانی سودی نخواهد داشت.

فَأَخَذَتهُمُ الصَّیحَةُ بِالحَقِّ فَجَعَلناهُم غُثاءً فَبُعداً لِلقَومِ الظّالِمِینَ موقع عذاب رسید و آنان را صیحه آسمانی که بحق و مستعد عذاب بودند فرا گرفت، و شاید مقصود از صیحه آسمانی صدای مهیبی بود که جبرئیل بامر خدا چنان فریادی کرد که زهره‌های آنها

شكافت و هلاك گرديدند، بقول بعضى اينكه جماعت قوم ثمود بودند بدليل آنكه عذاب آنان صيحه آسمانى بوده، و بقول ديگر قوم عاد بودند، و ممكن است گفته شود هر عذاب استيصالى كه بر هر طايفه‌اى وارد ميشد آن را صيحه ميناميدند، و پس از صيحه آنان را گردانيديم مانند خاك و خاشاكى كه در وادى آب برده جمع ميشود و در زمين پراكنده ميگردد و دورى است يا دورى باد از رحمت خدا مر جماعت ستمكاران را.

ثُمَّ أَنشَأنا مِن بَعدِهِم قُرُوناً آخَرِينَ الخ پس از هلاكت قوم عاد يا ثمود چون بنا بر اينكه سنّت خدا (كُلَّ يَومٍ هُوَ فِي شَأنٍ) بر اينكه جارى گرديده كه اينكه كارخانه و دستگاه آفرينش و اينكه جهان لا يتناهى با قدرت و اراده غير محدود ازلى در تحت شرائط و مقررات خاص تغيير

صفحه : ۲۷

ناپذيرى مرتّب و هميشه در گردش باشد و در هر آنى ملياردهايى از ممكنات از وادى نيستى بصحراى وجود تظاهر نموده و پس از آن باز راه نيستى را گرفته و معدوم گردند بدون اينكه سر سوزنى در دستگاه آفرينش تغييرى پديد گردد زيرا عالم وجود ممكنات قطره‌اى است از سر چشمه فيض منبسط الهى كه على الدوام در جريان است و منقطع نخواهد گرديد مگر باراده فيّاض مطلق اينكه است كه هميشه چرخ گيتى در گردش است.

ثُمَّ أَرسَلنا رُسُلَنا تَترا كُلَّ ما جاءَ أُمَّةً رَسُولُها كَذَّبُوهُ فَأَتبَعنا بَعضَهُم بَعضاً رسولان پى در پى آمدند و افراد بشر بعادت ديرينه‌شان آنان را تكذيب نمودند و همه را بدون مهلت هلاك گردانيديم.

وَ جَعَلناهُم أَحادِيثَ فَبُعداً لِقَومٍ لا يُؤمِنُونَ و از آنها باقى نماند مگر داستان آنان كه عبرت ديگران گرديد.

(احاديث) يا جمع (حديث) يا جمع (احدوثه) مثل (اعجوبه است) و آن حكاياتى است كه مردم خود را بآن سرگرم ميكنند و گويند در اينجا مقصود اسم (ما يتحدث به) است كه بطور تعجّب حكايت ميكنند، و استعمال لفظ (احدوثه) را در شرّ آرند نه در خير.

ثُمَّ أَرسَلنا مُوسى وَ أَخاهُ هارُونَ بِآياتِنا وَ سُلطانٍ مُبِينٍ إِلى فِرعَونَ وَ مَلَائِهِ پس از پيمبران و رسولانى كه پى در پى براى هدايت خلق فرستاده شدند و هلاك گرديدن قوم آنها در اثر مخالفت نمودن و تكذيب كردن آنان، موسى و هارون عليهما السلام برسالت براى هدايت فرعون و فرعونيان فرستاده شدند با آيات ظاهر و هويدا كه بالاترين آنها يد بيضا و عصا بود و اينكه دو معجزه‌اى بود كه در اول مبعوث گرديدن حضرتش بوى كرامت گرديد كه برود و فرعون و تابعين او را هدايت نمايد و پس از آن معجزات ديگرى مثل شكافتن دريا و انفجار چشمه آب بزدن عصا را بر سنگ و باقى معجزات نه گانه كه براى اثبات رسالتش بوى داده شده بود بدستش ظاهر گرديد.

صفحه : ۲۸

فَاستَكبَرُوا وَ كانُوا قَوماً عالِينَ فرعون و فرعونيان استكبار و سركشى كردند و بغلبه و استيلاء و علو و برترى كه بر بنى اسرائيليان و سائر مردم داشتند مطيع موسى و هارون نگرديدند قوله تعالى در وصف او است إِنَّ فِرعَونَ عَلا فِي الأَرضِ و نظر بعلوّى كه بر خود گمان ميبردند اطاعت نكردند.

فَقالُوا أَ نُؤمِنُ لِبَشَرَينِ مِثلِنا وَ قَومُهُما لَنا عابِدُونَ آن جماعت گفتند آيا ما ايمان آوريم بدو بشرى كه در انسانيّت و لوازم بشريّت مثل ما ميباشند و حال آنكه قوم آنها يعنى بنى اسرائيل بنده و مطيع ما ميباشند (بشر و مثل) هر دو بر يك و دو و سه و جماعت اطلاق ميگردد و مذكّر و مؤنّث در آن مساوى است مثل اينكه گفته شده (لبشر و بشرين) و مثل قوله تعالى فى به (إِذاً مِثلُهُم وَ مِنَ الأَرضِ مِثلَهُنَّ).

فَکَذَّبُوهُما فَکانُوا مِنَ الْمُهلَکِینَ پس از آنکه حضرت موسی (ع) با آن معجزات بسیار در مقام هدایت فرعونیان بر آمد و کتاب تورات باو عنایت گردید و اطاعت ننمودند آن وقت در مورد عذاب واقع گردیدند و همه بغرق شدن در رود نیل هلاک گردیدند.

وَ جَعَلنَا ابنَ مَریَمَ وَ أُمَّهُ آیَةً پس از حکایت موسی و فرعونیان و هلاکت آنها اشاره بمقام و مرتبه مریم صدّیقه و عیسی علیه السّلام و مقام بلند آنها میکند و اینکه مادر و پسر را دو آیت و دو نشانه بزرگ قدرت خود بشمار میآورد زیرا که مریم (ع) بدون شوهر حامله شد و عیسی علیه السّلام بدون پدر متولّد گردید.

وَ آوَیناهُما إِلی رَبوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ و منزلگاه آنها را در زمین مرتفع قرار دادیم و آن زمین بیت المقدس بود که از همه زمین‌ها بلندتر است یا زمین کنست یا دمشق یا رمله یا فلسطین و بقولی مقصود سواد کوفه است و از امام صادق علیه السّلام نقل شده که قرارگاه آنها

صفحه : ۲۹

مسجد کوفه بود و ذات معین آب فرات است که اصل آن آبی است که بر روی زمین جریان دارد.

و معین یا مأخوذ از (معن الماء) است یعنی وقتی آب جاری گردید و یا مأخوذ از (ماعون) است که بمعنی منفعت است، و یا اسم مفعول است از (عانه) و وصف مکان مریم و عیسی علیهما السلام را باین اوصاف اشاره بتنزّه و پاکی آنها است، و گویند مریم با پسرش عیسی (ع) و پسر عم خود یوسف إبن ماثان دوازده سال در آن محل زندگانی مینمودند و مریم (ع) ریسمان میبافت و تأمین امرار معاش مینمودند.

صفحه : ۳۰

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۵۱ تا ۷۰]

اشاره

یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعمَلُونَ عَلِیمٌ (۵۱) وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُم أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّکُم فَاتَّقُونِ (۵۲) فَتَقَطَّعُوا أَمرَهُم بَینَهُم زُبُراً کُلُّ حِزبٍ بِما لَدَیهِم فَرِحُونَ (۵۳) فَذَرهُم فِی غَمرَتِهِم حَتّی حِینٍ (۵۴) أَ یَحسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُم بِهِ مِن مالٍ وَ بَنِینَ (۵۵)

نُسارِعُ لَهُم فِی الخَیراتِ بَل لا یَشعُرُونَ (۵۶) إِنَّ الَّذِینَ هُم مِن خَشیَةِ رَبِّهِم مُشفِقُونَ (۵۷) وَ الَّذِینَ هُم بِآیاتِ رَبِّهِم یُؤمِنُونَ (۵۸) وَ الَّذِینَ هُم بِرَبِّهِم لا یُشرِکُونَ (۵۹) وَ الَّذِینَ یُؤتُونَ ما آتَوا وَ قُلُوبُهُم وَجِلَةٌ أَنَّهُم إِلی رَبِّهِم راجِعُونَ (۶۰)

أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الخَیراتِ وَ هُم لَها سابِقُونَ (۶۱) وَ لا نُکَلِّفُ نَفساً إِلاّ وُسعَها وَ لَدَینا کِتابٌ یَنطِقُ بِالحَقِّ وَ هُم لا یُظلَمُونَ (۶۲) بَل قُلُوبُهُم فِی غَمرَةٍ مِن هذا وَ لَهُم أَعمالٌ مِن دُونِ ذلِکَ هُم لَها عامِلُونَ (۶۳) حَتّی إِذا أَخَذنا مُترَفِیهِم بِالعَذابِ إِذا هُم یَجأَرُونَ (۶۴) لا تَجأَرُوا الیَومَ إِنَّکُم مِنّا لا تُنصَرُونَ (۶۵)

قَد کانَت آیاتِی تُتلی عَلَیکُم فَکُنتُم عَلی أَعقابِکُم تَنکِصُونَ (۶۶) مُستَکبِرِینَ بِهِ سامِراً تَهجُرُونَ (۶۷) أَ فَلَم یَدَّبَّرُوا القَولَ أَم جاءَهُم ما لَم یَأتِ آباءَهُمُ الأَوَّلِینَ (۶۸) أَم لَم یَعرِفُوا رَسُولَهُم فَهُم لَهُ مُنکِرُونَ (۶۹) أَم یَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَل جاءَهُم بِالحَقِّ وَ أَکثَرُهُم لِلحَقِّ کارِهُونَ (۷۰)

صفحه : ۳۱

[ترجمه]

(ذات متعال) خطاب بپیمبران فرموده ای فرستادگان از مأکولات پاکیزه بخورید و اعمال شایسته نیکو بجا آرید بدرستی و حقیقت من بر آنچه شما میکنید دانا میباشم (۵۱)

و ملّت شما ملّتی است یگانه و منم پروردگار شما پرهیزکار باشید (۵۲)

(مردم) در امر دین خودشان را متفرّق و جدا جدا گردانیدند و هر فرقه‌ای بآنچه نزد آنها است شادمانند (۵۳)

ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بگذار آنان در گرداب ضلالت باقی باشند تا وقت معین (۵۴)

آیا کفار گمان میکنند آنچه از مال و اولاد بآنها میدهیم (۵۵)

در خیرات آنها مسارعت میکنیم نه چنین است آنان نمیفهمند (که برای امتحان است (۵۶)

بحقیقت آنهایی که از هیبت پروردگارشان ترسناکند (۵۷)

و کسانی که بآیات پروردگارشان گرویده‌اند (۵۸)

و آنهایی که برای خدا شریک نگرفته‌اند (۵۹)

و آنان که صدقه‌ها میدهند و قلبشان (از خوف عدم قبول) ترسناك است حقیقهٔ چنین مردمانی بسوی پروردگارشان باز گشت کنندگانند (۶۰)

اینکه جماعت (که متصف بچنین اوصافی میباشند) کسانی هستند که در خیرات مسارعت میکنند و آنان بر هر امر خیری پیشی گیرندگانند (۶۱)

و ما بکسی تکلیف ننمودیم مگر بقدر وسع و طاقتش و نزد ما کتابی است که بحق سخن میگوید و آنها ستم گردیده نمیشوند (۶۲)

بلکه دلهای (کافرین) در پرده جهل است و آنها را اعمال پستی است که عمل کنندگانند (۶۳)

تا وقتی که متنعمین آنان را بعذاب گرفتیم آن گاه فریاد و استغاثه خواهند نمود (۶۴)

(ای کفار) امروز استغاثه نکنید شما از جانب ما یاری گردیده نخواهید شد (۶۵)

حقیقهٔ آیات ما بر شما قرائت شد و شما بعقبهای خود برگشتید (یعنی بآیات خدا اعتنا ننمودید) (۶۶)

تکبر کنندگان میرفتید (بگمان اینکه اهل حرم هستید) و در شب بهذیان با یکدیگر سخن میگفتید (۶۷)

آیا اینان در قرآن تدبّر نمیکنند یا برای آنها چیزی آمد که بر پدران آنها نیامده بود (۶۸)

یا اینان رسول خدا را براستگویی نشناختند و انکار میکنند (۶۹)

یا گویند در او دیوانگی است (چنین نیست) بلکه برای آنها سخن حق آمد و اکثر آنان از حق کراهت دارند (۷۰).

صفحه : ۳۲

(توضیح آیات)

اشاره

یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعمَلُونَ عَلِیمٌ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- خطاب بصیغه جمع شامل میگردد تمام پیمبران را که همه آنها مشمول اینکه خطاب بودند هر یک در وقت خود و منع از رهبانیّت است که از مأکولات پاکیزه حلال بخورید و عمل نیکو نمائید و انجام رسالت دهید و ارشاد به اینکه مأکول لذیذ خوردن منافی با عمل صالح نخواهد بود.

۲- (الرسل) و لو آنکه جمع است لکن مقصود حضرت عیسی بن مریم (ع) است و آیه عطف بآیه بالا است (وَ آوَیناهُما إِلی رَبوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ) که چون منزل آنها در محل بلند یعنی کوهستان بیت المقدس قرار گرفته و بنا بر آنچه گفته‌اند آن حضرت با مادرش مریم (ع) منزوی و رهبانیّت داشتند و بیشتر خوراک خود را از نباتات تهیّه مینمودند و مریم (ع) ریسمان میریسید و غذایی تهیّه مینمود و مشغول عبادت بود اینست که شاید خدای تعالی خواسته بپیمبرش خبر دهد که چون عیسی علیه السّلام چنین بود ما باو امر نمودیم که از طیّبات طعام و مأکولات بخورید، و نظر بهمین معنی بعضی از مفسّرین گفته‌اند در اینجا کلامی در تقدیر است (قلنا یا ایّها الرسل) و بصیغه جمع آورده نظر ببزرگی مقام یعنی بعیسی علیه السّلام گفتیم از طیّبات و اطعمه لذیذ بخورید و عمل نیکو نمائید، اشاره به اینکه غذایی لذیذ طاهر پاک حلال خوردن منافی با عمل نیکو نخواهد بود.

۳- مقصود از (الرسل) خود پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و نظر ببزرگی شأن او است که بصیغه جمع آورده گویا آن بزرگوار همه پیمبران بود (آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری) زیرا که سیّد و بزرگ هر طائفه‌ای را بلفظ جمع آورند که بجای همه است و ارشاد به اینکه رهبانیّت در دین اسلام نیست.

صفحه : ۳۳

وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُم أُمَّةً واحِدَةً قراء (انّ) را سه طور قرائت نموده‌اند بعضی بکسر همزه قرائت کرده‌اند و إبن عامر که یکی از قراء است بفتح و تخفیف نون مخففه از مثقله که بمعنی (ولان) میباشد قرائت نموده و باقی قراء بفتح همزه و تشدید نون خوانده‌اند و (امتکم) برفع قرائت شده.

و بنا بر قرائت اول آیه بالا که خطاب بتمام رسولان است چنین میشود محقق و مسلم شما تمام رسولان یک امتید بدو جهت یکی همگی از نزد خدای واحد احد ارسال گردیده‌اید وقتی مرسل یکی شد تمام مرسلین نیز یکی میشوند.

و دیگر همه در قول و فعل و دعوت بیکتاپرستی و ترک اضداد و بجا آوردن اعمال نیک متفق الکلمه و متحد القول میباشند واحدی از آن بزرگواران بر خلاف قول دیگران سخن نگفته، و واو (و ان) عطف بآیه بالا است.

و بنا بر معنی دوم و سوم شریعت عیسی علیه السّلام با شریعت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در اصول عقائد یکی است لکن همان معنی اول متبادر بذهن و نزدیک‌تر بحقیقت مینماید زیرا دین حقّ یکی و امّت نیز از حیث اتّحاد در ایمان یکی و متحد بشمار میروند زیرا همه بر دین توحیدند.

وَ أَنَا رَبُّکُم فَاتَّقُونِ خطاب بتمام امّت است که شمایی که بر دین توحید میباشید و من پروردگار شما میباشم و مرا پرستش مینمائید متّقی و پرهیزکار باشید حکم و دستورات پروردگار خود را مراعات نمائید.

فَتَقَطَّعُوا أَمرَهُم بَینَهُم زُبُراً کُلُّ حِزبٍ بِما لَدَیهِم فَرِحُونَ (زبرا) حال و جمع (زبور) بمعنی صحیفه آسمانی است، کتابهایی که بتوسط پیامبران فرود آمده امّت هر پیمبری مغالطه‌کاری نمودند و کتب آسمانی را قطعه قطعه گردانیدند و هر یک آنچه را که موافق

موقعیت خود میدانستند

صفحه : ۳۴

قبول نموده و باقی را رد کردند یا برأی و سلیقه خود آیات را تفسیر و تأویل نموده و هر طایفه و جماعتی از مغالطه‌کاران بر آنچه نزد آنان است از دین باطل که مناسب رویّه خودشان است شادمانند.

فَذَرهُم فِی غَمرَتِهِم حَتّی حِینٍ (غمرهٔ) آب زیادی را گویند که ته آن پیدا نباشد، قال الراغب (و الغمرهٔ معظم الماء الساترهٔ لمقرّها و جعل مثلا للجهالهٔ الّتی تغمر صاحبها) تشبیه حال کافرین بغمرهٔ اشاره بفرو رفتن آنان است در جهالت و باطل.

خطاب برسولش نموده که ای رسول گرامی اهل غوایت و فرو رفتگان در چاه ضلالت را بخود واگذار و دست از آنان بردار تا موقعی برسد که یا در جهاد و کشته شدن یا اسارت آنها بدست مسلمانان یا پس از مرگ بپاداش اعمال نکوهیده خود برسند.

امر بباز گذاشتن غامرین در کفر و جهالت شاید در موقعی بوده که دیگر آنها از قابلیت هدایت گردیدن افتاده و دیگر کلمات وحی در گوش سنگین آنان اثری نمی‌بخشیده.

أ یَحسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُم بِهِ مِن مالٍ وَ بَنِینَ نُسارِعُ لَهُم فِی الخَیراتِ همزه استفهام در مقام توبیخ و انکار و اعتراض باهل غوایهٔ است که آیا اینکه جماعت کافرین که آنان را بمال و پسران قوّت دادیم چنین گمان میکنند که ما مساعدت با آنها نموده‌ایم و غرض ما خیریت آنها بوده.

بَل لا یَشعُرُونَ (بل) اضراب است یعنی نه چنین است که گمان کرده‌اند که مال و جاه و عناوین دنیوی برای آنان خیر باشد بلکه کثرت مال و اولاد بر ضرر آنان تمام میشود و نمی‌فهمند که در معرض آزمایش واقع گردیده‌اند، شاید اشاره باین باشد که مال و جاه و کثرت اولاد و باقی منافع دنیوی وقتی خیر و خوبی است که انسان را مغرور نگرداند و نیز در مصرف خیر صرف گردد.

صفحه : ۳۵

إِنَّ الَّذِینَ هُم مِن خَشیَةِ رَبِّهِم مُشفِقُونَ پس از بیان حال کفار و فرو رفتنشان در غوایت و بی‌خردی و جهالت در مقام بیان اوصاف مؤمنین بر آمده و پنج صفت از صفات نیکوی آنان را تذکّر میدهد که دانسته شود سعادت و فضیلت مخصوص بچنین اشخاص است نه بمال و جاه که سبب طغیان کفار گردیده و بگمان غلط چنین پندارند خدای تعالی با آنها در خیرات مساعدت نموده.

۱- اهل خیر و سعادت کسانی میباشند که از هیبت و جلال پروردگارشان ترسناک میباشند.

وَ الَّذِینَ هُم بِآیاتِ رَبِّهِم یُؤمِنُونَ ۲- آن کسانی که آنها بآیات پروردگارشان ایمان دارند و گویند (ربّنا اطعنا) مقابل کسانی که آیات را برای خودشان قطعه قطعه نموده‌اند و هر جماعتی برای خود رأیی اتّخاذ کرده‌اند.

وَ الَّذِینَ هُم بِرَبِّهِم لا یُشرِکُونَ ۳- اهل خیر و سعادت اشخاصی میباشند که بپروردگارشان شرک نمیآورند شرک جهار مرتبه دارد، بالاترین اقسام شرک شرک در مقام ذات است و طرفداران آن بسیار کمیابند که اله و آفریننده موجودات را دو ذات مستقل بنام یزدان و اهریمن بدانند و یکی را فاعل خیرات و دیگری را فاعل شرور معرفی نمایند.

دوم شرک در مقام صفات و آنها کسانی میباشند که صفات جلال و جمال خداوندی را زائد بر ذات او میدانند و باین اعتبار تعدّد قدماء لازم میآید یا مخلوقات را در بعضی از صفات مشابه بحق تعالی دانند.

سوم شرک در مقام عمل مثل قضاء حاجات و رزق و افاضه خیرات که دیگری را با خدا در فعل شریک بدانند و مؤثّر در امور گردانند مثل مشرکین مکّه و غیر آنان که جماعتی بتها و جماعتی ملائکه را در عمل مؤثّر در امور دانند و طرفدار آن بسیارند و شاید

صفحه : ۳۶

مقصود در اینجا اینکه قبیل از مشرکینند.

چهارم شرک در مقام عبادت و آن دو قسم است جلی و خفی: قسم اول که جلی باشد مثل بت پرستها که در مقام عبادت توجّه به بتها می‌نمودند.

و قسم دوم که خفی باشد مصداق کامل آن ریاء و سمعه در عبادت و نمایش دادن بدیگران است و دائره اینکه قسم از شرک که آن را شرک خفی نامند خیلی وسیع است و اینجا جای بحث در آن نیست و مؤمن کاملی که بتمام معنی موحّد بشمار رود آن کسی خواهد بود که از تمام اقسام شرک جلی و خفی منزه و مبراء باشد.

وَ الَّذِینَ یُؤتُونَ ما آتَوا وَ قُلُوبُهُم وَجِلَهٌ ۴ و ۵- اهل خیر و سعادت کسانی خواهند بود که آنچه خدای تعالی از نعمتها بآنان داده بمستحقین عطاء مینمایند و بخل نمیورزند (وَ قُلُوبُهُم وَجِلَهٌ) (واو) حالیه است یعنی بخشش میکنند در حالی که قلبهای آنان ترسانست، بروایتی از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است یعنی میترسند که از آنها قبول نشود و بروایت دیگر فرموده میدهند در حالی که هم میترسند که قبول نشود و هم امیدوار در قبولی آن میباشند آری یکی از اوصاف مؤمن کامل همین است که همیشه بین خوف و رجاء میباشد چنانچه در حدیث دارد خوف و رجاء در مؤمن مانند دو طرف میزان مساوی یکدگرند هیچ یک بر دیگری زیادتی ندارد.

أَنَّهُم إِلی رَبِّهِم راجِعُونَ گویند یک جمله جار و مجرور در آیه محذوف است و در معنی (لایقانهم انهم الی ربهم راجعون).

و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود چنین مردمان که آنچه بآنان عطاء شده با خوف عدم قبول انفاق مینمایند برای اینکه یقین دارند که بسوی پروردگارشان بازگشت کنندگانند، خبر تمام اینکه آیات آیه بعد است.

أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الخَیراتِ وَ هُم لَها سابِقُونَ (إِنَّ الَّذِینَ هُم مِن خَشیَهِ رَبِّهِم) در آیه بالا بمنزله مبتداء و (اولئک) بمنزله

صفحه : ۳۷

خبر مبتدا و جملات در بین معطوف به (انّ الّذین) میباشد.

(اولئک) اشاره بمتّصفین بفضائل پنجگانه فوق الذکر است یعنی اینکه جماعتی که موصوف باین فضائل میباشند اینهایند که مسارعت میکنند در خیرات و اینان سبقت گیرندگان در هر امر خیری میباشند، و شاید آنها داخل در آن (سابقینی) باشند که در سوره واقعه آنها را ستوده، و در علوّ مقامشان فرموده (وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ).

وَ لا نُکَلِّفُ نَفساً إِلّا وُسعَها اینکه اوصافی که راجع بمؤمنین مسارعت کنندگان در خیرات و شایستگان گفته شد خارج از وسع و طاقت بشری نیست و ما باحدی تکلیف شاق نمیکنیم مگر بقدر وسع و قدرتش، و در خبر است که

(الوسع ما دون الطّاقهٔ)

پس تکلیف سهل است نه صعب.

وَ لَدَینا کِتابٌ یَنطِقُ بِالحَقِّ سجل اعمال و دفتر کردار هر کس و ما حصل آنچه از اول عمر تا ساعت مرگ کرده تماما بدون کم و زیاد در لوح محفوظ و دستگاه آفرینش ضبط و ثبت گردیده و آن صحیفه کتابی است ناطق بحق که در روز موعود نطق بحق میکند و با شما سخن میگوید و تمام حالات و اعمال گذشته را ارائه میدهد قوله تعالی در سوره قاف آیه ۴ پس از بیان اینکه کفار زنده شدن پس از مرگ و خاک شدن را عجیب میدانستند برای رفع تعجّب آنها فرموده (قَد عَلِمنا ما تَنقُصُ الأَرضُ مِنهُم وَ عِندَنا کِتابٌ حَفِیظٌ) خلاصه معنی آیه اینکه است که آنچه بمرگ از بشر در زمین کم میشود در دفتر آفرینش نزد ما در کتاب تکوینی

بـدون کم و زیاد موجود است و در آن صـحیفه چیزی کم نمیگردد بلکه تماما ضـبط و ثبت خواهـد بود، و شاید مقصود از (وَ لَدَینا کِتابٌ) قرآن باشد که بحق سخن میگوید.

وَ هُم لا یُظلَمُونَ ساحت قدس احدی بالاتر از اینکه است که بمخلوق ضعیف خود ظلم و ستم

صفحه : ۳۸

روا دارد بلکه آنچه بر بشر وارد میگردد چه در اینکه سرا و چه در آن سرا نتیجه دست کرد خود او است (بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم) اینکه دستگاه منظّم گیتی و اینکه نظام مجلّل آفرینش چیز خودسرانه‌یی نیست مبدء و مربّی عالم از آفرینش کائنات غایت و فایده بزرگی در نظر داشته و آنچه در عالم بشریّت پدیـد گردیـده در آن کتاب حفیظ که ناطق بحق است با انسان سـخن خواهد گفت و در آن کتاب (لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلّا أَحصاها) و در آن وقت است که تمام اعمال و افعال آدمی بنتیجه خواهد رسید.

بَل قُلُوبُهُم فِی غَمرَةٍ مِن هـذا وَ لَهُم أَعمالٌ مِن دُونِ ذلِکَ هُم لَها عامِلُونَ آیات همه مربوط بهم است و (هذا) شاید اشاره باشد بآیاتی که در اوصاف مؤمنین ذکر شده، و میشود اشاره بقرآن باشد، (الغمرة) بمعنی غفلت شدید و جهل بسیار آمده.

(بـل) اضـراب است یعنی نه چنین است که اینکه کـافرین و مشـرکین گمـان کرده‌انـد که هر کس را مـا بمال و اولاد و باقی عناوین دنیوی مـدد و قوّت دادیم در خیرات با وی مساعـدت نموده‌ایم بلکه دلهای آنان در پرده است و غافل از آن روزی میباشـند که نامه اعمال آنها باز میگردد و بینند اعمالشان غیر از اعمال آنهایی است که مسارعت در اعمال خیر داشتند.

حَتّی إِذا أَخَذنا مُترَفِیهِم بِالعَذابِ إِذا هُم یَجأَرُونَ (مترفیهم) مأخوذ از ترفه و بمعنی نعمت است و مترف کسی را گویند که وی را رها کننـد تـا در مـال و ثروت و بـاقی حظوظـات بمیـل خود عمر خود را بگذرانـد، و اینکه آیه بیـان آیه بالا است که چنین مردمانی که قلبشان در پرده است وقتی موقع پاداش اعمال رسید و کتاب آنان باز شـد آن وقت بفریاد و اسـتغاثه می‌افتنـد، قال الراغب (جأر- اذا افرط فی الدّعاء و التضرّع تشبیها بجؤار الوحشیّات کالظّباء و نحوها).

صفحه : ۳۹

لا تَجأَرُوا الیَومَ إِنَّکُم مِنّا لا تُنصَرُونَ بکلمه (لا تجأروا) جلو فریاد و فغان آنان را میگیرد و کلمه یأس بر آنها خوانـده میشود، و از ضمیر غائب در آیات بالا رجوع بحاضـر و خطاب توبیـخ و سرزنش آنان را مشـدّد مینمایـد و گویا در مقام اعتراض بآنها گویند آیا شما نبودید وقتی آیاتی که از معدن صدق و حقیقت بر شـما خوانده میشد اعتنایی بآن نمی‌نمودید (فَکُنتُم عَلی أَعقابِکُم تَنکِصُونَ) و متکبّرانه بطور قهقرایی عقب میرفتیـد (سامرا) در حالی که در شب آیات قرآن را با هم حـدیث میکردید (تهجرون) و بگفتار فاحش از آن اعراض مینمودید.

أَ فَلَم یَدَّبَّرُوا القَولَ أَم جاءَهُم ما لَم یَأتِ آباءَهُمُ الأَوَّلِینَ همزه (ا فلم) استفهام و در مقام انکار آمده و اعتراض بکفار و مشرکین نموده که آیـا اینـان در قول یعنی در کلمات معجز نمای قرآن تـدبّر نمیکننـد که حقائیّت آن را بفهمنـد یا اینکه ارسال رسول و انزال کتب آسمانی را چیز تازه‌ای پندارند که بر پدران آنها نیامده و برای آنان تعجّب ایجاب نموده.

أَم لَم یَعرِفُوا رَسُولَهُم فَهُم لَهُ مُنکِرُونَ آیا رسول خود محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نمیشناختند و همیشه او را با من و امانت و صـدق و درسـتکاری معرفی نمینمودنـد و او را بمحمـد امین (ص) نمیسـتودند و از راه ندانسته‌گی و نفهمیـده گی نبوّت او را انکـار مینمودنـد و منکر رسـالت او میشدنـد أَم یَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَل جاءَهُم بِالحَقِّ وَ أَکثَرُهُم لِلحَقِّ کارِهُونَ یا اینکه میگفتنـد دیوانه شـده و از روی جنون اینکه آیات را بهم بافته.

(بَل جاءَهُم) اضـراب است یعنی سـبب انکار اینها هیچیک از اینکه هایی که گفته شد نیست بلکه حقائیّت رسالت او را میدانسـتند و

دانسته و فهمیده انکار مینمودند زیرا بیشتر کفار از سخن حق چنانچه گفته‌اند (الحقّ مرّ) کراهت داشتند و اعراض مینمودند،

صفحه : ۴۰

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۷۱ تا ۹۰]

اشاره

وَ لَوِ اتَّبَعَ الحَقُّ أَهواءَهُم لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ وَ مَن فِيهِنَّ بَل أَتَيناهُم بِذِكرِهِم فَهُم عَن ذِكرِهِم مُعرِضُونَ (۷۱) أَم تَسأَلُهُم خَرجاً فَخَراجُ رَبِّكَ خَيرٌ وَ هُوَ خَيرُ الرّازِقِينَ (۷۲) وَ إِنَّكَ لَتَدعُوهُم إِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ (۷۳) وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ (۷۴) وَ لَو رَحِمناهُم وَ كَشَفنا ما بِهِم مِن ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغيانِهِم يَعمَهُونَ (۷۵)
وَ لَقَد أَخَذناهُم بِالعَذابِ فَمَا استَكانُوا لِرَبِّهِم وَ ما يَتَضَرَّعُونَ (۷۶) حَتّى إِذا فَتَحنا عَلَيهِم باباً ذا عَذابٍ شَدِيدٍ إِذا هُم فِيهِ مُبلِسُونَ (۷۷) وَ هُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمعَ وَ الأَبصارَ وَ الأَفئِدَةَ قَلِيلاً ما تَشكُرُونَ (۷۸) وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُم فِي الأَرضِ وَ إِلَيهِ تُحشَرُونَ (۷۹) وَ هُوَ الَّذِي يُحيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اختِلافُ اللَّيلِ وَ النَّهارِ أَ فَلا تَعقِلُونَ (۸۰)
بَل قالُوا مِثلَ ما قالَ الأَوَّلُونَ (۸۱) قالُوا أَ إِذا مِتنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبعُوثُونَ (۸۲) لَقَد وُعِدنا نَحنُ وَ آباؤُنا هذا مِن قَبلُ إِن هذا إِلّا أَساطِيرُ الأَوَّلِينَ (۸۳) قُل لِمَنِ الأَرضُ وَ مَن فِيها إِن كُنتُم تَعلَمُونَ (۸۴) سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُل أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (۸۵)
قُل مَن رَبُّ السَّماواتِ السَّبعِ وَ رَبُّ العَرشِ العَظِيمِ (۸۶) سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُل أَ فَلا تَتَّقُونَ (۸۷) قُل مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لا يُجارُ عَلَيهِ إِن كُنتُم تَعلَمُونَ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُل فَأَنّى تُسحَرُونَ (۸۹) بَل أَتَيناهُم بِالحَقِّ وَ إِنَّهُم لَكاذِبُونَ (۹۰)

صفحه : ۴۱

(ترجمه)

و اگر حق تعالی تابع هوای آنان گردید هر آینه آسمانها و زمین و آنچه در آنست فاسد میگردید بلکه آوردیم بر آنها (قرآن) را بحق و آنها از ذکر (قرآن) و انذرز آن اعراض کنندگانند (۷۱)
آیا تو ای پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از اینها مزد و خرجی طلبیدی و مزدی که پروردگار تو میدهد بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است (۷۲)
و بدرستی که تو آنان را براه مستقیم میخوانی (و مزدی نمیطلبی) (۷۳)
و بحقیقت آنهایی که بآخرت ایمان نمیآورند از راه راست برگشتگانند (۷۴)
و اگر ما بآنها رحم کنیم و کشف ضرر از آنان نمائیم بیشتر در سرکشی ستیزگی مینمایند و در سرکشی خود متحیّرانه میروند (۷۵)
و حقیقهٔ ما آنها را بعذاب گرفتیم و باز آنها کوچکی و تضرّع (بسوی پروردگار ننمودند) (۷۶)
تا وقتی که دری از عذاب الیم بروی آنان گشودیم در آن هنگام آنها مأیوس میگردند (۷۷)
و خدا آن کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب آفرید و کمند کسانی که شکر میکنند (۷۸)
و او خدایی است که شما را در روی زمین ایجاد نمود و بسوی او محشور خواهید گردید (۷۹)
و او آن کسی است که زنده میکند و میمیراند و حرکت و اختلاف شب و روز بدست او است آیا چرا تعقّل نمیکنید (۸۰)

بلکه (اینکه کفار) گفتند مثل آنچه را که پیشینیان میگفتند (۸۱)

گفتند آیا وقتی که ما مردیم و خاک و استخوان گردیدیم مبعوث میگردیم (۸۲)

حقیقهٔ ما و پدران ما قبلا همین طور وعده داده شده‌ایم و اینکه نیست مگر افسانه‌های

صفحه : ۴۲

پیشینیان (۸۳)

ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بگو زمین و کسانی که در آن است برای کی و ملک کی است اگر شما دانا میباشید (۸۴)

آنان بزودی میگویند مخصوص بخدا است بگو پس چرا پند نمیگیرید (۸۵)

بگو کیست پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ (۸۶)

زود میگویند از برای خداست تو بگو پس چرا از شرک نمیپرهیزید (۸۷)

بگو کیست آن کسی که ملکوت هر چیزی بدست او است و او بهمه پناه دهد و از کسی پناه نمیجوید اگر شما دانا هستید (۸۸)

(باز گویند) محقّقا خدا است بگو پس چرا مفتون گردیده‌اید (۸۹)

بلکه برای آنان کلام حق (قرآن را) آوردیم و بدرستی که آنها هر آینه دروغگویانند (۹۰)

صفحه : ۴۳

(توضیح آیات)

اشاره

وَ لَوِ اتَّبَعَ الحَقُّ أَهواءَهُم لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ وَ مَن فِیهِنَّ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- (الحقّ) خـدای تعالی است و اینکه آیه نظیر آنجا است که فرموده اگر خدای برای خود شـریکی قرار میداد (لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ وَ مَن فِیهِنَّ) (ابی صالـح و سـدی و إبن جریـح) ۲- (حـقّ) چیزی است که وادارد شـخص را بر مصالـح و محـاسن. و (هواء) چیزی است که وادارد شـخص را بر مفاسـد و قبایـح پس اگر پیروی کند حقّ داعی هوی را وا میدارد شـخص را بر مفاسد و قبایح و فاسد میشود تدبیر در آسمان و زمین بجهت اینکه امر آسمان و زمین گذارده شده بر حقّ نه بر باطل.

۳- اگر امور عالم تابع هوی و دلخواه مردم میگردیـد هر آینه حالات آسـمانها و زمین فاسد میگشت زیرا که دلخواه مردم متشـتّت و مختلف است میشود در یک آن هر کسـی بر خلاف دیگری بر وفق مراد خود چیزی طلب کنـد مثل اینکه در یک وقت یکی آفتاب طلبـد دیگری بـاران، یکی سـرما طلبـد دیگری گرمـا اینکه است که اگر اراده حق تعـالی تـابع دلخواه و هوای مردم گردد امور عالم فاسد خواهد گردید و چون نظام عالم مرتبط بهم و مطابق حکمت منظم گردیده آن وقت باختلاف هواها عالم و آنچه در آنها است از ملائکه و جنّ و عقلاء حال آنان نیز فاسد میگردید.

و چون نظام عـالم مرتبط بهم و مطابق حكمت منظم گرديـده آن وقت باختلاف هواها عالم و آنچه در آنها است از ملائكه و جنّ و عقلاء حال آنان نيز فاسد ميگرديد.

۴- مقصود از (وَ مَن فِيهِنَّ) خلق است و معنى عـامّ است و وجه فسـاد عـالم بسـبب تـابع گرديـدن حق هواهاى آنها را اينست كه تابع گرديـدن هواى آنها ايجاب ميكنـد بطلان ادلّه و ممتنع ميگردد اعتماد بمـدلول عليه و نيز ايجاب ميكنـد عـدم اعتماد بوعد و وعيد و ديگر اعتمادى بثابت بودن و منقلب نگرديدن حكم حكيم باقى نيماند. (كلبى) مجمع البيان

صفحه : ۴۴

بَل أَتَيناهُم بِذِكرِهِم فَهُم عَن ذِكرِهِم مُعرِضُونَ (بل) اضـراب و اعتراض بكفار و مقصود از ذكر قرآن است يعنى ما قرآن را كه شـرف و فخر آنها بآنست بتوسّط رسولى كه از خود آنها است براى هدايت آنان فرسـتاديم و آنها از قرآن كه شـرافت و سعادت آنان بعمل نمودن بآن تأمين ميگردد اعراض نمودند.

أَم تَسـأَلُهُم خَرجاً فَخَراجُ رَبِّكَ خَيرٌ وَ هُوَ خَيرُ الرّازِقِينَ (خرج و خراج) بيـك معنى اسـت و آن غلّه‌اى را گوينـد كـه بطور وظيفه باشـخاص ميدهنـد، و بعضـى بين خرج و خراج فرق گذارده‌انـد و گفته‌انـد آن قسـمتى از غلّه واجب كه بزكوة بايد داده شود آن را خراج گويند و آنچه را تبرّعا بكسى بدهند آن را خرج نامند.

خلاـصه آيه اعـتراض بكفـار و مشـركين نموده و بپيمبر خود صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم خطـاب مينمايـد كه آيـا از اينكه مشـركين ملحـدين مالى طلب مى‌نمايى و اينها چنين گمان ميبرند كه تو از اينكه راه ميخواهى ثروتى بدست آورى اينكه طور نيست كه گمان كردهانـد اجر و پـاداش كه بـازاء تبليغ نزد پروردگـار خـودداری بهـتر است و روزى تـو بر او است يعنى تو رسول پروردگـارى و او بهترين روزى دهندگان است.

وَ إِنَّكَ لَتَدعُوهُم إِلي صِراطٍ مُستَقِيمٍ چگونه اينان چنين گمان ميكننـد در صورتى كه تو آنها را براه مسـتقيم كه نزديك‌ترين راه‌ها بسـوى قرب پروردگـار و تحصـيل سـعادت و فضـيلت اسـت رهـبرى مى‌نمـايى و اينكه راه سـعادت و فضـيلتى است كه بر آنـان بـاز مى‌نمايى.

وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ (ناكب) در لغت بمعنى عـدول كننـده آمده و بكسـى كه از حق عدول كند بباطل او را (ناكب) گويند.

و آيه ارشـاد بـاين است كه كسـانى كه بـآخرت ايمان ندارنـد از راه مسـتقيم كه سر انجام آن قرب جوار ربّ العالمين است عـدول نموده و بيراهه رفته‌اند

صفحه : ۴۵

و بالاخره بقعر چاه ضلالت سرنگون خواهند گرديد.

وَ لَو رَحِمناهُم وَ كَشَفنا ما بِهِم مِن ضُرٍّ خداى رحمان بمقتضاى رحمت رحمانى براى اينكه انسان بند گسيخته خود را متنبّه گرداند كه شايـد قـدرى بخود آيـد و از كبر و نخوت او كاسته گردد و سر اطـاعت بولى نعمت خود فرود آورد وى را ببعضـى از آفـات و بليّات مثل قحطى يا امراض صـعب العلاج يا بآفات ديگر مبتلا ميگرداند اينكه است كه در اينكه آيه تذكّر ميدهد اگر بخواهيم بآنان ترحّم كنيم و بلاء و آفات را از مفسدين برداريم.

لَلَجُّوا فِي طُغيانِهِم يَعمَهُونَ آنان لجاجت ميكنند و در طغيان و سركشى خود مى‌افزايند در حالى كه نميفهمند آرى اگر آدمى هميشه در صحّت و سـلامت و در عين جاه و جلال و خوشـى روزگار خود را بگذراند بطورى غافل ميگردد كه شايد مرگ را نيز فراموش

كنـد آن وقت قـواى شـهوانى و غضـبانى وى طغيـان مينماينـد و از هيچگونه ظلم و تعـدّى ببنـدگان خـدا و فسـاد در زمين و آنچه با دلخواهش موافقت نمايـد خود دارى نخواهـد نمود اينكه است كه گاهى مبتلا ميگردد كه شايـد از طغيان وى كاهيده گردد و بعض مفسّـِرين آيه را حمـل بقيامت كردهانـد و در توجيه آيه گفتهانـد مقصود اينكه است اگر ما عـذاب قيامت را ترحّما از آنها برداريم و بدنيا بر گردند بهمان حال اوّلشان از كفر و عناد بر ميگردند قوله تعالى (وَ لَو رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنه).

وَ لَقَد أَخَذناهُم بِالعَذابِ فَمَا استَكانُوا لِرَبِّهِم وَ ما يَتَضَرَّعُونَ استكانت بر وزن استفعال و مأخوذ از (كون) است، كفار چنان در لجالت و ضـديّت فرو رفته كه با اينكه براى تنبّه آنها را بعـذاب دنيا مثل جنگ بـدر يا قحطى و آفات ديگر مبتلا گردانيديم بخود نيامدند و منقاد امر حق تعالى نگرديدند و بر كفر خود ثابت بودند.

صفحه : ۴۶

حَتّى إِذا فَتَحنا عَلَيهِم باباً ذا عَـذابٍ شَدِيـدٍ إِذا هُم فِيهِ مُبلِسُونَ اينان بخود سرى باقى ماندند تا وقتى درى از عذاب بسوى آنها گشوده شد، (اذا) بمعنى مفاجات است، ناگهان در آن هنگام مينگرى چنان عذاب آنان را فرا گرفته كه آنها را مأيوس و نااميد يا سـر گردان گردانيده و راه نجات براى آنها مسدود گرديده.

وَ هُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمعَ وَ الأَبصارَ وَ الأَفئِدَةَ در مقام اظهار رحمت و امتنان بر بشـر بر آمده و خود را معرّفى مينمايد كه خداى شما و آن كسـى كه بايد او را بوحدت و يگانگى بشناسـيد و پرسـتش نمائيد و شـكر گذار نعمت او باشـيد آن كسـى است كه شما را از نيستى بهستى آورده و آفريـده و بگوش شـنوا و چشم بينا و قلب دراك خلقت شـما را كامل گردانيـده كه هم امور زنـدگانى دنياى خود را اصـلاح نمائيـد و هم طريق سـعادت و فضـيلت اخروى را دريابيد، بگوش بشـنويد آنچه را كه محتاج بشـنيدن است و بچشـم ببينيـد و لـوازم احتياجـات خود را فراهم نمائيـد و بقلب بين اشـياء امتيـاز دهيـد و نيز آيـات وحى را بگوش بشـنويد و بچشم آنهـا را بنگريد و بدل ادراك نموده و آن را بپذيريد.

قَلِيلًا ما تَشـكُرُونَ و با آنكه بحكم عقل بر هر نعمتى شـكرى لازم است با اينكه همه نعمتها و بخششها شكر گزاران بسيار كميابند اكثر مردم اصلا نه توجّه به نعمت دارند و نه منعم را ميشناسند. (ما) در (ما تشكرون) زائده و مؤكّد قلّت شكر- گزاران است.

وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُم فِي الأَرضِ وَ إِلَيهِ تُحشَرُونَ و او آن كسى است كه شما را آفريد و نسل شما را در زمين منتشر و پراكنده گردانيد و در قيامت بسوى او اجتماع خواهيد نمود.

وَ هُوَ الَّذِي يُحيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اختِلافُ اللَّيـلِ وَ النَّهـارِ أَ فَلا تَعقِلُونَ و نيز براى تـذكّر ببشـر خود را معرّفى مينمايـد كه خـدا و مبـدء آفرينش

صفحه : ۴۷

شما آن كسـى است كه زنـده ميكنـد و ميميرانـد و بأمر و قدرت او است كه شب را در روز و روز را در شب داخل ميكند گاهى از روز در شب مى‌افزايـد و گـاهى از شب در روز زيـاد ميكنـد بـا اينكه آثار قـدرت چيست شـما را كه قلب و عقل داريـد و در اينكه اوضـاع كائنـات و تجـدّد موجودات نظر نميكنيـد تـا اينكه تعقّـل كنيـد و بدانيـد هيچ بنائى بى بنّاء و هيـچ حادثى بى‌محـدث و هيچ متحرّكى بدون محرّك محال است انجام گيرد.

بَـل قـالُوا مِثـلَ مـا قالَ الأَوَّلُونَ قالُوا أَ إِذا مِتنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبعُوثُونَ (بل) اضـراب است و اينكه آيه مربوط بآيه بالا است و اشاره بعـدم تعقّل منكرين معاد دارد كه اينكه ملحـدين در نظام خلقت و تدبير صـنع قادر حكيم فكر و تدبّر نميكنند تا اينكه بفهمند اينكه اوضـاع كائنـات و گردش موجودات و اينكه كـاخ مجلّـل جهانى و وجود انسانى كه از بـديع‌ترين و عجيب‌ترين ناموس خلقت

بشمار ميرود بلكه خلقت كره زمين و آنچه در آن است و تسخير شمس و قمر و ستارگان و اوضاع شمسى همه چنانچه در كلام مجيدش خبر ميدهد (خَلَقَ لَكُم ما فِي الأَرضِ جَمِيعاً) و در جاى ديگر (وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمسَ وَ القَمَرَ الخ) و غايت و فايده آن را پيدايش وجود انسانى بشمار آورده با اينكه حال چگونه آدم خردمند فكر ميكند كه انسان بمردن فانى و مضمحل ميگردد و غايت و فائده‌اى براى او نخواهد بود لَقَد وُعِدنا نَحنُ وَ آباؤُنا هذا مِن قَبلُ إِن هذا إِلّا أَساطِيرُ الأَوَّلِينَ آيه مقول قول كافرين بمعاد است كه با رفقاء ملحدين خود ميگفتند نيست اينكه وعده‌هايى كه اينكه شخص رسول بما ميدهد از زنده شدن پس از مرگ و مجازات اعمال و بهشت و جهنّم مگر مثل همان وعده‌هايى كه پيشينيان ميدادند و همه افسانه و دروغ و باطل است.

قُل لِمَنِ الأَرضُ وَ مَن فِيها إِن كُنتُم تَعلَمُونَ، سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُل أَ فَلا تَذَكَّرُونَ خطاب برسولش نموده كه باين منكرين معاد بگو زمين و آنچه در او است ملك كى و در قبضه تصرف چه كسى است آنان در پاسخ بشهادت عقلشان بزودى

صفحه : ۴۸

خواهند گفت مخصوص بخدا است بگو اگر چنين است چرا متذكّر نميگرديد و با خود انديشه كنيد كه قادر متعال آن را بيهوده نيافريده بلكه فائده بزرگى در نظر است و آن مبعوث گرديدن شما است در روز معاد.

قُل مَن رَبُّ السَّماواتِ السَّبعِ وَ رَبُّ العَرشِ العَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُل أَ فَلا تَتَّقُونَ بگو كى است پروردگار آسمانهاى هفتگانه و پروردگار عرش با اينكه عظمت وقتى در پاسخ گفتند البته خدا بگو با تصديق و اعترافتان كه پروردگار جهان و جهانيان خدا است و موت و حيات و همه چيز بدست قدرت او انجام گرفته چرا از عذاب او انديشه نميكنيد و سفراء و رسولان او را در آنچه بشما خبر ميدهند تصديق نميكنيد كه ميگويند پس از اينكه سراى ديگرى و پس از اينكه پرده طبيعت اسرارى نهفته و پس از اينكه عالم فانى عالم باقى در عقب داريد كه البته بآن خواهيد رسيد و پاداش اعمال نكوهيده و انكار و اعراض از حقّ كه سجيّه شما چنين است خواهيد دريافت.

قُل مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لا يُجارُ عَلَيهِ إِن كُنتُم تَعلَمُونَ (ملكوت) صيغه مبالغه مأخوذ از ملك است و بقولى عالم ملكوت عالم معنى و حقيقت مقابل عالم ملك كه عالم طبيعت است.

اى محمّد (ص) از اينها پرسش نما كه آيا ملك و ملكوت تمام عوالم بدست كى است از مرتبه پائين زمين گرفته تا عالم بالا آسمانها و كرات و بالاتر از همه عرش عظيم و بالاتر از همه عالم معنى كه ملكوت است، آيا پديد آورنده و مربّى و ناظم آنها غير از خداى واحد احد كه هم علّت فاعلى و هم علّت غايى و هم علّت موجده موجودات و هم علّت مبقيه اشياء است و همه پناهنده باو و او از همه بى‌نياز و مستغنى بالذات است كى است.

سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُل فَأَنّى تُسحَرُونَ، بَل أَتَيناهُم بِالحَقِّ وَ إِنَّهُم لَكاذِبُونَ وقتى از مشركين سؤال كنيد ملكوت اشياء و قوام موجودات بدست كى است در پاسخ بدون تأمل گويند خدا است اى رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بگو وقتى چنين

صفحه : ۴۹

است چرا شما مفتون و مثل آدم سحر زده شده عقل خود را از دست داده‌ايد (بل) اضراب است يعنى چنين نيست بلكه كلام حق (قرآن) را براى آنان فرستاديم و آن را تكذيب نمودند.

خلاصه اينكه آيات اعتراض بمشركين است كه خدا را مبدء اشياء ميدانند لكن در عبادت بتها و غير آن را شريك ميكنند و نيز منكر قيامتند، و غرض الزام نمودن آنها است از روى عقيده خودشان كه شمايى كه اعتراف مينمائيد عالم ملك و ملكوت بيد قدرت او است و البته از نظام عالم بحكمت و علم و قدرت آفريننده او خواهيد پى برد و با اينكه حال بدلالت عقلتان بايستى بدانيد كه قادر

متعال از بیهوده کاری و عبث منزّه و مبرّا است، اگر برای وجود انسانی پس از مرگ عالم دیگری نباشد و بمردن معدوم صرف گردد کار عبثی فوق آن تصوّر ندارد، و نیز خدایی که چنین قدرت و استیلایی دارد که جهان و جهانیان تحت احاطه و استیلای او واقعند چگونه سزاوار است که در عبادت بغیر او رو آورید و بوی التجاء نموده حاجت بطلبید (قاضی الحاجات) فقط خدای واحد احد است.

صفحه : ۵۰

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۹۱ تا ۱۰۴]

اشاره

مَا اتَّخَذَ اللّهُ مِن وَلَدٍ وَ ما کانَ مَعَهُ مِن إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعضُهُم عَلی بَعضٍ سُبحانَ اللّهِ عَمّا یَصِفُونَ (۹۱) عالِمِ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ فَتَعالی عَمّا یُشرِکُونَ (۹۲) قُل رَبِّ إِمّا تُرِیَنِّی ما یُوعَدُونَ (۹۳) رَبِّ فَلا تَجعَلنِی فِی القَومِ الظّالِمِینَ (۹۴) وَ إِنّا عَلی أَن نُرِیَکَ ما نَعِدُهُم لَقادِرُونَ (۹۵)
ادفَع بِالَّتِی هِیَ أَحسَنُ السَّیِّئَةَ نَحنُ أَعلَمُ بِما یَصِفُونَ (۹۶) وَ قُل رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِن هَمَزاتِ الشَّیاطِینِ (۹۷) وَ أَعُوذُ بِکَ رَبِّ أَن یَحضُرُونِ (۹۸) حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ المَوتُ قالَ رَبِّ ارجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّی أَعمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکتُ کَلّا إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِن وَرائِهِم بَرزَخٌ إِلی یَومِ یُبعَثُونَ (۱۰۰)
فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنسابَ بَینَهُم یَومَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ (۱۰۱) فَمَن ثَقُلَت مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ (۱۰۲) وَ مَن خَفَّت مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم فِی جَهَنَّمَ خالِدُونَ (۱۰۳) تَلفَحُ وُجُوهَهُمُ النّارُ وَ هُم فِیها کالِحُونَ (۱۰۴)

صفحه : ۵۱

(ترجمه آیات)

خداوند هیچ فرزندی نگرفته (تولید مثل بر خدا روا نیست) و با او هیچ الهی نیست (اگر با خدا خدایی دیگر بود) هر خدایی با آنچه آفریده در طرفی میرفت (و مستقل میگردید) و بعضی بر بعض دیگر علوّ و برتری میجستند منزّه و مبرّا است خدای تعالی از آنچه او را بآن توصیف مینمایند (۹۱)

او دانا بغیب و شهود است و بزرگتر و برتر از آنست که برای او شریک قرار میدهند (۹۲)

ای محمّد (ص) بگو ای پروردگار من اگر نمایانیدی بمن آنچه بکفار وعده داده شده از عذاب (۹۳)

پروردگار من مرا قرار نده در گروه ستمکاران (۹۴)

و البته ما توانا میباشیم که آنچه بکافرین وعده داده‌ایم بتو بنمایانیم (۹۵)

ای محمّد بدی را بآنچه نیکوتر است دفع گردان و ما عالم تریم بآنچه (کافرین) توصیف مینمایند (۹۶)

و بگو ای پروردگار من بتو پناه میبرم از وسوسه‌های شیاطین (۹۷)

و بگو ای پروردگار من بتو پناه میبرم از اینکه شیاطین حاضر گردند (۹۸)

تا وقتی که بیاید مرگ یکی (از کفار) میگوید ای پروردگار من مرا برگردان (۹۹)

شاید تدارک ما فات نموده و عمل صالحی نمایم نه چنین است اینکه سخنی است که او میگوید و از عقب آنان برزخ است تا روزی که در قیامت مبعوث گردند (۱۰۰)

پس چون در صور نفخه‌ای دمیده میشود در آن روز نسبها بین آنها قطع میگردد و از یکدیگر پرسیده نشوند (۱۰۱)

پس کسی که در آن روز میزان اعمال او سنگین گردید چنین کسانی رستگارانند (۱۰۲)

و کسی که میزان عملش سبک گردید آنان جماعتی میباشند که خسران و ضرر برده‌اند و در جهنّم جاویدانند (۱۰۳)

صورتهای آنها را آتش میسوزاند و آنان ترش رویان و بد صورتانند (۱۰۴)

صفحه : ۵۲

(توضیح آیات)

اشاره

مَا اتَّخَذَ اللّهُ مِن وَلَدٍ وَ ما کانَ مَعَهُ مِن إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ چون آیه جواب مشرکین و محاجه با آنان است دلالت دارد بر اینکه در اینجا شرطی محذوف است و در معنی اینکه میشود (ما کان معه من اله فانّه لو کان معه آلهۀ، اذا) تا آخر، معنی آیه چنین میشود: او را هیچ شریکی نیست زیرا اگر او را شریکی در الهیّت بود او بایستی نیز آفریننده و دارای مخلوقاتی باشد و اگر چنین بود هر خدایی با مخلوقات خود مستقل و مستبدّ در آفرینش و مملکت و سلطنت بودند و هر یک از دیگر ممتاز و در طرفی قرار میگرفتند و بحکم مباینت برای هر یک علامتی بود که بآن از دیگری امتیاز یابد و چون تمیزی بین مخلوقات نیست معلوم میشود اله عالم یکی است.

وَ لَعَلا بَعضُهُم عَلی بَعضٍ و بکلمه (لعلا) ارشاد میکند که هر یک از الاهان بر دیگری برتری می‌جستند و تقابل آنها نزاع و جدال بین آنان ایجاب مینمود و در اثر آن هرج و مرج پدید میگردید و بالاخره عالم تباه و فاسد میگشت و چون می‌بینیم عالم منظّم و مرتّب و هر چیزی بجای خود قرار گرفته بدیهی است که آفریننده آن یکی است.

آیه بالا بما دو مطلب را تذکر میدهد یکی بنفی ولد میرساند که ذات حق تعالی از حیث ذات یک و یگانه است و او را شبهی و شریکی و مثلی و مانندی نیست و اگر او را ولد و اولاد بود مثلی داشت زیرا که ولد شبیه بوالدین است آن وقت در ذات خلل پیدا مینمود و منفرد در ذات نبود، بلکه میتوان نفی ولد را تعمیم داد و گوئیم تولید مثل بهر معنایی باشد بر خدا روا نیست و ادلّه توحید بر نفی آن گواهست، و دیگر بنفی الوهیّت و آفرینش بلکه بنفی ولد وحدت اله نیز ثابت میگردد.

صفحه : ۵۳

و در بیان آن گوئیم شکّی نیست که اس اساس دین و شریعت و پایه ترقی و تعالی بشر روی اصل یکتا پرستی است و چون معارف مخصوصا خداشناسی که اصل دیانت است تقلید پذیر نیست و فقط بدلیل نقلی بدون تدبّر نمیتوان قانع گردید بلکه هر کسی بایستی بقدر فهم و استعداد خود دلیل عقلی برای اثبات وحدت و باقی صفات اله عالم بیاورد.

و طریق اکتساب معارف یا و جدان است یا برهان: و جدان آن راه باطنی است که برای احدی میسّر نگردد مگر پس از تزکیه نفس از صفات حیوانی طبیعی و متّصف گردیدن بصفات حمیده انسانی و منقطع گردیدن از خلق و توجّه کامل بحق تعالی با متابعت

طریق شرع مطهّر.

و پس از کوشش بسیار ممکن است در قلب تصفیه شده اشراق نور معرفت طلوع نماید بطوری که خود و موجودات را اثری از آثار خدا و شأنی از شئون آن فرد بیهمتا بیند آن وقت متّصف میگردد بصفت عبدیّت (اللهمّ ارزقنا).

طریق دیگر برای اکتساب معارف برهان است و آن دلیل ظاهری است بهر دو قسم عقلی و نقلی که بکار انداختن فکر و تدبّر در آیات تکوینی و تشریعی میسّر میگردد، و اگر چه حکماء و دانشمندان برای اثبات وجود حق تعالی دلیل بسیار گفته‌اند و اینجا جای بحث در آن نیست لکن برای نمونه اجمالا ببعض آنها اشاره میکنیم.

از جمله ادلّه قطعیّه عقلیه که حکمای الهیین برای اثبات اله عالم آورده‌اند اینکه است که گویند بازاء هر مفهومی از مفاهیم مثل وجود و وحدت و غیر اینها حقیقتی است که منشأ انتزاع اینکه مفاهیم است و وجود یک امر عام بدیهی است و در تمام موجودات ممکنه زائد بر ماهیت و حقیقت آن است لکن چون حق تعالی را ماهیتی زائد بر ذات او نیست زیرا که ماهیت هر شیئی از حدود و نواقص آن انتزاع میگردد و ذات غیر متناهی اله عالم محدود بحدود عدمی نیست تا اینکه

صفحه : ۵۴

بشود برای او حدّی معین نمود اینکه است که گفته‌اند (انّیت او ماهیت اوست) یعنی وجود او زائد بر حقیقت او نیست بلکه حقیقت ذات غیر متناهی الهی عین وجود و حقیقت وجود و صرف وجود است و حقیقت صرفه ثانی بردار نیست (کلّما فرضته ثانیا له فهو هو).

و باین دلیل ثابت میگردد که حقیقت واجب بنفس ذاتش اقتضاء وحدت دارد و دیگر در اثبات وحدت او محتاج بدلیل نیستیم غیر از اثبات عینیّت وجود و تحقق آن و اینکه وجود اصل است در موجودات و ماهیّت امر اعتباری است.

و بهترین و جامع‌ترین ادلّه همانست که در کتاب کریم در آیه بالا فرموده (وَ ما کانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ الخ) و آیه دیگر در سوره انبیاء آیه ۲۲ (لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللّهُ لَفَسَدَتا) که بنفی فساد در عالم ثابت میگردد وحدت اله عالم زیرا که بر فرض دوئیّت هر یک از اینکه دو اله بذات خود قادر بر همه چیز میباشد حتی بر آنچه آن خدای دیگر قادر بر آنست و اگر قدرت او در مقدورات آن اله دیگر نفوذ نکند لازم آید هر یک از اینکه خدایان هم غالب باشند و هم مغلوب و اله آن کسی است که قادر مطلق باشد. (طبرسی) بروایتی زندیقی از امام صادق علیه السّلام سؤال نمود بچه دلیل گوئید نمیشود صانع عالم زیادتر از یکی باشد حضرت در پاسخ فرمود اگر فرض کنیم دو خدا باشد یا هر دو قوی یا هر دو ضعیفند یا یکی قوی و دیگری ضعیف، اگر هر دو قوی باشند چرا هر یک دیگری را دفع نمیکند که خود در الهیت منفرد باشد و اگر هر دو ضعیفند هیچکدام لایق الوهیّت نمیباشند و اگر یکی ضعیف و دیگری قوی، قوی خدا است و ضعیف تحت اقتدار او است.

(سؤال)

فرض میکنیم دو مبدء هر دو قوی و نیرومند در پیدایش عالم شرکت نمایند و رأی و سلیقه آنان در حدوث و ترتیب و نظام عالم یکی گردد و هیچ یک از آنها بر خلاف صلاح دید دیگری رأی ندهد زیرا که فرض هر دو حکیم و عالم بنظام

صفحه : ۵۵

عالمند و بر خلاف حکمت و نظام عالم رأی نمیدهند تا آنکه منجرّ بنزاع گردد و در اثر آن عالم تباه شود.

(پاسخ)

اوّلا بنا بر اینکه فرض آن اراده وحدانی که از دو اراده تشکیل یافته آن مبدء و منشأ وجود عالم گردیده نه دو اراده مستقل بر خلاف یکدیگر و بازگشت مطلب باین میشود که اله عالم یکی است یعنی آن چیزی که منشأ پیدایش عالم گردیده یکی است و عالم از یک اراده وحدانی تحقّق یافته.

و ثانیا بنا بر اینکه فرض یا گویی اراده هر یک بدون اراده دیگری کافی است و اراده هر یک بتنهایی میتواند سبب پیدایش عالم بشود و محتاج باراده دیگری نیست یا هر یک از آن دو اله در خلقت محتاج بآن دیگری است.

بنا بر فرض اول که اراده هر یک کافی باشد در پیدایش عالم بمحض اراده یکی از آنها عالم موجود میگردد و دیگر موقعی برای اراده دیگری باقی نمیماند و اراده آن لغو و بی‌ثمر میگردد مگر آنکه اراده کند ضدّ اراده آن دیگری را یعنی نیستی عالم را و اینکه اجتماع نقیضین است که از محالات عقلیّه بشمار میرود زیرا ممکن نیست شیئی واحد در آن واحد متّصف گردد بوجود و عدم و نتیجه چنین میشود که یا اراده یکی نافذ و اراده دیگری لغو و بی‌ثمر ماند و یا در اثر امتناع اجتماع نقیضین عالم فاسد و مضمحل گردد.

و اگر خواهی از اینکه دو آیه مبارک بخوبی استفاده نمایی بایستی در دو مطلب غور کامل بنمایی و در آن تدبّر نمایی یکی وحدت عالم و دیگر نظام عالم، و در کتاب سیر و سلوک و روش خوشبختی راجع باین دو موضوع تا اندازه‌ای بحث نموده‌ایم لکن چون اینکه مطلب جالب توجّه است اجمالا بآن اشاره مینمایم.

(وحدت عالم) مقدّمهٔ گوئیم اگر کسی بنظر تدبر سر تا سر عالم را نگرد خواهد دید که تمام حوادث از موجودات سمائی و ارضی از حشرات و میکروبها گرفته

صفحه : ۵۶

تا برسد بافراد بشر و ما فوق آن تماما بیک قوّه جاذبه که مدبّر حکیم در آنان گذارده مثل تار و پود یک پارچه درهم آمیخته و جهان مانند یک هیکل و تمام موجودات بمنزله اعضاء و اجزاء وی میباشند و از ارتباط و بهم بستگی اجزاء عالم میفهمیم که تماما تحت اقتدار یک حقیقت وحدانی قرار گرفته و واحد حقیقی در آنها حکم فرما است که هر یک را برای کاری و وظیفه دار عملی گردانیده و تماما مسخّر و زیر فرمان ویند و او است که با تضادی که بین آنها موجود است آنان را با هم متّحد گردانیده و وحدت بین آنها تشکیل داده و اگر حفظ و حراست آن ناظم و مربّی عالم نبود اجزاء عالم از هم متفرّق میگردید، در عالم طبیعت هیچ موجودی یافت نمیشود که بتواند مستقیما وجود داشته باشد یا بتواند بتنهایی عملی انجام دهد، آن کارگری که در فلان مزرعه کار میکند عمل وی مربوط بتمام اجزاء عالم است.

از اینکه مقدّمه در نتیجه میگیریم: یکی وحدت صنع و آن دلیل بر وحدت صانع است زیرا در جای خود مبرهن گردیده که ممکن نیست دو علّت مستقلّ در یک معلول شخصی دخالت نمایند، و دیگر نظام عالم و تدبیری که در مجموعه آن بکار برده شده دلیل واضحی است بر وحدت و قدرت و علم و حکمت منظّم و مدبّر آن و همین است مناط آیه که فرموده (لَو کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللّهُ لَفَسَدَتا).

سُبحانَ اللّهِ عَمّا یَصِفُونَ ذات متعال تنزیه و تبرئه مینماید ذات خود را او ولد و شریک و آنچه سزاوار مقام الوهیّت نیست.

عالِمِ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ فَتَعالی عَمّا یُشرِکُونَ چون قاعدتا تخلیه قبل از تحلیه است اینکه است که اول ذات بیزوال خود را از نقایص

امكانى مثل نفى ولـد و توليـد مثل و عـدم احتياج بشـريك و معاون در امر خلقت تبرئه و تخليه مينمايد سـپس ذات خود را ببالاترين صفات ارجمند كه علم است تحليه و محلا ميگرداند و عموم علم خود را تذكّر ميدهد كه خداى شما آن كسى است

صفحه : ۵۷

كه آنچه را از نظر شـما غائب و پنهان است از عوالم غير متناهى و انواع و اقسام موجودات از مجرّدات و عوالم ملائكهٔ و روحانيّين و آنچه در عالم شـهادت است از مادّيّات و محسوسات تماما از خلق اوّلين و آخرين ازلا و ابـدا در احاطه علميّه او باعيانها و اشخاصـها موجودند لا يَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الأَرضِ سوره سبأ آيه ۳.

قُل رَبِّ إِمّا تُرِيَنِّي ما يُوعَدُون، رَبِّ فَلا تَجعَلنِي فِي القَومِ الظّالِمِينَ خطاب برسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نموده بگو اى پروردگار من اگر ارائه دادى بمن آنچه را كه بكافرين وعده داده‌اى از عذاب دنيا و آخرت مرا در جماعت ستمكاران قرار نده و مرا از بين آنان بيرون ببر.

بعضـى از مفسّـرين چنين گفته كه خداوند بپيمبرش خبر داده بود كه امّت تو مبتلا بعذاب ميگردند لكن وقت آن را تعيين نكرده بود كه در حياتش واقع ميگردد يا بعد از موتش اينكه بود كه مأمور ميگردد اينكه طور دعا كند. و تكرار (ربّ) قبل از شـرط (امّا ترينّى) كه آن ربّ اول در آيه است و ربّ دوم قبـل از (فلا تجعلنى) كه جزاء است ارشاد حضـرت است بر تحريص و زيادتى رغبت او در دعـاء و طلب حـاجت. از اينجـا معلـوم ميشـود كه در همه حـال و راجع بهمه چيز و لو امر محقّق الوقوع باشـد دعـاء مطلوب است در صورتى كه حضـرتش ميـدانست در جمـاعت سـتمكاران واقع نيست بـاز مـأمور ميگردد كه از روى تواضع و شكسـتگى نفس بخدا استغاثه نمايد كه مبادا داخل در جماعت ستمكاران واقع گردد.

و بقول بعضى چون ممكن است عمل شوم گنهكاران بى‌گناهان را نيز فرا گيرد مثل قوله تعالى اتَّقُوا فِتنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُم خَاصَّةً لهذا مأمور بدعا گرديد.

وَ إِنّا عَلى أَن نُرِيَكَ ما نَعِدُهُم لَقادِرُونَ آيه برسول صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم خبر ميدهد كه اگر ما بخواهيم در همين زمان حاضـر بزودى عذاب كافرين را بتو نشان دهيم توانا مى‌باشيم لكن چون اينكه عالم دار مهلت

صفحه : ۵۸

و دار عمل است و آخرت جاى جزاء و نتيجه اعمال است اينكه است كه عذاب ستمكاران را عقب مى‌اندازيم.

و شايـد مقصود چنين باشد كه چون تو رسول رحمتى چنانچه او را (رحمهٔ للعالمين) معرفى نموده اينكه است مادامى كه تو در ميان آنها ميباشى عذاب آنان را نميگيرد. و بيشتر مفسرين گفته‌اند مقصود از اينكه عذاب جنگ بدر است. و بقول ديگر فتح مكه است.

بروايت حـاكم ابو القاسم حسـكانى بسـند خود از ابى صالـح و وى از إبن عباس و جابر بن عبـد اللّه چنين نقل ميكنـد كه آن دو نفر گويند شنيديم حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در مكه در حجهٔ الوداع وقتى در (منى) بود فرمود

(لا ترجعوا بعـدى كفارا يضـرب بعضـكم رقاب بعض و ايم اللّه لئن فعلتموها لتعرفنى فى كتيبته يضاربونكم قال فغمز من خلفه منكبه الايسر فالتفت فقال او علىّ فنزل (قل ربّ امّا ترينّى) (مجمع البيان)

يعنى پس از من كافر نشويد كه گردن يكديگر را بزنيد بخدا اگر چنين كنيد بشناسـيد مرا يعنى مرا ببينيد در ميان لشگرى كه با شما شمشـير زنند و وقتى اينكه سـخن ميفرمود كسى كه پشت سرش بود شانه چپ آن حضرت را فشار داد پس چشم خود را بر گردانيد نگاه كرد امير المؤمنين (ع) را ديد گفت يا على را ببينيد كه با آن جماعت جنگ ميكند سپس اينكه آيه قُل رَبِّ إِمّا تُرِيَنِّي الخ فرود آمـد ادفَع بِالَّتِي هِيَ أَحسَنُ السَّيِّئَةَ برسولش امر فرموده در موقعى كه از كسـى عمل بـدى ديدى غمض عين نما و پرده پوشـى كن و

عمل بـد وی را بآنچه نیکوتر است دفع گردان. شایـد مقصود چنین باشـد که در جایی که سیّئه ایجاب نکنـد حـدّی از حدود شـرع مطهر را که در چنین موردی در سوره مؤمنون فرموده لا تَأْخُذكُم بِهِما رَأفَةٌ فِی دِینِ اللّهِ نباید حاکم در اجرای حدود شـرع بر عاصی ترحم نماید. لکن در موارد دیگر که حدّی ثابت نشده باشد یا آنکه گناه کوچک باشد مثل اینکه یک کلمات

صفحه : ۵۹

رکیـک غیر عقلایـی یا حرکات ناشایسـته‌ای که در عرف عقلاء مـذموم باشـد یا عمل بـدی که رضایت بخش نباشـد از کسـی بروز نمایـد در چنین مواردی است که امر نموده که سیّئه و بدی را بآنچه نیکوتر است جبران نما، و اینکه آیه یک دنیا درس اخلاقی بما می‌آموزد اگر رویه کسـی چنین باشـد که هر گاه کسـی بوی بـدی کرد در مقام انتقام نباشد بلکه در عوض تلافی بمثل در باره وی نیکی نماید البته بد کننده هر قدر بفساد اخلاق مبتلا باشد پیش خود شرمنده خواهد گردید و اگر چه دشمن باشد دوست میگردد.
نَحنُ أَعلَمُ بِما یَصِفُونَ ما عالم هستیم بآنچه کفار و مشرکین میگویند از آن نسبتهایی که بخدا میدهند از فرا گرفتن فرزند و شریک و غیر آن یا آنچه را که بتو نسبت میدهند از دروغ و سحر و غیر اینها و البته آنها را بجزاء اعمالشان خواهیم رسانید.
شاید مقصود چنین باشد که تو با آنها مدارا کن و بدی آنان را حمل بنیکی کن تا موقع پاداش برسد.
وَ قُل رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِن هَمَزاتِ الشَّیاطِینِ در اینکه آیه برسولش خطاب نموده و بوی می‌آموزد که از همزات و وسوسه‌های شـیاطین بخدا پناه ببر.
(العـوذ) التجـاء نمـودن بغیر و تعلـق بـاو اسـت. اصـل (همز) بمعنی سـخن اسـت و (مهمـاز الرائض) یعنی معلّم چهارپایـان که تربیت حیوانات میکند و آنان را میراند. راغب گفته (الهمز کالعصر «یعنی دفع» یقال همزت الشیء فی کفّی و منه الهمز فی الحرف) انتهی.
(همز) شـیاطین و وسوسه آنهـا را تشبیه نموده بچوپـان که غنائم را میرانـد همین طور شـیاطین افراد بشـر را بخلاف و معاصـی حث و ترغیب میکنند. و جمع الهمز الهمزات.

صفحه : ۶۰

وَ أَعُوذُ بِکَ رَبِّ أَن یَحضُرُونِ اصلش (یحضروننی) بوده نون دوم حذف گردیده و عوض یاء متکلم کسره آمده یعنی ای پروردگار من پناه میگیرم بتو از اینکه شیاطین نزد من حاضر گردند و اطراف من بگردند.
و بروایتی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم موقع استفتاح نماز سه مرتبه
(لا اله الّا اللّه)
و سه مرتبه
(اللّه اکبر)
و سه مرتبه میگفت
(اللهم انّی اعوذ بک من همزات الشیاطین من همزها و نفثها و نفخها و اعوذ بک ربّ ان یحضرون).
و بروایت دیگر حضـرت رسـول (ص) فرمود موقع خواب بگو (اعوذ بکلمـات اللّه التامـات من غضـبه و عقـابه و من شـرّ عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون).

(سؤال)

پيمبری که صاحب نفس قدسيّه الهی است با آن مقام عصمت و طهارت نفس با اينکه در حديث دارد که فرموده (شيطانی اسلم بيدی) يعنی شيطان من مطيع و منقاد و تسليم من گرديده چگونه ممکن است شياطين بر وی مسلّط گردند و بتوانند او را اغواء نمايند تا اينکه بحضرتش امر گردد که از وسوسه‌های شياطين بخدا پناه ببرد.

(پاسخ)

آری مسلّم و معلوم است و شکی نيست که شيطان بر نفوس انبياء و معصومين مخصوصا بر چنين نفس قویّ و عقلی که اوّل ما خلق اللّه بشمار ميرود و در احاديث آمده اول چيزی که در مقام آفرينش از حق تعالی صادر گرديده نور محمّدی صلّی اللّه عليه و آله و سلّم بود با اينکه حال البته شيطان بر او تسلّط ندارد چنانچه خدای تعالی در خطاب بشيطان فرموده (إِنَّ عِبادِي لَيسَ لَكَ عَلَيهِم سُلطانٌ).

لکن اولا امر باو که از همزات شياطين بخدا پناه ببر شايد مقصود امّت باشند که آنان عظمت کيد شيطان را بدانند که وقتی چنين نفس قویّ بايد از

صفحه : ۶۱

وسوسه او بخدا پناه ببرد ديگران بطريق اولی بايستی حذر کنند و مواظب حال خود باشند که بدام وی گرفتار نگردند.

و ثانيا انسان خواه نبی و رسول و دارای مقام عصمت باشد و خواه از مردمان عادی مادامی که در دنيا حيات دارد البته دارای نفس و طبيعت است و قوله تعالی قُل إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثلُكُم شاهد بر اينکه است و محل جولان گاه شياطين نفس امّاره و طبيعت است اينست که و لو اينکه روح قدسی آن بزرگوار غالب بر نفس و طبيعتش بود لکن امکان از ممکن جدا نميشود، شايد برای جلوگيری که مبادا گوشه نظر شياطين بطبيعت شريفش اصابت نمايد مأمور گرديده از شرّ آن ملعون بخدا پناه ببرد.

حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ المَوتُ قالَ رَبِّ ارجِعُونِ بيان حال کفار است که آنان وقتی مشرف بر مرگ ميگردند و آثار عذاب را معاينه مينمايند، بقولی از آيه چنين استفاده ميشود که در حال اوّل در مقام استغاثه بخدا پناه ميبرد و گويد پروردگار من مرا برگردان و بعد بلفظ جمع (ارجعون) بملائکه قابض ارواح رجوع ميکند و گمان ميکنند اينان از پيش خود بغير آنچه مأمور بر آنند توانند کاری انجام دهند التماس ميکند که مرا بدنيا برگردانيد.

لَعَلِّي أَعمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكتُ شايد بعمل صالح تدارک ما فات نمايم، آن شقی بدبخت گمان ميکند برگشتن بدنيا پس از مرگ ممکن است ديگر نميداند آن قوّه و استعدادی که قادر متعال در اول زمان آفرينش در وی نهاده بود و بآن قوّه قدرت داشت خود را بمقامات عاليه برساند برايگان از دست داده و آن استعداد تمام شده و ديگر محلّی برای استعداد کمال او باقی نمانده اينکه است که در جواب آنان فرموده كَلّا إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِن وَرائِهِم بَرزَخٌ إِلي يَومِ يُبعَثُونَ (کلّا) کلمهٔ ردع است يعنی حاشا اشاره به اينکه کلمه بی‌اصل و بی معنی

صفحه : ۶۲

است که شقی بزبان ميگويد و هرگز اثری بر آن مترتّب نخواهد گرديد.

در تفسير قمی چنين گفته برزخ امری است بين دو امر ثواب و عقاب بين دنيا و آخرت و آن قول صادق عليه السّلام است که فرموده (قسم بخدا که از شما نميترسم مگر از برزخ امّا وقتی امر برگشت بما نمود ما اولی تريم از شما).

و در کافی زید بسند خود و او از عمر بن یزید و او از امام صادق علیه السّلام چنین روایت میکند که علی بن الحسین (ع) فرموده قبر یا

(روضهٔ من ریاض الجنهٔ او حفرهٔ من حفر النار)

یعنی یا باغی است از باغهای بهشت یا کوره‌ای است از کوره‌های آتش.

و نیز در کافی بسنده از ابی بصیر از ابی عبد اللّه (ع) روایت میکند که گفت ارواح مؤمنین در درختی از درختهای بهشت از طعام آن میخورند و از مشروب آن میآشامند و میگویند

(ربنا اقم الساعهٔ لنا و انجز لنا ما وعدتنا و الحق آخرنا باوّلنا)

و نیز در کافی از ابی بصیر از ابی عبد اللّه (ع) روایت میکند که فرموده (ارواح در صفت اجسامند در درختی از بهشت «تتعارف» یکدیگر را میشناسند و از هم سؤال میکنند و وقتی روحی بر ارواح وارد گردید میگویند او را واگذارید زیرا که بر هول عظیمی اقبال نموده پس از آن از وی سؤال میکنند که فلان و فلانی در چه حالی میباشند اگر گفت زنده است امیدوار میشوند و اگر گفت مرده گویند «قد هوی هوی» هلاک گردید هلاک گردید).

و اخبار راجع ببرزخ و اینکه آنها در بدنهای میباشند مثل بدن دنیوی آنها بسیار بلکه متواتر است.

عیّاشی بسند خود از فتح بن یزید جرجانی چنین روایت میکند که گفته بابی الحسن الرضا علیه السّلام گفتم فدای تو شوم (آیا خدای قدیم میداند چیزی را که نبوده و نمیباشد که اگر بود چگونه بود آن حضرت فرمود و ای بر تو اینکه سؤال صعب و مشکل است آیا قرائت ننموده‌ای قوله تعالی لَو کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللّهُ لَفَسَدَتا وَ لَعَلا بَعضُهُم عَلی بَعضٍ محقّقا میداند آنچه را که نبوده و نمیباشد که اگر

صفحه : ۶۳

بود وجود او چگونه بود، و آن حضرت پس از حکایت قول اشقیاء آیه رَبِّ ارجِعُونِ تا آخر آیه را قرائت نمود و فرمود که خدا خبر داده که وَ لَو رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنهُ وَ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ پس بتحقیق میدانست آن چیزی که نبود که اگر بود چگونه بود (و هو السمیع البصیر الخبیر العلیم) (مجمع البیان) فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنسابَ بَینَهُم یَومَئِذٍ وقتی نفخه که ظاهرا مقصود نفخه دوم است دمیده شد و مرده‌ها را زنده گردانید و تماما در صحرای محشر حاضر میگردند (فلا انساب) جمع (نسب) یعنی لا یتواصلون بالانساب، و اشاره بتفرقه آنها است که با اینکه همه با هم در صعید واحد جمعند متفرّقند جماعتی مثاب و بعمل نیکشان در درجات عالی مقام دارند و بعضی معذّب و گرفتار اعمال خودشان خواهند بود. و بروایتی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود در قیامت تمام حسبها و نسبها قطع میگردد مگر حسب و نسب من وَ لا یَتَساءَلُونَ و چون هر کس مشغول بخود است از دیگری و لو خویشاوندان وی باشند سؤال نمیکند.

و اینکه آیه با آنجا که فرموده وَ أَقبَلَ بَعضُهُم عَلی بَعضٍ یَتَساءَلُونَ منافی نیست زیرا همان طوری که انسان در دنیا حالاتی دارد که در هر موقعی عملی انجام میدهد در قیامت هم نیز ممکن است حالات گوناگون برای وی پیش آید، وقتی از اینکه دو آیه از إبن عباس سؤال شد که آیه بالا- با اینکه آیه منافات دارد گفت: (هذه تارات یوم القیمهٔ) یعنی در قیامت برای انسان حالات مختلفه‌ای است در بعض اوقات مردم همدیگر را میشناسند و با هم سؤال میکنند و بعض اوقات شدّت هول و فزع قیامت آنان را مشغول بخود میگرداند و از خود بدیگری نمینگرند، و بقولی آنهایی که از فزع قیامت رسته‌اند از یکدیگر پرسش میکنند.

فَمَن ثَقُلَت مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ (موازین) جمع میزان یا جمع موزون و موزونات است و ثقالت و سنگینی

صفحه : ۶۴

آن باعمال صالحه است که نزد خدای تعالی قدری و وزنی داشته باشد و جماعتی که اعمالشان ذی قیمت باشد آنها رستگارانند.
وَ مَن خَفَّت مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم سبکی میزان قیامت در اثر نداشتن اعمال صالحه است زیرا که قدر و قیمت و ارزش هر چیزی مناسب خود آن شیئی است مثل اینکه آدم با وقار را آدم سنگینی میگویند و آن آدمی است که نفس و روح او متین گردیده و طلا را از نقره و نقره را از مس سنگین‌تر و تفاوت اینها از هم و ارزش هر یک بمناسبت خصوصیّاتی است که در شالوده آنها مأخوذ است و ارزش وی را زیادتر نموده.
فِی جَهَنَّمَ خالِدُونَ جمله جار و مجرور یا بدل از (خَسِرُوا أَنفُسَهُم) یا خبر برای (اولئك) یا خبر است برای مبتداء محذوف یعنی آنهایی که نفس خود را بی‌قیمت نمودند یا چنین جماعتی که میزانشان سبک گردیده جایگاه همیشه‌گی آنان جهنّم خواهد بود آری کسی که دارای نفس و روح قوی و سنگین با اعمال پر فائده نباشد مانند فضولات و گیاه‌های خشك بی‌مصرف ماند که جز در کوره آتش محلی برای وی نخواهد بود.
تَلفَحُ وُجُوهَهُمُ النّارُ وَ هُم فِیها کالِحُونَ (اللفح و النفح) یك معنی دارد، کسانی که عملشان و سنجش میزانشان سبك و بی‌مقدار گردیده جایگاه آنان آتش است و باید روهایشان در آتش گداخته گردد و آنها در آتش زشت رویانند (کالحون) اینان در حالی میباشند که لبهای آنان از هم باز شده.
از إبن مسعود از معنی (کلوح) سؤال شد گفت لبهای اهل جهنّم از هم باز میگردد بطوری که دندانهایشان را نمایان میگرداند.

صفحه : ۶۵

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۸]

اشاره

أَ لَم تَکُن آیاتِی تُتلی عَلَیکُم فَکُنتُم بِها تُکَذِّبُونَ (۱۰۵) قالُوا رَبَّنا غَلَبَت عَلَینا شِقوَتُنا وَ کُنّا قَوماً ضالِّینَ (۱۰۶) رَبَّنا أَخرِجنا مِنها فَإِن عُدنا فَإِنّا ظالِمُونَ (۱۰۷) قالَ اخسَؤُا فِیها وَ لا تُکَلِّمُونِ (۱۰۸) إِنَّهُ کانَ فَرِیقٌ مِن عِبادِی یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاغفِر لَنا وَ ارحَمنا وَ أَنتَ خَیرُ الرّاحِمِینَ (۱۰۹)
فَاتَّخَذتُمُوهُم سِخرِیًّا حَتّی أَنسَوکُم ذِکرِی وَ کُنتُم مِنهُم تَضحَکُونَ (۱۱۰) إِنِّی جَزَیتُهُمُ الیَومَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُم هُمُ الفائِزُونَ (۱۱۱) قالَ کَم لَبِثتُم فِی الأَرضِ عَدَدَ سِنِینَ (۱۱۲) قالُوا لَبِثنا یَوماً أَو بَعضَ یَومٍ فَسئَلِ العادِّینَ (۱۱۳) قالَ إِن لَبِثتُم إِلاّ قَلِیلاً لَو أَنَّکُم کُنتُم تَعلَمُونَ (۱۱۴)
أَ فَحَسِبتُم أَنَّما خَلَقناکُم عَبَثاً وَ أَنَّکُم إِلَینا لا تُرجَعُونَ (۱۱۵) فَتَعالَی اللّهُ المَلِکُ الحَقُّ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ رَبُّ العَرشِ الکَرِیمِ (۱۱۶) وَ مَن یَدعُ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرهانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّما حِسابُهُ عِندَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا یُفلِحُ الکافِرُونَ (۱۱۷) وَ قُل رَبِّ اغفِر وَ ارحَم وَ أَنتَ خَیرُ الرّاحِمِینَ (۱۱۸)

صفحه : ۶۶

(ترجمه آیات)

(باهل جهنّم) خطاب میرسد آیا چنین نبودید که آیتهای من (قرآن) در دنیا بر شما خوانده میشد و شما بآن تکذیب مینمودید (۱۰۵)

در جهنّم (کفار) گویند ای پروردگار ما شقاوت و بدبختی بر ما غلبه نمود و ما گروهان گمراهان بودیم (۱۰۶)

ای پروردگار ما ما را از جهنّم خارج گردان اگر باز بگناه برگشتیم آن وقت ما از ستمکاران خواهیم بود (۱۰۷)

خطاب رسد ساکت گردید و سخن مگویید (۱۰۸)

زیرا که شما گروهی بودید که وقتی بنده‌گان من میگفتند ای پروردگار ماها ایمان آوردیم ما را بیامرز و بما رحم کن و تو بهترین رحم کنندگانی (۱۰۹)

شما آنها را باستهزاء و سخریّه گرفتید تا اینکه آنها از شما ببردند یاد من را و شما بآنها میخندیدید (۱۱۰)

و بحقیقت امروز (آن مؤمنین را) بسبب آنچه بر اذیّت شما صبر نمودند پاداش خواهم داد و حقیقهً آنها رستگارانند (۱۱۱)

بآنان گوید چند مدت شما در زمین ماندید (۱۱۲)

آنها گویند یک روز یا بعضی از روز بپرس از شمارندگان (۱۱۳)

گوید در دنیا درنگ نکردید مگر اندکی اگر شما میدانستید که دنیا نسبت بآخرت اندکست (۱۱۴)

آیا گمان کردید ما شما را بیهوده آفریدیم و بسوی ما باز گشت نخواهید نمود (۱۱۵)

بزرگ و بزرگوار است خدایی که مالک و سلطان بحق است نیست الهی مگر او پروردگار عرش کریم است (۱۱۶)

کسی که با خدای (یکتا) اله دیگری بخواند برهان و دلیلی (برای اثبات آن) ندارد و حقیقهً حساب او نزد پروردگار وی است و کافرین رستگار نخواهند گردید (۱۱۷)

ای محمّد بگو ای پروردگار من مرا بیامرز و بمن رحم کن و تو بهترین رحم کنندگانی (۱۱۸)،

صفحه : ۶۷

(توضیح آیات)

أ لَم تَکُن آیاتِی تُتلی عَلَیکُم فَکُنتُم بِها تُکَذِّبُونَ همزه (ا لم) استفهام و در مقام سرزنش اهل جهنم بر آمده که وقتی آنان را برو در آتش اندازند و شدت عذاب آنها را مضطر و بیچاره نمود و بفغان آمدند از طرف حق تعالی خطاب سخط آمیز میرسد آیا شما چنین نبودید که هر گاه آیات ما (قرآن) بر شما خوانده میشد شما انکار و تکذیب مینمودید.

قالُوا رَبَّنا غَلَبَت عَلَینا شِقوَتُنا وَ کُنّا قَوماً ضالِّینَ (شقوتنا) دو طور قرائت شده: کوفیان غیر از عاصم (شقاوتنا) بفتح شین و الف قرائت نموده‌اند و باقی قراء بکسر شین (شقوتنا) قرائت کرده‌اند اهل دوزخ بگناه خود اقرار مینمایند و گویند ای پروردگار و مربّی ما شقاوت و بدبختی بر ما غالب گردید و ما را بچنین روز سیاه کشانید.

ضرری که نتیجه عمل بد و در آخر کار کسی را میگیرد آن را شقاوت گویند و آن عملی که سر انجام آن منفعتی عاید گردد آن را سعادت نامند.

خلاصه اهل جهنّم گویند ما بدست خود شقاوت و بدبختی و سوء عاقبت را بر خود فراهم نمودیم و از طریق حق تعالی و دار کرامت او اعراض نموده و خود را بی‌بهره گردانیدیم و چون بیراهه رفتیم عاقبت ما بدوزخ کشیده شد.

رَبَّنا أَخرِجنا مِنها فَإِن عُدنا فَإِنّا اینکه آیه بیان میکند که آخر سخنی که آن سیه بختان و بیخردان گویند تمنّای بازگشت بدنیا است بگمان اینکه ممکن است ثانیا بدنیا بر گردند و تدارک ما فات نموده خود را بسعادت برسانند دیگر نمیدانند که باز گشت بدنیا محال است زیرا استعدادی که مبدء متعال در جبله آنان گذارده بود که بآن میتوانستند خود را بسعادت و خوشی دائمی برسانند بمخالفت و نفس پرستی از دست داده‌اند، در جای دیگر فرموده (وَ لَو رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنهُ) اگر چه نظر

صفحه : ۶۸

بعموم قدرت الهی چیزی محال نمینماید لکن حکمت الهی چنین اقتضاء نموده که دنیا را جای عمل و کسب کمال قرار داده و آخرت را دار جزاء و نتیجه گرفتن سنّت الهی در نظام عالم بدست مربّی ازلی طوری مرتب و منظّم گردیده و هر چیزی در جای خود قرار گرفته که سر سوزنی تبدیل و تغییر پذیر نخواهد گردید، و هر جایی را محل برای انجام کاری و عمل و کسب کمالی مقرر گردانیده، همان طوری که رحم مادر را جای و محل صورت بندی (جنین) قرار داده که هر طور در آنجا مطابق حکمت و نظام آفرینش بایستی طفل صورت بندی شود و تعادل اعضاء و جوارح وی در همان محل تکمیل گردد و اگر عضوی از اعضاء طفل در آنجا ناقص ماند و تکمیل نگردید پس از متولّد شدن دیگر جبران آن ممکن نخواهد بود و تا آخر عمر ناقص خواهد ماند. چنین است نسبت دنیا بآخرت که اینکه عالم دانی را محل و برای استکمال روح و نفس ناطقه بشر مهیّا گردانیده و در ابتداء تکون وی قوّه و استعدادی که آن را حکماء (عقل هیولایی) نامند در او گذارده و او را بر اعمالی موظّف گردانیده اگر بدستور رسول باطن: عقل، و رسول ظاهر: شرع، آن استعداد و عقل (هیولایی) او از قوّه بفعل آید و پس از مجاهده با نفس صاحب عقل بالفعل گردید آن وقت بکمال انسانیّت و دارای سعادت و مقامات بلند اخروی و لایق قرب جوار احدیّت و بفیوضات ربانی فائز خواهد گردید.

لکن اگر در اینکه عالم دنیا اینکه قوّه و استعداد خدا دادگی را تکمیل ننمود و رایگان از دست داد در عالم آخرت که فوق عالم دنیا (و ما حصل) آنست دیگر محلی برای استکمال آن نخواهد بود زیرا وقت و محلی که جای استکمال او بود گذشته و آن قوّه را ضایع گردانیده و شاید همین باشد سرّ اینکه فرموده (وَ لَو رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنه) مثل اینکه اگر کسی در رحم مادر یک عضوش ناقص مانده و تکمیل نگردیده پس از متولد شدن دیگر ممکن نیست درست شود و تکمیل گردد زیرا که عوالم سیر بشری در طول یکدیگر است در هر عالمی از

صفحه : ۶۹

عوالم سیرش بایستی طوری استکمال یابد که تا بآخرین درجه کمالش برسد و جای بروز و ظهور آن را عالم قیامت و معاد نامند و در هر مرتبه‌ای از مراتب اگر ناقص ماند آن نقص در او باقی خواهد ماند و دیگر علاج پذیر نخواهد گردید.

در مجمع البیان از حسن نقل میکند که آیه بالا- (رَبَّنا أَخرِجنا الخ) آخر کلامی است که اهل آتش بآن سخن گویند پس از آن شهیقی میکشند مثل شهیق خر قالَ اخسَؤُا فِیها وَ لا تُکَلِّمُونِ اهل لغت گفته‌اند اینکه کلمه را در جایی آرند که خواهند سگی را بطور خواری دور کنند اینکه است که بطور اهانت باهل جهنّم گویند دور شوید دور شدن سگ و سخن نگوئید.

اینکه آیه اشاره بمنتهای بعد و دوری کفار و مشرکین است از حق تعالی و ذلّت و اهانت آنان را میرساند.

و بقولی معنی آیه چنین میشود بآنان گویند سخن مگویید که سخن شما مسموع نیست و عذاب از شما مرفوع و مدفوع نخواهد گردید.

إِنَّهُ کانَ فَرِیقٌ مِن عِبادِی یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاغفِر لَنا وَ ارحَمنا وَ أَنتَ خَیرُ الرّاحِمِینَ بضمیر شأن (انّه) و یاء متکلّم (عبادی) نسبت بندگان را بخود داده اشاره بجلالت و عظمت کسانی است از انبیاء و مؤمنین که آن بزرگواران وقتی میگفتند ای پروردگار ما را بیامرز و بما رحم کن زیرا که تو بهترین رحم- کننده‌گانی.

فَاتَّخَذتُمُوهُم سِخرِیًّا ای جماعت کفار شما آنها را باستهزاء و سخریه گرفتید، و بقولی شما آنها را بکراهت ببندگی خود وادار نمودید و بدون مزد و اجرت بکارهای خود مشغول گردانیدید، و بقول دیگر کافرین چنین بودند که وقتی مؤمنین را استهزاء و

سخریّه مینمودند با هم میگفتند نظر کنید چگونه اینان بطمع ثواب آخرت

صفحه : ۷۰

بزندگانی پست راضی شدند در صورتی که نه آخرتی پشت سر آنها است و نه ثوابی و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است (وَ إِذا مَرُّوا بِهِم یَتَغامَزُونَ).

(مجمع البیان) حَتّی أَنسَوکُم ذِکرِی وَ کُنتُم مِنهُم تَضحَکُونَ تا وقتی که شما را از یاد من فراموش گردانیدند یعنی اشتغال شما کفار بسخریّه اهل حق چنین ایجاب نمود که یاد مرا (یاد خدا را) فراموش نمودید و نسبت فراموشی آنان ذکر خدا را بعباد با اینکه فعل آنها نبود باعتبار سببیت است که مشغول شدن کفار بسخریّه اهل حق سبب شد که آنها ذکر خدا را فراموش نمودند إِنِّی جَزَیتُهُمُ الیَومَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُم هُمُ الفائِزُونَ چون مؤمنین بر جفای شما کفار و ملحدین صبر نمودند شما امروز در نهایت ذلّت و خواری در جهنّم رانده شدید و آنها ببحبوحه رحمت الهی در درجات عالی بهشتی فائز گردیده‌اند.

معلوم میشود مؤمنین اضافه بر ایمان و تقوایی که داشتند در اثر صبری که بر جفای کفار و استهزاء آنان مینمودند فیوضات دیگری نصیب آنها خواهد گردید قالَ کَم لَبِثتُم فِی الأَرضِ عَدَدَ سِنِینَ- قالُوا لَبِثنا یَوماً أَو بَعضَ یَومٍ سخنان مفسّرین در توجیه آیه ۱- آنان ملتفت بطول مدّت لبث و بقائشان در قبر نمیباشند زیرا که مرده‌اند ۲- سؤال از مدّت عمرشان میشود که چند مدّت در دنیا عمر نمودید و آنان در پاسخ گویند روزی یا بعضی از روز زیرا که لبث آنها در آتش باز داشته و آنان را مشغول نموده از حیات دنیایشان و دروغ نمیگویند چون اینکه طور گمان کردند. (حسن) ۳- مقصود روزی یا بعضی از روزهای آخرت است که پنجاه هزار سال است إبن عباس گفته شدّت عذاب آنها را از مدت لبث و بقائشان در دنیا بازداشته

صفحه : ۷۱

فَسئَلِ العادِّینَ کفار گویند از ملائکه بپرسید زیرا که آنها محاسب اعمال عباد میباشند قتاده گفته یعنی از حساب دارندگان بپرسید چون آنها حساب سال و ماه را داشتند.

قالَ إِن لَبِثتُم إِلّا قَلِیلًا لَو أَنَّکُم کُنتُم تَعلَمُونَ بآنان گویند شما در دنیا یا در عالم برزخ نماندید مگر اندکی. شاید اشاره باین باشد که اگر میدانستید دنیا فانی است و آخرت باقی سرمدی است خود را ببهای لذّت حیات اندک بی‌مقدار دنیوی نمی‌فروختید.

أَ فَحَسِبتُم أَنَّما خَلَقناکُم عَبَثاً وَ أَنَّکُم إِلَینا لا تُرجَعُونَ در آن مقام بهمزه استفهام انکاری بآنان خطاب سخط آمیز میرسد که آیا شما منکرین معاد چنین گمان کردید که شما را بیهوده و عبث آفریدیم و شما بسوی ما بازگشت نمینمائید.

اینکه آیه ارشاد بحکم عقل است که شما رجوع کنید بعقل خود و در اینکه عالم مجلّل و اینکه کاخ بزرگ آفرینش نظر کنید و ببینید چگونه مبدء متعال زمین و آنچه در آن است برای پیدایش و امرار حیات شما آفریده و ماه و خورشید و ستارگان را برای بقاء نوع بشر مسخّر گردانیده آیا عقل و و جدان شما حکم میکند که شما را بیهوده آفریده و بمردن شما فانی میگردید و بسوی مبدء آفرینش خودتان بازگشت نمینمائید البته عقل اباء دارد و تصدیق خواهد نمود که عالم از روی حکمت و مصلحت بزرگی آفریده شده.

فَتَعالَی اللّهُ المَلِکُ الحَقُّ لا إِلهَ إِلّا هُوَ رَبُّ العَرشِ الکَرِیمِ بزرگ و بزرگوار است آن خدایی که بحق و حقیقت مالک عالم ملک و ملکوت است و اله و آفریننده‌ای نیست مگر او و پروردگار عرش کریم بزرگتر از اینکه است که کار بیهوده و عبث بنماید.

صفحه : ۷۲

وَ مَن یَدعُ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرهانَ لَهُ بِهِ برهان برای اثبات هر مطلبی دو قسم است (لمّی) و (انّی) برهان (لمّی) که شناختن معلول بعلّت باشد نسبت بحق تعالی برای ممکن محال است زیرا شناختن کنه حق تعالی برای احدی میسّر نیست زیرا که حق تعالی خود علت العلل است و علتی برای پیدایش او نیست اینکه است که دلیل برای اثبات واجب الوجود منحصر ببرهان (انّی) است که آن از اثر پی بمؤثّر بردن است و چنانچه در صفحات قبل تذکّر دادیم وقتی ما ارتباط اجزاء عالم و نظام گیتی را مینگریم و می‌بینیم ارتباط اجزاء عالم بطوری متّصل و مرتبط بهم گردیده که یک وحدت تشکیل داده‌اند علم یقینی پدید میگردد که مبدء و ناظم آن یک حقیقت وحدانی است و شاید آیه اشاره بهمین مطلب است که ممکن نیست یک معلول دو علّت داشته باشد و آن اله دیگری که شما مشرکین او را پرستش مینمائید هیچ برهانی برای اثبات آن ندارید.

فَإِنَّما حِسابُهُ عِندَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا یُفلِحُ الکافِرُونَ اشاره به اینکه بازگشت کافرین و مشرکین بسوی خدا است و حساب و پاداش گفتار و اعمال آنان نیز نزد او است و محقّقا کفار رستگار نخواهند گردید.

وَ قُل رَبِّ اغفِر وَ ارحَم وَ أَنتَ خَیرُ الرّاحِمِینَ خطاب برسولش نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بگو ای پروردگار من بیامرز گناهان را و بر بندگان رحم کن زیرا که تو بهترین رحم کنندگان و ارحم الراحمینی،

صفحه : ۷۳

سورة النور

اشاره

مدنیة اربع و ستون آیة

[سوره النور (۲۴): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

سُورَةٌ أَنزَلناها وَ فَرَضناها وَ أَنزَلنا فِیها آیاتٍ بَیِّناتٍ لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ (۱) الزّانِیَةُ وَ الزّانِی فَاجلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنهُما مِائَةَ جَلدَةٍ وَ لا تَأخُذکُم بِهِما رَأفَةٌ فِی دِینِ اللّهِ إِن کُنتُم تُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ لیَشهَد عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ المُؤمِنِینَ (۲) الزّانِی لا یَنکِحُ إِلاّ زانِیَةً أَو مُشرِکَةً وَ الزّانِیَةُ لا یَنکِحُها إِلاّ زانٍ أَو مُشرِکٌ وَ حُرِّمَ ذلِکَ عَلَی المُؤمِنِینَ (۳) وَ الَّذِینَ یَرمُونَ المُحصَناتِ ثُمَّ لَم یَأتُوا بِأَربَعَةِ شُهَداءَ فَاجلِدُوهُم ثَمانِینَ جَلدَةً وَ لا تَقبَلُوا لَهُم شَهادَةً أَبَداً وَ أُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ (۴)

إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا مِن بَعدِ ذلِکَ وَ أَصلَحُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۵) وَ الَّذِینَ یَرمُونَ أَزواجَهُم وَ لَم یَکُن لَهُم شُهَداءُ إِلاّ أَنفُسُهُم فَشَهادَةُ أَحَدِهِم أَربَعُ شَهاداتٍ بِاللّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقِینَ (۶) وَ الخامِسَةُ أَنَّ لَعنَتَ اللّهِ عَلَیهِ إِن کانَ مِنَ الکاذِبِینَ (۷) وَ یَدرَؤُا عَنهَا العَذابَ أَن تَشهَدَ أَربَعَ شَهاداتٍ بِاللّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الکاذِبِینَ (۸) وَ الخامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَیها إِن کانَ مِنَ الصّادِقِینَ (۹)

وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ وَ أَنَّ اللّهَ تَوّابٌ حَکِیمٌ (۱۰)

صفحه : ۷۴

سوره نور مدنی است بلا خلاف و آیات آن نزد عراقی و شامی شصت و چهار است و شصت و دو در نظر حجازی و هزار و سیصد

و شانزده کلمه است و پنج هزار و ششصد و هشتاد حرف است.

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عامّ و خاصّ

اینکه سوره‌ای است که آن را فرستادیم و واجب گردانیدیم احکام آن را و نازل گردانیدیم در آن آیات واضح و روشن شاید شما متذکّر گردید (۱)

بهر یک از زن زناکار و مرد زناکار صد تازیانه بزنید و شما را مهربانی باین دو نفر در فرمان برداری خدا فرا نگیرد اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارید و باید عذاب آن دو نفر را جماعتی از مؤمنین مشاهده نمایند (۲)

مرد زناکار نکاح نکند مگر زن زانیه یا زن مشرکه را و زن زناکار را نکاح نکند مگر مرد زناکار یا مرد مشرك و اینکه حرام شده بر مؤمنین (۳)

و آن کسانی که زنهای عفیفه را بزنا نسبت میدهند و برای اثبات آن چهار شاهد نمیآورند بآنها هشتاد تازیانه بزنید و دیگر در هیچ وقت شهادت آنها را نپذیرید و آنها فاسقند (۴)

مگر آن کسانی که بعد از آن توبه کردند و صالح گردیدند حقیقهٔ خدا آمرزنده و مهربان است (۵)

و آنهایی که بزنهایشان نسبت زنا میدهند و برای آنان گواهانی نیست مگر خودشان باید برای هر یک از آنها چهار گواهی باشد بخدا که بحقیقت او از راستگویانست (۶)

و در گواهی پنجم اینکه لعنت خدا بر او است اگر از دروغگویان باشد (۷)

و آن زن شکنجه و عذاب را از خود دفع مینماید اگر شهادت بدهد چهار شهادت بخدا که شوهرش از دروغگویان است (۸)

و در دفعه پنجم بگوید غضب خدا بر من یعنی بر آن زن اگر آن مرد از راستگویان باشد (۹)

و اگر نبود فضل خدا و رحمت او بر شما و اینکه حقیقهٔ خدا پذیرنده توبه و درستکار است دروغگو را رسوا میکرد (۱۰)

صفحه : ۷۵

(توضیح آیات)

اشاره

سُورَةٌ أَنْزَلْناها وَ فَرَضْناها وَ أَنْزَلْنا فِيها آياتٍ بَيِّناتٍ (سورة) خبر مبتدای محذوف (هذا) یعنی (هذا سورة) و موصوف (بانزلناها) اینکه سوره‌ای است که آن را نازل گردانیدیم، إبن کثیر و ابو عمرو (فرّضناها) بتشدید بر وزن فعّل از باب تفعیل که برای مبالغه آورند خوانده‌اند و معنی چنین میشود اینکه سوره را فرود آوردیم و عمل باحکام آن را واجب گردانیدیم و با آن آیات ظاهر هویدا فرود آوردیم. و بقولی تشدید (فرضناها) برای تأیید احکام و بقای آن است که آیات اینکه سوره از وقت نزول تا قیامت در بین خلق ابراز فعالیت میکند، و باقی قرّاء (فرضناها) بتخفیف قرائت نموده‌اند، (و انزلناها) صفت سوره است (و فرضناها) احکام آن را واجب و فرض گردانیدیم.

لَعَلَّكُم تَذَكَّرُونَ (تذکرون) را بعضی بتشدید ذال قرائت نموده‌اند و بعضی بتخفیف اشاره به اینکه اینکه سوره را نازل گردانیدیم و

در آن برای مؤمنین حدود و قوانین واضح مقرر گردانیدیم که شاید آنان از خود سری و هوا پرستی باز آیند و اعمال قبیح خود را متذکّر گردند و بحدود الهی مؤدّب شوند.

الزّانِیَهُ وَ الزّانِی الی قوله تعالی مِنَ‌الْمُؤمِنِینَ در اینکه آیات حکم زنا و حدّ آن را بیان نموده و لام (الزّانِیَهُ وَ الزّانِی) الف و لام جنس است و عمومیت دارد و خلافی در آن نیست که زن زناکار و مرد زناکار بشهادت چهار مرد عادل که رؤیت کرده باشند یا باقرار کردن هر کدام چهار مرتبه بایستی حاکم شرع بهر یک صد تازیانه بزنند لکن آن طوری که در کتب فقهیّه فقهاء گفته‌اند اینکه حکم زنا غیر محصنه است، زن زناکاری که در عقد مردی نباشد و نیز آزاد باشد یعنی کنیز نباشد و از روی رضایت بر اینکه عمل رکیک حاضر گردد پس از اثبات بایستی صد تازیانه بخورد، امّا حکم زنای محصنه زن

صفحه : ۷۶

شوهردار یا مردی که زن دائمی داشته باشد و بنده نباشد در محل خود ثابت شده رجم است که هر یک از آنها را باید سنگسار نمود، و حکم امه کنیز بدلیل قوله تعالی (فَإِن أَتَینَ بِفاحِشَهٍ فَعَلَیهِنَّ نِصفُ ما عَلَی المُحصَناتِ مِنَ العَذابِ) نصف حدّ است یعنی پنجاه تازیانه و حکم را مؤکّد نموده و بمؤمنین خطاب کرده (وَ لا تَأخُذکُم بِهِما رَأفَهٌ فِی دِینِ اللّهِ إِن کُنتُم تُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ).

رأفت و شفقتی که نسبت بمؤمنین بعضی ببعضی از محسنات اخلاقی و ایمانی بشمار میرود در حدود و قوانین الهی اثر خود را از دست داده و مؤمنین را ملزم گردانیده که در اجراء حدود بر خلاف رویّه و میل نفسانی پا فشاری نمایند و قانون شرع را بدستوری که رسیده جاری گردانند و باضافه بر اینکه زناکار را مجازات نمایند وی را بین مردم مفتضح و رسوا گردانند تا دیگران متنبّه گردیده و چنین عمل قبیحی بین مردم دائر نگردد.

الزّانِی لا یَنکِحُ إِلّا زانِیَهً أَو مُشرِکَهً وَ الزّانِیَهُ لا یَنکِحُها إِلّا زانٍ أَو مُشرِکٌ

(سخنان مفسّرین در توجیه آیه مأخوذ از تفسیر مجمع البیان)

۱- مقصود از نکاح عقد است و در شأن نزول آیه گفته‌اند مردی از مسلمانها آمد نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که اذن بطلبد که زن فاحشه‌ای را که مشهور بود و بر درب خانه خود علامتی گذارده بود که باین عمل شناخته شود با وی ازدواج نماید اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد.

(إبن عباس و إبن عمرو و مجاهد و قتاده و زهری) و مقصود از آیه نهی است اگر چه ظاهر آن خبر است و اینکه قول را تأیید مینماید روایتی که از ابی جعفر (ع) و ابی عبد اللّه (ع) نقل میکنند که در عهد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مردانی و زنانی مشهور بزنا بودند مثل امّ مهزول و خداوند از چنین مردان و زنان ازدواج آنان را نهی کرد و کسی که باین عمل مشهور گردد و بر او حد جاری گردد نباید ازدواج کند مگر وقتی که توبه او معلوم گردد.

۲- مقصود از نکاح در اینجا جماع است یعنی وطی نکند زانی مگر بزانیه

صفحه : ۷۷

یا مشرکه و بعکس (ضحاک و إبن زید و سعید بن جبیر) و اینکه معنی نظر بقوله تعالی است (الخَبِیثاتُ لِلخَبِیثِینَ).

۳- اینکه حکم عام است در هر زانی و زانیه پس از آن بآیه (وَ أَنکِحُوا الأَیامی مِنکُم) نسخ گردیده.

۴- مقصود عقد است و اینکه حکم ثابت است در کسی که با زنی زنا کند که پس از آن جایز نیست با او تزویج نماید و اینکه رأی

جماعتی از صحابه است.

و اینکه خدای سبحانه و تعالی زانی و مشرک را مقارن هم انداخته برای بزرگی فخامت و قباحت امر زنا است و جایز نیست گفته شود اینکه آیه خبر است که چنین امری واقع نمیگردد زیرا که می‌یابیم که زانی غیر زانیه را تزویج مینماید لکن در اینجا حکم کلّی و نهی است چه مقصود از نکاح عقد باشد یا جماع زیرا که نکاح در لغت بمعنی وطی است.

وَ حُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ یعنی نکاح زنهای زانیه حرام است یا زنا بر مؤمنین حرام است و نباید با آنها ازدواج کنید یا با آنها وطی نکند مگر مرد زناکار و مشرک. (پایان) خلاصه (لا ینکح) که بظاهر اخبار است نه انشاء ممکن است مقصود چنین باشد که مؤمنین از جهت عدم سنخیت رغبت نمیکنند در ازدواج نمودن با زناکار یا مشرک نه اینکه اخبار از عدم وقوع باشد تا اینکه (لا ینکح) حمل بر نهی گردد و بنا بر اینکه معنی (وَ حُرِّمَ ذٰلِكَ) اشاره باشد بحرمت زنا نه حرمت نکاح و ازدواج با زناکار.

لکن اگر حمل بر نهی گردد همان طوری که از بعضی نقل شد باید گفته شود آیه نسخ شده بآیه (وَ أَنكِحُوا الأَيامى مِنكُم وَ الصّالِحِينَ مِن عِبادِكُم وَ إِمائِكُم) و اینکه آیه معنی دوم را تأیید مینماید زیرا که امر میکند که با شایستگان از بندگان ازدواج نمائید. و نیز آیات دیگر مثل (الخَبِيثاتُ لِلخَبِيثِينَ الخ) آن نیز مؤیّد همین معنی است، و اگر حمل بر نهی شود ممکن است گفته شود که

صفحه : ۷۸

نهی تنزیهی است نه تحریمی و بمعنی کراهت باشد نه حرمت و بنا بر اینکه فرض لازم نیست گفته شود آیه نسخ شده بلکه جایز است ازدواج نمودن مرد زناکار و زن زناکار با غیر کسانی که مثل خودشان باشند لکن کراهت دارد مگر پس از آنکه توبه کرده باشند و احکام آن موکول بعلم فقه است اینجا جای بحث در آن نیست وَ الَّذِينَ يَرمُونَ المُحصَناتِ ثُمَّ لَم يَأتُوا بِأَربَعَةِ شُهَداءَ فَاجلِدُوهُم ثَمانِينَ جَلدَةً پس از آنکه حق تعالی حکم زنا و حدّ آن را معین فرمود در عقب آن قذف محصنات یعنی حکم نسبت زنا دادن بزنهای محصنات را بیان نموده و محصنات از زنها آنهایی میباشند که واجد شرایطی باشند از بلوغ و کمال عقل و حرّیت و اسلام و عفّت هر زنی که اینکه اوصاف در آن جمع باشد اگر شخص مکلّفی خواه مرد باشد یا زن از روی اختیار نسبت زنا باو بدهد و چهار شاهد عادل برای اثبات مدّعای خود نیاورد بحکم قرآن بایستی حاکم شرع او را هشتاد تازیانه حدّ بزنند و گویند نسبت زنا دادن بمردهایی که واجد همین شرایط باشند نیز همین حکم را دارد و اختصاص آیه بزن محصنه برای اینکه است که اینکه نسبت بزن قبیح‌تر و شنیع‌تر بنظر میآید.

وَ لا تَقبَلُوا لَهُم شَهادَةً أَبَداً وَ أُولئِكَ هُمُ الفاسِقُونَ و چنین کسانی که نسبت زنا بمحصنات دادند و نتوانستند بچهار شاهد عادل مدّعای خود را اثبات نمایند اینان از فاسقین بشمار آیند و نه در اینکه موضوع و نه در غیر آن در هیچ جا شهادت آنها قبول نخواهد گردید.

ببین لطف خدا و ستاریّت آن فرد متعال بچه درجه‌ای است که راضی نیست سرّ بنده گنهکار خطاء کار خود فاش گردد اینست که اثبات آن را بقدری مشکل گردانیده که عادتا ممکن نیست ثابت گردد و باضافه اگر یک نفر و دو نفر و سه نفر در جایی که شاهد چهارمی نباشد حتّی اگر قضیّه را رؤیت کرده و مشاهده نموده باشند حق گفتن نداشته و خطاء کرده و اگر ابراز نمایند آنها به هشتاد تازیانه تعزیر و مجازات میشوند و محکوم بفسق میگردند و لو آنکه دروغ نگفته

صفحه : ۷۹

باشند مگر وقتی که از اظهار چنین نسبتی توبه کنند.

إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِن بَعدِ ذٰلِكَ وَ أَصلَحُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ آیه ظاهرا استثناء از کسانی است که پس از اینکه کار قبیح یعنی شهادت

بر زنای محصنات بدون سه شاهد دیگر توبه کردند و خود را اصلاح نمودند که دیگر پیرامون چنین عمل رکیکی نگردند و شهادت ناحق ندهند خداوند آمرزنده و مهربان است توبه آنان را قبول میکند.

وَ الَّذِینَ یَرمُونَ أَزواجَهُم وَ لَم یَکُن لَهُم شُهَداءُ إِلّا أَنفُسُهُم در شأن نزول آیه گفته‌اند وقتی آیه قذف نازل شد که کسی که زن عفیفه‌ای را بزنا نسبت دهد و چهار نفر عادل گواه نیاورد بایستی هشتاد تازیانه وی را حدّ زنند، ضحاک از إبن عباس چنین روایت میکند عاصم بن عدیّ برخواست و گفت یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اگر از ما مردی ببیند زنش را با اجنبی زنا میکند اگر بخواهد چهار شاهد عادل پیدا کند آنها از کار خود فارغ شده‌اند و اگر بخواهد بگوید باید هشتاد تازیانه بخورد. حضرت فرمود ای عاصم آیه اینکه طور نازل شده عاصم برگشت در حالی که سامع و مطیع بود و هنوز بمنزل خود نرسیده بود دید هلال بن امیّه وی را استقبال نمود و بعاصم گفت شرّی را یافتم دیدم سحقا بر شکم زن خودم (خوله) عاصم برگشت نزد نبی (ص) و گفت هلال گوید چنین دیدم حضرت فرستاد (خوله) زن هلال را حاضر نمود و باو فرمود شوهر تو چه میگوید گفت یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سحقا همیشه خانه ما میآمد و بما تعلیم قرآن مینمود و بعضی اوقات نزد ما میماند و شوهرم بیرون میرفت و من نمیدانم از روی غیرت چنین گفته یا از بخل که طعامی نزد ما بخورد پس از آن آیه (و الّذین یرمون ازواجهم الخ) نازل گردید.

و از حسن روایت شده وقتی آیه قذف محصنات نازل شد سعد بن عباده گفت یا رسول اللّه (ص) آیا چنین می‌بینی اگر مردی مردی را با زن خود ببیند و او را بکشد تو آن مرد را میکشی و اگر خبر دهد بآنچه دیده وی را صد تازیانه میزنی آیا جایز نباشد که او را بشمشیر دفع کند بدون قصاص حضرت فرمود (کفی

صفحه : ۸۰

بالسیف شاه) خواست حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بگوید (شاهدا) خودداری کرد یعنی بس است شمشیر برای شاهد بودن و بعد آن آیه لعان نازل گردید.

و نیز عکرمهٔ از إبن عباس روایت میکند که سعد بن عباده پس از نزول آیه قذف گفت یا رسول اللّه (ص) اگر من در خانه بروم و مردی را بر شکم زنم خفته یابم وی را برنخیزانم و پی چهار گواه بروم تا باز آیم فارغ شده و رفته. اگر آنچه دیده‌ام بگویم هشتاد تازیانه بمن بزنند لکن اینکه امر عجیبی بنظر میآید حضرت فرمود ای جماعت انصار میشنوید مهتر و بزرگ شما چه میگوید گفتند یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را ملامت مفرما که مرد غیوریست و هرگز زن نگرفته مگر (زن باکره) و طلاق نداده هیچ یک از زنانش را که جرأت کرده باشد از ماها که آن زن را تزویج بنماید، سعد گفت جان من فدای تو باد می‌دانم که اینکه حکم خدا است و لکن من از اینکه حکم تعجّب میکنم فرمود حکم خدا چنین است سعد گفت صدق اللّه و صدق رسوله، هنوز سعد بخانه نرفته که پسر عمّ وی هلال بن امیّه از نخلستانی که داشت بازگشت در خانه خود دید مردی را که با زن او زنا میکرد هیچ نگفت و نزد رسول رفت و گفت اینکه واقعه را بچشم خود دیدم و بگوش خود شنیدم رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم متغیّر گردید و اثر کراهت بر جبین مبارکش ظاهر گردید هلال گفت یا رسول اللّه (ص) میدانم که از اینکه سخن تو را خوش نیاید خدا میداند که من راست میگویم و امیدوارم خداوند مرا فرج دهد رسول قصد کرد او را حدّ بزند انصار جمع شدند و گفتند آنچه را سعد گفت بآن رسیدیم و مبتلا شدیم اگر هلال را حدّ بزنی دیگر گواهی وی قبول نشود.

رسول (ص) در اینکه گفتگو بود که آثار وحی ظاهر گردید اصحاب ساکت شدند وقتی حضرت از حالت وحی باز گردید اینکه آیه را بر آنها قرائت نمود.

(پایان خلاصه مجمع البیان) وَ الَّذِینَ یَرمُونَ أَزواجَهُم تا قوله تعالی تَوّابٌ حَکِیمٌ اینکه آیات موسوم بآیات لعان است و پس از آیه قذف محصنات آیه بالا نازل

صفحه : ۸۱

گرديده و حكم كسانى را كه زنهاى خود را بزنا نسبت ميدهند و گواهانى غير از خود ندارند بيان فرموده.

فَشَهادَةُ أَحَدِهِم أَربَعُ شَهاداتٍ بِاللّهِ گفته‌اند پس از آنكه آيه لعان فرود آمد حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم هلال را با زنش خوله كه نسبت زنا بوى داده بود حاضر گردانيد و بهلال گفت بگو بخدا سوگند ميخورم كه خوله زنا داد و من در اينكه سخن راست ميگويم هلال گفت.

حضرت فرمود بگو بخدا قسم ميخورم كه من شريك را بر شكم او ديدم و من در اينكه ميگويم راست گويم هلال گفت.

مرتبه سوم باز گفت بگو بخدا سوگند ميخورم كه اينكه حمل خوله از من نيست و من راست ميگويم گفت.

مرتبه چهارم گفت بگو بخدا سوگند ميخورم كه من چهار ماه است با او خلوت نكرده‌ام گفت.

بار پنجم گفت بگو لعنت بر من اگر دروغ ميگويم اينكه را هم گفت بوى فرمود بنشين.

بخوله فرمود برخيز و بگو بخدا قسم ميخورم كه من زنا نداده‌ام و هلال دروغ ميگويد گفت. بار دوم گفت بگو بخدا سوگند ميخورم كه او شريك را با من در يك جا اينكه طورى كه ميگويد نديد و دروغ ميگويد خوله گفت. مرتبه سوم حضرت فرمود بگو بخدا سوگند ميخورم كه من از او آبستنم و او دروغ ميگويد خوله گفت. بار چهارم گفت بگو بخدا قسم ميخورم كه او هرگز مرا بر هيچ فاحشه‌اى نديده و او بمن دروغ مى‌بندد گفت. مرتبه پنجم گفت بگو غضب خدا بر خوله باد اگر اينكه مرد راست ميگويد اينكه را هم گفت، حضرت فرمود بين آنها بايد جدايى انداخت و آن طفلى كه بدنيا ميآيد اگر رنگ او بسياهى زد از شريك بن سحقا است و اگر سفيد رنگ و ساق پاى او سطبر باشد از او نيست وقتى خوله زائيد ديدند شبيه‌ترين مردم است بشريك. (ابو الفتوح رازى)

صفحه : ۸۲

فَشَهادَةُ أَحَدِهِم أَربَعُ شَهاداتٍ بِاللّهِ در كلمه شهادت بين علماء اختلاف است كه مقصود گواهى است يا قسم است برأى بيشتر مفسّرين و اماميّه سوگند و قسم است (شهادة باللّه) يعنى قسم بخدا وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَيكُم وَ رَحمَتُهُ وَ أَنَّ اللّهَ تَوّابٌ حَكِيمٌ جواب (لو لا) محذوف و در تقدير است يعنى اگر نبود فضل و رحمت خدا بر شما بنهى از زنا و فواحش و اقامه حدود، مردم در اعمال شهوات بهلاكت ميرسيدند و نسل بشر فاسد ميگرديد. (ابى مسلم) و بقول ديگر اگر نبود فضل خدا و انعام او بر شما و اينكه خدا (توّاب) است كسى را كه از معصيت بتوبه و اصلاح نفس خود برگردد برحمت خود عود ميدهد و (حكيم) است بر واجب گردانيدن اقامه حدود الخ. (مجمع البيان)

صفحه : ۸۳

[سوره النور (۲۴): آيات ۱۱ تا ۲۲]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ جاؤُ بِالإِفكِ عُصبَةٌ مِنكُم لا تَحسَبُوهُ شَرًّا لَكُم بَل هُوَ خَيرٌ لَكُم لِكُلِّ امرِئٍ مِنهُم مَا اكتَسَبَ مِنَ الإِثمِ وَ الَّذِى تَوَلّى كِبرَهُ مِنهُم لَهُ عَذابٌ عَظِيمٌ (۱۱) لَو لا إِذ سَمِعتُمُوهُ ظَنَّ المُؤمِنُونَ وَ المُؤمِناتُ بِأَنفُسِهِم خَيراً وَ قالُوا هذا إِفكٌ مُبِينٌ (۱۲) لَو لا جاؤُ عَلَيهِ بِأَربَعَةِ

شُهَداءَ فَإِذ لَم یَأتُوا بِالشُّهَداءِ فَأُولئِکَ عِندَ اللّهِ هُمُ الکاذِبُونَ (۱۳) وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ لَمَسَّکُم فِیما أَفَضتُم فِیهِ عَذابٌ عَظِیمٌ (۱۴) إِذ تَلَقَّونَهُ بِأَلسِنَتِکُم وَ تَقُولُونَ بِأَفواهِکُم ما لَیسَ لَکُم بِهِ عِلمٌ وَ تَحسَبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَ عِندَ اللّهِ عَظِیمٌ (۱۵)
وَ لَو لا إِذ سَمِعتُمُوهُ قُلتُم ما یَکُونُ لَنا أَن نَتَکَلَّمَ بِهذا سُبحانَکَ هذا بُهتانٌ عَظِیمٌ (۱۶) یَعِظُکُمُ اللّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثلِهِ أَبَداً إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۱۷) وَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الآیاتِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۱۸) إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الفاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ اللّهُ یَعلَمُ وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ (۱۹) وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ وَ أَنَّ اللّهَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ (۲۰)
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ وَ مَن یَتَّبِع خُطُواتِ الشَّیطانِ فَإِنَّهُ یَأمُرُ بِالفَحشاءِ وَ المُنکَرِ وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ ما زَکی مِنکُم مِن أَحَدٍ أَبَداً وَ لکِنَّ اللّهَ یُزَکِّی مَن یَشاءُ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۱) وَ لا یَأتَلِ أُولُوا الفَضلِ مِنکُم وَ السَّعَةِ أَن یُؤتُوا أُولِی القُربی وَ المَساکِینَ وَ المُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لیَعفُوا وَ لیَصفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَن یَغفِرَ اللّهُ لَکُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۲)

صفحه : ۸۴

(ترجمه)

بحقیقت کسانی که بشما دروغ بزرگ بستند گروهی از شما میباشند گمان نکنید آن دروغ برای شما شرّ (و بد) بود بلکه برای شما خیر است و برای هر مردی از آنان از گناه آن چیزی است که کسب نموده و آن کسی که از شما بزرگ‌تر و شنیع‌تر آن را فرا گرفت برای او است عذاب بزرگ (۱۱)
چرا مؤمنین و مؤمنات وقتی اینکه خبر دروغ را شنیدند بنفسهای خودشان (بهم دینان خود) گمان نیکویی نبردند (باید گفته باشند) اینکه دروغی است ظاهر (۱۲)
چرا بر سخن خود چهار گواه نیاوردند و چون گواه نیاوردند آنها نزد خدا دروغ گویانند (۱۳)
و اگر نبود بر شما افزونی کرم خدا و مهربانی او هر آینه در آنچه در آن خوض کردید از دروغ (بر عایشه) بر شما عذاب بزرگ اصابت مینمود (۱۴)
وقتی شما (سخن منافقین را) از یکدیگر تلقی میکنید و بزبان حرفی میزنید که بآن علم ندارید و اینکه عمل را سهل و کوچک میشمارید در صورتی که نزد خدا بسیار بزرگ است (۱۵)
چرا وقتی از منافقین چنین سخن شنیدید نگفتید هرگز برای ما تکلّم نمودن باین سخن حلال نیست خدا منزّه است و اینکه بهتان عظیمی است (۱۶)
خدا شما را موعظه و اندرز میکند که هیچ وقت بچنین سخنانی عود نکنید اگر با ایمان باشید (۱۷)
خدا آیات خود را برای شما بیان نمود و او دانا و بحقایق

صفحه : ۸۵

امور (و مصالح خلق) آگاهست (۱۸)
حقیقهٔ آنهایی که دوست دارند بین مردم و مؤمنین کار منکری را اشاعه دهند در دنیا و آخرت برای آنها عذاب دردناکی آماده خواهد بود خدا میداند و شما نمیدانید (۱۹)
و اگر نبود بر شما فضل خدا و رحمت او و اینکه خدا رءوف و مهربان است عقوبت سخت بر شما وارد می‌آورد (۲۰)
ای کسانی که بخدا ایمان آورده‌اید گامهای شیطان را پیروی نکنید کسی که پیرو گامهای شیطان گردید البته شیطان وی را امر

میکنـد بفحشاء و منکر و اگر نبود فضـل خـدا و رحمت او احـدی از اینکه گنـاه (افـک) پـاک نمیگردیـد لکن خـدا است که پاک میگرداند هر کس را بخواهد و خدا شنوا و بینا است (۲۱)

و بایـد صاحبـان فضل و ثروت از شـما قسم یاد نکننـد که بخویشان خود و فقراء و مهاجرین در راه خـدا نفقه ندهنـد و از بخشـش و انفاق در راه خـدا کوتاهی نماینـد و باید (مؤمنین) جرم یکدیگر را عفو کنند و از انتقام کشـیدن غماض بنمایند آیا دوست نمیدارید که خدا شما را بیامرزد شما نیز از گناه دیگران در گذرید و خدا آمرزنده و مهربان است (۲۲).

صفحه : ۸۶

(توضیح آیات)

إِنَّ الَّذِینَ جاءُوا بِالْإِفْکِ عُصبَةٌ مِنکُم لا تَحسَبُوهُ شَرًّا لَکُم بَل هُوَ خَیرٌ لَکُم الی قوله تعالی رَؤُفٌ رَحِیمٌ شأن نزول اینکه آیات حکایت عایشه و عبـد اللّه ابی سلول است بروایت زهری از عروهٔ بن زبیر و سـعید بن مسیّب و غیر اینها از عایشه که گفته عادت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین بود که وقتی اراده سـفر میکرد قرعه میزد بین زنهـایش بنـام هر یـک از زنها در میآمـد او را با خود میبرد، عایشه گفته در جنگ بنی مصطلق قرعه بنام من در آمد و اینکه بعد از نزول آیه حجاب بود رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود برای من کجـاوهای ترتیب دادنـد و مرا بـا خود برد پس از آنکه فتـح واقع شـد در موقع مراجعت نزدیک مـدینه در شب منزل کردیم من با زن دیگر برای قضای حاجت از لشگرگاه دور شـدیم وقتی بر گشتیم گردن بندی که در گردن داشـتم مفقود شده بود گمان کردم در همانجا که رفته بودم افتاده بر گشـتم و در تاریکی شب آنچه گردش کردم نیافتم چون طول کشید و حضرت رسول (ص) از رفتن من بی‌خبر بود امر نمود لشـگر حرکت کردند وقتی برگشـتم همه رفته بودند و کسـی در آنجا نبود من همانجا نشسـتم خواب بر من غالب گردید وقتی بیدار شدم صبح بود و صـفوان نیز خواب رفته بود و لشـگریان حرکت کرده بودند بر شتری نشسـته بود که خود را بلشـکرگاه برسانـد چون مرا دیـد و شـناخت و من چادر بر سـرم انـداخته بودم آمد جلو من و شتر را خوابانید و با من هیـچ حرف نزد من سوار شتر شدم جلو شتر را گرفت تا بمنزلی رسـیدیم که حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم با اصـحاب فرمود آمـده بودند چون شتر من از دور پدیدار گردید عبد اللّه بن ابی سـلول با جماعتی از منافقین طعنه زدند و آهسـته با هم گفتند که ببینیـد زن رسول اللّه (ص) با یک مرد بیگانه تنها از اینکه بیابان میآید آیا در میان آنان چه‌ها واقع شده باشد و من از سـخن آنها بی‌خبر بودم و حسّان بن ثابت و حمنه بنت جحش و مسطح بن اثاثهٔ آنان نیز شریک سخن

صفحه : ۸۷

آنها بودند و میدیدم رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم بمن بی‌اعتناء گردیده و سبب آن را نمیدانستم وقتی بمدینه رسیدیم مریض گردیـدم و تـا یـک ماه مرض من طول کشید و هر وقت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بخانه من می‌آمـد از اهل خانه میپرسـید چگونه است حال مریض شـما و یک ساعت پیش من نمی‌نشست وقتی بهبودی پیدا نمودم چون در خانه ما مستراح نبود شبی با زنها برای قضاء حاجت بیرون آمدم از جمله زنان امّ مسطح با ما بود پایش بچیزی خورد و بزمین افتاد (گفت تعس مسطح) هلاکت باد بر مسطح من گفتم چرا مرد مسـلمان را دشـنام میدهی که در جنگ بدر حاضـر بوده و إبن مسطح از خویشان ابو بکر بود مادرش بمن جواب داد و گفت میـدانی که وی در بـاره تو چه گفته گفتم نه گفت چنین و چنـان گفته من دل تنـک شـدم و فهمیـدم بی التفاتی رسـول (ص) بمن برای همین است از حضـرت اذن گرفتم و بخـانه پـدر و مـادرم رفتم بمـادرم گفتم مردم در بـاره من چه میگـویند مـادرم گفت چه‌هـا میگوینـد و رسول (ص) برای همین از تو دل تنـگ است لکن بمـا هیـچ نمیگویـد من بگریه افتادم و شب و روز

گریه میکردم شبها تا صبح خواب نمیرفتم و برای همین مرض من عود کرد پس از آن رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اسامهٔ بن زید و علیّ بن ابی طالب (ع) را طلبید و در باره من با آنها مشورت نمود اسامهٔ گفت سخن اصحاب از روی غرض است نباید شنید، علیّ بن ابی طالب علیه السّلام گفت یا رسول اللّه (ص) دلتنگ مباش رأی تو اقوی و درست است بهر چه رأی تو بر آن قرار گرفت عمل نما و اگر میخواهی بریره که کنیز او است بخواه و از حقیقت کار او از وی استفسار نما حضرت بریره را طلبید و گفت تو در باره عایشه چه می‌گویی او گفت یا رسول اللّه (ص) بحقّ آن خدایی که تو را بحق فرستاده من تا حال از او هیچ خطایی ندیدم.

عایشه گفته من گفتم بخدا سوگند که من خود را از اینکه مبرّا میدانم گمان نمیکردم که خدا در باره من آیه‌ای بفرستد لکن امیدوار بودم که حضرت خوابی ببیند که دلیل بر تبرئه من باشد و حضرت از امّهات مؤمنین و صحابه از حال من تفتیش نمود همه بر پاکی من شهادت دادند، پس از آن حضرت در منبر رفت

صفحه : ۸۸

و پس از خطبه فرمود (ای گروه مؤمنین مرا معذور دارید از مردی که مرا میرنجاند در اهل من) و مقصود آن حضرت، عبد اللّه بن ابی سلول بود. سعد بن معاذ برخواست و گفت یا رسول اللّه اگر از اوس است بفرما تا گردنش را بزنم و اگر از خزرج است و از یاران و برادران ما است حکم کن تا سرش را ببرم، سعد بن عبادهٔ که پیشوای خزرج بود برخواست و با سعد گفتگو نمود که عبد اللّه بن ابی سلول خزرجی است نه اوسی حضرت او را ساکت نمود و از منبر پائین آمد و در حجره من آمد و من گریه میکردم حضرت فرمود اگر از اینکه عمل مبرّایی خدا تو را عوض بدهد و اگر خطاء کاری توبه کن من گفتم یا رسول اللّه خدا میداند که مبرّایم و از من چیزی صادر نشده که از خدا شرم داشته باشم و دشمنان هر چه گفتند من صبر میکنم و میگویم آنچه را یعقوب گفت (فصبر جمیل و اللّه المستعان علی ما تصفون) اینکه گفتم و روی بدیوار نمودم و گریه را آغاز کردم ناگاه صدای شهپر جبرئیل بر آمد وقتی رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از وحی فارغ گردید فرمود

(ابشری یا عائشهٔ اما و اللّه فقد برأک اللّه)

ای عایشه بتو مژده میدهم که خداوند تو را تبرئه نمود و اینکه آیه را قرائت فرمود.

إِنَّ الَّذِينَ جاؤُا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ الخ (افک) دروغی را گویند که شدیدترین اقسام کذب باشد و اصل (افک) بمعنی قلب کلام است بمعنی عظیمتر.

قال الراغب (الافک کلّ مصروف عن وجهه الّذی یحقّ ان یکون علیه و منه قیل للریاح العادلهٔ عن المهاب مؤتفکهٔ) و قال الطبرسی (ای بالکذب العظیم الّذی قلب فیه الامر عن وجهه) یعنی دروغ عظیمی که مطلب را از وجه خود قلب گرداند و مقصود در اینجا دروغی است که بر عایشه و صفوان بن معطل سلمی بستند و ده عدد از مردها که ما بین چهل نفر باشند (عصبه) گویند و آن جماعتی که چنین دروغی را بستند عبد اللّه بن ابی سلول و زید بن ابی رفاء و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثهٔ پسر خاله ابو بکر و حمنهٔ بنت جحش خواهر

صفحه : ۸۹

امّ المؤمنین زینب و غیر اینها بودند.

خلاصه اینکه آیات در مقام مذمّت کسانی فرود آمده که چنین نسبت بزرگی را بعایشه و صفوان دادند.

لا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ اینکه جمله کلام مستأنف است و ظاهرا ضمیر جمع در (لا تحسبوه) حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و عایشه و صفوان است که در اثر چنین نسبت ناگواری بسیار آزرده شدند و خداوند تعالی برای تسلّی دل آنها خبر میدهد که گمان

نکنید اینکه نسبت برای شما شرّ باشد بلکه خیر است، و ممکن است خیر بودنش از چند جهت باشد یکی همان دلتنگی و غم برای شما سعادت و اجر آورد و دیگر هیجده آیه برای تبرئه شما نازل گردیده و باضافه نفاق مخفی منافقین ظاهر شد و عذاب بزرگ برای آنها آماده گردید.

لِكُلِ‌ّ امرِئٍ مِنهُم مَا اكتَسَبَ مِنَ‌ الإِثمِ وَ الَّذِی تَوَلّی کِبرَهُ مِنهُم لَهُ عَذابٌ عَظِیمٌ و نیز در مقام تسلّی دل رسولش تذکّر میدهد که هر کس هر عمل بدی نماید باز گشت بخودش مینماید و آن کسی که اینکه نسبت را شدیدتر کرده بود که گویند عبد اللّه بن ابی سلول یا مسطح بن اثاثهٔ یا حسّان بن ثابت بوده برای او عذاب بزرگی مهیّا گردیده.

لَو لا إِذ سَمِعتُمُوهُ ظَنَّ المُؤمِنُونَ وَ المُؤمِناتُ بِأَنفُسِهِم خَیراً وَ قالُوا هذا إِفکٌ مُبِینٌ در مقام اعتراض بمؤمنین بر آمده که چرا اینها وقتی چنین افترایی را نسبت بحریم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدند انکار ننمودند و مانع از گفتار منافقین نشدند بلکه ساکت شدند و هیچ نگفتند و سزاوار چنین بود که مؤمنین آنان را از اینکه گفتار رکیک باز دارند و ناموس پیمبرشان را از اینکه افتراء تبرئه نمایند و بگویند اینکه افتراء بزرگی است.

لَو لا جاءُوا عَلَیهِ بِأَربَعَةِ شُهَداءَ فَإِذ لَم یَأتُوا بِالشُّهَداءِ فَأُولئِکَ عِندَ اللّهِ هُمُ الکاذِبُونَ

صفحه : ۹۰

چون در آیات بالا راجع بقذف محصنات چنین دستور رسیده بود کسی که بزن محصنه نسبت زنا بدهد و چهار شاهد عادل گواهی بر آن ندهند باید هشتاد تازیانه باو بزنند و او از فاسقین محسوب گردیده و دیگر شهادت او در هیچ موردی قبول نخواهد شد و اینکه آیه تأکید میکند همان آیه را و سرزنش بکسانی است که نسبت زنا بزنهای عفیفه میدهند عموما و نسبت بعایشه خصوصا که آنهایی که چنین سخن ناروایی گفتند چرا چهار شاهد عادل برای گواهی گفتارشان نیاوردند و چون شاهد نیاوردند نزد خدا یعنی بحکم خدا و قانون اسلام از دروغ گویان محسوب خواهند گردید.

وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ الی قوله تعالی رَؤُفٌ رَحِیمٌ اینکه آیات چون قبلا ترجمه شده و نیز معانی آن واضح است برای اختصار از توضیح و تفسیر آن خودداری نمودم.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ الخ خطاب بتمام مؤمنین نموده که شما در گفتار و رفتار و اعمالتان تابع شیطان نگردید زیرا عمل شیطان جز اغواء و فریب دادن بنی آدم و امر بفحشاء و منکر چیز دیگری نخواهد بود و شیاطین در اعماق قلب شما فرو رفته و بتوسّط قوای حیوانی از شهوت و غضب و قوای وهمیّه که دری باز شده بسوی شیطان است بر شما چیره شده و بشر را از طریق سعادت منحرف گردانیده و بدانید که شیطان دشمن بزرگ شما است از او احتراز نمائید و تابع او نشوید قوله تعالی (أَ لَم أَعهَد إِلَیکُم یا بَنِی آدَمَ أَن لا تَعبُدُوا الشَّیطانَ إِنَّهُ لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ) سوره یس آیه «۶۰۱»، و اگر نبود فضل و احسان حق تعالی احدی از بنی آدم از دست شیطان نجات پیدا نمینمود و لکن خدا هر کس را بخواهد تزکیه و پاک مینماید و او را از شرّ

---

(۱) خطاب بتمام بنی آدم است که آیا من در روز (الست) که شاید مقصود عالم قضاء و قدر و اول پیدایش مخلوقات باشد با شما عهد و میثاق ننمودم تابع شیطان نگردید زیرا که آن ملعون دشمن ظاهری است برای شما.

صفحه : ۹۱

شیطان در پناه خود محفوظ میدارد.

البته معلوم است خواسته خدا که هر کس را بخواهد از شرّ شیطان حفظ مینماید و او را از آلودگی صفات نکوهیده پاک میگرداند

جزافى نخواهد بود لطف حق تعالى و رحمت رحمانى او نسبت بتمام افراد بشر مساوى است البته كسانى كه مشمول رحمت گرديده‌اند و خداوند آنان را از شرّ شيطان حفظ گردانيده و تزكيه و پاك شده‌اند بى‌جهت نبوده آنان كسانى ميباشند كه باختيار خود را در معرض رحمت حق تعالى قرار داده و مطيع امر او گرديده‌اند.

وَ لا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبى وَ الْمَساكِينَ وَ الْمُهاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ گفته‌اند (يأتل) يا مأخوذ از (أليه) بمعنى قسم است و يا مأخوذ از (الو) و بمعنى تقصير است. و بنا بر معنى اول (ان يؤتوا) كه بعد از آن است بمعنى على است يعنى (على ان يؤتوا) كه على محذوف است. و بنا بر معنى دوم كه بمعنى تقصير باشد فى در كلام مندرج است (فى ان يؤتوا).

خلاصه معنى آيه چنين ميشود كه صاحبان فضل و تمكّن و مال بايد تقصير نكنند يا اينكه قسم نخورند بترك انفاق كردن مال بنزديكان خود و بمستمندان و فقراى مهاجرين كه در راه خدا از وطنشان هجرت نموده‌اند و اگر حقّى نزد آنها دارند بايستى از حق خود بگذرند و اگر خطايى از آنها سر زده بپوشانند و انتقام نكشند بلكه از حق خود غمض عين نمايند.

وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ يعنى اگر ميخواهيد خدا از گناهان شما در گذرد شما هم بايد از ستم كننده بر شما در گذريد و هر كه ميخواهد مشمول عفو شود بايد عفو كند و همين طور نسبت بساير صفات الهى مثلا رحم كند تا مشمول رحم شود كما

فى الحديث (من لا يرحم لا يرحم)

و در مقام تحريص و ترغيب مؤمنين بر آمده و گويا گوشزد آنها ميكند كه كسى كه داراى اينكه چند صفت باشد يكى انفاق بارحام و فقراء و مهاجرين

صفحه : ۹۲

نمايد و ديگر اگر از كسى ظلم و ستم نسبت باو واقع گرديده عفو نمايد و انتقام نكشد و چشم بپوشد و نديده فرض كند ستم كسى را كه باو ستم كرده چنين شخصى در مورد مغفرت و رحمت حق تعالى واقع گرديده.

و اگر اينكه آيه را با آيه بالا جمع كنيم چنين نتيجه ميدهد كه اينهايند كه خدا خواسته تزكيه‌شان نمايد زيرا كه اينكه دو صفت يكى انفاق مال و ديگر غمض عين نمودن از انتقام كشيدن از كسى كه در باره او ظلم و تعدّى نموده البتّه چنين كسانى قلبشان مصفّى گرديده و مورد نظر لطف پروردگارشان گرديده‌اند.

صفحه : ۹۳

[سوره النور (۲۴): آيات ۲۳ تا ۳۱]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (۲۳) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (۲۵) الْخَبِيثاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثاتِ وَ الطَّيِّباتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّباتِ أُولئِكَ مُبَرَّؤُنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلى أَهْلِها ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷)

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيها أَحَداً فَلا تَدْخُلُوها حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ إِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ

عَلَیکُم جُناحٌ أَن تَدخُلُوا بُیُوتاً غَیرَ مَسکُونَهٍٔ فِیها مَتاعٌ لَکُم وَ اللّهُ یَعلَمُ ما تُبدُونَ وَ ما تَکتُمُونَ (۲۹) قُل لِلمُؤمِنِینَ یَغُضُّوا مِن أَبصارِهِم وَ یَحفَظُوا فُرُوجَهُم ذلِکَ أَزکی لَهُم إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِما یَصنَعُونَ (۳۰) وَ قُل لِلمُؤمِناتِ یَغضُضنَ مِن أَبصارِهِنَّ وَ یَحفَظنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلّا ما ظَهَرَ مِنها وَ لْیَضرِبنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَو آبائِهِنَّ أَو آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَو أَبنائِهِنَّ أَو أَبناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَو إِخوانِهِنَّ أَو بَنِی إِخوانِهِنَّ أَو بَنِی أَخَواتِهِنَّ أَو نِسائِهِنَّ أَو ما مَلَکَت أَیمانُهُنَّ أَوِ التّابِعِینَ غَیرِ أُولِی الإِربَهِٔ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفلِ الَّذِینَ لَم یَظهَرُوا عَلی عَوراتِ النِّساءِ وَ لا یَضرِبنَ بِأَرجُلِهِنَّ لِیُعلَمَ ما یُخفِینَ مِن زِینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَی اللّهِ جَمِیعاً أَیُّهَا المُؤمِنُونَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ (۳۱)

صفحه : ۹۴

(ترجمه)

کسانی که زنهای عفیفه مؤمنات را قذف میکنند (یعنی نسبت زنا بآنها میدهند) در حالی که آنان از اینکه نسبت بی‌خبرند آنان در دنیا و آخرت از رحمت خدا دورند و برای آنها عذاب بزرگ خواهد بود (۲۳)

بر آنها عذاب ثابت است روزی که گواهی میدهد بر ضرر آنها زبان و دستها و پاهای آنها بآنچه (از گناهان) عمل میکردند (۲۴)

در آن روز (قیامت) خدا پاداش اعمال آنها را تمام میدهد و در آن روز بعیان می‌بینند که او است حق ثابت بذات خود و ظاهر بالوهیّت (۲۵)

زنهای پلید برای مردهای پلیدند و مردهای پلید برای زنهای پلیدند و زنهای پاک برای مردهای پاکند و مردهای پاک برای زنهای پاکند و آن جماعت پاکان بری هستند از آنچه در باره آنان می‌گویید و برای آنها است آمرزش و روزی خوب (۲۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در خانه‌ای که غیر از خانه شما است داخل نگردید تا وقتی که اذن بطلبید و بر اهل خانه سلام کنید و اینکه عمل برای شما بهتر است شاید شما پند بگیرید (۲۷)

و اگر کسی را در خانه نیافتید داخل نشوید تا وقتی که بشما اذن داده شود و اگر بشما گفته شود برگردید برگردید و اینکه عمل برای شما پاکیزه‌تر (و بهتر است) و خدا بآنچه شما میکنید آگاهست

صفحه : ۹۵

(۲۸)

و برای شما گناهی نیست که داخل شوید در خانه غیر مسکون که کسی در آن نباشد اگر در آن متاعی داشته باشید و خدا میداند آنچه را ظاهر گردانید و آنچه را مخفی نمائید (۲۹)

ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بمردهای مؤمنین بگو دیده‌های خود را بپوشند و فرجهای خود را نگاه دارند اینکه برای آنها پاکیزه‌تر است حقیقهٔ خدا بآنچه میکنید آگاهست (۳۰)

و بگو بزنهای مؤمنات که چشمهای خود را بپوشانند و فرجهای خود را حفظ نمایند و زینت خود را ظاهر نگردانند مگر آنچه را از آن پیدا است و باید مقنعه‌هایشان را بر گریبان‌هایشان بزنند یعنی در یخه پیراهن و زینت خود را آشکار نکنند مگر برای شوهرهایشان یا پدرهایشان یا پدرهای شوهرهایشان یا پسرهایشان یا پسرهای شوهرهایشان یا برادرهایشان یا پسران برادرهایشان یا پسرهای خواهرانشان یا زنهاشان یا آنچه را دستهای آنها مالک گردیده‌اند یا پیروان آنها از مردهایی که محتاج (بزن) نباشند (یعنی از پیری) یا اطفالی که بر عورات زنها بی‌اطّلاعند و باید زنها (موقع راه رفتن) پاهای خود را بزمین نکوبند تا آنکه ظاهر گردد از

زینت آنچه را مخفی گردانیده‌اند ای مؤمنین تمامتان بسوی خدا توبه کنید شاید شما رستگار گردید (۳۱).

صفحه : ۹۶

(توضیح آیات)

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَرمُونَ المُحصَناتِ الغافِلاتِ المُؤمِناتِ لُعِنُوا فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ لَهُم عَذابٌ عَظِيمٌ بعضی از مفسّرین در شأن نزول آیه گفته‌اند اینکه آیه نیز در باره عایشه نازل گردیده، و اکثر مفسّرین همین طوری که آیه دلالت دارد حمل بر عموم نموده‌اند زیرا که شأن نزول آیه مخصّص نیست و آیه بعموم خود باقی است.

آنهایی که بزنهای مؤمنه عفیفه نسبت زنا میدهند اینان ملعونند هم در دنیا که بدون چهار شاهد عادل حکم حدّ بر آنها جاری است و هم در آخرت که از رحمت خدا دورند و عذاب دردناك سخت برای آنها مهیّا است.

و اختصاص بمحصنات با اینکه چنین تهمتی نسبت بمردهای مؤمن هم نیز عذاب الیم را ایجاب میکند شاید برای اینکه است که چنین نسبت بزن عفیفه شنیع‌تر و قبیح‌تر است و نوعا زن از اینکه نسبت زیادتر از مرد آزرده میگردد و در نظرها خفیف و بی‌مقدار میشود و متّهم میگردد بفاحشه‌گی.

يَومَ تَشهَدُ عَلَيهِم أَلسِنَتُهُم وَ أَيدِيهِم وَ أَرجُلُهُم بِما كانُوا يَعمَلُونَ (تشهد) بتا و یا هر دو قرائت شده و معنی یکی است.

اینکه آیه گناه‌کاران و خطاء کاران را تهدید میکند و بکلمه (علیهم) که برای ضرر آورند خبر میدهد و گویا گنهکاران را متنبّه میگرداند که گمان نکنید که سخنی بزبان آوردید و بدستها و پاهای خود کارهای ناشایسته نمودید و کسی مطلع بر آن نگردید و نیز بر آن اثری مترتّب نمیگردد چنین نخواهد بود بلکه در دادگاه الهی علاوه بر گواهانی از کرام الکاتبین و غیر آنها تمام اعضاء شما بحکم حق تعالی بر ضرر شما گواهی میدهند و آنچه باین اعضاء عمل نموده‌اید ارائه خواهند داد.

صفحه : ۹۷

(سخنان مفسرین در توجیه چگونگی شهادت اعضاء) ۱- خداوند بنیه‌ای در آنها قرار میدهد که قدرت بر تکلّم پیدا نمایند ۲- در آنها ایجاد کلامی میکند که متضمّن شهادت باشد پس متکلّم خدا است نه جوارح و چون اعضاء محلّ کلام واقع میگردند کلام را نسبت باینها داده ۳- خداوند در اعضاء علامتی قرار میدهد که علامت نطق بکلام و شهادت است امّا شهادت آنها بزبان برای اینکه است که میدانند دیگر انکار آنان فائده‌ای ندارد. و امّا قوله تعالی (اليَومَ نَختِمُ عَلى أَفواهِهِم) جایز است زبان بیرون آید و دهن بسته گردد و جایز است که در حال شهادت دست و پا و دهن بسته گردد.

(مجمع البیان) ولی همان معنی اول بحقیقت نزدیکتر مینماید باین طور که گفته شود بدلالت قوله تعالی که در وصف قیامت فرموده (وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الحَيَوانُ لَو كانُوا يَعلَمُونَ) سوره عنکبوت آیه ۷۴. و در جای دیگر در پاسخ اعتراض انسان باجزاء خود که چرا بر ضرر من شهادت میدهید (قالُوا أَنطَقَنَا اللّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيءٍ) که بدلالت اینکه آیات اجزاء موجودات در قیامت همه صاحب حیات و منطقند و چنین عملی بر خدا آسان است و تا بشود نباید آیات را از معنی تحت اللفظی آن بمعنی دیگر منصرف گرداند.

یَومَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللّه دِینَهُمُ الحَق وَ یَعلَمُونَ أَنَّ اللّه هُوَ الحَقُّ المُبِینُ مقصود از دین روز جزاء است که خداوند در آن روز میعاد در دادگاه عدل الهی پاداش عمل هر کسی را بتمامه خواهد داد زیرا که او است حق ثابت قائم بذات خود و ظاهر است بالوهیّت و حقانیّت و عادلی است که جور و ستم نسبت بذات مقدّس او روا نیست البتّه حقّ هر مظلومی را از ظالم میگیرد و بصاحبش ردّ خواهد نمود.

صفحه : ۹۸

الخَبِیثاتُ لِلخَبِیثِینَ وَ الخَبِیثُونَ لِلخَبِیثاتِ وَ الطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبِینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ سخنان مفسرین در توجیه آیه ۱- مقصود از خبیثات سخنان ناشایسته است چنانچه بعضی در باره عایشه و صفوان گفتند و چنین سخنان رکیک شایسته مردهای ناشایسته است و سخنان پاکیزه و بی‌آلایش لائق مردمان پاکیزه و شایسته است زیرا سخن هر کسی ارائه و نشان میدهد (ما فی الضمیر متکلّم را) قوله تعالی (قُل کُلٌّ یَعمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ)«۱» و همین است نکته اینکه گفته‌اند (کلّ اناء یرشح بما فیه)«۲» و اینکه تفسیر از إبن عباس و حسن و ضحاک و مجاهد نقل شده.

۲- مقصود از (خبیثات) زنهای ناپاکند و مقصود از (خبیثون) مردهای ناشایسته و ناپاکند. (ابی مسلم و جبائی) و همین معنی را از ابی جعفر (ع) و ابی عبد اللّه (ع) نقل میکنند. و آن آیات اوائل سوره (الزانی لا ینکح الّا زانیهٔ او مشرکهٔ الخ) مؤیّد همین معنی دوم است.

خلاصه بنا بر معنی دوم چون سنخیّت سبب الفت و اتّحاد میشود هر کسی طالب هم سنخ و هم رویّه خود است، مردهای پاک و طاهر طالب و مایل بزنهای پاک و بی‌آلایشند و زنهای پاک نیز همین طور طالب مردهای پاکند، و مصداق کامل اینکه آیه در زمان ما بخوبی ظاهر و هویدا است که می‌بینیم هر مرد و زنی در ازدواج طالب هم سنخ و هم جفت خودش میباشد مردهای پاک و طاهر طالب زنهای پاک و صالح و عفیف میباشند، زنهای پاک نیز همین طور طالب مردهای صالح با تقوی میباشند.

و شاید آیه چنانچه بعضی گفته‌اند اگر چه مطلق است و عموم دار لکن بدلیل

---

(۱) بگو عمل هر کسی هم شکل گوینده وی است.

(۲) از هر ظرفی ترشّح میکند آنچه را که در او است (از کوزه همان برون تراود که در او است).

صفحه : ۹۹

آخر آیه أُولئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّا یَقُولُونَ لَهُم مَغفِرَةٌ وَ رِزقٌ کَرِیمٌ مصداق کاملش عایشه و صفوان باشد که اینها از اینکه نسبتی که داده‌اند منزّه و مبرایند و چون عایشه نسبت برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دارد و او پاک و طاهر است البته بایستی بحکم سنخیت زنهای او از هر عمل خلاف عفّت پاک و طاهر باشند و زن پیمبر اگر چه ممکن است مثل زن نوح و زن لوط کافر باشند لکن باید از عمل خلاف عفّت منزّه و مبراء باشند زیرا که سزاوار نیست زوجه رسول با دیگری هم بستر گردد و نظر بمقام بلند نبیّ خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که آیات عذابی که راجع بافک و نسبت ناشایسته که بعایشه و صفوان داده شده اینکه قدر غلیظ و شدید رسیده که ظاهرا کمتر گناهی است در قرآن مجید اینکه طور تهدید بعذاب و لعنت خدا در باره آن ذکر شده باشد.

راجع بآیه (الخَبِیثاتُ لِلخَبِیثِینَ) در تفسیر جواهر طنطاوی بیانی دارد که برای توضیح مختصری از آن را در اینجا ترجمه مینمایم: چنین گفته بدان که در اینکه آیه اخلاق و طبایع و غریزه‌ها و امور عجیب آن را شرح میدهد و بیان میکند که انسان بلکه کلیّه عالم موجودات ملازم و ارتباطی بین آنها نیست مگر بتناسب، و اتحاد در جایی پدید نمیگردد مگر بمناسبت صفات مثل اینکه کره زمین

متجاذبهٔ الاجزاء است یعنی هر یک از اجزاء آن مجذوب دیگری است، و همچنین است کره هوا و کره نسیم پس هر یک از اجزاء اینکه موادّ ملحق و چسبیده باصل خودشانند و تناسب و تشابه در صفات است که تمام موارد را مطیع اصل گردانیده، همین طور است اخلاق مردم وقتی در صفات مشاکل و متناسب هم گردیدند اتّفاق و اتّحاد بین آنان پدید میگردد و وقتی در صفات مختلف گردیدند متفرّق میگردند، و در روز قیامت نیز همین طور است و مردم اجتماع نمیکنند مگر وقتی که متّفق گردیدند و تفرقه بین مسلمانهای امروزه برای جهل و نادانی است که بین آنها دائر گردیده و اگر اینها در معارف

صفحه : ۱۰۰

و علوم با هم مناسبت داشتند با هم اجتماع مینمودند و متّحد میشدند لکن جهل بین آنها تفرقه انداخته. (پایان) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدخُلُوا بُیُوتاً غَیرَ بُیُوتِکُم حَتّی تَستَأنِسُوا استیناس مأخوذ از انس است و در اینجا بمعنی استعلام و دستور گرفتن است و اینکه آیه خطاب باهل ایمان نموده و نهی کرده که نباید در خانه غیر خودتان وارد گردید مگر پس از اذن گرفتن از صاحب خانه، و روی قاعده فقهیّه نهی از چیزی مثل امر که وجوب میآورد دلالت بر حرمت دارد، و بر هر مؤمنی وقتی خواست داخل خانه غیر خودش بشود بر او لازم است که اذن بگیرد اگر چه خانه پدر یا مادر یا اولادش باشد، و اذن گرفتن میشود بقول حاصل گردد که صریحا دستور گیرد و میشود بطور دیگر و یا بعمل مثل اینکه در بزنند یا طوری کند که ورود خود را قبلا باهل خانه اعلام نماید و رضایت آنان را بدست آورد وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهلِها ذلِکُم خَیرٌ لَکُم لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ بقرینه (خیر لکم) که غالبا برای امر استحبابی می‌آورند، بعضی نهی (لا تدخلوا) را حمل بر نهی تنزیهی نموده‌اند و امر (و تسلّموا) را بر امر استحبابی حمل کرده‌اند، و بعضی نهی از عدم دخول بدون اذن را حمل بر حرمت کرده‌اند و امر (و تسلّموا) را بر استحباب زیرا که اجماعی است که سلام مستحب است و جواب سلام واجب است و اینجا جای بحث در آن نیست و راجع بکتب فقهیه است.

بروایت ابی ایّوب که گوید گفتم یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم استیناس چیست گفت سخن گوید یا بتسبیح یا بتحمید یا بتکبیر یا بتنحنح که اهل خانه مطلع گردند. (طبرسی) فَإِن لَم تَجِدُوا فِیها أَحَداً فَلا تَدخُلُوها حَتّی یُؤذَنَ لَکُم وَ إِن قِیلَ لَکُمُ ارجِعُوا فَارجِعُوا هُوَ أَزکی لَکُم وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ عَلِیمٌ آیه امر استیذان را مؤکد مینماید که پس از اذن اگر نیافتید در خانه

صفحه : ۱۰۱

کسی را که بشما اذن دخول دهد یا اگر گفته شد بشما بر گردید باید برگردید و بدون اذن صاحب خانه داخل نگردید و چنین عملی باعث پاکی و صفای نفس و روح شما میگردد.

اینکه آیات که امر باذن گرفتن و بدون اذن داخل خانه نشدن است مربوط بآیات بالا است که حکم حدّ زنا و قذف محصنات و عذاب سختی که بر مرتکب آن مهیّا گردیده را مؤکّد میگرداند که بدون اذن داخل خانه کسی نشوید، و شاید حکمت اینکه حکم چنین باشد که مبادا نظر موجب فساد گردد و متّهم گردید، اینکه است که باید برای جلوگیری از تهمت و فساد اذن نگرفته داخل خانه غیر نشوید.

لَیسَ عَلَیکُم جُناحٌ أَن تَدخُلُوا بُیُوتاً غَیرَ مَسکُونَةٍ فِیها مَتاعٌ لَکُم وَ اللّهُ یَعلَمُ ما تُبدُونَ وَ ما تَکتُمُونَ پس از نهی از داخل خانه غیر گردیدن بدون دستور اجازه میدهد دخول در خانه غیر مسکونی را که برای شخص در آن متاعی باشد.

سخنان مفسرین در توجیه آیه ۱- مقصود کاروانسراها و حمامها و آسیابها میباشد و جایی که در آن متاعی است یعنی استمتاع و فائده بردنی است. (قتاده) و از محمّد حنفیه و امام صادق علیه السّلام نیز چنین روایت شده و بنا بر اینکه (متاع لکم) یعنی (استمتاع لکم).

۲- در راه مدینه جاهایی مهیّا شده بود که پالان و آلات شترها را در آنجا میگذاشتند و ایمن بود و کسی از آنجا سرقت نمینمود وقتی دستور خواستند خدای تعالی اجازه داد که در آنجا بروند و متاع خود را بردارند. (مجاهد) ۳- خرابه‌هایی است که از کار افتاده و مردم برای قضاء حاجت آنجا میروند (عطاء) ۴- کاروانسراها است که در آن حجره‌های تجّار است که در آن امتعه دارند

صفحه : ۱۰۲

۵- مطلق خانه‌های غیر مسکون است که از مردم و امتعه خالی باشد.

(إبن جریح) قُل لِلمُؤمِنِینَ یَغُضُّوا مِن أَبصارِهِم وَ یَحفَظُوا فُرُوجَهُم ذلِکَ أَزکی لَهُم إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِما یَصنَعُونَ (من) تبعیضی است و مقصود پوشانیدن چشم است از آنچه را که دیدن آن روا نیست و منحصر گردانیدن نظر بر آنچه دیدن آن جایز و مباح است و بنظر اخفش (من) زائده است. و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که حفظ فروج در قرآن در تمام موارد عبارت از زنا است مگر در اینجا که مقصود ستر و پوشیدن است بطوری که احدی آن را نبیند و برای مرد جایز نیست که بعورت برادرش نظر کند و نیز زن نباید بعورت خواهرش نگاه کند، پس از بیان حکم در مقام تهدید خبر میدهد که خداوند میداند بآنچه عمل میکنید و بر شما است که از مخالفت اوامر الهی حذر کنید و در هر حرکت و سکونی مواظب باشید که خلاف نکنید. (طبرسی) وَ قُل لِلمُؤمِناتِ یَغضُضنَ مِن أَبصارِهِنَّ وَ یَحفَظنَ فُرُوجَهُنَّ پس از آن بزنها امر نموده که چشمان خود را بپوشانند و فروج خود را حفظ کنند، و گویند مقصود از (غضّ) چشم در مرد و زن چنین نیست که چشمان را بر هم گذارند و نه اینکه روی آن را بپوشانند بلکه ظاهرا مقصود اینکه است که نگاه نکنند بآنچه نباید نگاه کنند، و (من) در هر دو موضع تبعیضی است و زائده نیست چنانچه از اخفش نقل شده بلکه منع از بعض اقسام رؤیت است که آن نظر بغیر محارم باشد و معنی آیه چنین میشود که (ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بگو بمردهای مؤمن و زنهای مؤمنه که نظر نکنید ببعضی از چیزهایی که نباید نظر کنید و نیز بگو فرجهای خود را نگاه دارید.

بروایت عبادة بن صامت که گفته رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود شما برای من شش چیز را ضمانت کنید تا من بهشت را برای شما ضمانت نمایم: ۱- وقتی خبری دهید راست بگوئید. ۲- چون وعده کنید وفا بوعده خود کنید. ۳- امانتی

صفحه : ۱۰۳

که بشما دهند ادا کنید. ۴- فرجهای خود را از حرام باز دارید. ۵- چشم خود را از حرام نگاه دارید. ۶- دست خودت را از لقمه حرام بکشید.

أمیر المؤمنین علیه السّلام از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت نموده که فرمود

(النظر الی محاسن المرأة سهم مسموم من سهام ابلیس)

نظر نمودن در حسن زن تیر مسمومی است از تیرهای ابلیس.

بروایت امّ سلمه که گفته من و میمونه نزد پیمبر اکرم (ص) بودیم امّ مکتوم آمد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت پنهان شوید گفتیم یا رسول اللّه امّ مکتوم اعمی است فرمود آیا شما نیز اعمی میباشید.

و بعضی از مفسّرین نقل میکنند که روزی رسول (ص) در حجره فاطمه سلام اللّه علیها بود امّ مکتوم آمد فاطمه پنهان شد وقتی امّ مکتوم رفت فاطمه (ع) نزد پدر آمد حضرت فرمود ای فاطمه چرا پنهان شدی امّ مکتوم نابینا است گفت اگر او چشم ندارد من دارم اگر او مرا نمی‌بیند من او را می‌بینم. (منهج) وَ لا یُبدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلّا ما ظَهَرَ مِنها یکی از جمله احکام خصوصی زنها اینکه است که زینت خود را ظاهر نگردانند مگر آنچه را که ظاهر است.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- مقصود از زینت محل زینت است یعنی آن اعضاء بدن را که در آن زینت میباشد در نظر غیر محارم و کسی که در حکم آنها است کشف آن جایز نیست و باید ظاهر نگردانند و مقصود نفس زینت نیست زیرا که نظر نمودن بآنها حلال است، و برأی بعضی زینت دو قسم است: زینت ظاهر و زینت باطن و زینت ظاهر پوشانیدن آن واجب نیست و نیز نظر نمودن بآن حرام نمیباشد، لقوله (إِلّا ما ظَهَرَ مِنها) و در اینکه مقصود از زینت ظاهره چیست سه قول است (طبرسی) ۲- زینت ظاهره ثیاب و زینت باطن خلخالها و دو گوشواره و دو دست بند (إبن مسعود)

صفحه : ۱۰۴

۳- زینت ظاهره سرمه و انگشتر و دو طرف صورت و خضاب دو کف دست (إبن عباس) ۴- زینت ظاهر صورت و دو کف دست است. (ضحاك و عطاء) و در تفسیر عليّ بن ابراهیم دو کف دست و انگشتان. (مجمع البیان) ظاهرا زینت بمعنی عرفی آن چیزی را گویند که شیئی را بآن بیارایند مثل اینکه گویند مجلس را باسباب تجمّلات یا بسخنهای حکمت آمیز زینت دادیم و زینت یافتن هر چیزی در خور خود و مناسب وی است و معلوم است اسبابی که خارج از موضوع باشد زینت بشمار نمیآید، و انسان یا چیز دیگر وقتی به آلات زینت خود را آراسته گرداند گویند زینت کرده، و محل زینت نیز بدون پیراستگی بزینت متّصف نمیگردد.
خلاصه ظاهرا در کلمه (زینتهنّ) دو قید مأخوذ است یکی اعضاء بدن زن که محل زینت است و دیگر آن اشیایی مثل گوشواره و دست بند و گردن بند و امثال آنها هر چیزی که زن بآن آراسته گردد و بر حسن و زیبایی وی افزوده شود و هیچ یک بتنهایی بدون دیگر از مصادیق زینت بشمار نمیاید چنانچه میدانیم هیچ وقت جواهرات و طلا- آلات بدون پیراستگی باعضاء در تعداد زینت محسوب نمیگردد مگر اینکه گفته شود اینها آلات زینتند، و اینکه شیخ طبرسی گفته مقصود از (زینتهنّ) اعضاء بدن است بنظر درست نمیآید زیرا که صرف نمودن کلام از ظاهرش بدون لزوم و قرینه مجوّز خلاف قاعده است بلکه در عطف جمله بعد (وَ لیَضرِبنَ بِخُمُرِهِنَّ) که در بیان قدر لزوم از پوشانیدن اعضاء بدن است و نمیشود عطف و معطوف یک چیز باشد معلوم میشود مقصود از زینت منهیّ عنه اعمّ است که شامل میگردد اعضاء نامبرده شده در آیه و هر چه از اعضایی که زن خود را بآن آراسته گردانیده و مزید بر حسن و زیبایی وی گردیده و بنا بر اینکه لباس الوان خوش دوخت و مد و آلاتی که بآن آرایش میکنند از قبیل «یورد» و «ماتیک» و امثال اینها از مصادیق زینت بشمار میرود زیرا که تمام اینها مزید

صفحه : ۱۰۵

بر حسن و زیبایی زن میشود و بیشتر مورد توجّه مردهای شهوت پرست قرار میگیرند و غرض شارع جلوگیری از آن است.
پس از اینکه بیان معلوم میشود که برای زن دو حالت است یکی وقتی که از زینت عاری باشد آن وقت مشمول جمله اول است که (وَ لیَضرِبنَ بِخُمُرِهِنَّ الخ) و دیگر آن وقتی است که خود را باسباب زینت آراسته گردانیده که در اینکه صورت از آیه چنین استفاده میشود که بایستی تمام اعضایی که بزینت تزیین و آراسته شده از نظر غیر محارم بپوشاند مگر آنچه را که ظاهر است و نمیشود آن را پوشانید مثل چادر (و اللّه العالم) وَ لیَضرِبنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ (خمر) جمع خمار است و بمعنی مقنعه‌ها میباشد و آن پارچه‌ایست که زن بر سر میاندازد و کشیده میشود تا سینه او و آیه امر میکند که بایستی زن مقنعه خود را در سینه‌اش بکشد برای اینکه گردن و گلوی وی را بپوشاند.
و بعضی گفته‌اند باید زنها مقنعه خود را بیندازند تا پشت سرشان تا اینکه سینه آنها ظاهر نگردد و (جیوبهنّ) کنایه از سینه است.

و بقولی زنها اینکه طور مأمور گردیده‌اند برای اینکه مویها و گوشواره‌ها و گردنهای آنها ظاهر نگردد، و از إبن عباس است که باید زن مو و سینه و اطراف آن را بپوشاند.

وَ لا یُبدِینَ زِینَتَهُنَّ یعنی زینت باطنه، و زینت باطنه آنهایی است که در نماز کشف آنها جایز نیست، و إبن عباس گفته برای زن جایز نیست که عباء و مقنعه خود را بیندازد إِلّا لِبُعُولَتِهِنَّ یعنی مگر برای شوهرهای خود که سبب میل آنان و تحریک شهواتشان گردد و در روایت لعنت شده بر (سلتاء) یعنی بر زنی که خضاب نکند و بر (مرهاء) یعنی زنی که سرمه بچشم نکشد و لعنت شده بر (مسوفة و مفسلة) مسوفة زنی است

صفحه : ۱۰۶

که وقتی شوهرش خواست با او نزدیکی کند اجابت نکند و مفسله زنی است که هر گاه شوهرش وی را خواست برای مقاربت بدروغ بگوید حائضم. (مجمع البیان) أَو آبائِهِنَّ أَو آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَو أَبنائِهِنَّ (الی قوله تعالی) أَوِ التّابِعِینَ غَیرِ أُولِی الإِربَةِ مِنَ الرِّجالِ سخنان مفسرین در توجیه (تابعین) مأخوذ از مجمع البیان ۱- تابع کسانی را گویند که وارد منزلهایی میگردند تا طعامی بدست آرند و حاجت بزن ندارند یا ابله‌ها و اینکه قول مرویّ از حضرت صادق علیه السّلام است.

(إبن عباس و قتاده و سعید بن جبیر) و از ابا عبد اللّه (ع) نیز روایت شده ۲- مقصود مردهای عنّین میباشند که مایل بزن نیستند برای عجزشان.

(عکرمه و شعبی) ۳- خنثی که رغبت بزن ندارد. (شافعی) ۴- مقصود مرد پیری است که دیگر شهوتی در او نیست (یزید بن ابی حبیب) ۵- آن بنده کودک است که هنوز در او شهوت ظاهر نشده.

(ابی حنیفه و یاران او) أَوِ الطِّفلِ الَّذِینَ لَم یَظهَرُوا عَلی عَوراتِ النِّساءِ از جمله مستثنیات حجاب کودکانی میباشند که اینان بر عورات زنان مطّلع نیستند و هنوز شهوت در آنها ظاهر نگردیده، و بقولی قدرت بر مجامعت ندارند و وقتی بمرتبه مردها رسیدند حکم آنها همان حکم مردها است. (پایان) وَ لا یَضرِبنَ بِأَرجُلِهِنَّ لِیُعلَمَ ما یُخفِینَ مِن زِینَتِهِنَّ زنها باضافه بر حکم محجوب گردانیدن خود را از غیر محارم مأمور گردیدند که موقع راه رفتن پاهای خود را محکم بزمین نکوبند تا اینکه زینتی مثل خلخال یا چیز دیگری که زیر لباس مخفی نموده‌اند ظاهر شود و محرّک شهوات گردد، و تمام اینکه آیات ارائه میدهد که مقصود از حجاب و تستّر زن

صفحه : ۱۰۷

و غضّ نظر که نه مرد بزن نظر کند و نه زن بمرد، و حدّی که بر زناکار معیّن شده برای جلوگیری از زنا است که اختلال در انساب پدید نگردد و نطفه در محلّ طاهر واقع گردد.

وَ تُوبُوا إِلَی اللّهِ جَمِیعاً أَیُّهَا المُؤمِنُونَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ و امر (توبوا) شامل تمام مؤمنین از زن و مرد میگردد زیرا که هر فردی از بشر بمقتضیات قوای شهوت و غضب و باقی قوای حیوانی در معرض خطاء و گناه است مگر کسانی که صاحب نفس قدسی باشند و قوای طبیعی آنها مطیع عقل لاهوتیشان گردیده که از گناه مصون میباشند، مخصوصا در آیات بالا که راجع بزنا و حدّ آن و قذف و رمی محصنات و نظر بغیر محارم احکامی بیان نموده شاید اینکه آیه اشاره باین است که در هر جایی که مخالفت اینکه احکام را نمودید توبه کنید و از مخالفت امر الهی بموافقت بازآئید که امید رستگاری برای شما هست.

صفحه : ۱۰۸

[سوره النور (۲۴): آیات ۳۲ تا ۳۸]

اشاره

وَ أَنكِحُوا الأَيامى مِنكُم وَ الصّالِحينَ مِن عِبادِكُم وَ إِمائِكُم إِن يَكُونُوا فُقَراءَ يُغنِهِمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ اللّهُ واسِعٌ عَليمٌ (۳۲) وَ لْيَستَعفِفِ الَّذينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتّى يُغنِيَهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ الَّذينَ يَبتَغُونَ الكِتابَ مِمّا مَلَكَت أَيمانُكُم فَكاتِبُوهُم إِن عَلِمتُم فِيهِم خَيراً وَ آتُوهُم مِن مالِ اللّهِ الَّذى آتاكُم وَ لا تُكرِهُوا فَتَياتِكُم عَلَى البِغاءِ إِن أَرَدنَ تَحَصُّناً لِتَبتَغُوا عَرَضَ الحَياةِ الدُّنيا وَ مَن يُكرِههُنَّ فَإِنَّ اللّهَ مِن بَعدِ إِكراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحيمٌ (۳۳) وَ لَقَد أَنزَلنا إِلَيكُم آياتٍ مُبَيِّناتٍ وَ مَثَلاً مِنَ الَّذينَ خَلَوا مِن قَبلِكُم وَ مَوعِظَةً لِلمُتَّقينَ (۳۴) اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشكاةٍ فِيها مِصباحٌ المِصباحُ فِى زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوكَبٌ دُرِّىٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيتُونَةٍ لا شَرقِيَّةٍ وَ لا غَربِيَّةٍ يَكادُ زَيتُها يُضِىءُ وَ لَو لَم تَمسَسهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ يَهدِى اللّهُ لِنُورِهِ مَن يَشاءُ وَ يَضرِبُ اللّهُ الأَمثالَ لِلنّاسِ وَ اللّهُ بِكُلِّ شَىءٍ عَليمٌ (۳۵) فِى بُيُوتٍ أَذِنَ اللّهُ أَن تُرفَعَ وَ يُذكَرَ فِيهَا اسمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيها بِالغُدُوِّ وَ الآصالِ (۳۶)
رِجالٌ لا تُلهِيهِم تِجارَةٌ وَ لا بَيعٌ عَن ذِكرِ اللّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ يَخافُونَ يَوماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ القُلُوبُ وَ الأَبصارُ (۳۷) لِيَجزِيَهُمُ اللّهُ أَحسَنَ ما عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِن فَضلِهِ وَ اللّهُ يَرزُقُ مَن يَشاءُ بِغَيرِ حِسابٍ (۳۸)

صفحه : ۱۰۹

[ترجمه]

(ای اولیای عقد) بنکاح آرید زنان بی‌شوهر و مردان بی‌زن را و نیز بازدواج در آورید شایستگان از غلامان و کنیزان خود را (که بحال عزبیت نمانند) اگر فقیر باشند خداوند از فضل خود آنها را بی‌نیاز میگرداند و خدا وسعت دهنده و دانا است (۳۲)
و کسانی که قدرت (مالی) بر نکاح ندارند باید خودداری کنند تا وقتی که خداوند آنان را از فضل خودش بی‌نیاز گرداند (و از بنده‌گان) آنهایی که از شما طلب مکاتبه کنند (و خواهند خود را از شما بخرند) اگر در آنها خیری یافتید با آنها مکاتبه کنید و از مالی که خدا بشما عطا نموده بآنان بدهید و بطور اکراه کنیزان خود را بزنا وا ندارید اگر مراد آنان تحصّن (و نگاه‌داری از زنا) باشد تا آنکه از اینکه عمل نفعی بجوئید و کسی که آنها را باکراه بر اینکه عمل وا دارد پس از اکراه گردانیدن آنها خداوند آمرزنده و مهربان است (۳۳)
حقیقهٔ ما بسوی شماها آیات روشن و داستانهایی فرستادیم از کسانی که پیش از شما بودند تا اینکه موعظه و اندرز باشد برای پرهیزکاران (۳۴)
خدا نور آسمانها و زمین است و مثال نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغ باشد و آن چراغ در شیشه‌ای نهاده و آن شیشه گویا ستاره‌ای است درخشنده افروخته شده از شجره زیتون که نه شرقی است و نه غربی نزدیک است روغنش بر افروزد اگر چه آتشی بوی نرسد نوری است بالای نور و خدا بنور خود هدایت مینماید هر کسی را که بخواهد و خدا برای مردم مثالها میزند و او بهر چیزی دانا است (۳۵)
در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که در آن اسم آن برافراشته شود در بامداد و شبانگاه او را تسبیح و تمجید میکنند (۳۶)
مردهایی هستند که تجارت و بیع آنان را از یاد خدا و بپا داشتن نماز و اعطاء زکاهٔ باز نمیدارد و از روزی میترسند که در آن چشمها و قلبها مضطرب میگردد (۳۷)
برای اینکه خداوند از فضل خودش پاداش دهد نیکوتر و زیادتر از آنچه عمل کردند و او بهر کس بخواهد روزی بیحساب میدهد

(۳۸).

صفحه : ۱۱۰

(توضیح آیات)

اشاره

وَ أَنکِحُوا الأَیامی مِنکُم وَ الصّالِحِینَ مِن عِبادِکُم الخ (ایامی) جمع ایّم مثل یتامی که جمع یتیم است و آن زنی است که شوهر نداشته باشد خواه باکره باشد یا ثیّبه، و مرد بی‌زن را نیز (ایّم) گویند و (ایّم) شخص عزب است خواه زن باشد خواه مرد.

(و انکحوا) امر استحبابی است و باولیاء امر نموده که سزاوار است زنهای بی‌شوهر را شوهر دهید و مردهای بی‌زن را زن دهید و نیز زنها و مردهایی که در قید بندگی شما میباشند و صلاحیت ازدواج دارند آنان را در حال عزبیّت باقی نگذارید، و اینکه آیه مربوط بآیه بالا است که راجع بزنا و قذف محصنات و حدودی که بر آنها مقرر گردیده و در اینجا برای جلوگیری از زنا و کثرت نسل بشر را امر بازدواج مینماید.

و بمردها وعده میدهد که اگر وسعت مالی ندارید و از خوف فقر و تنگدستی از امر ازدواج خودداری مینمائید خداوند از فضل و کرم خود شما را بی‌نیاز میگرداند زیرا که او وسعت دهنده است و باحتیاجات شما عالم است، و شاید اشاره باین باشد که فیض او وسیع است و همه موجودات از خوان نعمت او روزی میخورند همان زن و بچه‌های شما را نیز رزاق متعال روزی میدهد، قوله تعالی (وَ ما مِن دَابَّةٍ فِی الأَرضِ إِلّا عَلَی اللّهِ رِزقُها) منتهی الامر از روی حکمت اینکه طور مقرر گردانیده که نفقه زن و اولاد بدست شوهر و پدر باشد وقتی شما زن گرفتید و اولاد پیدا نمودید روزی آنها هم خواهد رسید.

در اخبار راجع بامر نکاح از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بسیار تأکید شده مثل اینکه فرموده

(النّکاح سنّتی فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی)

یعنی ازدواج سنّت و طریقه من است کسی که از آن اعراض نماید از من نیست، و در موضوع نکاح احادیث بسیار وارد شده که بیان آنها طولانی است.

صفحه : ۱۱۱

وَ لیَستَعفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً حَتّی یُغنِیَهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ

(سؤال)

بین اینکه دو آیه تناقض بنظر میآید زیرا که در آیه اول گوید اگر از فقر نتوانستید ازدواج کنید خدا شما را بی‌نیاز میگرداند. و آیه دوم گوید اگر فقیرید عفّت خود را نگاه دارید و ازدواج نکنید تا وقتی که غنی گردید، یک جا میگوید ازدواج بکنید و از فقر نترسید و یک جا میگوید نکنید تا وقتی غنی گردید

(پاسخ)

در آیه اول امر بازدواج نموده برای اینکه از زنا محفوظ مانید و خوف از فقر را بوعده وسعت رزق مرتفع گردانیده و در اینکه آیه دوم امر بعفاف و صبر و خودداری مینماید که واقع در خلاف نگردید تا وقتی که خدا از فضل خود شما را وسعت دهد، شاید اشاره باین باشد که اگر پیش از وسعت مالی عفّت خود را نگاه دارید و در زنا واقع نگردید همین خودداری و عفّت شما سبب وسعت و غنای شما میگردد که بتوانید ازدواج کنید و مهر و نفقه بدهید زیرا وقتی شما عفّت خود را نگاه داشتید و چشم امید بکرم حقّ تعالی دوختید خداوند بشما تفضل نموده و بی‌نیازتان میگرداند و وسائل ازدواج شما را فراهم آرد.

وَ الَّذِینَ یَبتَغُونَ الکِتابَ مِمّا مَلَکَت أَیمانُکُم فَکاتِبُوهُم إِن عَلِمتُم فِیهِم خَیراً وَ آتُوهُم مِن مالِ اللّهِ الَّذِی آتاکُم (ما) موصوله در (ممّا) با صله‌اش مبتداء (فکاتبوهم) خبر او میشود و باجماع فقهای عامه و خاصه امر (فکاتبوهم) امر استحبابی است نه وجوبی مگر بعضی از مفسرین که حمل بر وجوب نموده‌اند و در مقابل اجماع اعتنایی باین قول نمیشود.

آیه راجع بحکم عبید و اماء است آن غلامان و کنیزانی که در بند بندگی شما میباشند و زر خرید شما هستند اگر خواستند خود را از رقیّت بندگی آزاد کنند بایستی با صاحب خود مکاتبه کنند به اینکه یا بنویسند و یا قرارداد محکم

صفحه : ۱۱۲

نمایند که بجای نوشتن باشد و خود را بخرند بیك مبلغ معیّنی که پس از اینکه قرار داد آزاد گردند و بروند بکسب و عمل یا طور دیگر مال الکتابه خود را بصاحب خود رد کنند.

در آیه امر میفرماید که اگر شما آنان را شایسته و صالح دیدید و خواستند چنین کنند شما از آنها قبول کنید و از مال خدا که بشما کرامت نموده چیزی بآنان بدهید که برای آنها اداء مال الکتابه دشوار نگردد، و در اخبار و احادیث چقدر ثواب و فضیلت رسیده برای آنهایی که بنده آزاد کنند یا در مال الکتابه تخفیف دهند.

وَ لا تُکرِهُوا فَتَیاتِکُم عَلَی البِغاءِ إِن أَرَدنَ تَحَصُّناً لِتَبتَغُوا عَرَضَ الحَیاةِ الدُّنیا الخ آیه نهی فرموده که کنیزان خود را برای اینکه مالی بدست آورید وادار بزنا نکنید اگر مراد آنان تحصّن و پاکی است.

(سؤال)

و اشکال به اینکه چون (ان شرطیّه) متضمن شرط است معنی آیه چنین میشود: اگر کنیزان اراده تحصّن و عفت نداشته باشند و بر آنها چنین عملی ناگوار نیاید واداشتن آنان بر عمل ناشایسته مانعی نداشته باشد.

(پاسخ)

آیه مفهوم ندارد که دلالت کند در چنین موقعی واداشتن آنها بر عملی که خلاف عفت باشد جایز است بلکه آیه در مقام اینست که شما کنیزان خود را بجبر بر چنین عمل وادار ننمائید و از خود آیه اینکه معنی ظاهر است زیرا که اکراه تصوّر نمیشود مگر در موقع تحصّن و اگر وی مایل بنجابت و عفت نباشد دیگر اکراه معنی ندارد.

وَ مَن یُکرِههُنَّ فَإِنَّ اللّهَ مِن بَعدِ إِکراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِیمٌ (من) موصوله مبتداء (یکره) فعل و فاعل (هنّ) مفعول (من) مرجع ضمیر

(یکرههن) جمله (مِن بَعدِ إِکراهِهِنَّ) مضاف و مضاف الیه، یعنی اربابانی که کنیزان خود را باجبار بر عمل زنا وادار نموده‌اند پس از توبه اگر معاودت بر اینکه

صفحه : ۱۱۳

عمل شنیع نکنند آنها آمرزیده میگردند و میشود (غَفُورٌ رَحِیمٌ) راجع بکنیزان باشد که چون آنان را باجبار و اکراه بر اینکه عمل وادار نموده‌اند خدا غفور است وزر و بال آن نیست مگر بر اکراه کننده و بر اینکه عمل زنا بر آنان مجازاتی نخواهد بود (رحیم است) نظر بزجری که از آقای خود میکشند و بر عمل قبیح حاضر نمیباشند مشمول رحمت حق تعالی واقع میگردند، معنی دوم بنظر ظاهرتر میآید.

وَ لَقَد أَنزَلنا إِلَیکُم آیاتٍ مُبَیِّناتٍ وَ مَثَلًا مِنَ الَّذِینَ خَلَوا مِن قَبلِکُم وَ مَوعِظَهً لِلمُتَّقِینَ آیه در مقام بیان تفضلاتی است که بنوع بشر نموده که از جمله آنها همین آیات قرآنی و قوانین الهی است که نسبت ببشر از بالاترین نعمتها بشمار میرود زیرا که آن آیاتی است ظاهر و واضح و مشتمل بر فصاحت و بلاغت و مبیّن قوانین و حدود و احکام از حلال و حرام و بالجمله آنچه سعادت و فضیلت بشر را ایجاب میگرداند ببلیغ‌تر بیانی و فصیح‌تر کلامی در اینکه آیات واضحات روشن گردانیده و نیز برای نصیحت و اندرز بشر داستان پیشینیان از انبیاء و امم آنها و عذابهایی که قوم آنها در اثر مخالفت گرفتار گردیده‌اند بشما تذکّر میدهد و اینها موعظه‌هایی است که نسبت باشخاص با تقوی سودمند میگردد، اشاره به اینکه غیر پرهیزکاران از مواعظ قرآن متّعظ نمیگردند و از آن بهره نمیبرند.

اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- خدا هدایت کننده اهل آسمانها و زمین است بآنچه مصلحت آنها در آن است و آنها بنور او هدایت یافته‌اند و بآن از حیرت گمراهی نجات یابند.

(إبن عباس) ۲- خدا بشمس و قمر و ستارگان منوّر و نور دهنده آسمانها و زمین است.

(حسن و ابی عالیه و ضحاک) ۳- خدا زینت دهنده آسمانها است بملائکه و زینت دهنده زمین است

صفحه : ۱۱۴

بانبیاء و علماء. (ابی بن کعب) ۴- مقصود اینکه است که هر نوری که در آسمانها و زمین است از او پدید گردیده مثل اینکه گویند فلانی رحمت است و فلانی سخط است یعنی رحمت و سخط از آن دو شخص میباشد و اینکه در وقتی است که از آن دو نفر رحمت و سخط بسیار ظاهر گردد.

۵- از غزالی نقل شده که در شرح اسم (نور) چنین گفته: نور ظاهری است که هر ظاهری باو ظاهر گردیده زیرا که نور چیزی را گویند که بخود ظاهر و ظاهر کننده غیر خود است و وقتی وجود و عدم را مقابل هم گرفتیم لا- محاله ظهور برای وجود است و ظلمتی نیست که تاریک‌تر از عدم باشد پس چیزی که ظلمت عدم را بظهور وجود منتفی میگرداند سزاوار است که آن نور نامیده شود و وجود نوری است که از نور ذات حق تعالی بر تمام اشیاء فائض گردیده اینکه است که او نور آسمان و زمین است و همین طوری که نیست ذرّه‌ای از نور شمس مگر اینکه دلالت دارد بر وجود شمس نورانی، همین طور از وجود آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است ذرّه‌ای نیست مگر اینکه دلالت دارد بر وجود پدید آورنده او. (پایان) (مَثَلُ نُورِهِ) سخنان مفسرین در مرجع ضمیر

(نوره) ۱- نور خدا است که بآن مؤمنین را رهنمایی مینماید و مقصود از نور القاء ایمان است در قلوب مؤمنین. (ابی بن کعب و ضحاک) ۲- مثال نور خدا نور قرآن است که در قلوب مؤمنین نور است.

(إبن عباس و حسن و زید بن اسلم) ۳- مقصود نور محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و نظر بشرافت و مقام محمّدی نور را بخود اضافه نموده. (کعب و سعید بن جبیر) ۴- نور او سبحانه ادلّه‌ایست که بر توحید و عدل او دلالت دارد که در

صفحه : ۱۱۵

وضوح و ظهور مانند نور است. (ابی مسلم) ۵- نور در اینجا بمعنی طاعت و عبادت خدا است که در قلب مؤمن ظهور نموده، و طاعت را نور نامیده آنجا که گوید (یَسعی نُورُهُم بَینَ أَیدِیهِم) یعنی نور طاعت آنها و اینکه قول بروایت دیگر از إبن عباس است.

۶- مقصود از نور خدا قوّه ناطقه یا مطلق قوای درّاکه انسانی است یا روح جاودانی وی است که بنور ماند که بخود ظاهر و ظاهر کننده علوم و معارف است و نظر بشرافت عقل و روح است که نسبت بخود میدهد.

اختلاف مفسّرین در تشبیه نور راجع بموضوع علوم آنها است که هر کسی بموجب همّتش و مقامش در هر رشته‌ای از علوم که در آن نبوغ داشته مثال نور خدا را حمل بر آن معنی میکند مثل اینکه کسی که موضوع علومش مراتب ایمان است نور را حمل بر ایمان میکند. و کسی که محطّ کلامش علوم قرآن است حمل بر قرآن میکند. و نیز همین طور است آن کسی که حمل بر توحید و نبوّت و عدل نموده. و نیز آن کسی که حمل بر نفس ناطقه و قوای درّاکه انسانی کرده. لکن چون نور مطلق است ممکن است بر یک معنی جامع حمل نمائیم و گوئیم آنچه در عالم ممکنات از کمالات وجودی و اخلاقی از آنهایی که گفته شده یا نشده یافت گردیده شکّی نیست که تماما از منبع فیض الهی و از دریای رحمت بی‌انتهای سبحانی ترشّح نموده و بنور وجودش ظلمت عدم را از عوالم امکانی برداشته و همه از پرتو نور و وجود سرمدی او در صحرای وجود قدم زدند، و شاید مقصود از نور خدا رحمت رحمانی و فیض منبسط صمدانی باشد که بتمام ممکنات احاطه نموده و همه را از فیض وجود خود بهره‌مند گردانیده.

کَمِشکاةٍ فِیها مِصباحٌ مشکات آن فانوس و چراغدانی را گویند که مانند قندیل بر دیواری نصب نمایند و در آن چراغ گذارند. و مصباح بر وزن (مفعال) یعنی چراغ.

بعضی گفته‌اند سراج و مصباح یک معنی دارد، و بقول بعضی دیگر مصباح

صفحه : ۱۱۶

آلت و ظرفی است که جای روغن یا نفت و فتیله چراغ است، و سراج خود چراغ است و آن مهم‌تر است بدلیل قوله تعالی (وَ جَعَلَ الشَّمسَ سِراجاً) و (سِراجاً وَهّاجاً).

المِصباحُ فِی زُجاجَةٍ تشبیه مینماید نور خدا را بچراغی که آن چراغ در شیشه‌ای باشد که روشنایی او از پشت شیشه هویدا گردد، و نیز از باد و آفات دیگر محفوظ گردد و آن چراغ در چراغدانی مثل کوّه و قندیل در سقف و دیواری نصب گردیده الزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوکَبٌ دُرِّیٌّ (زجاجه) را تشبیه نموده بستاره درخشان مثل مشتری و زهره، درّی منسوب بدرّ است یعنی ابیض که از شدّت سفیدی و تلألؤ گویا درّی ماند.

(درّی) دو طور قرائت شده بعضی (دریٔ) با همزه خوانده‌اند یعنی از شدّت درخشندگی گویا تاریکی باقی نمیماند، و بعضی بدون همزه دری بر وزن (مریق) قرائت نموده‌اند یعنی آن ستاره مانند دری ماند درخشان.

یُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ زَیتُونَةٍ روغن آن چراغ از شجره مبارکه با برکت زیتون گرفته میشود که آن شجره نه شرقی است و نه غربی. و در قرائت (یوقد) بین قراء اختلاف است حمزه و کسایی و خلف و عاصم بروایت ابو بکر بتاء مضموم خوانده‌اند باعتبار مرجع

ضمیر که (زجاجهٔ) باشد یعنی زجاجه از شجره زیتونه افروخته میگردد، و باقی قراء (توقّد) بفتح تاء و تشدید قاف و فتح دال قرائت نموده‌اند بر وزن (تصرّف) از باب تفعّل بنا بر اینکه مرجع ضمیر (مصباح) باشد و سیاهی قرآن (یوقد) میباشد.

لا شَرقِیَّةٍ وَ لا غَربِیَّةٍ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- اینکه درخت در زمینی است که در اطراف آن کوه و دیوار و درخت

صفحه : ۱۱۷

و مزرعه‌ای نباشد که آن را بپوشاند و در تمام روز آفتاب بر آن میتابد و درخت زیتونی که در چنین محلّی واقع گردد زیتون و روغن آن صاف‌تر و روشن‌تر باشد ۲- آن درخت زیتونی است که محلّ روئیدن آن معتدل باشد شرقی نیست که سردسیر باشد و غربی نیست که گرمسیر باشد. (إبن عباس و غیره) ۳- اینکه درخت شامی است زیرا که نه شرقی است و نه غربی بلکه وسط است. (زید) گویند روغن درخت زیتون را اختصاص بذکر داده برای اینکه روغن آن روشنتر و صاف‌تر است و شاخه‌های آن از بالا تا پائین همه برگ دارد، و نیز در روغن گرفتن آن محتاج بفشردن نیست و اول درختی است که بعد از طوفان نوح (ع) از زمین روئیده شده و محل روئیدن آن بیت المقدس است که منزل اولیاء و انبیاء است.

و از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که فرموده

(اللهم بارک فی الزیت و الزیتون).

و از مفسّرین گفتار دیگری نیز راجع بشجره زیتون و مزیّت آن بر سائر اشجار نقل شده.

یَکادُ زَیتُها یُضِیءُ وَ لَو لَم تَمسَسهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ اشاره بفضیلت و برتری آن بر باقی اشجار باین است که بقدری روغن زیتون روشن و نورانی است که نزدیک است خودش بدون اینکه آتشی بآن برسد نور دهد و آن نوری است بالای نور هر نوری که از آن روغن تابش میکند نوری است فوق نور دیگر که از آن تابش مینماید و بالای آن نور دیگری نمایان میگردد.

یَهدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَن یَشاءُ وَ یَضرِبُ اللّهُ الأَمثالَ لِلنّاسِ خداوند هر کسی را که مشیّتش قرار گیرد بنور خودش که آن نور آسمان و زمین است هدایت و رهنمایی میکند و برای مردم مثالهایی میزند که شاید هدایت گردند.

صفحه : ۱۱۸

وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ و خدا بهمه چیزها عالم و دانا است میداند چه کسی بمثالها و اندرزهای قرآن متّعظ گردیده و چه کسی کفران میورزد و گمراه میگردد.

(سخنان مفسرین و دانشمندان در توجیه آیه)

۱- (مشکاهٔ) سینه محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و (زجاجهٔ) دل او است و چراغ در آن نور نبوت است (یَکادُ زَیتُها یُضِیءُ وَ لَو لَم تَمسَسهُ نارٌ) یعنی نزدیک است نبوت و امر او آشکار گردد اگر چه او سخن نگوید مثل اینکه روغن زیت نزدیک است بدون آتش از شدت درخشندگی روشنایی دهد. (إبن عباس) ۲- بروایت دیگر (مصباح) محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است خدای

تعالى در اينجا او را مصباح خوانده و در جاى ديگر به (سِراجاً مُنيراً) وى را ستوده و درخت مبارك كه اينكه چراغ از او گرفته شده ابراهيم عليه السّلام است و مباركش ناميده براى اينكه بيشتر انبياء (ع) از صلب او ميباشند، و شرقى و غربى نيست يعنى مسلمان است نه از نصرانيانست كه رو بمشرق نماز ميكنند و نه از يهوديانست كه رو بمغرب نماز ميكنند (يَكادُ زَيتُها يُضِيءُ) نزديك است جلال و عظمت و حسن اخلاق او ظاهر گردد (وَ لَو لَم تَمسَسه نارٌ) نزديك است نور نبوت او ظاهر گردد اگر چه وحى نيامده باشد (نُورٌ عَلى نُورٍ) پيمبرى از نسل پيمبرى.

۳- (مشكاة) عبد المطلب (زجاجة) عبد اللّه (مصباح) رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كه نه شرقى است و نه غربى بلكه مكّى است كه مكّه وسط دنيا است (ضحاك) ۴- و از حضرت رضا عليه السّلام چنين روايت شده كه گفته مائيم (مشكاة) كه در آن نور محمّد (ص) است خدا بولايت ما هدايت ميكند هر كسى را كه دوست دارد و در كتاب توحيد ابى جعفر بن بابويه بسند خود از عيسى بن راشد از أبى جعفر باقر عليه السّلام چنين روايت ميكند كه در تفسير (كَمِشكاةٍ فِيها مِصباحٌ) فرموده مصباح نور علم است در سينه محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كه مثل چراغدانست (زجاجة) سينه على عليه السّلام است كه علم رسول (ص) در سينه على (ع) تابش نموده (يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ) كه

صفحه : ۱۱۹

نه شرقى است و نه غربى، نه يهودى و نه نصرانى (يَكادُ زَيتُها يُضِيءُ وَ لَو لَم تَمسَسه نارٌ) آل محمّد (ع) تكلّم بعلم مينمايند پيش از آنكه از آنها پرستش بنمايند (نُورٌ عَلى نُورٍ) امامى مؤيّد بنور علم و حكمت در اثر امامى از آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم تا روز قيامت و آنها اوصياء خواهند بود و اينكه مطلب از اوّل خلقت آدم بوده تا روز قيامت پس اينكه اوصياء كسانى هستند كه خدا آنها را خليفه در زمين و حجّت بر خلق قرار داده و در هيچ عصر و زمانى زمين از حجّت خدا خالى نخواهد بود. (مجمع البيان) ۵- مثال مؤمن است كه مشكاة نفس او و زجاجه قلب او و مصباح نور ايمان است در قلب او و علم قرآن درخت مباركه اخلاص است و او مثل درخت سبزى ماند كه آفتاب باو نرسد نه در وقت طلوع و نه در وقت غروب زيرا كه مؤمن در فتنه‌ها كه بديگران ميرسد در امان است و او متّصف بچهار صفت است شكر در وقت عطاء، صبر در موقع بلاء، عدل در وقت حكم، صدق در وقت قول در ميان مردم مثل زنده در ميان مردگان باشد (نُورٌ عَلى نُورٍ) در ميان پنج نور گردش ميكند: كلامش نور، علمش نور، مدخلش نور، مخرجش نور، و در روز قيامت مرجعش با نور. (ابى بن كعب) ۶- مصباح قرآن است، زجاجه دل مؤمن است، مشكاة دهن و زبان او است، درخت مبارك درخت وحى است (يَكادُ زَيتُها يُضِيءُ) هر گاه كسى در آن تأمّل كند نزديك است حجّت قرآن بر او روشن گردد پيش از آنكه بر او خوانده شود (نُورٌ عَلى نُورٍ) يعنى در آن ادله عقلى است بالاى ادله سمعى و خداوند بنور قرآن هدايت ميكند هر كسى را كه بخواهد.

۷- مثال قواى درّاكه پنجگانه‌ايست كه بانسان عطاء شده براى اصلاح امر معاش و معاد او: اوّل- (حس مشترك) كه بآن محسوسات را درك مينمايد دوّم- قوّه خيال كه خزينه محسوسات است. سوّم- قوّه متخيله يا ذاكره.

چهارم- قوّه عاقله كه مدرك مفاهيم و حقايق كليات است.

صفحه : ۱۲۰

پنجم- قوّه قدسيه كه لوايح غيب در او تجلّى ميكند و مخصوص بانبياء و اولياء عليهم السلام است.

۸- از إبن عباس نقل ميكنند كه مثال نور خدا هدايت او است در قلب مؤمن و همان طورى كه زيت صاف نزديك است خودش نور دهد پيش از آنكه بآن آتشى برسد وقتى تماس بآتش نمود بر نورش نورى افزوده ميگردد همين طور است قلب مؤمن هدايت

می‌یابد پیش از آنکه عالم گردد وقتی علم باو رسید هدایت بر هدایت و نور بر نور او افزوده میگردد. (طنطاوی) و غیر از اینها گفتار دیگری از مفسرین نقل شده لکن ممکن است گفته شود اختصاص دادن آیه را ببعضی از اینکه آراء تخصیص بلا مخصّص است و احادیثی که در معنی آیه مسطور شده از برای بیان مصداق است و غرض حصر معنی آیه در آن نیست و اثبات شیئی نفی ما عدا نمیکند و چون آیه صلاحیت برای تمام اینها دارد بهتر اینکه است که آیه را حمل بر یک معنی عام تری نمائیم که شامل تمام اینکه معانی گردد.

و گفته شود شاید مقصود از (نُورُ السَّماواتِ) فیض منبسط و رحمت واسعه الهی است که امام الموحدین حضرت علی علیه السّلام در دعای کمیل عرض میکند (و برحمتک الّتی وسعت کلّ شیئی) که آن فیض وجود و رحمت رحمانی او است که بتمام موجودات احاطه نموده، و مقصود از مشکاهٔ وجود ممکنات است که از مرتبه خفاء بمرتبه بروز و ظهور آورده و مصداق حقیقی اینکه فیض مقدس انسان کامل است که در حقیقت محمدی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم طلوع نموده، و مصباح و زجاجه و مشکاهٔ مراتب مستنیرات از عالم ممکنات است، و شاید مشکاهٔ اشاره بعالم طبیعت باشد (فِی زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ) مقصود از زجاجه که در چراغدانست شیشه نفس و نفس در شیشه عقل باشد. (مِصباحٌ‌المِصباحُ) مصباح روح اعظم و انسان کامل است که نور معرفت او بمقام الوهیت از پشت پرده‌های قوای طبیعی و نفسانی و روحانی او میدرخشد، در حدیث دارد که بین بنده و خدا هفتاد هزار حجاب و پرده ظلمانی

صفحه : ۱۲۱

و نورانی است، و مقصود از پرده‌های ظلمانی مراتب عالم طبیعت و نورانی مراتب نفوس و عقول و ارواح باشد، (نُورٌ عَلی نُورٍ) شاید اشاره دارد بمراتب سیر انسانی بمدارج کمال و قرب بحضرت ذو الجلال که هر چه پیش برود معرفتی بر معرفت او و نوری بر نور قلب وی افزوده میگردد (یَهدِی اللّه‌لِنُورِهِ مَن یَشاءُ) اشاره بهمین فیض رحمت رحمانی است که هر کس قابل باشد وی را گرامی داشته و از فیض رحمت خود او را کامیاب میگرداند.

صدر المتألّهین صاحب اسفار راجع بآیه (نور) بیانی دارد که برای ایضاح مطلب اجمالی از آن را در اینجا ترجمه مینمایم:

بعد از بیاناتی چنین گوید پس از آنکه دانستی نور حقیقت بسیطه است و معنای شرح الاسم آن (ظاهر بذاته و مظهر لغیره) یعنی نور چیزی است که بنفس و حقیقت خود ظاهر و ظهور اشیاء باو است، و از آنچه گفتیم دانستی که حقیقهٔ نور (یعنی وجود) برای احدی ظاهر نمیگردد مگر بمشاهده حضوریّه نه حصولیه (یعنی بعلم وجدانی) و بمشاهده قلبیّه توان او را شناخت نه بصورت حاصله در ذهن آن طوری که اشیاء شناخته میگردند، زیرا که صورت ذهنیّه (مثل مفاهیم و ماهیات امکانی) همیشه کلّی ست و لو اینکه هزار مخصّص وی را تخصیص دهند پس صورت ذهنی مبهم است و شیئی مبهم هرگز متعیّن نمیگردد مگر اینکه ظاهر گردد فی نفسه و بر فرض تخصّص در ظهور و تعیّن محتاج است بمتعیّن و مخصّص اینکه است که ظهور عین ذات او نیست تا اینکه ظاهر بنفسه و مظهر لغیره باشد، و ایضا هر چه غیر نور است یعنی (غیر وجود است) مخفی و تاریک است و بنور وجود روشن میگردد، پس چگونه میشود او ظاهر کننده نور وجود و معرّف آن گردد و محققا خدای تعالی ظاهر بذاته و مظهر لغیره میباشد زیرا که ذات او عین ظهور ذات او است و نیز عین ظهور تمام موجودات است و بذات نیّر خود تاریکی ممکنات را روشن گردانیده و شمس عظمت او بر آفاق و حقایق ماهیات تابیده و عدم و ظلمت را از اقلیم معانی و معقولات مطرود گردانیده، و اگر نبود

صفحه : ۱۲۲

طلوع ذاتش و اشراق وجودش نه برای ذرّه‌ای از موجودات در آفاق وجودی و نه برای شیئی از اشیاء حصولی بود نه در عقل و نه در

عین، و در حدیث نبوی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که (خدای تعالی خلق کرد خلق را در ظلت پس از آن از نور خود بآنها ترشّح داد).

و باین حدیث ظاهر میگردد معنی قوله تعالی (یُدَبِّرُ الأَمرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الأَرضِ) و نیز قوله تعالی (أَنَّ اللّهَ عَلّامُ الغُیُوبِ) زیرا که تدبیر از خدا عین اشراق نور وجود او است در مرتبه ابداع بر وجه حکمت و مصلحت و همچنین عالمیت او بر آنچه پنهان است عین ایجاد چیزهایی است که مستور و ناپیدا است یعنی علم ازلی حقّ تعالی عین ایجاد اشیاء است زیرا که وجودات اشیاء متأخر از اراده و مشیت او نیستند بلکه اراده او عین علم تفصیلی بوجود آنها است نه اینکه وجود موجودات متأخّر از علم ازلی او باشد و همین است معنی علم فعلی که اشراقیین از علماء قائل بآنند.

خلاصه علم حق تعالی که عین ذات او است سبب وجود موجودات است و آن عبارت از معلومیت موجودات است نزد او تعالی و اشراق نور وجود او بر آنها (هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الأَرضِ إِلهٌ) و پس از اینکه بیان کشف میگردد معنی قوله تعالی (اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ).

پس از آن چنین گفته از بعض مشایخ اینکه طریق چنین نقل شده که (نور) یعنی منوّر و آن کسی است که قلوب عارفین را بتوحید منوّر گردانیده و اسرار و بواطن دوستان را بتأیید خود روشن میگرداند، و گویند نور آن چیزی است که اشیاء را بتصویر و تنویر مکوّن گردانیده، و نیز گفته‌اند نور است که قلوب را بایثار حق هدایت نموده و او را برگزیده، و بهمین معنی اشاره دارد قوله تعالی (اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ) یعنی از باطل بحق هدایت نموده و از بعد بسوی قرب و از اسفل بسوی اعلی و از هاویه بسوی جنان رهبری گردانیده. (پایان)

صفحه : ۱۲۳

فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللّهُ أَن تُرفَعَ وَ یُذکَرَ فِیهَا اسمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالغُدُوِّ وَ الآصالِ در اینکه جار و مجرور (فی بیوت) متعلّق بکجا است از مفسرین چند وجه نقل شده.

۱- (فی بیوت) متعلق (بمشکاة) است یعنی مشکاتی که در آیه بالاـ توصیف شده آن در خانه‌هایی است و مقصود از (بیوت) مسجدها است.

(إبن عباس و حسن و مجاهد و جبائی) و مؤیّد اینکه قول است قول نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرموده مسجدها خانه خدا است در زمین و آن مساجد باهل آسمانها نور و روشنی میدهند همین طوری که ستارگان بزمین روشنی میدهند.

و گفته‌اند چهار مسجد است که آنها را بنا ننموده است مگر پیغمبر:

۱- مکّه، که ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بنا نموده‌اند. ۲- مسجد بیت المقدس که داود (ع) و سلیمان (ع) بنا کرده‌اند. ۳ و ۴- مسجد مدینه و مسجد قباء که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنا کرده.

و بقولی آن خانه‌های انبیاء است و بروایتی مرفوعا از نبی (ص) که هنگام قرائت آیه از او سؤال شد آن بیوت چه بیوتی است گفت خانه‌های انبیاء (ع) ابو بکر ایستاد و گفت خانه علی علیه السّلام و فاطمه سلام اللّه علیها از آنها است فرمود آری افضل آنها است.

و مؤیّد اینکه حدیث است قوله تعالی (إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ أَهلَ البَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهِیراً) و قوله (رحمة اللّه و برکاته علیکم اهل البیت) و اذن بارتفاع خانه‌های انبیاء و اوصیاء (ع) مطلق است و مقصود از آن رفعت و بلندی قدر و پاک بودن آنها است از رجس معاصی و ادناس.

و بقول دیگر مقصود از (ترفع) اینکه آیه است (یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالغُدُوِّ وَ الآصالِ) حاجات را بخدا عرض میکنند و در آن خانه‌ها صبح و شام نماز خوانده میشود.

صفحه : ۱۲۴

و إبن عباس گفته هر جا در قرآن تسبیح ذکر شده مقصود نماز است.

و بقولی مقصود از تسبیح تنزیه خدا است از آنچه جایز نیست باو توصیف شود و متّصف گردانیدن او بصفات ذاتیه و افعال حمیده که مشتمل بر حکمت و حسن تدبیر او است. (مجمع البیان) و بنا بر بعض توجیهاتی که در آیه نور شده، میشود گفته شود مقصود از (بیوت) خانه دل مؤمن با تقوی است که جایگاه مشکاهٔ و مصباح نور خدا است و در حدیث قدسی است (قلب المؤمن عرش الرحمن).

و مقصود از (ترفع) در آیه رفعت و ارتفاع و صعود او است بدرجات کمال بدوام ذکر و تسبیح و تقدیس حق تعالی.

خلاصه قلبی که بنور معرفت و محبت الهی روشن گردید علی الدوام مشغول بذکر و فکر و نماز و طاعت است تا اینکه باراده و یاری ایزد متعال درجه بدرجه ترقی و تعالی پیدا مینماید تا برسد بمنتهی درجه کمال لایق بخود.

رِجالٌ لا تُلهِیهِم تِجارَةٌ وَ لا بَیعٌ عَن ذِکرِ اللّهِ شاید اشاره باشد بآن اشخاصی که قلب و دلشان مشکاهٔ و مصباح نور معرفت گردیده و در مقام معرّفی چنین اشخاصی بر آمده که آنان در (مقعد صدق) چنان متمکن گردیده‌اند که اشتغال بامر معاش از تجارت و عمل و تأمین معاش آنان را از یاد حق تعالی و نماز و زکاهٔ باز نمیدارد و میترسند از روزی که قلب‌ها و دل‌ها و بینش آنان منقلب گردد. ممکن است مقصود از آن روز روز قیامت باشد که (کلّ شیئی یرجع الی اصله) و شاید مراد همین حیات دنیا باشد که چنین اشخاصی از نفس خود و وسوسه شیطانی میترسند که مبادا بوسوسه و خدعه نفس فریب خورند و از جاده حقیقت منحرف گردند.

صفحه : ۱۲۵

لِیَجزِیَهُمُ اللّهُ أَحسَنَ ما عَمِلُوا وَ یَزِیدَهُم مِن فَضلِهِ لام (لیجزیهم) لام تعلیل است یعنی آن مردان چنین عمل میکنند برای اینکه خداوند از فضل خود آنها را برخوردار نماید بنیکوتر از آنچه عمل نیک نموده‌اند، یا اینکه مردانی که قلب و دلشان مشکاهٔ نور معرفت گردیده غایت عمل آنها چنین میشود که مشمول فضل و کرم غیر متناهی حق تعالی میگردند و خداوند بآنها بغیر حساب روزی میدهد یعنی اجر و ثواب میدهد و از فضل و کرم غیر متناهی خود آنها را متمتّع میگرداند.

صفحه : ۱۲۶

[سوره النور (۲۴): آیات ۳۹ تا ۴۶]

اشاره

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَعمالُهُم کَسَرابٍ بِقِیعَةٍ یَحسَبُهُ الظَّمآنُ ماءً حَتّی إِذا جاءَهُ لَم یَجِدهُ شَیئاً وَ وَجَدَ اللّهَ عِندَهُ فَوَفّاهُ حِسابَهُ وَ اللّهُ سَرِیعُ الحِسابِ (۳۹) أَو کَظُلُماتٍ فِی بَحرٍ لُجِّیٍّ یَغشاهُ مَوجٌ مِن فَوقِهِ مَوجٌ مِن فَوقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعضُها فَوقَ بَعضٍ إِذا أَخرَجَ یَدَهُ لَم یَکَد یَراها وَ مَن لَم یَجعَلِ اللّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِن نُورٍ (۴۰) أَ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ الطَّیرُ صَافّاتٍ کُلٌّ قَد عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسبِیحَهُ وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِما یَفعَلُونَ (۴۱) وَ لِلّهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ إِلَی اللّهِ المَصِیرُ (۴۲) أَ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ یُزجِی سَحاباً ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَینَهُ ثُمَّ یَجعَلُهُ رُکاماً فَتَرَی الوَدقَ یَخرُجُ مِن خِلالِهِ وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِن جِبالٍ فِیها مِن بَرَدٍ فَیُصِیبُ بِهِ مَن یَشاءُ وَ یَصرِفُهُ عَن مَن یَشاءُ یَکادُ سَنا بَرقِهِ یَذهَبُ بِالأَبصارِ (۴۳)

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيلَ وَ النَّهارَ إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبرَةً لِأُولِي الأَبصارِ (۴۴) وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دابَّةٍ مِن ماءٍ فَمِنهُم مَن يَمشِي عَلى بَطنِهِ وَ مِنهُم مَن يَمشِي عَلى رِجلَينِ وَ مِنهُم مَن يَمشِي عَلى أَربَعٍ يَخلُقُ اللَّهُ ما يَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۴۵) لَقَد أَنزَلنا آياتٍ مُبَيِّناتٍ وَ اللَّهُ يَهدِي مَن يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ (۴۶)

صفحه : ۱۲۷

[ترجمه]

آنان که کافر شدند اعمال آنها مانند سرابی ماند در بیابان هموار که آدم تشنه آن را آب پندارد وقتی بآن جا شتابد هیچ نیابد (پس از آن کافر) خدا را می‌یابد نزد خود و خدا بسرعت بحساب همه میرسد (۳۹)

یا اینکه اعمال (کفار) مانند ظلماتی مانند در دریای عمیقی که موجی بالای موجی آن را پوشانیده و بالای آن ابر تاریکی است که بعضی از آن بالای بعض دیگر قرار گرفته بطوری که وقتی دستش را بیرون آرد آن را نبیند و کسی را که خدا برای او نوری قرار نداد برای او نوری نخواهد بود (۴۰)

ای محمّد آیا ندیدی چگونه خدا را تسبیح و تنزیه میکنند کسانی که در آسمانها و زمین میباشند و پرندگان که در (هوا) صف زدگانند نیز تسبیح میکنند و همه آنها بحقیقت میدانند تسبیح و ستایش حق را و خدا بهر چه میکنند آگاهست (۴۱)

و مملکت آسمانها و زمین مخصوص بخدا و ملک او است و باز گشت همه خلایق بسوی او است (۴۲)

آیا ندیدی بدرستی خدا ابر را بهر طرف میراند پس از آن بهم بپیوندند پس از آن متراکم گردند پس می‌بینی دانه‌های باران از میان ابر فرو میریزد و از کوه‌های آسمان تگرگ فرود میریزد پس اصابت کند بهر کس که بخواهد و از هر کس نخواهد باز دارد (تا بوی زیان نرساند) و چنان روشنی برق بتابد که نزدیک است روشنی برق چشمها را ببرد (۴۳)

خدا شب و روز را میگرداند و بدرستی در اینها عبرت (و نشانه‌ایست) برای صاحبان عقل (۴۴)

و خدا هر حیوانی را از آب آفریده بعضی از آنها (مثل مار) بر شکم راه میروند و بعضی بر دو پا (مثل کبوتران) و بعضی بر چهار پا (مثل اسب و شتر و گوسفند) خدا هر چه بخواهد (بهر طوری که مشیّتش قرار گرفته) میآفریند و او بر هر چیزی توانا است (۴۵)

حقیقهٔ ما آیات ظاهر روشن را فرود آوردیم و خدا هر کس را بخواهد براه راست هدایت مینماید (۴۶).

صفحه : ۱۲۸

(توضیح آیات)

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعمالُهُم كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحسَبُهُ الظَّمآنُ ماءً حَتّى إِذا جاءَهُ لَم يَجِدهُ شَيئاً (سراب) شعاعی است آب نما که در نیم روز بر زمین هموار اشراق میگردد راغب گفته (السراب، اللامع فی المغازهٔ کالماء).

(قیعهٔ) جمع قاع است مثل (جیرهٔ و جار) وقاع زمین هموار وسیعی را گویند، و جمع آن را اقواع و قیعان نیز گفته‌اند.

آدم تشنه در بیابان بتابش آفتاب و سفیدی آب بنظر میآورد و گمان میکند در آنجا آبی است بسرعت خود را بآن جا میرساند وقتی رسید چیزی نمی‌یابد.

خلاصه آیه اعمال کفار را تشبیه مینماید بسراب که واقعیّت ندارد و بنظر تشنه آب مینماید وقتی با جدیّت خود را بآن جا رسانید

چیزی نمی‌یابد و در اثر ناامیدی عطش او شدّت می‌یابد آن وقت میفهمد گمان او غلط بوده، چنین است اعمال کافر قوله تعالی (وَ هُم یَحسَبُونَ أَنَّهُم یُحسِنُونَ صُنعاً).

آری کافر از روی رویه و فکر و بدلالت عقل ناقص خود بگمان بیجا کارهای نیکی انجام میدهد بامید اینکه چنین اعمالی سعادت و فضیلت وی را تأمین میگرداند مثل اینکه بفقراء و مستمندان انفاق مال می‌نماید یا تأسیس پلی یا مریضخانه‌ای یا اختراعی یا کارهای دیگر که نفع آن عام باشد انجام میدهد و شاید منتظر پاداش نیز باشد لکن اینکه را ندانسته که عمل نیک وقتی ارزش واقعی پیدا میکند که با ایمان و تقوی توأم گردد.

وَ وَجَدَ اللّهَ عِندَهُ فَوَفّاهُ حِسابَهُ وَ اللّهُ سَرِیعُ الحِسابِ مفسرین در توجیه جمله (وَ وَجَدَ اللّهَ عِندَهُ) گفته‌اند خدا را نزد کردار خویش حساب کننده می‌یابد (فَوَفّاهُ حِسابَهُ) و جزای عمل او را تمام میدهد

صفحه : ۱۲۹

یعنی مطابق کردارش پاداش میدهد زیرا که بسرعت حساب همه را خواهد کشید بروایتی از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال شد چگونه خدای تعالی در یک حال حساب همه را یک دفعه میکشد فرمود همین طوری که همه را یک دفعه روزی میدهد لکن وقتی اینکه آیه را با آن آیه در سوره (شوری) آیه ۱۹ (مَن کانَ یُرِیدُ حَرثَ الدُّنیا نُؤتِهِ مِنها وَ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن نَصِیبٍ) جمع نمودیم میشود مقصود چنین باشد، اگر کافر عمل نیکی کند برای نفع دنیوی خود میکند و برياء و شهرت یا تحصیل مال یا غیر اینها عمل نموده نه برای رضای خدای تعالی اینست که پاداش عمل نیک خود را از جانب حق تعالی که از راه تفضّل بوی عنایت میکند نزد خدا میابد و او را می‌بیند که حساب او را در همین دنیا بسرعت میکشد و تمام میکند که دیگر در آخرت نصیبی نداشته باشد.

أَو کَظُلُماتٍ فِی بَحرٍ لُجِّیٍّ یَغشاهُ مَوجٌ مِن فَوقِهِ مَوجٌ مِن فَوقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعضُها فَوقَ بَعضٍ إِذا أَخرَجَ یَدَهُ لَم یَکَد یَراها ظاهرا آیه اول راجع باعمال نیک کفّار است که اعمال آنها مثل سراب است که از دور آب مینماید و یک نمایش خوبی بنظر جلوه میدهد لکن مثل همان سراب حقیقت ندارد و یک نمایش بی‌اصلی خواهد بود و برای تشنه آب خوشگوار رحمت الهی که دل و جان موحّد و مؤمن را سیراب میگرداند حاصل نخواهد گردید.

و آیه دوّم شاید مقصود اوصاف بد کفّار است که شدّت ظلمت و تاریکی دل کافر بلجّه دریایی ماند که موجی بالای موجی بالای آن ابر ظلمانی ظلمتی فوق ظلمتی، تاریکی دریا یک طرف، تاریکی موجهای دریا بالای یکدیگر در طرف دیگر و ابر تاریکی بالای آن را پوشانیده، تاریکی دل و جان کافر چنانست که اگر دستش را از دریای نفس تاریکش بیرون آورد نمی‌بیند و خود را در آن تاریکی و ظلمت کفر ناپدید گردانیده.

صفحه : ۱۳۰

وَ مَن لَم یَجعَلِ اللّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِن نُورٍ دل و جان مؤمن با تقوی است که بنور ایمان منوّر گردیده و خدای تعالی بنور رحمت خود وی را بجاده مستقیم و نور قرآن هدایت گردانیده.

بعضی از مفسرین چنین گفته: ظلمات: اعمال تیره کفار، بحر لجّیّ: دل او، موج: آنچه دل او را از شرک و جهل میپوشاند، سحاب: مهر خذلان که دل او را در گمراهی و سرگردانی فرو برده. اینکه است که کردار و گفتارش ظلمت مدخل و مخرجش ظلمت و باز گشت او در قیامت در ظلمت بعکس مؤمن که دخول و خروجش در نور است.

مؤمنان از تیرگی دور آمدند لا جرم نور علی نور آمدند

کافر تاریک دل را فکرتست حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است

از بعض عرفاء است، ظلمات اشاره بصورت اعمالی است که در حال غفلت بدون حضور قلب و خلوص نیّت انجام داده که مثل ظلماتی مانند در دریای لجّی که حب دنیا آن را پوشانیده و موجی از ریاء فوق او و موجی از حب جاه بالای آن و طلب ریاست بالای آن ابرهایی از شرک خفی همه اینها (ظُلُماتٌ بَعضُها فَوقَ بَعضٍ) یعنی ظلمت غفلت طبیعت، ظلمت حب جاه، ظلمت شرک اینها چنان متراکم شده که هر گاه بخواهد دست طلب و سعی و کوشش خود را برای اصلاح حالش و مآل امرش و خالص شدن از اینکه ظلمات بیرون آورد برای او میسّر نخواهد گردید و بنظر عقلش راه خلاصی از اینکه ظلمات نمی‌بیند زیرا کسی که در موقع قسمت شدن انوار الهی ترشّحی از آن نور باو نشده باشد برای چنین کسی از انوار الهی نصیبی نیست و وی را نوری نیست که از اینکه ظلمات بیرون بیاورد زیرا که نور عقل چنین قوّتی ندارد و آن از خصوصیّت نور خدا است، قوله تعالی (اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ) تا آنجا که در بیان (یخرجهم) گفته پس از آنکه تو را بنور ایمان و یقین و اخلاص از ظلمت شرک بیرون آورد

صفحه : ۱۳۱

ابلیس و باقی طاغوت‌ها دیگر قدرت ندارند که تو را بشرک برگردانند.

(تفسیر روح البیان) در حدیثی دارد که از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدند که در روز قیامت امّت تو بر صراط چگونه میگذرند فرمود امّت من بنور علی علیه السّلام میگذرند و علی (ع) بر صراط بنور من میگذرد و من بنور خدا، و نور امّت من از علی است و نور علی از من و نور من از خدا است و هر کس ولایت ما نداشته باشد وی را نور نباشد و اینکه آیه را خواند. (مثنوی گوید):

مؤمنان از تیرگی در آمدند لا جرم نور علی نور آمدند

کافر تاریک دل را فکرتست حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است

أَ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ الطَّیرُ صَافّاتٍ همزه استفهامی، خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که آیا تو ندیدی یعنی البته به نوری که خدا در قلب تو گذارده تو کیفیت تسبیح و تنزیه موجوداتی که در آسمانهایند از ملائکه یا مطلق موجودات جوّی و سمائی از عقلاء و غیر عقلاء و نیز موجودات ارضی از جنّ و انس و حیوانات و غیر آنها را می‌بینی و میدانی که چگونه هر یک بزبانی و حالی که در خور خودشان است خدا را باوصاف جلال و عظمت ستایش مینمایند، و نیز از طریق وحی یا مکاشفه سرّی کیفیت تسبیح پرندگان که در هوا صف زده‌اند میدانی.

و تخصیص پرندگان بذکر اشاره بصنع بدیع و خلقت عجیب آنها است که با جسم ثقیل بالها را در هوا پهن نموده و صف میزند، اینکه است که وجود و کیفیت طیران آنان در نظر عجیب مینماید و دلالت آن بر صنعت قادر حکیم ظاهرتر از دواب است که در زمین چرا میکنند، و لذا در آیه ۱۱ سوره نحل فرموده (أَ لَم یَرَوا إِلَی الطَّیرِ مُسَخَّراتٍ فِی جَوِّ السَّماءِ ما یُمسِکُهُنَّ إِلَّا اللّهُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَومٍ یُؤمِنُونَ).

صفحه : ۱۳۲

کُلٌّ قَد عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسبِیحَهُ وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِما یَفعَلُونَ بقولی مرجع ضمیر مستتر در (علم) لفظ (کلّ) است یعنی کلّ موجودات هر یک تسبیح خود را میداند یا هر یک تسبیح خدا را میداند، و بنا بر اینکه مصدر یعنی صلاهٔ و تسبیح اضافه شده باشد بمفعول معنی چنین میشود که خدا میداند تسبیح و کیفیت حمد و ستایش هر نوعی از موجودات را.

و علم هر یک از انواع موجودات بکیفیت تسبیح و ستایش حقّ تعالی باعتبار نحوه وجود وی است عقلا چون علم بخود دارند علم بعلمشان نیز دارند و بشهادت عقلشان تسبیح و ستایش مبدء خود را مینمایند، و غیر ذوی العقول مثل حیوانات بغریزه طبعشان یا بالهام ستایش مینمایند، و غیر حیوانات از جمادات و نباتات بدلالت وجود و کیفیت نظم و خلقت عجیبی که در سراسر موجودات هویدا است نشان میدهد قدرت و علم و حکمت مبدء خود را زیرا که هر موجودی دلالت دارد بر وجود مبدء خود.

بعضی از حکماء چنین اظهار مینمایند که همه موجودات حتّی جمادات صاحب شعور و ادراکند منتهی الامر در بعضی ظاهر و در بعضی مخفی است و بسته بقوّت و شدّت هر موجودی علم و شعور آنها تفاوت میکند و بعضی از آیات و اخبار قول آنها را تأیید مینماید مثل قوله تعالی (وَ إِن مِن شَیءٍ إِلّا یُسَبِّحُ بِحَمدِهِ وَ لکِن لا تَفقَهُونَ تَسبِیحَهُم) و مثل همین آیه که تمام اهل آسمانها و زمین و طیور تسبیح و ستایش میکنند و تسبیح خود را میدانند، و اخبار بسیار که دلالت دارد بر اینکه هر نوع از حیوانات را نطق مخصوصی است که پروردگار خود را ستایش میکنند نیز مؤیّد آن است.

در تفسیر روح البیان از ابی ثابت روایت میکند که گفته من نزد أبی جعفر محمّد باقر علیه السّلام بودم گفت آیا میدانی اینکه گنجشکها چه میگویند گفتم نه، فرمود وقت طلوع فجر و بعد از طلوع پس از آنکه پروردگار خود را ستایش میکنند روزی خود را میطلبند. (پایان)

صفحه : ۱۳۳

و غیر اینها در اخبار بسیار رسیده که هر نوعی از حیوانات ذکر مخصوصی دارد که پروردگار خود را ستایش مینماید.

وَ لِلّهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ إِلَی اللّهِ المَصِیرُ پادشاهی و سلطنت و مملکت آسمانها و آنچه در آنست از کرات و ستارگان و کهکشانها و انواع ملائکه و مملکت زمین با آنچه در آنست از جمادات و نباتات و حیوانات و افراد جنّ و بشر تماما ملك حق تعالی و قائم باو و تحت اختیار اویند و همین طوری که او سبحانه و تعالی علّت موجده تمام ممکنات است علّت غایی آنها نیز همان است و باز گشت همه موجودات بسوی او است.

أَ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ یُزجِی سَحاباً ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَینَهُ ثُمَّ یَجعَلُهُ رُکاماً آیه در مقام نفوذ قدرت و نظام آفرینش به پیمبرش بهمزه استفهامی تذکر میدهد که آیا تو ندیدی یعنی البته می‌بینی و میدانی که خداوند چگونه ابرها را میراند و آنان را حرکت میدهد و قطعات ابر را بهم میچسباند و با هم متراکم میگرداند و باران را از خلال ابرها بیرون میآورد.

وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِن جِبالٍ فِیها مِن بَرَدٍ و از کوههایی که در آسمان است تگرگ را نازل مینماید یعنی تگرگ را فرو میریزد، شاید مقصود از جبال قطعه‌های بزرگ ابر باشد که با هم متراکم گردیده و مثال کوهی مینماید، و مقصود از سماء همان طرف علو و بالای زمین باشد، و شاید همین طوری که ظاهر آیه است در بعضی از کرات کوههایی باشد که وقتی بخارات زمین متصاعد میگردد اگر بآن کوهها نرسد باران میشود و بزمین میریزد و اگر بآن کوههای آسمانی برسد از شدّت سردی در آنجا یخ میگردد و در حین نزول وقتی که برسد ببخاراتی که در ابرها است اگر منجمد نشده خورد گردیده برف میشود و اگر منجمد شده تگرگ میگردد، و شاهد بر اینکه معنی بعض اخباری است که از ائمه طاهرین علیهم السلام رسیده که در ستارگان کوهها و دریاهایی است مثل همین کوهها و دریاها و ابرهای شما.

صفحه : ۱۳۴

فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشاءُ وَ يَصرِفُهُ عَن مَن يَشاءُ يَكادُ سَنا بَرقِهِ يَذهَبُ بِالأَبصارِ يُقَلِّبُ اللّهُ اللَّيلَ وَ النَّهارَ إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبرَةً لِأُولِي الأَبصارِ بحسن تدبیر مدبّر حکیم شب و روز را متعاقب هم قرار داده و هر چه از هر کدام کم میشود بر دیگری افزوده میگردد شب و روز، نور و ظلمت، خیر و شرّ بقدرت تامّه سبحانی و فیض صمدانی و تقدیر عزیز علیم مقابل هم مثل دو نقطه پرگار در اینکه عالم بدور هم میچرخند، تمام موجودات روی پایه اضداد قرار گرفته و بایستی عقلای عالم از همین ملتئم گردیده اشیاء از اضداد عبرت بگیرند که چگونه مدبّر حکیم بین اضداد الفت انداخته و هر موجود مادّی طبیعی را مرکّب از اضداد قرار داده، هر کجا نوری است در مقابل ظلمتی است و هر کجا خیری است در مقابل شرّی خود نمایی میکند.

وَ اللّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن ماءٍ فَمِنهُم مَن يَمشِي عَلى بَطنِهِ وَ مِنهُم مَن يَمشِي عَلى رِجلَينِ وَ مِنهُم مَن يَمشِي عَلى أَربَعٍ يَخلُقُ اللّهُ ما يَشاءُ إِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ آیه در مقام عظمت آفرینش است که دلیل ظاهر و بارزی است بر وجود و صفات جلال و جمال و الوهیّت، و نیز اختلاف آنها در خلقت دلیل ظاهر است که او سبحانه در مرتبه وجود مخلوقات نمیباشد زیرا نمیشود علّت در مرتبه معلول واقع گردد بلکه او اجلّ و بالاتر از اینکه است که متّصف بصفات ممکنات گردد در اصول کافی شیخ کلینی (ره) از ابی عبد اللّه علیه السّلام در حدیث مفصّلی چنین نقل میکند که ذعلب نامی از علی علیه السّلام موقعی که حضرتش در مسجد کوفه مشغول خطبه بود سؤال میکند

(هل رأیت ربّک)

آیا پروردگار خود را دیدهای در پاسخ فرمود پروردگاری را که ندیده باشم عبادت نمیکنم، پس از آنکه ذعلب سؤال میکند چگونه او را دیدهای میفرماید او را بمشاهده ابصار ندیدهام بلکه او را بحقیقت ایمان دیدهام، تا آنجا که در اوصاف پروردگارش گوید (بتشعیره المشاعر عرف ان لا مشعر له و بتجهیزه الجواهر عرف ان لا جوهر له و بمضادّته بین الاشیاء

صفحه : ۱۳۵

عرف ان لا ضدّ له، ضادّ النور بالظلمهٔ و الیبس بالبلل و الخشن باللین) تا آخر کلامش که مفصّل است«۱».

لَقَد أَنزَلنا آياتٍ مُبَيِّناتٍ وَ اللّهُ يَهدِي مَن يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ آیه اشاره بآثار قدرتی است که در آیات بالا تذکر داده از تضاد بین اشیاء و ائتلاف و ترکیب بین اضداد و اختلاف موجودات در وضع حرکات آنها و باقی عجایبی که در خلقت آنان هویدا است و اینکه هر کس را بخواهد و مشیّتش اقتضاء نماید و بداند قابل هدایت است او را رهبری مینماید براه مستقیمی که سر انجام آن قرب بجوار پروردگار عالمیان است.

---

(۱) بجوهر کردن جواهر مثل اجسام و نفوس و قوی و مشاعر و قوایی که در آنها نهاده معلوم میشود که خدا جسم و جسمانی نیست زیرا که او علت وجود ممکنات است و محال است علت در مرتبه معلول واقع گردد و از کمال قدرت و حکمت او است که بین اضداد نور و ظلمت و تر و خشک و خشن و لین ائتلاف نموده. (حاشیه)

صفحه : ۱۳۶

[سوره النور (۲۴): آیات ۴۷ تا ۵۷]

اشاره

وَ يَقُولُونَ آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعنا ثُمَّ يَتَوَلّى فَرِيقٌ مِنهُم مِن بَعدِ ذلِكَ وَ ما أُولئِكَ بِالمُؤمِنِينَ (۴۷) وَ إِذا دُعُوا إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحكُمَ بَينَهُم إِذا فَرِيقٌ مِنهُم مُعرِضُونَ (۴۸) وَ إِن يَكُن لَهُمُ الحَقُّ يَأتُوا إِلَيهِ مُذعِنِينَ (۴۹) أَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ أَمِ ارتابُوا أَم يَخافُونَ أَن يَحِيفَ اللّهُ عَلَيهِم وَ رَسُولُهُ بَل أُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (۵۰) إِنَّما كانَ قَولَ المُؤمِنِينَ إِذا دُعُوا إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحكُمَ بَينَهُم أَن يَقُولُوا سَمِعنا وَ أَطَعنا وَ أُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ (۵۱)

وَ مَن يُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخشَ اللّهَ وَ يَتَّقهِ فَأُولئِكَ هُمُ الفائِزُونَ (۵۲) وَ أَقسَمُوا بِاللّهِ جَهدَ أَيمانِهِم لَئِن أَمَرتَهُم لَيَخرُجُنَّ قُل لا تُقسِمُوا طاعَةٌ مَعرُوفَةٌ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِما تَعمَلُونَ (۵۳) قُل أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّما عَلَيهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيكُم ما حُمِّلتُم وَ إِن تُطِيعُوهُ تَهتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ البَلاغُ المُبِينُ (۵۴) وَعَدَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُم وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَستَخلِفَنَّهُم فِي الأَرضِ كَمَا استَخلَفَ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُم دِينَهُمُ الَّذِي ارتَضى لَهُم وَ لَيُبَدِّلَنَّهُم مِن بَعدِ خَوفِهِم أَمناً يَعبُدُونَنِي لا يُشرِكُونَ بِي شَيئاً وَ مَن كَفَرَ بَعدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الفاسِقُونَ (۵۵) وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُم تُرحَمُونَ (۵۶)

لا تَحسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعجِزِينَ فِي الأَرضِ وَ مَأواهُمُ النّارُ وَ لَبِئسَ المَصِيرُ (۵۷)

صفحه : ۱۳۷

ترجمه

(و منافقين) ميگويند ما بخدا و رسول ايمان آورديم و فرمان بردارى كرديم پس از آن جماعتى از آنان روى ميگردانند و اينها از مؤمنين نميباشند (۴۷)

و وقتى آنها خوانده شوند بسوى خدا و رسول او تا آنكه بين آنها حكم كند گروهى از آنان از حكم خدا اعراض مينمايند (۴۸)

و اگر حكم پيغمبر بر نفع آنها باشد ميآيند بسوى پيغمبر فرمان برندگان و منقاد حكم حقّ ميباشند (۴۹)

آيا در قلبهاى آنان مرض است يا شك دارند و يا ميترسند كه خدا و رسولش در باره آنها ستم كنند بلكه آنها جماعتى از ستمكارانند (۵۰)

جز اينكه نيست كه مؤمنين چنينند وقتى بسوى خدا و رسولش خوانده شوند كه بين آنها حكم كند ميگويند شنيديم و اطاعت كرديم و آنها جماعت رستگاران ميباشند (۵۱)

و هر كسى كه اطاعت نمايد خدا و رسول او را و از خدا بترسد و پرهيزكار گردد چنين كسانى جماعتى هستند كه سعادتمند و فيروزمندانند (۵۲)

(و جماعت منافقين) بجديّت قسم بخدا ياد نمودند كه اگر تو بآنها امر نمودى البته (بجنگ دشمن) بيرون ميروند بآنها بگو سوگند ياد نكنيد مطلوب از شما طاعتى است شناخته شده و خدا بآنچه ميكنيد آگاهست (۵۳)

اى محمّد باينها بگو خدا و رسولش را اطاعت نمائيد پس اگر رو گردانيدند جز اينكه نيست كه بار تكليف تبليغ بر پيغمبر حمل گرديده شده و بر شما است آنچه را كه حمل شده فرمان بردارى نمائيد و اگر رسول را اطاعت نمائيد هدايت ميگرديد و بر رسول نيست مگر تبليغ نمودن (بطريق) ظاهر روشن (۵۴)

خدا بكسانى كه از شما ايمان آورده‌اند و عمل نيكو كرده‌اند وعده داده كه شما را در زمين خليفه گرداند همين طورى كه خليفه گردانيد كسانى را كه پيش از شما بودند و هر آينه

صفحه : ۱۳۸

ثابت گردانید دین آنها را آن دینی که خدا برای آنها پسندیده و پس از خوف و ترس (از دشمن) بآنها امنیّت دهد تا اینکه مرا عبادت کنند و برای من چیزی را شریک نیاورند و کسی که پس از آن کافر شد آنها از فاسقین محسوب خواهند گردید (۵۶)
و نماز را بر پای دارید و زکاهٔ مال خود را بدهید و خدا و رسول را اطاعت نمائید شاید شما رحم کرده شوید (۵۷)
کسانی که کافر شدند گمان نکنند عاجز کنندگان خدا هستند از عذاب در زمین جایگاه آنها آتش است و بد بازگشتی است برای آنها (۵۸).

صفحه : ۱۳۹

(توضیح آیات)

اشاره

وَ یَقُولُونَ آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعنا ثُمَّ یَتَوَلّی فَرِیقٌ مِنهُم مِن بَعدِ ذلِکَ مشار الیه (ذلک) اقرار بایمان و اطاعت است یعنی منافقین پس از اقرار به اینکه بخدا و رسول ایمان آوردیم و مطیع فرمانیم دروغ گفتند و از حکم حقّ تعالی اعراض نمودند.
وَ ما أُولئِکَ بِالمُؤمِنِینَ اصلا منافقین بقلب ایمان نیاورده بودند ایمان آنان صوری بود نه واقعی و آنهایی که بزبان گفتند ایمان آوردیم ایمان در قلب آنها نفوذ ننموده بود و اظهار آنان بایمان یا برای حفظ جان و مالشان بوده یا حبّ ریاست یا بدست آوردن غنائم یا غیر اینها از عناوین دنیوی که در نظر داشتند محرّک عمل آنها گردیده اینکه است که خدای تعالی برسولش خبر میدهد بدان آنهایی که پس از اقرار بایمان از حکم خدا بر میگردند از اول از روی حقیقت ایمان نیاورده بودند از اینکه آیه یک مناط کلّی بدست میآید که هر کس بظاهر اظهار ایمان نماید و در موقع عمل و آزمایش از حکم حق تعالی سر پیچد و اعراض نماید از عمل وی کشف میگردد که چنین کسی از اول ایمان واقعی نداشته.
در شأن نزول آیه از ابی الاقسم بلخی نقل شده بین علی علیه السّلام و عثمان نزاع واقع گردید عثمان از علی علیه السّلام زمینی خریده بود و در آن بسیار سنگ درآمد خواست بیعت رد کند امیر المؤمنین (ع) گفت بیا نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رویم که بین ما حکم کند و هر طوری حکم نمود عمل میکنیم، حکم بن ابی العاص بعثمان گفت اگر نزد محمّد (ص) روید بر ضرر تو و نفع علی حکم میکند زیرا علی پسر عموی او است نه بر نفع تو، اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد. (طبرسی) وَ إِذا دُعُوا إِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحکُمَ بَینَهُم إِذا فَرِیقٌ مِنهُم مُعرِضُونَ آیه در مقام بیان کسانی است که پس از شهادت بخدا و رسول و اقرار گفتند

صفحه : ۱۴۰

ایمان آوردیم و اطاعت نمودیم از گفته خود اعراض نموده و بر میگردند.
و دلیل بر اینکه اصلا از اول ایمان واقعی نیاورده بودند اینست که وقتی خوانده شوند بسوی خدا و رسول که بین آنان حکم بحق نماید جماعتی از آنها که ایمان واقعی ندارند اعراض مینمایند و حاضر نمیگردند.
وَ إِن یَکُن لَهُمُ الحَقُّ یَأتُوا إِلَیهِ مُذعِنِینَ و از اوصاف چنین مردمانی اینست که اگر بدانند رسول بر نفع آنان حکم میکند یعنی آن طوری که دلخواه آنها است حکم صادر میگردد منقاد و مطیع میگردند و برغبت تمام حکم رسول را اذعان و قبول میکنند و اگر بر

ضررشان حكم صادر گردد اعراض مينمايند.

أَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ أَمِ ارتابُوا أَم يَخافُونَ أَن يَحِيفَ اللّهُ عَلَيهِم وَ رَسُولُهُ همزه در (أ فى) استفهام و در مقام توبيخ و سرزنش چنين مردمانى است كه از حكم خدا و رسول او سرپيچيده و اعراض مينمايند آيا قلب آنها مريض است بمرض نفاق يا اصلا در حقانيّت رسول شك دارند يا ميترسند خدا و رسول در باره آنان ستم كنند و بدون حق بر عليه آنان حكم نمايد، نه چنين است.

بَل أُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (بل) اضراب و انكار از هر دو قسم است، نه اينطور است كه رسول در محل تهمت باشد زيرا همه ميدانند هيچ وقت حضرتش بدون حق بر نفع و ضرر كسى حكم نخواهد نمود.

يا ميترسند بر آنها ظلم و ستم وارد گردد، هيچكدام از اينكه دو قسم نيست بلكه اينان از ستم كارانند كه در آنجايى كه ضررى بر آنها وارد گردد و لو بحق باشد بحكم خدا راضى نيستند و خواهان نفع خودند و لو آنكه بر ضرر ديگران تمام شود.

صفحه : ۱۴۱

إِنَّما كانَ قَولَ المُؤمِنِينَ إِذا دُعُوا إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحكُمَ بَينَهُم أَن يَقُولُوا سَمِعنا وَ أَطَعنا وَ أُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ آيه مؤمنين و ظالمين را از هم امتياز ميدهد و گويا علامت ايمان و رستگارى را چنين وارد نمود ميكند كه مؤمنين مردمانى خواهند بود وقتى بسوى خدا و پيمبرش خوانده ميشوند كه بين آنان بحق و درستى قضاوت كند و بعدل بين آنها حكم صادر نمايد آنها مطيع و فرمان بردار امر خدا ميگردند و از حكم خدا و رسول سرپيچى نميكنند و هر طورى كه در باره آنها حكم صادر گردد گويند مطيع و فرمان برداريم و اينهايند سعادتمندان و رستگاران.

آرى چون هر چيزى را علامتى است كه صادق را از كاذب تميز ميدهد و بآن امتحان ميگردد قوله تعالى سوره عنكبوت آيه اول أ حَسِبَ النّاسُ أَن يُترَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لا يُفتَنُونَ آيا مردم چنين گمان ميكنند كه بمحض اينكه بگويند ايمان آورديم از آنها قبول ميشود و آنان آزمايش نميگردند هرگز چنين نخواهد بود بلكه كسانى كه پيش از شما بودند آنها را نيز در مورد امتحان قرار ميداديم تا مؤمن راستگو كه ايمان در قلبش نفوذ نموده و منافق دروغگو كه بزبان اقرار ميكند و بقلب انكار دارد و يا در شك است امتياز پيدا نمايند.

وَ مَن يُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخشَ اللّهَ وَ يَتَّقهِ فَأُولئِكَ هُمُ الفائِزُونَ آيه اعلام ميكند كه فائز گرديدن بمقامات عاليه منوط بچند چيز است:

اول اطاعت خدا و رسول او كه آنچه بر آن موظّف گرديده از عبادات و طاعات و ترك معاصى و اجراء حقوق الهى بدون كم و زياد و رأى انديشى از خود اطاعت نمايد و فرمان بردار باشد.

دوم از علامت نفوذ ايمان در قلب مؤمن خوف و خشيت و استيلاء عظمت و جلال خداوندى است، البته كسى كه خدا را ببزرگى و الوهيّت شناخت و بنفوذ قدرت او عارف گرديد بقدر معرفت و شناسايى وى خوف از عذاب و سخط (شديد العقاب) بر قلب او طارى ميگردد و از غضب و سخط او هراسان است.

صفحه : ۱۴۲

سوّم تقوى است، تقوى در لغت بمعنى نگاهدارى است، بايد دانست كه ايمان واقعى منوط بمعرفت است بدون معرفت و شناسايى ايمان محقّق نخواهد گرديد و كسى كه خدا را شناخت باندازه معرفتش خوف و رجاء در قلبش پديد خواهد گرديد و چنين كسى در تمام حالات حكم خدا را نگاه ميدارد كه از جاده شريعت ذرّه‌اى منحرف نگردد، اينست كه در مقابل متمردين حكم خدا كه آنان را متّصف بستم كارى و اعمال نكوهيده گردانيده و اعلام نموده كه آنان بمرض قلبى گرفتارند، مؤمنى كه متّصف بچنين

صفات حمیده باشد از جمله فائزین برحمت بشمار آورده.

وَ أَقسَمُوا بِاللّهِ جَهدَ أَیمانِهِم لَئِن أَمَرتَهُم لَیَخرُجُنَّ منافقین با جدیّت تمام قسم میخورند بخدا که ما چنان تابع حکم خدا و رسول میباشیم که هر وقت بما امر کنی بیرون رویم بیرون میرویم شاید مقصود بیرون رفتن برای جهاد با کفار باشد، و بلام تأکید و نون ثقیله قسم را مؤکّد میگرداند که هر وقت چنین امری کنی ما اطاعت نموده و بیرون خواهیم رفت، و بقولی منافقین قسم غلیظ و شدید یاد مینمودند که ما چنان مطیع فرمان تو ایم که اگر بگویی از وطنتان بیرون روید بیرون میرویم. و بقول دیگر منافقین برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میگفتند هر کجا تو باشی ما آنجا هستیم و اگر بروی با تو میرویم و هر جا بمانی میمانیم و منقاد فرمان تو هستیم و منافقین چون متّهم بنفاق بودند میخواستند بسوگندها خود را تبرئه کنند.

قُل لا تُقسِمُوا طاعَةٌ مَعرُوفَةٌ إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (طاعَةٌ مَعرُوفَةٌ) خبر است برای مبتدای محذوف، یعنی امر شما و آنچه از شما طلب میشود آن طاعتی است معلوم که شکّی در آن نیست مثل طاعت مؤمن خالص نه اینکه بزبان سوگند یاد کنید و قلبهای شما مطابق با زبانتان نباشد، یا (طاعة) مبتداء محذوف الخبر است یعنی طاعت معلومه برای شما اولی است از

صفحه : ۱۴۳

اینکه قسم دروغ و خدا خبیر و دانا است بآنچه در باطن شما از نفاق مخفی است.

(طبرسی) قُل أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّما عَلَیهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَیکُم ما حُمِّلتُم الخ خطاب بپیمبر گرامی نموده که باین مردم بگو مطیع امر خدا و رسول گردید و اگر اعراض نمائید بضرر خودتان تمام میشود و وظیفه رسول همان است که تبلیغ رسالت نماید و حکم خدا را بمردم برساند و وظیفه شما چنین خواهد بود که اطاعت نمائید و گفته‌های رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بپذیرید اگر پذیرفتید بطریق سعادت و فضیلت رهسپار میگردید و اگر اطاعت ننمودید البته گمراه خواهید گردید و بر رسول ما وظیفه‌ای نیست مگر تبلیغ رسالت که حکم خدا را بمردم برساند.

وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُم وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ (من) در (منکم) بیانی است یعنی از شما مؤمنین. خدای تعالی بمؤمنین و گروندگان و تصدیق کنندگان برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ما جاء به النبی وعده داده که اگر مطابق ایمانتان اعمال شایسته کردید.

لَیَستَخلِفَنَّهُم فِی الأَرضِ کَمَا استَخلَفَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم بلام تأکید که متضمّن قسم است و نون ثقیله وعده را مؤکّد گردانیده مؤمنینی که چنین باشند آنها را جانشین گرداند در زمین و زمین کفّار را از عرب و عجم بارث ببرند و سلطان و مالك روی زمین گردند همین طوری که با کسانی که پیش از شما از بنی اسرائیل بودند چنین کرد، زمین مصر را بارث بآنان منتقل گردانید.

وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُم دِینَهُمُ الَّذِی ارتَضی لَهُم بواو عطف جمله را متفرّع بر جمله بالا گردانیده یعنی چنین کند تا اینکه برای آنان متمکن و مستقرّ گردد آن دینی یعنی دین اسلام را که برای آنها

صفحه : ۱۴۴

پسندیده و اختیار نموده.

وَ لَیُبَدِّلَنَّهُم مِن بَعدِ خَوفِهِم أَمناً مؤمنین را بر زمین مستولی گرداند و سلطان زمین گردند تا اینکه خوف و ترس آنها از دشمن بأمن و امان تبدیل گردد.

یَعبُدُونَنِی لا یُشرِکُونَ بِی شَیئاً چنین میکنیم و خوف مومنین را تبدیل بامن و امان میگردانیم برای اینکه در حال امن و امان مرا عبادت کنند و در عبادت چیزی از بتها یا غیر آن را شریك خدا قرار ندهند و در عمل ریاء نکنند و عبادت را برای خدا خالص گردانند.

وَ مَن کَفَرَ بَعدَ ذلِکَ فَأولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ اعلام میکند که پس از چنین عطیه و موهبتی که خداوند بمؤمنین عطاء نموده کسی که کافر شد بکفر انکار یا شرک جلی که بت یا غیر آن را در عبادت شریک گردانید یا شرک خفیّ که در عبادت ریاء و سمعه یا غیر اینها که عبادت را از اثر میاندازد ضمیمه نمود چنین کسانی از فاسقین محسوب خواهند گردید و بقرینه فسق که پس از کفر آورده معنی دوّم که شامل کفر خفی نیز بشود بنظر ظاهرتر می‌نماید زیرا که کفر بمعنی اوّل اعمّ است و شامل فسق هم میگردد، و شاید ذکر خاص بعد از عام برای تأکید در کفر باشد که عمل رکیکشان کفرشان را شدیدتر نموده.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

مأخوذ از تفسیر مجمع البیان:

۱- آیه در اصحاب نبی (ص) وارد گردیده. ۲- آیه عموم دارد و تمام امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را شامل می گردد. (إبن عباس و مجاهد) ۳- از اهل بیت رسیده که شأن نزول آن در مهدی آل محمّد (عجّل اللّه تعالی فرجه) است و عیّاشی (که یکی از علمای سنّیها است) بسند خودش از علی بن الحسین (ع) چنین روایت کرده که آن حضرت اینکه آیه را قرائت نموده و

صفحه : ۱۴۵

گفت و اللّه اینکه هایی که در آیه وصف شده در باره ما اهل بیت وارد آمده که خداوند بدست مردی از ما که او مهدی اینکه امّت (عجّل اللّه تعالی فرجه) است چنین کند و آن آن کسی است که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز خدای تعالی آن روز را بلند میگرداند تا اینکه مردی از عترت من بیاید که اسم او اسم من باشد و زمین را از عدل و مساوات پر کند همان طوری که پر از ظلم و جور شده باشد، و از ابی جعفر (ع) و ابی عبد اللّه (ع) نیز همین طور روایت شده.

و بدلالت اینکه روایات مقصود از الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اهل بیت او (صلوات الرحمن علیهم) است که آیه بآنها بشارت میدهد که موقع قیام مهدی (عج) آنها در زمین خلیفه و متصرّف میشوند و در شهرها متمکّن میگردند و خوف از آنها مرتفع گردد و مقصود از قوله تعالی کَمَا استَخلَفَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم یعنی آنها برای خلافت صلاحیت دارند مثل آدم و داود و سلیمان و بر اینکه معنی دلالت دارد قوله تعالی إِنِّی جاعِلٌ فِی الأَرضِ خَلِیفَةً یا داوُدُ إِنّا جَعَلناکَ خَلِیفَةً فِی الأَرضِ) و قوله فَقَد آتَینا آلَ إِبراهِیمَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ آتَیناهُم مُلکاً عَظِیماً و باضافه اجماع عترت طاهره بر آنست و اجماع آنها حجّة است لقول النبیّ (انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض)

و نیز در هیچ زمانی چنین تمکّنی برای مؤمنین محقّق نگردیده و باید بعدا محقّق گردد زیرا که خدای عزّ اسمه خلف وعده نخواهد نمود.

(پایان)

باتفاق تمام مسلمین رسول اکرم (ص) در آخر عمر خود فرمود «من از بین شما میروم و دو چیز بزرگ بین شما میگذارم یکی کتاب خدا یعنی قرآن و دیگر عترت و ذریه من که اینکه دو تا مادامی که دنیا باقی است از هم جدا نمیگردند تا وقتی که در قیامت نزد من وارد گردند بر سر حوض کوثر». حاشیه

صفحه : ۱۴۶

[سوره النور (۲۴): آيات ۵۸ تا ۶۴]

اشاره

يـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَستَأذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَت أَيمانُكُم وَ الَّذِينَ لَم يَبلُغُوا الحُلُمَ مِنكُم ثَلاثَ مَرّاتٍ مِن قَبلِ صَلاةِ الفَجرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيابَكُم مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِن بَعدِ صَلاةِ العِشاءِ ثَلاثُ عَوراتٍ لَكُم لَيسَ عَلَيكُم وَ لا عَلَيهِم جُناحٌ بَعدَهُنَّ طَوّافُونَ عَلَيكُم بَعضُكُم عَلى بَعضٍ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ الآياتِ وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۸) وَ إِذا بَلَغَ الأَطفالُ مِنكُمُ الحُلُمَ فَليَستَأذِنُوا كَمَا استَأذَنَ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم آياتِهِ وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۹) وَ القَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللاّتِي لا يَرجُونَ نِكاحاً فَلَيسَ عَلَيهِنَّ جُناحٌ أَن يَضَعنَ ثِيابَهُنَّ غَيرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِينَةٍ وَ أَن يَستَعفِفنَ خَيرٌ لَهُنَّ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۶۰) لَيسَ عَلَى الأَعمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الأَعرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى المَرِيضِ حَرَجٌ وَ لا عَلى أَنفُسِكُم أَن تَأكُلُوا مِن بُيُوتِكُم أَو بُيُوتِ آبائِكُم أَو بُيُوتِ أُمَّهاتِكُم أَو بُيُوتِ إِخوانِكُم أَو بُيُوتِ أَخَواتِكُم أَو بُيُوتِ أَعمامِكُم أَو بُيُوتِ عَمّاتِكُم أَو بُيُوتِ أَخوالِكُم أَو بُيُوتِ خالاتِكُم أَو ما مَلَكتُم مَفاتِحَهُ أَو صَدِيقِكُم لَيسَ عَلَيكُم جُناحٌ أَن تَأكُلُوا جَمِيعاً أَو أَشتاتاً فَإِذا دَخَلتُم بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنفُسِكُم تَحِيَّةً مِن عِندِ اللّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ الآياتِ لَعَلَّكُم تَعقِلُونَ (۶۱) إِنَّمَا المُؤمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذا كانُوا مَعَهُ عَلى أَمرٍ جامِعٍ لَم يَذهَبُوا حَتّى يَستَأذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَستَأذِنُونَكَ أُولئِكَ الَّذِينَ يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا استَأذَنُوكَ لِبَعضِ شَأنِهِم فَأذَن لِمَن شِئتَ مِنهُم وَ استَغفِر لَهُمُ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۲)
لا تَجعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَينَكُم كَدُعاءِ بَعضِكُم بَعضاً قَد يَعلَمُ اللّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُم لِواذاً فَليَحذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَن أَمرِهِ أَن تُصِيبَهُم فِتنَةٌ أَو يُصِيبَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ (۶۳) أَلا إِنَّ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ قَد يَعلَمُ ما أَنتُم عَلَيهِ وَ يَومَ يُرجَعُونَ إِلَيهِ فَيُنَبِّئُهُم بِما عَمِلُوا وَ اللّهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ (۶۴)

صفحه : ۱۴۸

[ترجمه]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید آنهایی که ملک یمین شما (یعنی غلام و و کنیز شمایند) و نیز کسانی که بحدّ احتلام و بلوغ نرسیده‌اند (در موقع ورود بر شما) در سه موقع بایستی اذن بطلبند پیش از نماز فجر، و موقعی که از روز جامه‌های خود را در میآورید (قبل از ظهر) و بعد از نماز عشاء (اینکه سه وقت برای شما) سه عورت است و بعد از اینکه سه وقت نه بر شما و نه بر آنان دیگر گناهی نیست هر وقت خواهند رفت و آمد کنند خداوند اینکه طور آیات خود را برای شما بیان مینماید خدا دانا است بآنچه صلاح شما است و حکم کننده است بمراسم آداب (۵۹)
وقتی اطفال محتلم گردیدند بایستی (برای ورود) دستور بگیرند همانطوری که پیش از اینها اشخاص بالغ دستور میگرفتند اینکه چنین خدا آیات خود را برای شما بیان مینماید و خدا دانا و درستکار است (۶۰)
و زنان بازنشسته‌گان که (از جهت پیری) دیگر امید نکاح ندارند برای آنان باکی نیست که جامه (و چادر) خود را بگذارند بدون اینکه ظاهر کنندگان زینت باشند و اگر عفّت خود را نگاه دارند برای آنها بهتر خواهد بود و خدا شنوا و دانا است (۶۱)
بر آدم کور و شل و مریض باکی نیست و نیز بر خودتان که از خانه‌های خود بخورید یا از خانه پدرهایتان یا از خانه مادرهایتان یا خانه‌های برادرهایتان یا خانه‌های خواهرهایتان یا خانه‌های عموها و عمّه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌ها و خاله‌هایتان یا آنچه را که مالک کلید آن گردیده‌اید یا دوستان خودتان بر شما گناهی نیست (از آن خانه‌ها) با هم یا جدا جدا بخورید و وقتی داخل خانه‌ای شدید

بر نفسهای خود سلام کنید و اینکه تحیّتی است از خدا که مبارك و طیبه است خدا اینکه طور آیات خود را واضح مینماید شاید شما تعقّل کنید (۶۲)

جز اینکه نیست که مؤمنین کسانی میباشند که بخدا و رسول ایمان آورده‌اند وقتی برای امر جامعی با رسول اجتماع نمودند بیرون نمیروند تا وقتی از پیغمبر اذن طلبند و بحقیقت آنان که از تو طلب اذن میکنند کسانی میباشند که واقعا بخدا و رسول ایمان آورده‌اند ای محمّد (ص) وقتی برای کارشان

صفحه : ۱۴۹

از تو دستور خروج گرفتند بهر کس از آنها که خواسته باشی اذن بده و از خدا برای آنها طلب آمرزش نما زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است (۶۳)

نداء رسول را بین خودتان قرار ندید مثل خواندن بعضی از شما بعض دیگر را حقیقهٔ خدا میداند کسانی را که از روی کراهت اندك اندك از بین شما بیرون میروند در حالی که بیکدیگر پناه میجویند و باید کسانی که فرمان رسول را مخالفت میکنند بترسند اینکه بآنان آزمایشی یا عذاب دردناکی اصابت نماید (۶۳)

آگاه باشید که آنچه در آسمانها و زمین است ملك خدا و مخصوص باو است و محقّقا میداند آنچه را بر او هستید و روزی که بسوی او بازگشت مینمائید خبر میدهد بآنچه عمل کرده‌اند و خدا بهر چیزی آگاهست (۶۴).

صفحه : ۱۵۰

(توضیح آیات)

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِیَستَأذِنکُمُ الَّذِینَ مَلَکَت أَیمانُکُم وَ الَّذِینَ لَم یَبلُغُوا الحُلُمَ مِنکُم در شأن نزول آیه از مقاتل نقل شده که اسماء بنت مرسد غلام بزرگی داشت و در همه وقت آن غلام وارد منزل او میشد و در بعضی اوقات اسماء از آمدن وی کراهت داشت آمد نزد رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و شکایت نمود اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید.

آیه خطاب بمؤمنین نموده بقاعده تغلیب (آمنوا) اگر چه صیغه جمع مذکّر است لکن شامل زنهای مؤمنات نیز میگردد که ای کسانی که از زن و مرد ایمان آورده‌اید بایستی عبید و مملوکان شما از زنها و مردها که مالك آنان میباشید و هنوز بحدّ احتلام که یکی از علائم تکلیف است نرسیده‌اند وقتی خواستند در منزل خلوت شما وارد گردند بایستی در سه موقع اذن بگیرند و وارد گردند:

۱- مِن قَبلِ صَلاةِ الفَجرِ یعنی در آخر شب پیش از نماز فجر و آن بین طلوعین، طلوع فجر و طلوع آفتاب است که غالبا هر کسی لباس شب پوشیده و شاید بعضی از اعضای وی برهنه باشد و او چه زن باشد و چه مرد خوش ندارد کسی او را بنگرد و لو غلامش باشد.

۲- وَ حِینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُم مِنَ الظَّهِیرَةِ و موقعی که در وسط روز لباس خود را فرو میگذارید شاید چون غالبا هر کسی در موقع ظهر برای استراحت لباس کار یا لباس بیرون رفتن خود را بر میدارد و در آن وقت ممکن است بعض اعضاء او برهنه گردد و خوش ندارد در منزل خلوتش کسی وارد گردد اینکه است که نهی رسیده غلامان بدون اذن وارد نگردند.

صفحه : ۱۵۱

۳- وَ مِن بَعدِ صَلاةِ العِشاءِ و نیز بعد از نماز عشاء باید اذن بگیرند زیرا که آن وقت بیرون آوردن لباس و داخل گردیدن در خوابگاه

است.

ثَلاثُ عَوراتٍ خبر مبتداء محذوف است یعنی اینکه اوقات سه عورت است برای شما و عورت در لغت بمعنی خلل است، و اعور کسی را نامند که در چشمش خلل وارد گردیده.

خدای سبحان اینکه اوقات را سه عورت نامیده زیرا که در اینکه سه وقت انسان لباس خود را بر میدارد و عورتش ظاهر میگردد. (طبرسی) (سدی) گفته جماعتی از صحابه دوست داشتند که در یکی از اینکه سه وقت مجامعت بنمایند که بعد غسل بکنند و بروند برای نماز پس خدا امر فرمود که باید اذن بگیرند در اینکه سه وقت.

لَیسَ عَلَیکُم وَ لا عَلَیهِم جُناحٌ بَعدَهُنَّ طَوّافُونَ عَلَیکُم بَعضُکُم عَلی بَعضٍ پس از اینکه سه موقع دیگر حرجی و مانعی نیست نه برای شما و نه برای غلامان و مملوکین که در اطراف شما رفت و آمد نمایند یعنی دیگر مانعی در کار نیست.

کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الآیاتِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ آیه اشاره باین است که خداوند عالم حکیم از راه لطف و کرم و اتمام نعمت چنین آیات و احکام خود را برای شما بیان فرموده که در هر موقعی طریق صلاح خود را بدانید و تمام اعمال و افعال شما بروش عقلایی انجام گیرد و در هیچ موقعی در بیراهه سیر ننمائید تا اینکه رستگار گردید.

وَ إِذا بَلَغَ الأَطفالُ مِنکُمُ الحُلُمَ فَلیَستَأذِنُوا کَمَا استَأذَنَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم الخ پس از بیان حکم غلمان و بندگان حکم اطفال را بیان مینماید که بحدّ احتلام رسیده و محتلم گردیده‌اند که حکم اینان همان حکم دیگران است که موقع وارد شدن در خانه غیر بایستی اذن بگیرند و وارد گردند و حکمش

صفحه : ۱۵۲

در آیات پیش بیان شده.

وَ القَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللّاتِی لا یَرجُونَ نِکاحاً قواعد جمع قاعده است و مقصود زنان باز نشسته‌اند که از موقع حیض و حمل آنها گذشته و کسی آنها را بزنیّت نمیگیرد.

اینکه آیه مربوط بآیه ۲۹ و ۳۰ همین سوره است که در آنجا حکم غضّ بصر و حجاب تأسیس شده و در اینجا زنهای مسنّ پیر که از موقع ازدواج آنان گذشته و در موقعی میباشند که دیگر نه زنها مایل بمردها میباشند و نه مردها چنین زنهایی را بنظر شهوت مینگرند و رغبت بآنها ندارند اینکه است که آنها را فی الجمله از حکم حجاب خارج گردانیده.

و معلوم است که حکمت حجاب برای جلوگیری از مفسده زنا است زیرا چنانچه بتجربه و علم روانشناسی معلوم شده قوّه مغناطیسیّه در چشم بسیار قوی است وقتی چشم مرد و زن مقابل هم واقع گردید هر یک دیگری را جذب مینماید و بهم مایل میگردند دیگر چه قوت نفسی میخواهد که خودداری کند و مرتکب فحشاء و منکر نگردد اینست که شارع مقدّس در قرآن مجید اول امر فرموده بایستی هر یک از زن و مرد چشم خود را از نظر بنامحرم بپوشانند.

فَلَیسَ عَلَیهِنَّ جُناحٌ أَن یَضَعنَ ثِیابَهُنَّ غَیرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ در قرائت سیاهی قرآن لفظ (من) نیست لکن در غیر سیاهی لفظ (من) هست و با بودن لفظ (من) از امامین همامین حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایتی هست، و اگر هم (من) نباشد معنی همین است که بعض لباسشان نه تمام.

(من) تبعیضی است که برای چنین زنهایی که یائسه گردیده و از حدّ شوهر کردن آنان گذشته و هیچ مردی بنظر شهوت‌آمیز آنان را نمینگرد برای آنها باکی و گناهی نیست که بعضی از لباس خود را فرو نهند.

و در اینکه مقصود از بعضی از لباس خود برای تخفیف مأذون گردیده‌اند

صفحه : ۱۵۳

فرو گذارند چیست جلباب بالای خمار است که زنهای عرب بسر میبندند.

(إبن مسعود و سعید بن جبیر) بقولی آن خمار و عباء است. (جابر بن زید) و بقول دیگر آن مقنعه و غیر آن است، که بر زنهای مسنّه جایز است با صورت و دست باز نزد اجانب بنشینند، و مقصود از برداشتن حجاب همین اندازه است نه همه لباس. (مجمع البیان) غَیرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ وَ أَن یَستَعفِفنَ خَیرٌ لَهُنَّ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ آیه کشف حجاب زن مسنّه را مقیّد گردانیده در جایی که زن قصد خود نمایی و جلوه‌گری نداشته باشد و باز هم در اینکه صورت اگر عفّت و نجابت خود را نگاه دارد و خود را بپوشاند برای او بهتر خواهد بود.

لَیسَ عَلَی الأَعمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الأَعرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی المَرِیضِ حَرَجٌ وَ لا عَلی أَنفُسِکُم أَن تَأکُلُوا مِن بُیُوتِکُم، تا قوله تعالی: أَو صَدِیقِکُم اینکه آیه مربوط بآیه ۲۶ همین سوره نور است که پس از آنکه در آنجا نهی شده از دخول در خانه غیر بدون اذن صاحب خانه برای رفع عسر و حرج از مؤمنین که در خوراک در مضیقه نباشند اینکه جماعتی را که در اینکه آیه تذکّر داده استثناء نموده، و حرج در لغت مجتمع اشیاء را گویند مثل درختی که شاخه‌های آن بهم پیچیده و راه عبور از آن مشکل باشد و باین لحاظ ضیق و تنگی را حرج گویند سخنان مفسرین در توجیه آیه ۱- چون مردم دوست نمیداشتند با اشخاص کور هم غذا شوند زیرا که کور نمیبیند که آنچه از غذا خوب‌تر است بخورد، و آدم اعرج نمیتواند بنشیند و غذا بخورد و نیز مریض همه غذایی نتواند بخورد اینست که نباید با آنها هم غذا شویم (إبن عباس و فراء) ۲- اینکه جماعت معیوبان از اشخاص سالم احتراز مینمودند که شاید آنان خوش نداشته باشند با ما هم غذا شوند. (سعید بن جبیر و ضحاک)

صفحه : ۱۵۴

۳- بعضی از صحابه وقتی مسافرت مینمودند کلید خانه و انبار خود را بدست چنین مردمان عاجز میدادند تا هر وقت گرسنه شوند طعام بخورند و آن درویشان بتوهّم عدم رضای صاحب خانه احتراز نموده و غذا نمیخوردند.

(سعید بن مسیّب و زهری) ۴- اگر کسی یکی از اینکه جماعت عاجزان را بغذایی که در خانه پدر و مادر و اقارب نزدیک بآنها دعوت مینمود اجابت نمیکردند. (مجاهد) خلاصه اینکه آیه از آدم کور و شل و مریض و صاحب خانه و از جماعت مؤمنین نفی حرج میکند که برای اینها مانعی نیست هر گاه بخواهند از خانه خود و خانه پدران و مادران و برادران و خواهران و عموها و عمّه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های خود یا خانه‌هایی را که کلید آن را مالک گردیده‌اند یا خانه دوستان خود غذا بخورند.

لَیسَ عَلَیکُم جُناحٌ أَن تَأکُلُوا جَمِیعاً أَو أَشتاتاً خواه اینکه جماعت که مأذون گردیده‌اند با هم باشند یا جدا جدا، در شأن نزول آیه گویند عادت بعضی از صحابه چنین بود که تنها غذا نمیخوردند، در اینکه آیه اذن داده شده که برای شما مباح است و باکی نیست تنها و جدا جدا غذا بخورید یا با هم در یک منزل اکل نمائید سر یک سفره.

فَإِذا دَخَلتُم بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنفُسِکُم تَحِیَّةً مِن عِندِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً در اینجا امر فرموده که وقتی داخل خانه‌ای شوید بر خود سلام کنید.

بقولی شاید مقصود از خود اهل خانه باشد که در دین و ملّت یکی میباشند،

قوله علیه السّلام (المؤمنون کنفس واحدة)

و قوله تعالی لا تَقتُلُوا أَنفُسَکُم. (حسن) بقول دیگر بر اهل خانه سلام کنید تا آنها بشما جواب دهند زیرا چون جواب سلام واجب است گویا سلام کننده بر خود سلام کرده.

عبد اللّه بن مسعود از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکند: سلام اسمی است از اسماء اللّه بین خودتان

فاش نمائید وقتی مرد مؤمنین بجماعتی گذر نمود

صفحه : ۱۵۵

و سلام کرد و جواب شنید بر او فضل و درجه‌ای است برای اینکه آنان را بذکر سلام متذکّر گردانیده و اگر آنها سلام وی را ردّ ننمودند باو جواب میدهد کسی که بهتر و پاکیزه‌تر از آنها است یعنی ملائکه.

ابو هریره از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده چون یکی از شما وارد مجلسی گردد بر اهل آن مجلس سلام کند اگر خواهد بنشیند و چون خواهد برگردد نیز سلام کند که اوّلی اولی‌تر از دوّمی است رسول (ص) فرموده

(افشوا السلام تسلّموا)

سلام را فاش کنید تا سلامتی یابید.

و نیز فرموده

(افشوا السّلام و اطعموا الطّعام و صلوا الارحام و صلّوا باللیل و النّاس نیام تدخلوا الجنّة بسلام)

سلام را فاش کنید و اطعام طعام نمائید و صله رحم کنید و در شب موقعی که مردم خوابند نماز گذارید تا داخل بهشت شوید بسلامت انس بن مالک گوید من مدتی خدمت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میکردم هرگز بمن نگفت چرا چنین کردی و اگر چیزی میشکستم نمیگفت چرا شکستی روزی بر دست او آب میریختم بمن فرمود بتو سه صفت میآموزم که از آن انتفاع ببری گفتم پدر و مادرم فدای تو یا رسول اللّه (ص) فرمود از امّت من هر کسی را ببینی بر او سلام کن تا عمرت دراز شود، وقتی در خانه خود روی بر اهل خانه سلام کن تا خیر خانه‌ات زیاد شود و نماز سنّت شب را بجای آور، یعنی یازده رکعت نافله سحر را.

و بعضی دیگر در توجیه آیه گفته‌اند مقصود از خانه مسجد است.

عبد اللّه مسعود در معنی آیه گفته مقصود از بیوت مساجد است یعنی وقتی وارد مسجد میگردید بگوئید (السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین).

(ابو الفتوح رازی) کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ اینطور خدای تعالی آیات و احکام و دستورات خود را برای شما بیان میفرماید که شاید شما بخود آئید و فکر و عقل خود را بکار اندازید که اگر چنین کردید

صفحه : ۱۵۶

امیدی هست که عقل شما از پس قوی طبیعی سر در آورد و در آیات خدا تعقّل نموده و از روزنه عقل راه صلاح و فساد خود را پیدا نمائید و اینکه کتاب مقدّس (قرآن) را جلو خود نهاده و روش زندگانی و فیروزی خود را پیدا کنید و فاضلترین و سعادتمندترین مردم گردید زیرا که هیچ فعل و عملی برای انسان نیست مگر اینکه طریق نیکوتر آن را در اینکه کتاب آسمانی تذکّر داده و بتوسط نبیّ خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در دسترس مردم گذارده اگر تابعین اسلام بسعادت و کامیابی نرسیدند البته از جهت عمل ننمودن بدستورات قرآن است.

اسلام بنفسه ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست

إِنَّمَا المُؤمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذا کانُوا مَعَهُ عَلی أَمرٍ جامِعٍ لَم یَذهَبُوا حَتّی یَستَأذِنُوهُ پس از آنکه در آیه بالا طریق معاشرت با اقرباء و مؤمنین را بیان نمود در اینکه آیه و آیه بعد طریق معاشرت با رسول (ص) را بیان مینماید و در وصف مؤمنین آنهایی که بحقیقت ایمان بخدا و رسول آورده‌اند میفرماید آنان چنینند که وقتی با رسول در یک امر جامعی مثل موقع مشورت یا

جهاد یا در نماز جمعه یا غیر آن اجتماع نمودند اینها نمیروند تا وقتی که از رسول (ص) استیذان نمایند إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ آن کسانی که از تو اذن میگیرند اینها کسانی هستند که واقعا ایمان بخدا و رسول دارند، و پس از بیان حکم مؤمنین که نباید بدون اذن از مجلس رسول بیرون روند بخود رسولش صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز دستور میدهد که هر گاه بعضی از مؤمنین کاری پیدا کردند و از تو برای خروج اذن طلبیدند بآنان اذن بده و برای هر کس که خواهی از خدا طلب آمرزش نما زیرا که او آمرزنده و مهربان است.

شاید نظر به اینکه بر مؤمنین سزاوار نبود که پیش از موقع و لو اذن طلبیده باشند از مجلس رسول خارج گردند، اینجا خدای مهربان برای اینکه بر مؤمنین

صفحه : ۱۵۷

حرج و سختی نباشد بپیمبرش امر مینماید که هر کس اذن طلبید برای خروج اذن بده اگر ماندن برای وی دشوار باشد لکن طلب آمرزش برای او هم بکن زیرا که یک عمل خارج از ادب کرده.

لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً آیه بمؤمنین نهی فرموده که وقتی خواستید پیمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را صدا بزنید او را باسم یا محمّد و یا إبن عبد اللّه آن طوری که عادت عربها بر آنست که باسم یکدیگر را میخواندند او را نخوانید زیرا که مقام رسول بالاتر از آنست که باسم خوانده شود بلکه بگوئید (یا رسول اللّه، یا نبیّ اللّه) در حالی که با تواضع و آهسته صدا کنید. (إبن عباس و قتاده و مجاهد) معنی دیگر نفرین پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بر شما چون نفرین سایرین نگیرید و بترسید از سخط و غضب او زیرا که دعاء او بر علیه شما یعنی نفرین او در باره شما مستجاب است بدون شک. (إبن عباس بروایت دیگر) و بقول دیگر مقصود اینست که آنچه را رسول بشما امر مینماید و شما را بر آن عمل میخواند مثل امر یکی از شما نسبت بدیگری نیست زیرا که باقی گذاشتن امر او و عمل بر آن نکردن همان بازداشتن امر خدا و مخالفت او است.

(ابی مسلم) قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِواذاً (تسلّل) در لغت بمعنی بیرون رفتن در پنهانی است مثل اینکه گفته میشود (تسلّل فلان من بین اصحابه) یعنی فلانی مخفیانه از بین جماعت بیرون رفت، و (سلل) سرقت پنهانی. (لواذ) مستور گردانیدن چیزی را گویند از ترس اینکه دیده شود.

إبن عباس گفته چون خطبه روز جمعه بر منافقین خوانده میشد (فیلوذون) آنان خود را بین اصحاب پنهان میکردند و از مسجد بدون استیذان از رسول (ص) فرار مینمودند اینکه بود که برای تهدید آنها اینکه آیه فرود آمد.

صفحه : ۱۵۸

فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ اینکه آیه منافقین و آنهایی که عمل آنان چنین بوده تهدید مینماید که هر گاه از امر رسول مخالفت نمایند بایستی بترسند و حذر کنند از بلیّه و آفتی که در دنیا دامن گیر آنان میگردد یا مبتلا گردند بعذاب دردناک در دنیا از قتل و غارت یا عذاب آخرت که مبتلا خواهند گردید.

أَلا إِنَّ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ذات متعال مردم را متنبّه میگرداند که بدانید و آگاه باشید آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا و در تصرّف او است و میداند و آگاهست بر آنچه بر او هستید و روز بازگشت یعنی روز قیامت شما را متنبّه و دانا میگرداند بر آنچه در دنیا از خوب و بد عمل نموده‌اید و خدا بهر چیزی عالم و دانا است یعنی آنچه را ظاهر گردانیده یا پنهان دارید خدا میداند و در روز معاد بجزای اعمالتان خواهید رسید.

صفحه : ۱۵۹

سورهٔ الفرقان

اشاره

مکیّهٔ الّا ثلاث آیات منها نزلت بالمدینهٔ من قوله وَ الَّذِینَ لا یَدعُونَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ- الی قوله- غَفُوراً رَحِیماً و هی سبع و سبعون آیه بلاخلاف

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الفُرقانَ عَلی عَبدِهِ لِیَکُونَ لِلعالَمِینَ نَذِیراً (۱) الَّذِی لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ لَم یَتَّخِذ وَلَداً وَ لَم یَکُن لَهُ شَرِیکٌ فِی المُلکِ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیءٍ فَقَدَّرَهُ تَقدِیراً (۲) وَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَهً لا یَخلُقُونَ شَیئاً وَ هُم یُخلَقُونَ وَ لا یَملِکُونَ لِأَنفُسِهِم ضَرًّا وَ لا نَفعاً وَ لا یَملِکُونَ مَوتاً وَ لا حَیاهً وَ لا نُشُوراً (۳) وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِن هذا إِلاّ إِفکٌ افتَراهُ وَ أَعانَهُ عَلَیهِ قَومٌ آخَرُونَ فَقَد جاؤُ ظُلماً وَ زُوراً (۴)
وَ قالُوا أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ اکتَتَبَها فَهِیَ تُملی عَلَیهِ بُکرَهً وَ أَصِیلاً (۵) قُل أَنزَلَهُ الَّذِی یَعلَمُ السِّرَّ فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ إِنَّهُ کانَ غَفُوراً رَحِیماً (۶) وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ یَأکُلُ الطَّعامَ وَ یَمشِی فِی الأَسواقِ لَو لا أُنزِلَ إِلَیهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً (۷) أَو یُلقی إِلَیهِ کَنزٌ أَو تَکُونُ لَهُ جَنَّهٌ یَأکُلُ مِنها وَ قالَ الظّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلاّ رَجُلاً مَسحُوراً (۸) انظُر کَیفَ ضَرَبُوا لَکَ الأَمثالَ فَضَلُّوا فَلا یَستَطِیعُونَ سَبِیلاً (۹)
تَبارَکَ الَّذِی إِن شاءَ جَعَلَ لَکَ خَیراً مِن ذلِکَ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ وَ یَجعَل لَکَ قُصُوراً (۱۰)

صفحه : ۱۶۰

بروایت مجاهد و قتاده سوره فرقان تمامش در مکّه نازل گردیده و بروایت إبن عباس تمامش در مکّه نازل شده مگر سه آیه از قوله تعالی وَ الَّذِینَ لا یَدعُونَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ تا غَفُوراً رَحِیماً که در مدینه فرود آمده و هفتاد و هفت آیه است بلا خلاف. (مجمع البیان)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عامّ و خاصّ
بزرگ و بزرگوار و بلند مرتبه است آن کسی که بر بنده خود (محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرقان را فرود آورد تا اینکه بیم دهنده و تهدید کننده جهانیان باشد (۱)
(فرستنده فرقان) آن کسی است که مخصوص باو است پادشاهی آسمانها و زمین و فرزند نگرفته و برای او در مملکت شریکی نخواهد بود و هر چیزی را که آفریده اندازه‌گیری کرده (۲)
(مشرکین) غیر از خدای (واحد احد) خدایانی فرا گرفتند که آنها نتوانند چیزی بیافرینند در حالی که آنان آفریده شده‌اند و آنها

توانا نمیباشند که از خودشان ضرری را دفع بنمایند یا بخود نفعی برسانند و نیز قدرت ندارند نه بر موت و نه بر حیات و نه بر نشر گردانیدن کسی (۳)

و کسانی که کافر شدند گفتند نیست اینکه قرآن مگر دروغی که (محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بهم بافته و بر اینکه دروغ گروهان دیگر او را کمک و اعانت نمودند و حقیقهٔ اینان آمدند با سخن دروغ ناحق و ستم نمودند (۴)

و گفتند اینها افسانه‌های پیشینیان است که آن را نوشته‌اند و بر او صبح و شام خوانده میشود (۵)

ای محمّد (ص) بگو اینکه (فرقان) را فرود آورده آن کسی که میداند (آنچه) در آسمانها و زمین پنهان

صفحه : ۱۶۱

است و بحقیقت او آمرزنده و مهربان است (۶)

و گفتند چیست اینکه رسول را که طعام میخورد و در بازارها راه میرود چرا فرشته‌ای بر او نازل نشود تا با او در انذار و تهدید کمک نماید (۷)

و چرا گنجی باو داده نشده یا اینکه برای او بوستانهایی باشد که از آن بخورد و ستم کاران گفتند شما پیروی نمیکنید مگر مردی را که سحر گردیده شده است (۸)

ای محمّد (ص) بنگر چگونه (کفّار) برای تو مثلهایی زده‌اند و گمراه گردیداند و نتوانند راه هدایت را (پیدا نمایند) (۹)

بزرگ و بزرگوار است آن خدایی که اگر بخواهد برای تو قرار میدهد بهتر از اینکه که آنها میگویند بوستانهایی که نهرها از زیر آن روان است و نیز بدهد تو را قصرهای (مجلّل عالی) (۱۰).

صفحه : ۱۶۲

(توضیح آیات)

تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الفُرقانَ عَلی عَبدِهِ لِیَکُونَ لِلعالَمِینَ نَذِیراً (تبارک) بر وزن تفاعل مأخوذ از برکهٔ و واقع گردیدن پرنده در آب و در خیرات الهیه استعمال شده و در محسوسات در جایی آورند که زیادتی حسّی پدید آید و در معنویات ترقیات روحانی حاصل گردد یعنی بزرگ است برکات او و کثیر است نعمتهای او.

و برکت نسبت بمقام الوهیّت بدو اعتبار می‌توان تصوّر نمود یکی برتری و بزرگواری او در ذات و صفات و افعال از آنچه بتصوّر در آید و موجود ممکن هر قدر بلند مرتبه باشد در مقابل عظمت او ناچیز بشما میآید و عظمت و بزرگواری آن فرد متعالی بالاتر از آنست که بذهن کوچک بشر خطور نماید یا محدود بحدّی گردد بلکه او سبحانه محیط و مستولی بر تمام کائنات است.

و دیگر برکت باعتبار فیض وجود و بخشش او است آن فیض منبسط و رحمت واسعه که سراسر موجودات در تحت استیلاء و سیطره قدرت و اقتدارش نشو و ارتقاء مینمایند که از آن تعبیر بمشیّت تامّه و فیض مقدّس میشود، و رحمت رحمانیّه آن چنانی است که همه موجودات را فرا گرفته قوله تعالی أَ لَم تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَو شاءَ لَجَعَلَه ساکِناً سوره فرقان آیه ۴۲.

بزرگوار خدایی که طائر افکار دور اندیش در پیرامون کوچکترین آثارش و اولین مرتبه اوصاف جلال و کمالش ره نبرد و چشم عقل در اشعّه نور جلالش کلیل و زبور گردیده و اظهار عجز مینماید و صفات کمالش را حدّی نیست که خرد بسرادق جمال الهیّتش راهی پیدا نماید و بوی بپیوندد و آثار کبریائیش بر تمام موجودات استیلاء و احاطه نموده و همه را بزیور وجود آراسته و خلعت نوینی بآنان پوشانیده.

خلاصه در اینکه مبارک آیه ذات متعال خود را ببزرگواری و کثرت نعمت

صفحه : ۱۶۳

و فضل بی‌پایان ستایش نموده و اشاره به اینکه نزول قرآن و فرقان از مبدء احسان او تراوش نموده و بر بنده خود محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرود آورده، بروایت إبن عباس (عظمت برکاته و کثرت خیراته) بزرگ است برکات او و بسیار است خیرات او.

لِیَکُونَ لِلعالَمِینَ نَذِیراً شاید (نذیر) بمعنی ترساننده باشد و شاید مصدر و بمعنی انذار باشد و به (لام) تعلیل (لیکون) علّت نزول فرقان که جدا کننده بین حق و باطل است و نیز اینکه هر یک از آیات آن بتدریج در موارد خاص فرود آمده بیان مینماید، و اشاره به اینکه فرقان را بر آن کسی که از فرط بندگی بمقام عبودیت رسیده بود و بهمین لحاظ لایق منصب رسالت و خلافت گردیده فرود آوردیم تا اینکه بر تمام جهانیان از جنّ و انس پیمبر و انذار کننده باشد.

الَّذِی لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ (الّذی) یا بدل از موصول اوّل است یعنی (الّذی نزّل) یا مرفوع است بنا بر اینکه محلّا مبتدا باشد یا در محلّ نصب و مدح است.

بنا بر اول یعنی آن کسی که فرقان را نازل گردانید او همان است که پادشاهی آسمانها و زمین مخصوص بوی است. و بنا بر معنی دوّم بزرگ است آن کسی که آسمانها و زمین بید قدرت او و ملك او است. و بنا بر معنی سوم در مقام مدح و ستایش است یعنی ستایش و ثناء برای خدایی است که متّصف باین صفات است ۱- سلطنت آسمانها و زمین مخصوص باو است و کسی را در ملك او تصرّفی نیست بذات بی‌زوال خود هر چه خواهد میآفریند، حیات میدهد، بنشو و ارتقاء می‌پروراند، روزی میدهد و تا مدتی که میخواهد و حکمت اقتضاء نماید آفریده خود را نگاه میدارد.

وَ لَم یَتَّخِذ وَلَداً ۲- از تولید مثل و ولد و فرزند منزّه و مبرّا است، صمد و بسیط است، جوفی برای او نیست تا بشود چیزی از او خارج گردد (بسیطة الحقیقة) است

صفحه : ۱۶۴

ولد و تولید مثل کسی را سزد که ترکیب شده از اجزاء باشد تا بشود از وی چیزی خارج گردد.

وَ لَم یَکُن لَهُ شَرِیکٌ فِی المُلکِ ۳- از اوصاف جلال او جلّت عظمته اینست که در سلطنت و مملکت داری خود شریك و انبازی نگرفته.

وَ خَلَقَ کُلَّ شَیءٍ فَقَدَّرَهُ تَقدِیراً ۴- تمام ممکنات را بید قدرت بدون شریك و معاون آفریده و هر یك را بطور نیکی که در خور آنست اندازه گیری نموده و بین اجزاء و قوای آن تعادل و توازن قرار داده و هیئت انسان را طوری اندازه گیری نموده که برای فکر و نظر و تعقّل و تدبّر و اختراعات آماده گردد.

وَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لا یَخلُقُونَ شَیئاً وَ هُم یُخلَقُونَ بارشاد بحکم عقل مشرکین را متذکّر میگرداند که رجوع بعقل خود نمایند که اینکه بتها که بدست خود میتراشند یا غیر آن از آنهایی که آلهة و خدایان برای خود قرار میدهند آیا قادر و توانا میباشند که چیزی را از نیستی بهستی بیاورند و حال آنکه خودشان آفریده شده‌اند آیا ممکن است کسی که نه قدرت بر آفرینش دارد و نه قدرت بر ادامه وجود و آسایش خود دارد و نتواند چیزی را بیافریند آن را در الوهیّة و پرستش شریك پروردگار جهانیان قرار داد حاشا و کلّا.

وَ لا یَملِکُونَ لِأَنفُسِهِم ضَرًّا وَ لا نَفعاً وَ لا یَملِکُونَ مَوتاً وَ لا حَیاةً وَ لا نُشُوراً بتها مالك خود نیستند که بتوانند ضرری از خود دفع نمایند یا نفعی عاید خود گردانند نه بر مرگ دیگری استیلاء دارند و نه بر حیات دیگری، نه جان میدهند و نه جان میگیرند و نه توانند روح را بر گردانند و نشر بدهند.

انسان خردمند ميداند كسى كه فاقد اينكه صفات از خلق و اماته و بعث و ضارّ و نافع باشد هرگز لايق الوهيّت نخواهد بود، كسى كه نتواند از خود ضررى دفع نمايد چگونه تواند از ديگرى دفع نمايد.

صفحه : ۱۶۵

وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هَذا إِلّا إِفكٌ افتَراهُ وَ أَعانَهُ عَلَيهِ قَومٌ آخَرُونَ وقتى كفّار پس از تحدّى از معارضه بمثل عاجز مى‌ماندند ميگفتند اينكه آيات دروغى است كه محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بافته و او را جماعتى مثل حبر موالى عامر و يسار غلام علاء بن حضرمى يا عبد حبشى يعنى حضرمى يا عداس موالى حويطب بن عبد العزّى يا فكيهه رومى يا جمعى ديگر از يهود او را كمك مينمايند و اخبار و قصص پيشينيان را بر او ميخوانند و محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آن اخبار را بعربى در آورده و نسبت بخدا ميدهد.

فَقَد جاؤُوا ظُلماً وَ زُوراً آنهايى كه چنين گفتند ستم نموده و از حق تجاوز كرده و سخن ناحق گفتند و شايد (ظُلماً وَ زُوراً) منصوب بنزع خافض باشد و در معنى چنين شود (جاءوا بالظلم و الزّور).

وَ قالُوا أَساطِيرُ الأَوَّلِينَ اكتَتَبَها فَهِيَ تُملى عَلَيهِ بُكرَةً وَ أَصِيلًا ميشود (اكتتبها) بمعنى استكتاب باشد چون كفار ميدانستند حضرتش امّى و بى‌سواد بود ميگفتند اينكه آيات افسانه‌هاى پيشينيان است كه ديگران نوشته و صبح و شام بر او خوانده‌اند و حفظ نموده و بزبان عربى فصيح در آورده قُل أَنزَلَهُ الَّذِي يَعلَمُ السِّرَّ فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ إِنَّهُ كانَ غَفُوراً رَحِيماً اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در پاسخ گفتار اينكه ستمكاران دروغگو بگو اينكه كلامى كه مشتمل بر اخبار غيبى است و از حكايت گذشتگان و امور آينده خبر ميدهد و رموز و اسرارى از آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است در آن مندرج است كه كسى مطّلع بر آن نيست مگر خدا چگونه ميشود ساخته دست بشرى باشد و آن كسى كه قرآن را فرود آورده كسى است كه متصف بصفات جلال و جمال و كبريايى و عظمت است كه از آن جمله آمرزنده گناهان خطاء كاران است وقتى باز گشت نمايند و كريم و مهربان بر بندگان پرهيزكار ميباشد.

صفحه : ۱۶۶

وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ يَأكُلُ الطَّعامَ وَ يَمشِي فِي الأَسواقِ لَو لا أُنزِلَ إِلَيهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً كافرين از صناديد قريش مثل ابو جعل و عتبه و اميّه و عاص و امثال آنها ميگفتند اينكه چه پيمبرى است كه مثل ماها طعام ميخورد و در بازارها براى رفع حوائجش راه ميرود و چرا يك ملائكه‌اى بر او فرود نميآيد كه در امر رسالت او را كمك و يارى نمايد.

آرى اينان چون از عالم مادّيات و طبيعيات قدمى بالاتر نگذاشته بودند فقط جسم رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را مى‌ديدند و از آن حقيقت و معنويّت روحيّه آن بزرگوار خبرى نداشتند كه چه گوهر گران بهايى و چه روح قدسى الهى در سريره او پنهان است و از روى جهالت و بى‌خردى گمان ميكردند ميشود رسول ملائكه باشد يا لا اقل ملكى با او همراه گرديده معاون او گردد ديگر نميدانستند كه اوّلا آنها باين چشم دنيوى نتوانند ملك را ببينند مگر اينكه بشكل بشر ظاهر گردد، قوله تعالى وَ لَو جَعَلناهُ مَلَكاً لَجَعَلناهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسنا عَلَيهِم ما يَلبِسُونَ سوره انعام آيه ۹، يعنى اگر پيغمبر را ملائكه قرار ميداديم او را بصورت مردى ميكرديم و بآنها لباس بشرى ميپوشانيديم.

و در ثانى بايستى رسول انسان باشد تا اينكه بتوانند با او انس بگيرند و قوانين و مقررات دين را بياموزند.

أَو يُلقى إِلَيهِ كَنزٌ أَو تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأكُلُ مِنها ميگفتند اگر محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم پيمبر است چرا داراى مال و ثروت از گنجها و بوستانها و باقى نعمتهاى دنيوى نگرديده كه از آنها متمتّع گردد و بطور فراغت خاطر بتواند وظيفه پيمبرى را انجام دهد.

وَ قالَ الظّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلّا رَجُلًا مَسحُوراً گفته‌اند سحر مأخوذ از سحر است و آن مخلوط شدن ضوء و ظلمت است در يكديگر بدون اينكه از هم جدا گردند و او را دو روى ميباشد، رويى بسوى

صفحه : ۱۶۷

حق و رويى بسوى باطل يعنى ساحر حق و درستى را در باطل ميگنجاند.

آنهايى كه بنفس خود برسول و مؤمنين ستم نمودند و عزّت و عظمت را فقط در مال و جاه دنيوى ميدانستند بمؤمنين طعنه ميزدند كه اينها تابع و پيرو نگرديدند مگر مردى را كه وى را سحر كرده‌اند.

دشمنان دين گاهى نسبت جنون بحضرتش ميدادند و آن عقل كلّ را ديوانه ميناميدند و گاهى ساحر و گاهى شاعرش ميگفتند و گاهى از مبتلا شدگان بسحر او را معرفى مينمودند و چنين نسبتها براى اينكه بود كه مردم از او متنفّر گردند و بوى نگروند.

انظُر كَيفَ ضَرَبُوا لَكَ الأَمثالَ فَضَلُّوا فَلا يَستَطِيعُونَ سَبِيلًا خطاب برسولش نموده كه نظر كن و بديده بصيرت باطن و سريره خود كفار را بنگر و ببين چگونه اينكه جهّال بى‌خرد از طريق حق و حقيقت گمراه گرديده‌اند و مثلها و ياوه گوئيها در باره تو ميگويند و بگفتار و اعمال ركيك خودشان طريق هدايت و فضيلت را بروى خود بسته گردانيده‌اند و بطورى خود را از قابليت هدايت انداخته‌اند كه ديگر قدرت ندارند راهى براى نجات خود بيابند.

تَبارَكَ الَّذِي إِن شاءَ جَعَلَ لَكَ خَيراً مِن ذلِكَ جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ وَ يَجعَل لَكَ قُصُوراً (جنات) بدل از (خيرا) است، بزرگ و بزرگوار است آن خدايى كه اگر مشيتش تقاضا نمايد بهتر از اينكه هايى كه آنها در باره تو گفته‌اند از گنج و مال براى تو قرار ميدهد از بوستانها و نهرهاى جارى كه در زير آن درختان جريان داشته باشد و قصرهاى مجلّل با شكوه و آنچه را بخواهى از نعمتهاى دنيا بتو عطا مينمايد.

بروايت إبن عباس وقتى مشركين بحضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بفقر و فاقه طعنه زدند حضرت دلتنگ گرديد جبرئيل عليه السّلام فرود آمد و گفت يا رسول اللّه (ص) حق تعالى تو را سلام ميرساند و ميگويد اينكه مشركين چنين ميگويند (ما لِهذَا

صفحه : ۱۶۸

الرَّسُولِ يَأكُلُ الطَّعامَ الخ) پس از آن براى تسلّى دل مباركش اينكه آيه را آورد كه وَ ما أَرسَلنا قَبلَكَ مِنَ المُرسَلِينَ إِلّا إِنَّهُم لَيَأكُلُونَ الطَّعامَ وَ يَمشُونَ فِي الأَسواقِ حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود وقتى جبرئيل (ع) اينكه آيه را بر من خواند ديدم منقبض و كوچك گرديد و بقدر دانه عدسى شد من گفتم يا امين اللّه تو را چه شد گفت يا رسول اللّه (ص) درى از درهاى بهشت گشوده شد كه قبلا نگشوده بودند نميدانم برحمت مفتوح گرديده يا بعذاب و من از خوف اينكه مبادا عذاب بر جماعتى كه تو را طعنه زدند نازل شود ايمن نيستم پس از آن حال جبرئيل بحالت اول برگرديد و گفت يا رسول اللّه (ص) تو را بشارت ميدهم كه اينكه در را براى تو گشادند و آن فرشته‌اى كه ميآيد رضوان خازن بهشت است كه از جانب حق تعالى تو را مژده بدهد كه خداى تعالى از تو خوشنود است آن گاه رضوان فرود آمد و بحضرت سلام كرد و سفطى با او بود گفت اينكه كليدهاى گنجهاى دنيا است اگر خواهى بردار و هيچ حظّى و ثوابى و لو بقدر پشه‌اى باشد از تو كم نخواهد گرديد رسول (ص) مثل كسى كه مشورت كند رو بجبرئيل (ع) نمود او اشاره بزمين كرد يعنى تواضع كن حضرت گفت مرا حاجت بمال نيست فقر و درويشى را دوست‌تر دارم تا اينكه بنده صابر و شاكر باشم، رضوان گفت خوب گفتى (اصبت اصاب اللّه بك الرشاد) خدا تو را ارشاد نمايد نداء آمد اى جبرئيل سر بلند كن جبرئيل ديد درهاى آسمان تا زير عرش گشوده و خدا ببهشت عدن وحى نمود كه شاخى از از شاخه‌هاى خود را فرود آورد و در آن شاخه خوشه‌اى و بر آن خوشه غرفه‌اى بود از زبرجد سبز كه در آن هفتاد هزار در بود از ياقوت سرخ جبرئيل

گفت یا رسول اللّه سر بالا کن حضرت چون سر بالا کرد منزلهای انبیاء را دید و منزل خود را بالای همه دید. نداء رسید ای محمّد (ص) راضی شدی گفت راضی شدم، بار خدایا آنچه خواستی در دنیا بمن بدهی ذخیره کن و عوض آن در قیامت شفاعت امّتم باشد (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۱۶۹

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱۱ تا ۲۴]

اشاره

بَل کَذَّبُوا بِالسّاعَهِ وَ أَعتَدنا لِمَن کَذَّبَ بِالسّاعَهِ سَعِیراً (۱۱) إِذا رَأَتهُم مِن مَکانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً (۱۲) وَ إِذا أُلقُوا مِنها مَکاناً ضَیِّقاً مُقَرَّنِینَ دَعَوا هُنالِکَ ثُبُوراً (۱۳) لا تَدعُوا الیَومَ ثُبُوراً واحِداً وَ ادعُوا ثُبُوراً کَثِیراً (۱۴) قُل أَ ذلِکَ خَیرٌ أَم جَنَّهُ الخُلدِ الَّتِی وُعِدَ المُتَّقُونَ کانَت لَهُم جَزاءً وَ مَصِیراً (۱۵)
لَهُم فِیها ما یَشاؤُنَ خالِدِینَ کانَ عَلی رَبِّکَ وَعداً مَسؤُلاً (۱۶) وَ یَومَ یَحشُرُهُم وَ ما یَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَیَقُولُ أَ أَنتُم أَضلَلتُم عِبادِی هؤُلاءِ أَم هُم ضَلُّوا السَّبِیلَ (۱۷) قالُوا سُبحانَکَ ما کانَ یَنبَغِی لَنا أَن نَتَّخِذَ مِن دُونِکَ مِن أَولِیاءَ وَ لکِن مَتَّعتَهُم وَ آباءَهُم حَتّی نَسُوا الذِّکرَ وَ کانُوا قَوماً بُوراً (۱۸) فَقَد کَذَّبُوکُم بِما تَقُولُونَ فَما تَستَطِیعُونَ صَرفاً وَ لا نَصراً وَ مَن یَظلِم مِنکُم نُذِقهُ عَذاباً کَبِیراً (۱۹) وَ ما أَرسَلنا قَبلَکَ مِنَ المُرسَلِینَ إِلّا إِنَّهُم لَیَأکُلُونَ الطَّعامَ وَ یَمشُونَ فِی الأَسواقِ وَ جَعَلنا بَعضَکُم لِبَعضٍ فِتنَهً أَ تَصبِرُونَ وَ کانَ رَبُّکَ بَصِیراً (۲۰)
وَ قالَ الَّذِینَ لا یَرجُونَ لِقاءَنا لَو لا أُنزِلَ عَلَینَا المَلائِکَهُ أَو نَری رَبَّنا لَقَدِ استَکبَرُوا فِی أَنفُسِهِم وَ عَتَوا عُتُوًّا کَبِیراً (۲۱) یَومَ یَرَونَ المَلائِکَهَ لا بُشری یَومَئِذٍ لِلمُجرِمِینَ وَ یَقُولُونَ حِجراً مَحجُوراً (۲۲) وَ قَدِمنا إِلی ما عَمِلُوا مِن عَمَلٍ فَجَعَلناهُ هَباءً مَنثُوراً (۲۳) أَصحابُ الجَنَّهِ یَومَئِذٍ خَیرٌ مُستَقَرًّا وَ أَحسَنُ مَقِیلاً (۲۴)

صفحه : ۱۷۰

(ترجمه)

بلکه سبب گفتار رکیک کفار اینکه بود که قیامت را انکار نمودند و ما برای آنهایی که معاد را تکذیب نموده‌اند آتش بر افروخته مهیا نموده‌ایم (۱۱)
وقتی کفار آتش را بینند و از جای دور او از جوشیدن از خشم و نعره آن را میشنوند (۱۲)
و وقتی از دوزخ بمکان تنگی افکنده شوند در حالی که در بند کشیده شده‌اند در آنجا هلاکت خود را میخوانند (۱۳)
امروز را یک هلاکت نخوانید (بلکه آن هلاکت) در بر دارد هلاکت بسیار (۱۴)
ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) باین ملحدین بگو آیا چنین جایگاهی با اینکه عذاب بهتر است یا بهشت جاودانی که بمتقین وعده داده شده که پاداش و بازگشت آنها است (۱۵)
که در آن بهشت خلد آنچه خواهند برای آنان آماده شده و در آن جاویدانند و اینکه وعده‌ای است (از طرف) پروردگار تو که همیشه خواسته شده (۱۶)

روزی که مشرکین و آنچه را که بغیر از خدا پرستش مینمودند محشور میگردند (بمعبودان) آنها گویند آیا شما اینکه گروه از بندگان مرا گمراه گردانیدید یا آنها راه را گم کرده بودند (۱۷)

معبودان آنها گویند تو منزّهی سزاوار نبود برای ما که بغیر تو دوستانی بگیریم لکن آنان و پدران آنها را در بهره برداری از دنیا طوری گردانیدی که یاد تو را فراموش نمودند و آنان جماعت هلاک شدگان بودند (۱۸)

پس ای مشرکین وقتی معبودان شما در آنچه می‌گویید تکذیبتان کردند دیگران معبودان نتوانند عذاب را از شما برطرف نمایند و نه اینکه شما را از عذاب نجات دهند و از شما مکلّفین هر کس بشرک آوردن ستم کند بوی عذاب بزرگ دوزخ را بچشانیم (۱۹)

(ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) ما پیش از تو از پیمبران رسولی نفرستادیم

صفحه : ۱۷۱

مگر اینکه آنها طعام میخوردند و در کوچه و بازارها راه میرفتند و ما بعضی از شما را قرار دادیم سبب آزمایش برای بعض دیگر که آیا (در مشقّتها و طریق بندگی) صبر میکنید یا جزع مینمائید و پروردگار تو بهمه چیزها بینا است (۲۰)

و آنهایی که امید ملاقات رحمت ما را نداشتند گفتند چرا ملائکه بر ما فرود نیامد یا اینکه ما پروردگار را ببینیم حقیقتا آنان در نفسهای خود تکبّر و سرکشی و علو بزرگ نمودند (۲۱)

روزی که گنهکاران ملائکه را می‌بینند بآنان گویند برای شما دوری است و شما محجور شدگانید (۲۲)

و ما پیش می‌اندازیم آنچه از اعمالی که کفار عمل نمودند پس آن را پراکنده و نابود میگردانیم (۲۴)

در آن روز اهل بهشت مسکن و قرار گاهی و بازگشتی بهتر (از اینکه دوزخیان خواهند داشت (۲۴).

صفحه : ۱۷۲

(توضیح آیات)

بَل کَذَّبُوا بِالسّاعَةِ وَ أَعتَدنا لِمَن کَذَّبَ بِالسّاعَةِ سَعِیراً مفسّرین گفته‌اند جمله (بَل کَذَّبُوا بِالسّاعَةِ) عطف است بر آنچه از کفار حکایت نمود یعنی تعجّب نکن در اینکه تو را تکذیب میکنند و آنان بسخن عجیب‌تر آمده‌اند زیرا قیامت را انکار میکنند و تکذیب نمودن قیامت عجیب تر از تکذیب پیمبری تو است چنانچه در سوره واقعه آیه ۶۱ قوله تعالی وَ لَقَد عَلِمتُمُ النَّشأَةَ الأُولی فَلَو لا تَذَکَّرُونَ که بطور تعجّب فرموده شمایی که بنشأه دنیا عالم شده‌اید چگونه بعالم آخرت متذکّر نمیگردید زیرا که هر مرتبه دانی مرتبه فوقی دارد و هر پائینی بالایی دارد، و برای کسانی که قیامت را انکار نموده‌اند آتش برافروخته آماده نموده‌ایم، و گویند سعیر نامی است از نامهای جهنّم.

إِذا رَأَتهُم مِن مَکانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً وقتی آتش منکرین معاد را از راه دور ببیند بغرّش و غلیان در آید.

سخنان مفسّرین در توجیه آیه ۱- مقصود اینست که وقتی کافرین نظر آنها بسعیر که برای آنان مهیّا شده افتد صدای التهاب آن را میشنوند، و تشبیه نموده صوت آتش را بصوت آدم غضبناک که از شدّت غیظ بالتهاب آمده، و بقولی تغیّظ صفت آتش است و زفیر صفت اهل آنست. (طبرسی) ۲- نسبت دیدن بآتش مجاز است، و نکته نسبت رؤیت بنار با آنکه حقیقهٔ رؤیت مستند بمشرکین است برای ابلغیّت کلام است یعنی گویا آنها آتش را مانند شخص غضبناک بینند، و تأنیث فاعل برای اینست که سعیر بمعنی نار است، و گویند کلامی در اینجا محذوف است و در تقدیر (اذا رأتهم زبانیتها) یعنی وقتی کافرین زبانیه آتش را از مکان دور که صد سال راه باشد و بقولی پانصد سال راه و از ابا عبد اللّه علیه السّلام روایت شده بقدر یک سال راه دیدند غیظ و التهاب آن را

صفحه : ۱۷۳

میشنوند. (منهج الصادقین) ۳- بدلالت آیات بسیار و احادیث که موجودات عالم قیامت همه صاحب حیاتند چنانچه قوله تعالی در وصف معاد در سوره عنکبوت آیه ۶۴ فرموده (وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ لَو کانُوا یَعلَمُونَ) و نیز در سوره زلزال آیه ۴ در وصف زمین قیامت فرموده (یَومَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخبارَها) و غیر اینها از آیاتی که دلالت صریح دارد که اجزاء قیامت صاحب حیاتند و در جای خود مبرهن گردیده، مادامی که بشود کلام را حمل بظاهر نمود نباید حمل بر معنای مجازی کرد، چه ضرر دارد که گفته شود همین طور که ظاهر آیه چنین است وقتی آتش مقابل با اشقیاء گردد و آنان را ببیند بغیظ و زفیر و التهاب در آید بطوری که صدای آتش شنیده شود.

خلاصه چون در کون موجودات قوّه و استعداد حیات و شعور مخفی است وقتی موجودی از صورت کنونی دنیوی بصورت جمعی اخروی تحوّل پیدا کند آنچه از قوّه و استعداد حیات در باطنش نهفته بفعلیّت و ظهور میرسد و همین است سرّ شهادت دادن اجزاء بدن آدمی بر علیه او، بلکه ممکن است گفته شود بطوری که از آیات بر میآید قوّه شعور در تمام موجودات دنیوی نهفته است قوله تعالی (وَ إِن مِن شَیءٍ إِلّا یُسَبِّحُ بِحَمدِهِ وَ لکِن لا تَفقَهُونَ تَسبِیحَهُم).

وَ إِذا أُلقُوا مِنها مَکاناً ضَیِّقاً مُقَرَّنِینَ آیه در مقام بیان حال منکرین معاد بر آمده و سعیر که یکی از نامهای جهنّم بشمار میرود و سختی اهل آن را در اینجا (بمکانا ضیّقا) تذکّر میدهد که برای اهل جهنّم انواع عذاب جمع شده: یکی از آنها تنگی مکان و دیگری تاریکی آن در حالی که دستهای آنها بگردنشان بسته گردیده، دیگری سوختن، دیگری طعام زقّوم، دیگری (ماء حمیم) الی غیر ذلک از عذابهای کذایی که در آیات دیگر تذکر میدهد.

بروایتی پس از آنکه از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از اینکه آیه سؤال شد فرمود بحقّ آن کسی که جان من بدست قدرت او است آنها را چنان در دوزخ کشند مثل

صفحه : ۱۷۴

میخی که در دیوار بکوبند در حالی که دست آنها را بگردنشان بسته باشند.

دَعَوا هُنالِکَ ثُبُوراً لا تَدعُوا الیَومَ ثُبُوراً واحِداً وَ ادعُوا ثُبُوراً کَثِیراً ثبور بمعنی هلاکت است یعنی از شدّت وجع و خوف، هلاکت خود را میطلبند و ملائکه عذاب بآنها میگویند امروز یک هلاکت نطلبید بایستی هلاکت بسیار بخواهید.

و بقول دیگر ثبور بمعنی وا ویلا است که گویند ای وای بر ما، و بقولی کفّار در قیامت با شیاطین در سلاسل بسته میگردند و آنها گویند وا ثبورا.

قُل أَ ذلِکَ خَیرٌ أَم جَنَّةُ الخُلدِ الَّتِی وُعِدَ المُتَّقُونَ کانَت لَهُم جَزاءً وَ مَصِیراً آیه متّصل بآیه بالا است که پس از بیان سعیر که برای کافرین و آن عذابهای کذایی آن که آنان را بآن تهدید کرده خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که آنها را متذکّر گردان و بگو شماها رجوع بعقل خود بنمائید و با خود اندیشه کنید و بارشاد عقلتان مقایسه نمائید بین عذابهای سختی که در اثر تکذیب و طغیان ما را بآن میترسانند و آن بهشت خلد که منزلگاه همیشه‌گی و بمؤمنین با تقوی وعده داده شده که پاداش عمل نیک آنان و محلّ بازگشت آنها باشد و ببینید که آیا کدام یک از آنها بهتر است پس قطعا عقل حکم میکند به اینکه بهشت که دار کرامت الهی است بهتر است.

شاید آیه اشاره باین باشد که اگر شما یقین بقول پیمبران بمعاد و زنده شدن در روز حشر هم نداشته باشید لا اقلّ احتمال میدهید که شاید واقع باشد و بحکم عقل دفع ضرر محتمل با قدرت داشتن واجب است آنهم چنین ضرر دائمی با اینکه حال با اینکه همه اعلان

ضرری که از طرف سفرای الهی راجع بمبدء و معاد با اتفاق آنها در بیان اوضاع آخرت از حساب و کتاب و میزان و بهشت و جهنّم با ادلّه صدق گفتارشان گوشزد شما شده و با اینکه با عقل سلیم مطابق است باز انکار مینمائید.

صفحه : ۱۷۵

لَهُم فِیها ما یَشاؤُنَ خالِدِینَ کانَ عَلی رَبِّکَ وَعداً مَسؤُلًا در مقام بیان بهشت خلد که بمتّقین وعده داده بر آمده و دو فضیلت بزرگ بهشت خلد را در اینکه آیه تذکّر میدهد: اول آنجا مکانی است که آنچه بخواهند از نعمتهای جسمانی و روحانی برای آنها آماده و مهیّا خواهد بود، و دیگر خلود و دائمی بودن آن نعمتهای زیرا که نعمتهای دنیا هر قدر در نظر بزرگ نماید در معرض فناء و زوال است لکن بهشت خلد که باشخاص با تقوی وعده داده شده فناء و زوال در آن راه ندارد و اهل آن همیشه در آن جاویدانند.
در (وَعداً مَسؤُلًا) سه قول است: ۱- إبن عباس گفته خداوند وعده جزاء داده پس سؤال میکنند چگونه وفاء بوعده نمودید. ۲- محمّد بن کعب گفته ملائکه از خدا سؤال کردند در قولشان که گفتند (رَبَّنا وَ أَدخِلهُم جَنّاتِ عَدنٍ الَّتِی وَعَدتَهُم). ۳- مؤمنین سؤال کردند از خدا بهشت را وقتی که در دنیا بودند پس اجابت کرد آنها را در آخرت و بآنها میدهد آنچه را که طلب کردند در دنیا. (مجمع البیان) وَ یَومَ یَحشُرُهُم وَ ما یَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَیَقُولُ أَ أَنتُم أَضلَلتُم عِبادِی هؤُلاءِ أَم هُم ضَلُّوا السَّبِیلَ الی قوله تعالی: قَوماً بُوراً خلاصه اینکه در اینکه آیات خدای تعالی بپیمبرش خبر میدهد که وقتی مشرکین را با آنچه که بغیر خدا پرستش مینمودند در روز محشر با هم جمع مینمائیم از مصدر جلال احدی خطاب عتاب آمیز بمعبودان آنها میرسد که آیا شما اینکه بنده‌گان مرا گمراه نمودید یا آنها خود راه هدایتشان را گم نمودند و بی‌راهه رفتند.
شاید مقصود از معبودان حضرت عیسی و عزیز و امثال آنها از ذوی العقول باشند و شاید مقصود اعم از صاحبان عقل و بتها و غیره باشد، نظر به اینکه در قیامت همه اشیاء صاحب حیات و نطق میگردند چنانچه از (ما یعبدون) که موصوله است و معنی اعمّ از آن فهمیده میشود چنین میشود که در قیامت بتها بزبان در میآیند

صفحه : ۱۷۶

و خود را تبرئه مینمایند.
و معلوم است که اینکه سؤال برای الزام مشرکین است که گناه را بگردن غیر نگذارند و بگویند معبودان ما ما را فریب دادند و ما را ببندگی و عبادت خود گرفتند و گر نه چیزی از احاطه علم ازلی الهی مخفی نخواهد بود تا محتاج بسئوال باشد.
معبودان در پاسخ خواهند گفت ای پروردگارا تو منزّه و پاکی از شریک و نظیر چگونه سزاوار است که ما بغیر تو دوستانی بگیریم و آنان را بعبادت و پرستش خود وادار نمائیم اینکه جماعت مشرکین و پدران آنها را چنان بتمتّعات دنیوی و حظوظات نفسانی و عیّاشی مشغول گردانیدی تا آنکه یاد تو را فراموش نمودند و خود را باسفل سافلین طبیعت و چاه مذلّت پرتاب گردانیدند و اینکه جماعت در هلاکت خود پافشاری نمودند زیرا که از هلاکت شدگان بودند.
فَقَد کَذَّبُوکُم بِما تَقُولُونَ فَما تَستَطِیعُونَ صَرفاً وَ لا نَصراً الخ (تستطیعون) را حفص که یکی از قرّاء است بتاء قرائت کرده چنان که سیاهی قرآن است، و خطاب بمشرکین است بحذف قول وفاء برای مفاجات است و معنی آیه چنین میشود که پس از آنکه معبودان انکار مینمایند از مصدر جلال خداوندی بمشرکین خطاب میرسد که امروز شما از خود نتوانید عذاب مرا دفع نمائید و یکدیگر را یاری دهید و از عقوبت برهائید.
و گفته‌اند ضمیر فاعل در (کذّبوکم) راجع بمشرکین است، و ضمیر خطاب راجع باهل ایمان، یعنی مشرکین بآنچه شما مؤمنین راجع بقیامت گفتید شما را دروغگو دانستند و امروز نتوانند از خود عذاب را رفع نمایند یا شما پیمبران نتوانید عذاب را از آنها رفع کنید

و بشفاعت آنها را یاری نمائید.

و بعضی از قرّاء (یستطیعون) بیاء قرائت نموده‌اند و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که امروز معبودان شما قدرت ندارند. از شما عذاب را رفع نمایند و نه اینکه شما را یاری کنند و از شما کافرین کسی که از قبل کفر بخود ستم نمود

صفحه : ۱۷۷

عذاب بزرگ دوزخ را بوی می‌چشانیم، وَ ما أَرسَلنا قَبلَکَ مِنَ المُرسَلِینَ إِلّا إِنَّهُم لَیَأکُلُونَ الطَّعامَ وَ یَمشُونَ فِی الأَسواقِ (انّهم) صفت است برای موصوف محذوف و در تقدیر، و معنی آیه چنین میشود که ما پیش از تو رسولی از مرسلین و پیمبران نفرستادیم مگر اینکه آنها هم غذا میخوردند و هم در بازارها راه میرفتند و اینکه آیه جواب گفتار رکیک کفّار است که در آیه ۶ اینکه سوره بیان کرده که یکی از ایرادهایشان بپیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه بود که گفتند (ما لِهذَا الرَّسُولِ یَأکُلُ الطَّعامَ وَ یَمشِی فِی الأَسواقِ) اینکه بود که برای رفع اعتراض آنها خبر میدهد که تمام پیمبران چنین بودند و ما پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه از جهات بشریّت مثل باقی افراد بلوازم بشریت عمل مینمودند.

وَ جَعَلنا بَعضَکُم لِبَعضٍ فِتنَةً أَ تَصبِرُونَ وَ کانَ رَبُّکَ بَصِیراً ظاهرا برای تسلّی دل رسولش خبر میدهد که سنّهٔ الهی بر اینکه جاری شده که ما همیشه بعضی مردم را فتنه و آزمایش قرار میدهیم برای بعضی دیگر که هر کس را طوری امتحان نمائیم حتّی پیمبران را که آنها را مورد جفاء جهّال میگردانیم تا اینکه اندازه صبر و متانت و استقامت هر یک ظاهر گردد، ای رسول اکرم (ص) پروردگار تو بصیر و بینا است بحال تو و جفایی که از کفّار بتو میرسد و باید تو صبر و بردباری نمایی.

وَ قالَ الَّذِینَ لا یَرجُونَ لِقاءَنا لَو لا أُنزِلَ عَلَینَا المَلائِکَةُ أَو نَری رَبَّنا الخ از جمله ایراد کفّار و مشرکین اینکه بود که میگفتند چرا بر ما ملائکه فرود نمیآید تا مصدّق گفتار تو باشد یا اینکه میگفتند چرا ما پروردگار خود را نمی‌بینیم، شاید مقصودشان اینکه بود که اگر راست می‌گویی و رسول خدایی چرا خدا را بما نشان نمیدهی تا ما بتو ایمان آوریم و آنان باین سخنانشان علوّ و استکبار کردند و از حدّ خود بی‌اندازه تجاوز نمودند مثل قوم موسی (ع) که

صفحه : ۱۷۸

گفتند (لَن نُؤمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهرَةً) و آنها یا از روی جهل و نادانی چنین سخنان میگفتند یا میدانستند که رؤیت حق تعالی محال است و مقصودشان تعنّت بود که برای تکذیبشان عذری بیاورند و چیزی که مقدور رسول نیست از او طلب نمایند.

یَومَ یَرَونَ المَلائِکَةَ لا بُشری یَومَئِذٍ لِلمُجرِمِینَ وَ یَقُولُونَ حِجراً مَحجُوراً (یوم) منصوب است بفعل مقدّر یعنی (اذکر) و (یومئذ) یا تکرار (یوم) است یا خبر (بشری) و (حجر) بمعنی منع است یعنی ای محمّد (ص) یاد کن روزی را که گنهکاران پس از مرگ یا در قیامت ملائکه را می‌بینند (و یقولون) عطف بر کلام جلو است آن وقت ملائکه بآنان مژده نمیدهند و میگویند خداوند بهشت و نعمتهای آن را در اثر شرک و کفرتان برای شما ممنوع گردانیده و معنی دیگری هم برای اینکه آیه گفته‌اند که برای اختصار ذکر نکردیم.

وَ قَدِمنا إِلی ما عَمِلُوا مِن عَمَلٍ فَجَعَلناهُ هَباءً مَنثُوراً آیه تشبیه مینماید عمل مجرمین را از انفاق نمودن و صله رحم کردن و کمک بفقراء و بینوایان و باقی اعمال خیری که در ایّام حیات دنیویشان کرده‌اند به (هباء) و غباری که در هوا پراکنده گردیده که نتیجه و فائده‌ای از اعمال نیکشان عایدشان نخواهد گردید.

اشاره به اینکه اعمال نیک وقتی نتیجه بخش و صاحب اثر و فائده میگردد که با ایمان توأم باشد و البتّه هر قدر ایمان محکم‌تر و ثابت‌تر باشد پاداش آن زیادتر خواهد بود.

أَصحابُ الجَنَّةِ یَومَئِذٍ خَیرٌ مُستَقَرًّا وَ أَحسَنُ مَقِیلًا (مقیل) مکانی میباشد که برای استراحت وضع گردیده و گویند لفظ (احسن) رمز است و راجع بمقیل یعنی مکان استراحت بهشتیان بانواع و اقسام جواهرات و اشیاء قیمتی مزیّن گردیده و آنها با ازواجشان در آن منزلگاه مجلّل می آرامند.

صفحه : ۱۷۹

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۲۵ تا ۴۱]

اشاره

وَ یَومَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالغَمامِ وَ نُزِّلَ المَلائِکَةُ تَنزِیلاً (۲۵) المُلکُ یَومَئِذٍ الحَقُّ لِلرَّحمنِ وَ کانَ یَوماً عَلَی الکافِرِینَ عَسِیراً (۲۶) وَ یَومَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیهِ یَقُولُ یا لَیتَنِی اتَّخَذتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلاً (۲۷) یا وَیلَتی لَیتَنِی لَم أَتَّخِذ فُلاناً خَلِیلاً (۲۸) لَقَد أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکرِ بَعدَ إِذ جاءَنِی وَ کانَ الشَّیطانُ لِلإِنسانِ خَذُولاً (۲۹)
وَ قالَ الرَّسُولُ یا رَبِّ إِنَّ قَومِی اتَّخَذُوا هذَا القُرآنَ مَهجُوراً (۳۰) وَ کَذلِکَ جَعَلنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا مِنَ المُجرِمِینَ وَ کَفی بِرَبِّکَ هادِیاً وَ نَصِیراً (۳۱) وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَو لا نُزِّلَ عَلَیهِ القُرآنُ جُملَةً واحِدَةً کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ وَ رَتَّلناهُ تَرتِیلاً (۳۲) وَ لا یَأتُونَکَ بِمَثَلٍ إِلاّ جِئناکَ بِالحَقِّ وَ أَحسَنَ تَفسِیراً (۳۳) الَّذِینَ یُحشَرُونَ عَلی وُجُوهِهِم إِلی جَهَنَّمَ أُولئِکَ شَرٌّ مَکاناً وَ أَضَلُّ سَبِیلاً (۳۴)
وَ لَقَد آتَینا مُوسَی الکِتابَ وَ جَعَلنا مَعَهُ أَخاهُ هارُونَ وَزِیراً (۳۵) فَقُلنَا اذهَبا إِلَی القَومِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَدَمَّرناهُم تَدمِیراً (۳۶) وَ قَومَ نُوحٍ لَمّا کَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغرَقناهُم وَ جَعَلناهُم لِلنّاسِ آیَةً وَ أَعتَدنا لِلظّالِمِینَ عَذاباً أَلِیماً (۳۷) وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصحابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَینَ ذلِکَ کَثِیراً (۳۸) وَ کُلًّا ضَرَبنا لَهُ الأَمثالَ وَ کُلًّا تَبَّرنا تَتبِیراً (۳۹)
وَ لَقَد أَتَوا عَلَی القَریَةِ الَّتِی أُمطِرَت مَطَرَ السَّوءِ أَ فَلَم یَکُونُوا یَرَونَها بَل کانُوا لا یَرجُونَ نُشُوراً (۴۰) وَ إِذا رَأَوکَ إِن یَتَّخِذُونَکَ إِلاّ هُزُواً أَ هذَا الَّذِی بَعَثَ اللّهُ رَسُولاً (۴۱)

صفحه : ۱۸۰

(ترجمه)

و یاد کن روزی را که آسمانها شکافته میشود با ابر و ملائکه فرود میآیند (۲۵)
در آن روز پادشاهی حقیقی مخصوص بپروردگار رحمان است و آن روز بر کافرین سخت دشوار است (۲۶)
و یاد کن روزی را که ستمکار دست خود را بدندان میگزد و میگوید ای کاش من (در دنیا) با رسول (راه طاعت) پیش گرفته بودم (۲۷)
ای وای بر من ای کاش فلان کس را دوست خود نگرفته بودم (۲۸)
که حقیقهٔ او مرا از یاد خدا یا موعظه پیغمبر یا قرآن پس از آمدن آن گمراه گردانید و همیشه شیطان برای انسان گمراه کننده است (۲۹)
رسول اکرم (ص) در مقام شکایت گوید ای پروردگار من قوم من اینکه قرآن را بهجو و مسخره گرفتند (۳۰)
و همین طور ما برای هر پیمبری قرار دادیم دشمنانی از گنهکاران (ای محمّد) پروردگار تو کافی است که هدایت کننده و یاور تو

باشد (۳۱)

و کافرین گفتند چرا بر او قرآن یک دفعه و یک جمله واحده فرود نیامد لکن ما چنین کردیم تا دلت را بآن ثابت گردانیم (و آیات) قرآن را جدا جدا (نازل گردانیدیم) با تأنّی و مهلت (۳۲)

و کفّار مثلی برای تو نمیآوردند مگر آنکه ما می‌آوریم برای تو جواب آنها را بآنچه نیکوتر است (۳۳)

آن کسانی که محشور میگردند و برویهای خود بسوی جهنّم (کشیده میشوند) آنان بد جایگاهی دارند و از راه گمراه گردیده‌اند (۳۴)

بحقیقت ما بموسی (ع) کتاب عطاء نمودیم و قرار دادیم برادرش هارون را که وزیر او باشد (۳۵)

پس گفتیم بروید بسوی جماعتی که آیات ما را

صفحه : ۱۸۱

تکذیب نمودند پس آنان را هلاک نمودیم (و دمار از روزگار آنها بر آوردیم) (۳۶)

و چون قوم نوح (ع) پیمبران را تکذیب نمودند آنها را غرق گردانیدیم و قرار دادیم آنها را برای مردم علامت و نشانه و برای ستمکاران عذاب دردناک آماده نموده‌ایم (۳۷)

و عاد و ثمود و اصحاب (رسّ) و اهل قرنهای بسیار که در بین آن اقوام بودند

و برای همه آنها مثلهایی زدیم و همه را هلاک گردانیدیم (۳۹)

و کفّار گذر نمودند بر آن شهری که بارانیدیم بر آن باران عذاب را آیا آنان نبودند که در عبور آیات را دیدند بلکه اینان امیدوار بحشر و نشر نبودند (۴۰)

وقتی کافرین تو را می‌بینند نگرفتند تو را مگر بسخریّه و گفتند آیا اینکه مرد همان است که خدا او را برسالت مبعوث گردانیده (۴۱).

صفحه : ۱۸۲

(توضیح آیات)

اشاره

وَ یَومَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالغَمامِ وَ نُزِّلَ المَلائِکَةُ تَنزِیلًا (واو) عاطفه (یوم) را عطف داده به (یَومَ یَرَونَ المَلائِکَةَ) در آیه قبل که منصوب به (اذکر) مقدّر بود.

یعنی ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) یاد کن روزی را که آسمان شکافته شود (بالغمام) غمام ابر سفیدی را گویند که در بالای آسمانها نمایان است و شاید همانست که در اینکه زمان آن را کهکشانها نامند و گویند بابر سفید نازل تنگی ماند که شبها در زمین مانند طریق و خطی کشیده نمایان است و آن از همه آسمانها بزرگتر و فوق همه کرات است و شاید اشاره بهمین دارد قوله تعالی در سوره بقره آیه ۲۰۶ (هَل یَنظُرُونَ إِلّا أَن یَأتِیَهُمُ اللّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الغَمامِ وَ المَلائِکَةُ).

(سخنان مفسّرین در توجیه آیه)

۱- بـاء در (بالغمام) بمعنی (من) است یعنی آسـمان از غمام شـکافته گردد ۲- بـاء (بالغمـام) بمعنی (مع) است مثل اینکه گفته شود (اخذت برمته و اشتریت الدار بآلاتها) یعنی آسمان با ابر شکافته میشود.

۳- بـاء (بالغمـام) بمعنی (علی) است مثـل اینکه گفته شود (رکـب الامـیر بسـلاحه و خرج بثیـابه) یعنی آسـمان در حـالی که شـکافته میشود بالای او ابر باشد ۴- باء بمعنی (عن) است مثل (رمیت بالقوس و عن القوس) و بنا بر اینکه قول چنین میشود آسمان بشکافد و از بالای آن ابر پدید آید.

بروایت إبن عباس آسـمان دنیا شـکافته میگردد و اهلش فرود میآیند و آنها زیادترند از آنچه در زمین است از جنّ و انس پس از آن آسـمان دوم شـکافته میگردد و اهلش فرود میآیند و آنها از آنچه در آسمان اول بود زیادترند و همچنین هر آسمانی شکافته میگردد اهل و آن زیادتر از آسمان پائین‌تر آنند تا آسمان هفتم. (مجمع البیان)

۵- در تفسیر طنطاوی راجع باین آیه بیانی دارد که برای وضوح اجمالی از آن را ترجمه مینمائیم:

چنین گفته: قبلا از اینکه تفسیر دانا شدی که ستارگانی که بشر بر آن متفطن شده‌اند صدها ملیونها میباشند و در علوم ظاهر شده که اطراف سیّارات قمرها و شمسها و ستارگانی است همین طوری که اطراف شمس ما است و اینکه خورشیدهای عظیمی که بزرگتر از خورشـید ما است از آن بغمام طائر تعبیر مینمودنـد و آن را سـدیم جمع او سدم مینامیدند و میگفتند روزی اینکه شمسـها بر میگردد بسیرت اول یعنی منحل و منهـدم خواهنـد گردیـد و در جوّ پراکنده میگردند همان طوری که اوّل چنین بودند و پس از ملیونها سال خلقت تازه‌ای پیدا مینمایند و بهیئت کواکب جدید میآیند و خدای تعالی در آنها مخلوقات تازه‌ای می‌آفریند.

و قبلاـ دلیـل علمـاء گذشـتگان را بر اینکه مطلب گفتیم و در اینکه زمان ما مشاهـده کرده‌انـد که شـصت هزار ستاره که تازه پـدید گردیـده بعضـی از آنها نزدیک است خلقتش تمام گردد و بعضـی تازه شـروع بآفرینش آنان شده و بعضـی بین بینند و تمام مجهّز و آمـاده گردیده‌انـد برای اینکه عوالمی گردنـد مثل عـالم شمسـی مـا و سـیّارات مـا و قمرهـای مـا پس اینکه بود دلیل بر اینکه علماء میگفتند اینکه شمس و آنچه اطراف وی است قدیم است و آن عبارت از غمام طائر دائر است چنانچه امروز او را می‌بینند.

و در اینجا می‌گوییم قوله تعالی (وَ یَومَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالغَمامِ) یعنی خورشید ما و ستارگان و بعض خورشیدهای دیگر و سیّارات آنها شبیه‌ترنـد بغمـام (ابر نازک) و آن بالاخره ناری میگردد متفرّق در جوّ، و آسـمانی که ما مشاهـده مینمائیم از اینکه عالم لطیفه پـدید گردیـده که ما آن را برنگ ازرق مشاهـده مینمائیم و ممکن نیست رنگ بـدون متلوّن (یعنی بدون جسـمی) ظاهر گردد و آن متلوّن همین عالمی است که آن را (اثیر) مینامند، و در سوره بقره گفتیم کسی که آسمان اثیریّه را انکار نماید او بعلوم متقدّمین و متأخّرین جاهل گردیده زیرا تماما

خلاـء را محال میداننـد و همه میگوینـد فضاء مملوّ است بچیزی که آن را (اثیر) نامنـد و آن جسـمی است که ضوء کواکب را بخود میگیرد و بما میرسانـد، و در آنجا گفتیم که در برهان قدماء و محدّثین در قوله تعالی (ثُمَّ استَوی إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ) نظر کن و تعجّب کن که چگونه آسمانها را دخان و غمام نامیده، و نیز فرموده (انهما کانَتا رَتقاً فَفَتَقناهُما) پس تعجّب کن از قرآن و حکمت و عجـائبه و انظر کیف یقول هنـا (وَ یَومَ تَشَـقَّقُ السَّماءُ بِالغَمامِ وَ نُزِّلَ المَلائِکَةُ تَنزِیلًا المُلکُ یَومَئِذٍ الحَقُّ لِلرَّحمنِ الـخ). (پایان) المُلکُ

یَومَئِذٍ الحَقُّ لِلرَّحمنِ وَ کانَ یَوماً عَلَی الکافِرِینَ عَسِیراً، وَ یَومَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیهِ یَقُولُ یا لَیتَنِی اتَّخَذتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا (تا قوله تعالی) وَ کانَ الشَّیطانُ لِلإِنسانِ خَذُولًا در اینکه آیات برسولش خبر میدهد که ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) یاد کن ظالم ستمکار را که وقتی آثار عذاب را معاینه مینماید چنان حسرت و ندامتی وی را میگیرد که مثل آدم متأسّف غضبناک دست خود را بدندان میگزد و لبهای خود را میجود و دندانهای خود را بهم میمالد و از روی ندامت و پشیمانی میگوید ای کاش تابع رسول گردیده بودم و قدم پشت قدم رهنمایان و هادیان حق تعالی گذارده بودم و چنین روز سختی را ندیده بودم.

و نیز میگوید ای وای بر من ای کاش با فلان دشمن خدا که در مقام اغواء و گمراهی من بود دوستی نکرده بودم که پس از آنکه طریق هدایت بر من آمد مرا گمراه گرداند.

شأن نزول آیه بروایت إبن عباس اینکه آیه در باره عقبهٔ بن ابی معیط و ابیّ بن خلف فرود آمده که اینکه دو نفر با هم رفاقت و دوستی داشتند و عادت عقبه چنین بود که هر وقت از سفر برمیگشت مردم را بضیافت خود میطلبید وقتی بعادت معهود ضیافت نمود چون با حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مجالست قدیمی داشت حضرتش را دعوت نمود وقتی طعام حاضر شد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود من غذا نمیخورم

صفحه : ۱۸۵

مگر وقتی که شهادتین بگویی عقبه گفت (اشهد ان لا اله الا اللّه و اشهد انّ محمدا رسول اللّه) آن وقت حضرت غذا خورد. وقتی اینکه خبر بابی بن کعب رسید نزد وی آمد و او را ملامت نمود و گفت مگر از دین برگشته‌ای که سخن محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میپذیری عقبه گفت از دین خود برنگشته‌ام لکن چون و مهمان من بود و گفت غذا نمیخورم مگر اینکه اینکه کلمه را بگویی و بر من گوارا نبود و حیاء کردم که مهمان من غذا نخورده از خانه‌ام بیرون برود، ابی بوی گفت از تو راضی نمیشوم هرگز مگر اینکه بروی نزد او و آب دهن بر روی او بیندازی، عقبه پس از آن که قبول کرد چنین کند نزد پیغمبر اکرم (ص) آمد در حالی که آن حضرت در دار الندوه در سجده بود آب دهن نجس خود را حواله روی مبارکش نمود حضرت فرمود ای عقبه تو را چنین می‌بینم که از مکّه بیرون نمیروی مگر اینکه سر تو را بشمشیر برداریم، اینکه بود که در جنگ بدر عقبه را اسیر نمودند و بعد از اتمام جنگ سر او را از تنش جدا گردانیدند و ابی بن خلف را رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدست خود در جنگ احد کشت، و بروایت ضحاک آب دهن آن کافر دو شعله آتش گردید و برگشت و هر دو طرف صورتش را سوزانید و تا وقتی که مرد اثرش در صورتش باقی ماند.

و بعضی گفته‌اند آیه اطلاق دارد و شامل میگردد هر کافر و ظالمی را که در ظلم و کفر تابع ظالم و کافر دیگری گردد، و ابی عبد اللّه علیه السلام فرموده مردی از قریش نیست مگر اینکه در باره او یک آیه یا دو آیه نازل نشده باشد که او را ببهشت رهنمایی نماید یا بجهنّم و آتش کشاند و بعد از آن فرمود جاری میشود حکم در اینکه آیات در باره کسانی که بعد از آنها میباشند (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا). (مجمع البیان) وَ قالَ الرَّسُولُ یا رَبِّ إِنَّ قَومِی اتَّخَذُوا هذَا القُرآنَ مَهجُوراً (مهجور) مشتق از (هجر) است و بمعنی سخن بیهوده و هذیان است یعنی (جعله مهجورا فیه) و مفسّرین آیه را دو طور تفسیر کرده‌اند.

صفحه : ۱۸۶

اول- گمان کفار چنین بود که قرآن سخن باطل و متضمّن هذیان و از اساطیر اوّلین است.

دوّم- هر وقت قرآن را میشنیدند سخنهای لغو و هذیان در میان میانداختند قوله تعالی (لا تَسمَعُوا لِهذَا القُرآنِ وَ الغَوا فِیهِ) و بنا بر اینکه معنی مهجور بمعنی کلامی است که کفّار موقع استماع آن سخن لغو در میان می‌انداختند که دیگران استماع ننمایند.

خلاصه خدای تعالی حکایهٔ از قول رسولش خبر میدهد که حضرتش در مقام شکایت از قوم چنین گفته یا در قیامت چنین میگوید ای پروردگار من اینکه مردم قرآن را مهجور گردانیدند.

بروایت انس بن مالک حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود (هر کس قرآن را بیاموزد و بداند و مصحف را در جایی بیاویزد و آن را تعهد نکند و در آن ننگرد قرآن روز قیامت آید و در وی بیاویزد و گوید خدایا اینکه بنده مرا مهجور کرد میان من و او حکم فرما.

وَ کَذلِکَ جَعَلنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا مِنَ‌الْمُجرِمِینَ‌وَ کَفی بِرَبِّکَ هادِیاً وَ نَصِیراً (عدوّ) را صفت میآورند هم برای مفرد و هم برای جمع و گفته میشود (رجل عدوّ و قوم عدوّ) و جمع آن (اعداء) است.

ظاهرا آیه در مقام تسلّی دل رسولش بر آمده وقتی که از قوم خود شکایت مینمود و گویا فرموده ای رسول اکرم غم مخور مردم گنهکار نفس پرست همیشه همین طور بوده و همیشه خواهند بود که با هادیان الی اللّه و سفر ای الهی دشمنی مینمودند و برای هر پیمبری دشمنانی از مردمانی پست پلید عصیان کار قرار دادیم و باید دانست قرار دادن چنین دشمنانی از روی اجبار نیست تا جبر لازم آید بلکه در اثر امر ما که پیمبران دعوت بیکتا پرستی مینمودند و آن خلاف میل و عادت آنها بود با پیمبران دشمنی میکردند و چون طبیعت آنها چنین بود و مجاهده با نفس خود ننمودند که عقلشان را بکار بیندازند ما آنها را بحال خود

صفحه : ۱۸۷

میگذاریم و آنان باقتضای عملشان دشمن پیمبران میشدند.

خلاصه دعوت پیمبران که بامر خدا بود سبب دشمنی آنها گردیده در اینجا سبب را بجای مسبّب قرار داده و دشمنی آنان را بجعل خود بحساب آورده و پروردگار تو برای تو کافی است که راهنما و یار و یاور تو باشد یعنی تو رسول و پیمبر ما میباشی بچنین مردمانی اعتنا مکن و آنان را بحال خود واگذار.

وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَو لا نُزِّلَ عَلَیهِ القُرآنُ جُملَهً واحِدَهً کَذلِکَ (نزل) بمعنی (انزل) مثل (اخبر) کفّار گفتند چرا قرآن یک دفعه و در یک وقت مثل تورات و انجیل و باقی کتب آسمانی نازل نگردید.

(کذلک) جواب سخن آنها است و خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که ما اینکه طور قرآن را آیه آیه فرود آوردیم و در اینکه ترتیب حکمتهایی منطوی گردیده:

۱- لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ (لام) تعلیل است یعنی برای تقویت و استحکام قلب تو چنین کردیم تا اینکه بصیرت تو زیاد گردد زیرا در هر حادثه‌ای که رخ دهد و در هر موقع لزوم که بتدریج وحی فرود آید قلب تو را قوی میگرداند و بصیرت تو را زیاد میکند در محل خود بدلیل و تجربه مبرهن گردیده که یکی از سباب نفوذ علم و دانش در قلب آدمی القائات است که شیئا فشیئا مطلبی یا بتوسط گفتار یا از جهات دیگر القاء بنفس گردد همین طور که می‌بینیم تمام علوم و معارف ابتدائا بتوسط القاء و آموزش استادان و دانش آموزان پدید گردیده که بتدریس و تعلیم متدرجا از راه گوش تلقین بدانش جویان نموده‌اند.

ببین طفل که ابتدائا قدرت بر سخن گویی ندارد چگونه بتلقین مادر و پدر و دایه کم کم سخن‌گو میگردد اگر اینکه القائات تدریجی نبود ابدا طفل هیچ وقت سخن‌گو نمیگرید.

در مدّتی از زمان پیش پس از آنکه در ذهنم خطور نمود که چه حکمتی

صفحه : ۱۸۸

است که ما مأمور گردیده‌ایم که نماز و دعاء را بزبان بگوئیم خدای عالم که از ما فی الضمیر ما آگاهست اگر معانی همین اذکار را

در قلب خود خطور دهیم کافی خواهد بود، متفطّن گردیدم که شاید یکی از حکمتهای آن همین القاء بنفس است که الفاظ آیات و دعاء و غیر آن از دهن و زبان ما بیرون آید و از راه گوش وارد (حسّ مشترک) ما گردد و در خزینه قوّه خیال محفوظ گردد و بکثرت تلاوت معانی و حقائق اذکار ملکه نفسانی ما گردد و در قلب ما رسوخ نماید و همین القائات اگر با توجّه توأم گردد نفس بقدر استعداد بصفت علم و صفات حمیده متّصف میگردد زیرا که نفس بشر بوجهی مؤثّر است و بوجه دیگر متأثّر.

۲- بقول بعضی کتب انبیاء که یک دفعه فرود آمده برای اینکه بود که آنها با سواد و نویسنده بودند آنچه بآنها وحی میشد میخواندند و مینوشتند و آن را محفوظ میداشتند و نبیّ خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم امّی بود یعنی چیزی نمی‌نوشت اینکه بود که برای اینکه آیات قرآن را حفظ نماید بتدریج آیه آیه بر او نازل میشد.

ولی ظاهرا اینکه توجیه بنظر درست نمیآید زیرا که در جایی خطاب بحضرتش نموده که تو در حفظ قرآن عجله نکن (إِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّکرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ) سوره حجر آیه ۹.

۳- در آیات قرآن ناسخ و منسوخ هست و نمیشود ناسخ و منسوخ یک دفعه نازل گردد که اجتماع ضدّین میشود زیرا که بازگشت ناسخ و منسوخ بامر و نهی میگردد.

و نیز بعضی از آیات جواب سؤال است که البته سؤال جلوتر از جواب واقع میگردد. و نیز در بعض آیات انکار چیزی است که قبلا واقع گردیده یا حکایات چیزی است که فعلا جاری است، اینکه توجیهاتی است که مفسرین راجع بآیه نموده‌اند.

وَ رَتَّلناهُ تَرتِیلًا (ترتیل) بمعنی تبیین است یعنی آیات را بیک نسق و استقامت و سهولت

صفحه : ۱۸۹

و تأنّی فرود آوردیم (قال الراغب: الرّتل اتساق الشیء و انتظامه علی استقامة یقال رجل رتل الاسنان، و الترتیل ارسال الکلمة من الفم بسهولة و استقامة، قال تعالی و رتّل القرآن ترتیلا. (پایان) و از عبد اللّه بن عباس نقل میکنند که گفته (ترتیلا) یعنی آیات را مبیّن و ظاهر گردانیدیم.

دیگری گفته یعنی آیات را متفرّق گردانیدیم و در مدّت بیست و سه سال بتدریج نازل گردانیدم.

وَ لا یَأتُونَکَ بِمَثَلٍ إِلّا جِئناکَ بِالحَقِّ وَ أَحسَنَ تَفسِیراً شاید مقصود از ضمیر جمع در (یأتونک) کفّار مکّه باشند که همیشه در مقام اینکه بودند که دسیسه چینی کنند و بمثلهای عجیب و کنایات و اعتراضات رکیک جلو کلام خدایی را بگیرند اینکه آیه برسولش خبر میدهد که اینان هر مثل باطل یا هر سخن مزخرفی بیاورند و بخواهند جلو آیات را بگیرند ما در مقابل آن کلام حقّی و بیان واضحی میآوریم که مثلهای آنها را باطل گردانند (جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ إِنَّ الباطِلَ کانَ زَهُوقاً) باطل مقابل حقّ چطور میتواند عرض اندام نماید بلکه حقّ و اهل حقّ و سخن حقّ همیشه جلو باطل را میگیرد و باطل را زاهق و معدوم میگرداند.

الَّذِینَ یُحشَرُونَ عَلی وُجُوهِهِم إِلی جَهَنَّمَ جار و مجرور (عَلی وُجُوهِهِم) در موضع نصب است بنا بر اینکه حال است یعنی مشرکین بسوی جهنّم کشیده میشوند در حالی که منکوس باشند که بسر کشیده شوند یا بصورت کشیده میشوند تا بجهنّم واصل گردند.

أُولئِکَ شَرٌّ مَکاناً وَ أَضَلُّ سَبِیلًا بیان بدی حال کفّار و مشرکین و منزلگاه آنان است که بد جایگاهی برای آنها تهیّه و آماده شده، و نیز راه مرورشان که از طریق حق گمراه گردیدند بدترین راهها است که منجرّ باین حال سختی گردیده که از سر کشیده میشوند

صفحه : ۱۹۰

بجایگاه خودشان در دوزخ یا بصورت کشیده شوند پس مکانشان بدترین مکانها است و طریق سیرشان که منجرّ بچنین مکانی میگردد کج‌ترین و بدترین راه سلوک آنها است.

وَ لَقَد آتَینا مُوسَی الکِتابَ (تا قوله تعالی) وَ أَصحابَ الرَّسِّ پس از نقل کلام مشرکین و اعتراضات آنان و پاسخ گفتار و پاداش اعمال آنها در اینکه آیات شروع مینماید بداستان پیمبران پیشین مثل موسی (ع) و نوح (ع) و باقی پیغمبران که چون آنها را تکذیب نمودند (فَدَمَّرناهُم تَدمِیراً) ما آنان را هلاک گردانیدیم و دمار از آنها بر آوردیم یعنی آنها را بسخت‌ترین عذاب اعدام نمودیم و قوم نوح را بطوفان غرق گردانیدیم و آیت و نشانه برای مردم قرار دادیم.

وَ أَصحابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَینَ ذلِکَ کَثِیراً

(سخنان مفسرین در توجیه اصحاب رسّ)

۱- إبن عباس گفته آنها جماعتی بودند که در بیابانها صاحب چاهها بودند ۲- (رسّ) نام چاهی است معروف که جماعتی در آنجا فرود آمده و دارای چهارپایان و بت پرست بودند خدای تعالی شعیب را برسالت بر آنها فرستاد شعیب آنان را باسلام دعوت نمود نپذیرفتند و شعیب را اذیّت نمودند بشعیب وحی رسید که اینکه کافرین را هلاک خواهم نمود شعیب هر قدر آنها را تهدید بعذاب نمود فائده نبخشید بالاخره زمین آنها را فرو برد.

۳- (رسّ) نام دهیست در طرف یمامه خدای تعالی برای اهل آنجا پیمبری فرستاد آن پیمبر را کشتند اینکه بود که آنها بعذاب هلاک گردیدند. (قتاده) ۴- (اصحاب الرس) بقیه قوم صالح بودند و رسّ آن چاهی بود که در آنجا فرود آمده بودند و اینکه همان چاهی است که در قرآن در وصف او است (و بئر معطّلة و قصر مشید).

۵- (اصحاب الرس) جماعتی بودند و پیمبری بین آنان بود بنام حنظلة بن

صفحه : ۱۹۱

صفوان و در آنجا کوه بلندی بود که آن را فتح مینامیدند و سیمرغ مرغ بزرگی بود که از همه مرغها بزرگتر بود و بر پرهای وی همه طور الوانی نقش زده شده بود و نظر به اینکه دراز گردن بود آنها آن مرغ را عنقا مینامیدند آن از آن کوه پائین میآمد و تمام مرغها را صید میکرد روزی صید نیافت کودک کوچکی را بر بود، روز دیگر دختری صید نمود مردم آنجا شکایت بحنظله نمودند دعاء کرد صاعقه او را هلاک گردانید و نسلی از او باقی نگذاشت، اینکه بود که عرب چیزهای نایافت را بعنقاء مغرب مثل میزدند، پس از آن جماعت حنظله نبیّ (ع) را کشتند خدای تعالی آنان را هلاک گردانید. (سعید بن جبیر) و غیر اینها راجع به اینکه مقصود از (الرّس) چیست گفتاری از مفسّرین نقل شده، ما برای اختصار در همین جا سخن را کوتاه میگردانیم.

وَ کُلًّا ضَرَبنا لَهُ الأَمثالَ وَ کُلًّا تَبَّرنا تَتبِیراً (کلّا) منصوب بفعل مضمر است و در معنی ما آنها را تهدید نمودیم و حذر دادیم بمثالها و حکایات عجیب گذشتگان از انبیاء و امم آنها و عذابهایی که در اثر مخالت بر کفار و فسّاق فرود آمده و همه را خورد کردیم و مثل خاشاک در زمین فرو بردیم.

وَ لَقَد أَتَوا عَلَی القَریَةِ الَّتِی أُمطِرَت مَطَرَ السَّوءِ أَ فَلَم یَکُونُوا یَرَونَها بعض مفسّرین گفته‌اند: مقصود قریه سدوم از قوم لوط است و (مطر سوء) سنگ بارانی است که آنها را خورد نمود و در زیر زمین پنهان گردانید و اثر خرابی قریه سدوم در زمان حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باقی بوده، و چون اثر خرابی قریه سدوم تا زمان رسالت حضرت رسول (ص) باقی مانده و قریش در تجارتشان از قریه سدوم گذر مینمودند و اثر خرابی آن را میدیدند و سدوم قریه‌ئیست از مؤتفکات و گویند مؤتفکات پنج ده بوده و چهار عدد آن در اثر عذاب بر اهلش خراب گردیده بود و یکی از آنها را که اهلش مرتکب آن عمل قبیح نمیشدند باقی گذارده بود اینست که در اینکه آیه آنان را تهدید مینماید و تذکّر میدهد که

صفحه : ۱۹۲

همان طوری که اهل سدوم در اثر مخالفت هلاک گردیدند شما هم مبتلا بعذاب خواهید گردید.

بَل کانُوا لا یَرجُونَ نُشُوراً (بل) اضراب است و (لا یرجون) بمعنی (لا یتوقّعون) میباشد یعنی چون آنان منتظر جزای عمل خود نبودند از آنجا گذر مینمودند و مثل حیوانات که قوّه تدبّر و فکر در آنها مفقود است هیچ تدبّر نمیکنند تا اینکه متنبّه گردند و سبب اعدام اهل آنجا را بفهمند.

وَ إِذا رَأَوکَ إِن یَتَّخِذُونَکَ إِلّا هُزُواً أَ هذَا الَّذِی بَعَثَ اللّهُ رَسُولًا (ان) نافیه و (الّا) استثنائیّه یعنی کفّار تو را نمی‌بینند مگر اینکه از روی استهزاء و سخریّه با هم میگویند آیا اینکه آن کسی است که خدا وی را برسالت مبعوث گردانیده.

آری آنان جسم رسول را میدیدند و بنظر خوردی او را مینگریستند و خبر از آن روح ملکوتی و قوّه قدسی الهی او نداشتند.

صفحه : ۱۹۳

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۴۲ تا ۵۹]

اشاره

إِن کادَ لَیُضِلُّنا عَن آلِهَتِنا لَو لا أَن صَبَرنا عَلَیها وَ سَوفَ یَعلَمُونَ حِینَ یَرَونَ العَذابَ مَن أَضَلُّ سَبِیلًا (۴۲) أَ رَأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنتَ تَکُونُ عَلَیهِ وَکِیلًا (۴۳) أَم تَحسَبُ أَنَّ أَکثَرَهُم یَسمَعُونَ أَو یَعقِلُونَ إِن هُم إِلّا کَالأَنعامِ بَل هُم أَضَلُّ سَبِیلًا (۴۴) أَ لَم تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَو شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِناً ثُمَّ جَعَلنَا الشَّمسَ عَلَیهِ دَلِیلًا (۴۵) ثُمَّ قَبَضناهُ إِلَینا قَبضاً یَسِیراً (۴۶)

وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیلَ لِباساً وَ النَّومَ سُباتاً وَ جَعَلَ النَّهارَ نُشُوراً (۴۷) وَ هُوَ الَّذِی أَرسَلَ الرِّیاحَ بُشراً بَینَ یَدَی رَحمَتِهِ وَ أَنزَلنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً (۴۸) لِنُحیِیَ بِهِ بَلدَةً مَیتاً وَ نُسقِیَهُ مِمّا خَلَقنا أَنعاماً وَ أَناسِیَّ کَثِیراً (۴۹) وَ لَقَد صَرَّفناهُ بَینَهُم لِیَذَّکَّرُوا فَأَبی أَکثَرُ النّاسِ إِلّا کُفُوراً (۵۰) وَ لَو شِئنا لَبَعَثنا فِی کُلِّ قَریَةٍ نَذِیراً (۵۱)

فَلا تُطِعِ الکافِرِینَ وَ جاهِدهُم بِهِ جِهاداً کَبِیراً (۵۲) وَ هُوَ الَّذِی مَرَجَ البَحرَینِ هذا عَذبٌ فُراتٌ وَ هذا مِلحٌ أُجاجٌ وَ جَعَلَ بَینَهُما بَرزَخاً وَ حِجراً مَحجُوراً (۵۳) وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهراً وَ کانَ رَبُّکَ قَدِیراً (۵۴) وَ یَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَنفَعُهُم وَ لا یَضُرُّهُم وَ کانَ الکافِرُ عَلی رَبِّهِ ظَهِیراً (۵۵) وَ ما أَرسَلناکَ إِلّا مُبَشِّراً وَ نَذِیراً (۵۶)

قُل ما أَسئَلُکُم عَلَیهِ مِن أَجرٍ إِلّا مَن شاءَ أَن یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا (۵۷) وَ تَوَکَّل عَلَی الحَیِّ الَّذِی لا یَمُوتُ وَ سَبِّح بِحَمدِهِ وَ کَفی بِهِ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبِیراً (۵۸) الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما فِی سِتَّةِ أَیّامٍ ثُمَّ استَوی عَلَی العَرشِ الرَّحمنُ فَسئَل بِهِ خَبِیراً (۵۹)

صفحه : ۱۹۴

(ترجمه)

کافرین گفتند نزدیک بود محمّد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) ما را از خدایان خود گمراه گرداند اگر نبود که ما شکیبایی نمودیم (و بر بت‌پرستی ثابت ماندیم) (در جواب آنها فرموده) آن وقتی که عذاب را معاینه بینند بزودی میدانند که کیست گمراه‌تر از آنها (۴۲)

ای محمّد آیا تو دیدی کسی را که خواهش خود را اله خود گرفت آیا تو بر چنین کسی و کیل میباشی (۴۳)

ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) آیا گمان میکنی بیشتر آنان گوش شنوا و تعقّل دارند آنها نیستند مگر مثل چهارپایان بلکه آنها گمراه‌تر از حیوان میباشند (۴۴)

آیا تو ندیدی چگونه پروردگار تو سایه را بگسترانید و اگر میخواست سایه را ساکن قرار میداد پس شمس را بر آن سایه دلیل قرار دادیم (۴۵)

سپس آن سایه را تدریجا بسوی خود میگیریم (۴۶)

خدا آن کسی است که شب را برای شما پوشش قرار داده و خواب را سبب آسایش شما و روز را قرار داد برای جنبش و حرکت شما (۴۷)

و خدا آن کسی است که باد را از بین دست رحمت خود فرستاده که بشارت دهنده باشد (بنزول باران) و از آسمان آب (باران) طاهر و طاهر کننده نازل گردانیدیم (۴۸)

تا آنکه بآن باران بلدهای مرده را زنده گردانیم و چهارپایان و مردمان بسیاری

صفحه : ۱۹۵

را سیراب کنیم (۴۹)

و ما آب باران را در اوقات مختلفه بین مردم گردانیدیم برای اینکه متذکر نعمتهای ما گردند و بیشتر مردم ابا کردند و نگرفتند مگر کفر و ناسپاس (گردیدند) (۵۰)

و اگر میخواستیم برای هر دهی پیمبری میفرستادیم (۵۱)

ای رسول کافرین را اطاعت نکن و با آنان جنگ کن جنگهای بزرگ (۵۲)

خدا آن کسی است که دو دریا را بهم آمیخته یکی آب شیرین گوارا و دیگر آب شور تلخ و بین آن دو دریا وسطی قرار داده که حائل و مانع بین آنها گردد (۵۳)

و خدا آن کسی است که از آب بشر را آفرید پس بین آنها نسب و پیوند قرار داد و پروردگار تو توانا است (۵۴)

اینکه مشرکین بغیر خدا عبادت میکند چیزی را که نه عبادتش بآنها نفع میرساند و نه در ترکش بآنها ضرر میزند و کافر بر نافرمانی پروردگار خود یاور شیطان است (۵۵)

ای رسول ما تو را نفرستادیم مگر مژده دهنده (مؤمنین) و تهدید کننده (کافرین) (۵۷)

(بآنان) بگو من از شما هیچ اجر و مزدی نمیطلبم مگر کسی را که بخواهد بسوی پروردگار خود راهی را بگیرد (۵۷)

ای محمّد (ص) اعتماد کن (بر خدای) زنده‌ای که هرگز نمیرد و بحمد او تسبیح کن و بس است که او ببندگان خود آگاهست (۵۸)

آن کسی که آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است در شش روز آفریده پس بر عرش خدای رحمان مستولی گردید پس از او سؤال کن که او خبیر (و دانا است (۵۹).

صفحه : ۱۹۶

(توضیح آیات)

اشاره

إن کادَ لَیُضِلُّنا عَن آلِهَتِنا لَو لا أن صَبَرنا عَلَیها از اینکه آیه چنین فهمیده میشود که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خیلی در امر رسالت و تبلیغ جدیّت مینموده بطوری که نزدیک بود در اثر کوشش آنها را بتوحید بکشاند.
(ان) مخفّفه از مثقّله و ضمیر شأن در آن مستتر است که در تقدیر (انّه) میشود و جواب (لولا) محذوف است یعنی اینکه رسول (ص) اینکه مشرکین نگرفته‌اند تو را مگر در مورد استهزاء و چنین گویند: نزدیک بود محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ما را گمراه گرداند و ما را از عبادت بتهایمان باز دارد اگر نبود که ما در عبادت و پرستش بتهایمان جدیّت نموده و صبر کردیم. و شاید غرض آنان چنین بوده که ما چون در عبادت بتها استقامت نمودیم باعجاز بتها بود که فریب اینکه مردم را نخوریم و ایمان بخدای یکتا آوریم.
وَ سَوفَ یَعلَمُونَ حِینَ یَرَونَ العَذابَ مَن أَضَلُّ سَبِیلًا تمام جواب گفتار مشرکین است که چنین گمان میکردند اگر تابع رسول و قرآن و دین حقّ گردند از طریق راستی و درستی گمراه گردیده‌اند و سعادت خود را در پرستش بتهایی که بعضی از آنها بدست خود تراشیده بودند میدانستند و اینان غافل بودند و نمیدانستند که چقدر منحرف گردیده‌اند وقتی در قیامت یا هنگام مرگ که بآنها خیلی نزدیک است عذاب را معاینه مینمایند آن وقت خواهند دانست که آنها گمراه بودند یا اشخاصی که تابع دین حق گردید (مَن أَضَلُّ سَبِیلًا) پاسخ سخن آنها است اشاره به اینکه بزودی میدانند که گمراه کی است.
أَ رَأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنتَ تَکُونُ عَلَیهِ وَکِیلًا بهمزه استفهامی که در مقام تعجّب آرند خطاب برسولش نموده که آیا دیدی آن کسی را که هوای خود را اله خود گرفت آیا تو نسبت بچنین کسی

صفحه : ۱۹۷

که هوای نفسانی خود را اله خود قرار داده اعتماد میکنی و امیدواری که بدین حقّ بگرود و ایمان آورد و آیا توانی وی را اجبار نمایی هرگز نتوانی، قوله تعالی در سوره غاشیه آیه ۲۲ (لَستَ عَلَیهِم بِمُصَیطِرٍ) یعنی نیستی تو بر اینها مسلّط زیرا که فردا بشر بایستی باختیار ایمان بیاورند ایمان اجباری نتیجه بخش نخواهد بود.
أَم تَحسَبُ أَنَّ أَکثَرَهُم یَسمَعُونَ أَو یَعقِلُونَ إِن هُم إِلّا کَالأَنعامِ در اینکه آیه به (ام) منقطعه خطاب برسولش نموده ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تو چنین گمان میکنی که اکثر اینکه مشرکین و کفّار گوش شنوا دارند که سخن تو را استماع نمایند یا صاحب عقل و رویّه‌اند و تعقّل مینمایند و در ادلّه توحید و آیات قرآن تدبّر میکنند تا اینکه صحّت گفتار تو را بیابند و ایمان آورند چنین نیست که گمان کرده‌ای نیستند اکثر آنها یعنی آنان که ایمان نیاوردند مگر مثل چهارپایان در عدم تعقّل و فکر.
بَل هُم أَضَلُّ سَبِیلًا (بل) اضراب است یعنی چنین نیست که گمان کرده‌ای بلکه آنها گمراه‌تر از حیواناتند زیرا حیوانات بهمان طریقی که وظیفه آنها است سلوک مینمایند و براه کج نمیروند و مطیع امر تکوینی اله گردیده و از آنچه برای آن آفریده شده‌اند تخطّی نمینمایند و آن قوّه و استعدادی که برای ترقّی و تعالی ببشر داده شده و وسائلی که در دسترس وی گذارده شده برای اینکه درجات کمال را بپیماید و خود را بکمال انسانیت برساند برایگان از دست داده و بیراهه رفته‌اند و خود را باسفل سافلین طبیعت پرتاب گردانیده‌اند اینکه است که اینان از چهارپایان گمراه‌تر محسوب میگردند.
أَ لَم تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَو شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِناً

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- برای ایضاح معنی آیه مختصر و خلاصه‌ای از بیان شیخ طبرسی (ره)

صفحه : ۱۹۸

در اینجا ترجمه مینمائیم:

(أَ لَم تَرَ إِلی رَبِّکَ) آیا نظر نکردی بصنعت پروردگار خودت و قدرت او که چگونه سایه را کشید یعنی آن را ممتدّ و منبسط قرار داد برای آنکه مردم از آن منتفع گردند و اگر میخواست قرار میداد آن را ساکن یعنی آن را ملتصق میگردانید باصل هر ذی ظلّی از بناها و درختها و اگر چنین بود احدی از آن منتفع نمیگردید، خدای سبحان انبساط ظلّ (سایه) و امتداد آن را حرکت ظلّ نامید و عدم حرکت و امتداد آن را سکون نامید و معنی قوله تعالی (ثُمَّ جَعَلنَا الشَّمسَ عَلَیهِ دَلِیلًا) اینکه است که مردم بخورشید و حالات آن از سیر و حرکت آن بحال ظلّ پی میبرند که در مکان ثابت است یا زائل، وسیع است یا متقلص و اگر شمس نبود ظلّ و سایه شناخته نمیگردید و نیز اگر نور نبود ظلمت شناخته نمیشد و معنی (قبضته الیه) یعنی سایه را میگیرد و بتدریج کم میکند تا موقع ضحی یعنی وسط روز و در اینکه طور گرفتن منافع بسیاری منطوی است و اگر یک دفعه سایه گرفته میشد اکثر امور مردم معطل میگردید زیرا که تمام امور مبتنی بر شمس و سایه آن است، اما فائده (ثمّ) در اینکه دو جا برای بیان فضائلی است که بین امور سه‌گانه منطوی است و تباعدی که بین آنها است تشبیه نموده بتباعدی که ما بین حوادث در وقت است. (پایان) شاید مقصود از فضائل سه‌گانه در بیان طبرسی: اول- امتداد ظلّ و عدم سکونت آنست. دوم- دلالت نمودن شمس بر سایه. سوم- قبض کردن و گرفتن سایه و وقوع تدریجی آن بدست قدرت حق تعالی.

بقولی چون ظلّ امریست متوسط بین ضوء خالص و ظلمت خالص و آن ما بین طلوع فجر است تا بر آمدن آفتاب و چنین است کیفیاتی که داخل سقف و دیوارها است اینست که بعض از مفسرین گفته‌اند مقصود از امتداد سایه همان سایه بین الطلوعین میباشد که در آن وقت نه ظلمت است نه آفتاب. (فخر رازی) لکن ممکن است در اینکه آیه توجیه دیگری بشود و گفته شود شاید آیه

صفحه : ۱۹۹

اشاره دارد بحرکت زمین چنانچه در هیئت جدید ثابت نموده‌اند که زمین حرکت وضعی و انتقالی دارد و در هر شبانه روز یک دفعه بدور خود میچرخد و شب و روز از حرکت دوری آن پدید میگردد و آن طور نیست که علماء هیئت قدیم میگفتند که زمین همیشه ساکن و خورشید متحرّک است و هر شبانه روزی یک دور بگرد زمین میچرخد و شب و روز پدید میگردد.

و شکی نیست که ظلّ از حائل شدن چیز ضخیمی پدید میگردد که بین شمس و ما وراء آن حاصل گردد اینست که چون زمین جسم ضخیم است در موقع حرکت طرفی که مقابل خورشید واقع گردیده بنور خورشید روشن و روز است و آن طرف دیگرش که پشت وی است تاریک و شب است.

بنا بر صحّت اینکه کشف معنی آیه واضح‌تر میگردد و میتوان آیه را اینکه طور توجیه نمود که خدای تعالی بپیمبرش خبر میدهد که ای رسول گرامی آیا ندیدی یعنی بنظر عبرت ببین و بنگر که چگونه پروردگار تو بحرکت دوری زمین سایه را ممتدّ گردانیده و آن را گسترانیده تا آنکه زمین از حرارت دائمی آفتاب کاهیده نگردد اگر امتداد سایه زمین نبود از تابش همیشگی خورشید تمام موجودات زمین هلاک میگردیدند.

وَ لَو شاءَ لَجَعَلَه ساکِناً یعنی اگر میخواست زمین را ساکن و بی‌حرکت میگردانید تا آنکه سایه نیندازد و نور آفتاب را نپوشاند لکن مصلحت ایزدی چنین اقتضاء نموده که زمین حرکت دائمی داشته باشد و از اقبال آن بشمس و ادبار آن شب و روز پدید گردد که

در شب زمین و اهل آن استراحت نمایند و از حرارت زمین کاهیده گردد و نیز تا اینکه اشجار و گیاهها و باقی موجودات زمینی امرار حیات کنند و روز بنور آفتاب استضائه نمایند و امور زندگانی خود را تأمین گردانند.

ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمسَ عَلَيهِ دَلِيلًا یعنی خورشید را دلیل و سبب قرار دادیم بر امتداد سایه زمین یعنی بقرب

صفحه : ۲۰۰

و بعد زمین بطرف خورشید شب و روز پدید میگردد که اگر خورشید نبود و زمین حرکت نداشت سایه‌ای وجود نداشت یعنی اگر شمس نبود سایه‌ای شناخته نمی‌شد و اگر نور نبود ظلمت دانسته نمیگشت و در زمین موجودی پدید نمیگردید.

ثُمَّ قَبَضناهُ إِلَينا قَبضاً يَسِيراً شاید مقصود چنین باشد که پس از آنکه سایه زمین در شب پهن گردید و تمام روی زمین را پوشانید سایه را گرفتیم و زمین را بتدریج کشانیدیم بطرف خورشید، گرفتن سایه بگرفتن آن چیزی است که مانع گردیده از اینکه نور خورشید بما ورای آن برسد و چنین کردیم تا اینکه خورشید در آن طلوع نماید و موجودات زمینی از تاریکی شب نجات پیدا نماید.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيلَ لِباساً وَ النَّومَ سُباتاً (الی قوله تعالی) فَأَبى أَكثَرُ النّاسِ إِلّا كُفُوراً خدای متعالی در اینکه آیات و آیه بالا کمال قدرت و شمول رحمت خود را ارائه میدهد که افراد بشر بنظر تدبّر آثار الهی را بنگرند و از اثر پی بمؤثّر برند (جَعَلَ لَكُمُ اللَّيلَ لِباساً) تاریکی شب را لباس و ساتر نامیده و شب را بدو جهت تشبیه نموده بلباس: اول- همین طوری که لباس بدن را میپوشاند شب نیز روشنایی روز را می‌پوشاند. دوم- همانطوری که لباس بدن را از سرما و گرما محفوظ میدارد شب هم پوشش زمین است که زمین را از حرارت آفتاب حفظ می‌گرداند.

و اینکه نوم را (سبات) نامیده و روز را (نشور) خواب شب را تشبیه گردانیده بمردن و بیدار شدن از خواب را بزنده شدن در قیامت زیرا که خواب و بیداری شبیه بموت و حیاتند.

و بقولی (سباتا) یعنی شب را راحت بدن قرار داد از مشقّت عمل (وَ جَعَلَ النَّهارَ نُشُوراً) و روز را برای اینکه برای کسب معاش و حاجاتشان متفرق گردند (نشر و نشور) بمعنی زنده شدن و حیات پیدا نمودن بعد از مرگ است و مفرد و جمع آن یکسانست (هُوَ الَّذِي أَرسَلَ الرِّياحَ بُشراً) (نشرا) تخفیف

صفحه : ۲۰۱

(نشر) است و (بشرا) تخفیف (بشر) یعنی پروردگار شما آن کسی است که باد را بشارت دهنده آمدن باران در موقع خود قرار داده (بَينَ يَدَي رَحمَتِهِ) یعنی پیش از آمدن باران اشاره به اینکه باد و باران از سر چشمه رحمت و فیض منبسط فیاض وجود تراوش نموده.

وَ أَنزَلنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً (واو) عطف به جلو (هو الذی) است، یکی از بزرگترین نعمتهای الهی آب است قوله تعالی (وَ يُنَزِّلُ عَلَيكُم مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُم بِهِ) و آب را طهور نامیده زیرا که آب هم طاهر است هم مطهّر تمام خباثات و کثافات بآب مرتفع میگردد و اضافه بر اینکه بآب قذارات رفع میگردد طهارت آور است و نیز آب را سبب حیات موجودات قرار داده.

لِنُحيِيَ بِهِ بَلدَةً مَيتاً وَ نُسقِيَهُ مِمّا خَلَقنا أَنعاماً وَ أَناسِيَّ كَثِيراً (تا قوله تعالی) إِلّا كُفُوراً (لام) علت است در مقام علت و سبب انزال باران است یعنی آب طهور را از آسمان فرود آوردیم برای اینکه زمین مرده‌ای که در زمستان هیچ گیاهی از آن روئیده نمیشد و مرده‌ای می‌ماند آن را بآب زنده گردانیدیم تا آنکه آثار حیاتی پیدا کند و از آن نباتات پدیدار گردد باضافه آنچه را که آفریده شده از چهارپایان و حیوانات و افراد بشر را سیراب گردانیم و اعتراض باکثر افراد بشر نموده که اینها نعمتهای الهی را اباء و انکار کرده‌اند و

آن را ندیده می‌انگارند و عمل و رویّه آنان جز کفران نعمتهای الهی چیز دیگر نخواهد بود.

وَ لَو شِئنا لَبَعَثنا فِی کُلِّ قَریَةٍ نَذِیراً پس از آنکه در آیات بالا گفتار کافرین را بپیمبرش تذکّر میدهد که بگمان آنها پیروی کردن تو گمراهی و ضلالت است و پس از آن آیات قدرت و حکمت خود را در آفرینش و سعه رحمت در باد و باران یادآوری نمود در اینکه آیه شاید اشاره بشأن و مقام رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مینماید که اگر میخواستیم در هر دهی

صفحه : ۲۰۲

و شهری رسولی و پیمبری میفرستادیم لکن نظر بمقام بلندی که از جانب حق تعالی داری بایستی بر جنّ و انس تا روز قیامت رسول و پیشوا باشی و دین تو چون جامع تمام ادیان است و قانون تو بر تمام قوانین علوّ و برتری دارد زیرا که تمام احکامش در وسط نقطه اعتدال واقع گردیده اینکه است حکمتش اقتضاء ننموده که بر هر دهی رسولی جداگانه‌ای بفرستیم تو و دین تو برای هدایت کافی خواهد بود.

فَلا تُطِعِ الکافِرِینَ وَ جاهِدهُم بِهِ جِهاداً کَبِیراً پس تو با اینکه مقام بلندی که داری نباید تابع کافرین گردی که میخواهند تو را بمکر و خدعه تابع خود گردانند از آنان احتراز بنما و با آنها بقرآن که برهان بزرگی است در دست تو یا با نفس خود مجاهده نما و خود را از دسیسه کارهای آنها محکم نگاه دار که مبادا فریب گفتارشان را بخوری.

وَ هُوَ الَّذِی مَرَجَ البَحرَینِ هذا عَذبٌ فُراتٌ وَ هذا مِلحٌ أُجاجٌ الخ (مرج) ارسال و جاری گردانیدن آب است در مجرای خود مثل فرستادن حیوانات را در چراگاه، و بقولی (مرج) مخلوط گردیدن و در هم ریختن اشیایی است بیکدیگر قوله تعالی (فَهُم فِی أَمرٍ مَرِیجٍ) یعنی مختلط.

آیه باز گشت بآیات بالا است که عموم قدرت و فضل غیر متناهی خود را ببشر تذکّر میدهد که از سعه علم و حکمت او چنین است که دو دریا یکی را آب شیرین و خوش گوار گردانید مثل شطّ فرات و جیحون و امثال آن و دیگری را در منتهای تلخی و بین آن دو دریا فاصله قرار داد بطوری که بکلّی از هم جدا گردند با اینکه طبیعت آب سریان است بقدرت کامله الهی چنان از هم جدا گردیده که گویا بزبان حال هر یک بدیگری گویند (حجرا محجورا) من بکلّی از تو مهاجرت و دوری مینمایم.

وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهراً الخ (واو) آیه را عطف بآیات بالا داده یعنی آن کسی که شب را لباس قرار داد و آن کسی که باد را فرستاد و آن کسی که آب را از آسمان نازل گردانید و آن کسی که دو دریا را جاری

صفحه : ۲۰۳

گردانید همان است که از آب منی بشر را آفریده.

از کمال قدرت مربّی جهان چنین است که بشر را از آب نطفه منی آفریده و بین آنها نسبی و سببی قرار داده یعنی بین بشر از یکی از دو راه اتفاق و دوستی قرار داده که با هم آمیزش نموده و در امور زندگانی یکدیگر را کمک نمایند یکی از راه نسب و خویشاوندی و دیگر از راه سبب و پیوند گردیدن زناشویی.

از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که سبب آنهایی میباشند که ازدواج با آنها را حرام نموده، و از ضحّاک و قتاده و مقاتل نقل شده که نسب هفت است که خدای تعالی فرموده (حُرِّمَت عَلَیکُم أُمَّهاتُکُم وَ بَناتُکُم وَ أَخَواتُکُم وَ عَمّاتُکُم وَ خالاتُکُم وَ بَناتُ الأَخِ وَ بَناتُ الأُختِ) و صهر پنج است که در همان آیه بیان نموده (وَ أُمَّهاتُکُمُ اللّاتِی أَرضَعنَکُم (الی قوله) إِلّا ما قَد سَلَفَ).

إبن سیرین گفته آیه در باره امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده که او نسبت برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جامع هر دو منصب بود هم پسر عمّ رسول اللّه (ص) بود و هم داماد او هیچ یک از صحابه دارای چنین مقامی نبودند.

وَ یَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَنفَعُهُم وَ لا یَضُرُّهُم آیه در مقام مذمت کفار بر آمده و آنان را سرزنش مینماید که آنها عبادت نمیکنند غیر خدا را و آنچه که پرستش مینمایند نه در عبادت آنها نفعی عایدشان میگردد و نه در ترک آن ضرری بآنها اصابت مینماید.

وَ کانَ الکافِرُ عَلی رَبِّهِ ظَهِیراً (ظهیر) بر وزن فعیل و بمعنی اسم فاعل در زبانها شایع است و در اینجا بمعنی مظاهر و معاونت آمده اشاره به اینکه کافرین در پرستش بتها و عبادت آنچه غیر خدا است در دشمنی و عداوت و شرک و مخالفت معاون شیطان گردیده‌اند، و بقول بعضی (ظهیر) بمعنی هیّن است که کافر نزد حق تعالی ذلیل و حقیر است.

وَ ما أَرسَلناکَ إِلّا مُبَشِّراً وَ نَذِیراً پس از اظهار قدرت و شمول نعمت در اینکه آیه بالاترین تفضلاتی که بافراد

صفحه : ۲۰۴

بشر مبذول گردانیده تذکر میدهد و خطاب برسولش نموده که ما تو را برسالت نفرستادیم مگر برای دو مطلب یکی مژده دهنده باشی بمؤمنین ببهشت و مقامات اخروی، دیگر تهدید و انذار کننده کافرین و عذابهایی که در اثر کفر و جحود پیرامون آنان خواهد گردید.

قُل ما أَسئَلُکُم عَلَیهِ مِن أَجرٍ إِلّا مَن شاءَ أَن یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا ای محمّد (ص) باین مردم که شاید گمان میکنند که تو برای تبلیغ رسالت مال و جاه می‌طلبی و غرض تو بدست آوردن متاع دنیوی و حظوظات نفسانی است بگو من از شما مزدی نمیخواهم مگر آنچه را که خدا خواسته عمل کنید از انفاق مال (فی سبیل اللّه) و طلب رضای او تا آنکه از اینکه طریق راهی بسوی پروردگار خود پیدا نمائید.

(ما أَسئَلُکُم عَلَیهِ مِن أَجرٍ) مقول قول رسول است که اجر و مزد رسالت خود را در نزدیکی مؤمنین بخدا تذکر میدهد که گوید همین است اجر و پاداش من و اینکه کلام بر صدق ادعاء و اخلاص او شهادت میدهد و بما میفهماند که منتهای سعادت اینکه است که عمل نیک لذاته محبوب باشد نه برای غایت و فائده دیگری و چون نبوّت برای تکمیل بشر است و انبیاء نسبت بمردم مثل پدرها میباشند نسبت باولادها و همین طوری که پدرها از تربیت اولادشان طلب نمیکنند مگر ترقی و سعادت آنان را همین طور نه انبیاء و نه ملائکه و نه علمایی که صاحب خلوصند هیچ یک از آنها طلب نمیکنند مگر هدایت بشر را و در آن لذّتی است که در مال و جاه نیست، و در حدیثی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که بعلی علیه السّلام فرموده:

(اگر یک نفر بدست تو هدایت گردد برای تو بهتر است از

(حمر النعم).

وَ تَوَکَّل عَلَی الحَیِّ الَّذِی لا یَمُوتُ وَ سَبِّح بِحَمدِهِ وَ کَفی بِهِ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبِیراً ای رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تو در تحمّل بار رسالت و ایذاء مردم اتّکاء و توکل نما بر آن کسی یعنی آن خدایی که حی و زنده است و هرگز مرگ و نیستی پیرامون او نمیگردد و ما بتو چیزی عطاء میکنیم که کفایت امورت را نماید و از تو

صفحه : ۲۰۵

باز میداریم شرّ آنچه را که بتو اذیت کند اینست معنی (وَ تَوَکَّل عَلَی الحَیِّ الَّذِی لا یَمُوتُ).

و از بعض علمای گذشته نقل شده که گفته (باء) (به) زائده است و آیه اینکه طور است (کفاک اللّه) و (خبیرا) تمیز یا حال است یعنی چیزی از امور بندگان بر ما مخفی نیست ایمان آرند یا کافر گردند و مادر پاداش دادن آنان کافی میباشیم، و شاید غرض چنین باشد که امور بنده‌گان راجع بما است اگر خواستیم آنها را عذاب میکنیم یا آنان را از اعمال بدشان عفو مینمائیم.

الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما فِی سِتَّةِ أَیّامٍ بقول بعضی (الذی) صفت (الحیّ) در آیه جلو است و در محل جرّ است و

بقول دیگر ممکن است خبر مبتداء محذوف باشد یعنی آن خدایی که آسمان و زمین و آنچه بین آنها است در شش روز یعنی در مدّتی آفریده که در مدّت معادل با شش روز میگردد.

ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ الرَّحمنُ فَسئَل بِهِ خَبِیراً پس از آفرینش آسمانها و زمین آن را مستوی بر عرش گردانیده، و بیان (استوی) و (عرش الرحمن) در سوره سجده آیه سوم (اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرضَ وَ ما بَینَهُما فِی سِتَّةِ أَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ الخ) در جلد هشتم اینکه تفسیر مشروحا بیان شده تکرار نشود.

سخنان مفسرین در توجیه (فَسئَل بِهِ خَبِیراً) ۱- سؤال کن از مردی که بخدا عارف و عالم باشد که چون از خدا سؤال کنی او را بشناسد آن طوری که حقّ شناختن او است و تو را بحقّ جواب دهد.

۲- (فَسئَل بِهِ خَبِیراً) مقصود بخبیر خدا است یعنی او را از او بپرس و باین معنی (به) در آیه بمعنی (عنه) میباشد یعنی کسی که خبیر باشد.

(إبن جریر) ۳- یعنی از خلقت آسمانها و زمین در شش روز و استواء رحمن علی العرش

صفحه : ۲۰۶

سؤال کن از عالمی که تو را بحقیقت آن خبر دهد زیرا که آفرینش آسمان و زمین در شش روز معنایی دارد غیر از آنچه عامه مردم میفهمند الخ.

(طنطاوی)

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۶۰ تا ۷۷]

اشاره

وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحمنِ قالُوا وَ مَا الرَّحمنُ أَ نَسجُدُ لِما تَأمُرُنا وَ زادَهُم نُفُوراً (۶۰) تَبارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِیها سِراجاً وَ قَمَراً مُنِیراً (۶۱) وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیلَ وَ النَّهارَ خِلفَةً لِمَن أَرادَ أَن یَذَّکَّرَ أَو أَرادَ شُکُوراً (۶۲) وَ عِبادُ الرَّحمنِ الَّذِینَ یَمشُونَ عَلَی الأَرضِ هَوناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً (۶۳) وَ الَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِم سُجَّداً وَ قِیاماً (۶۴)

وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصرِف عَنّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها کانَ غَراماً (۶۵) إِنَّها ساءَت مُستَقَرًّا وَ مُقاماً (۶۶) وَ الَّذِینَ إِذا أَنفَقُوا لَم یُسرِفُوا وَ لَم یَقتُرُوا وَ کانَ بَینَ ذلِکَ قَواماً (۶۷) وَ الَّذِینَ لا یَدعُونَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا یَقتُلُونَ النَّفسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالحَقِّ وَ لا یَزنُونَ وَ مَن یَفعَل ذلِکَ یَلقَ أَثاماً (۶۸) یُضاعَف لَهُ العَذابُ یَومَ القِیامَةِ وَ یَخلُد فِیهِ مُهاناً (۶۹)

إِلاّ مَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً (۷۰) وَ مَن تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللّهِ مَتاباً (۷۱) وَ الَّذِینَ لا یَشهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغوِ مَرُّوا کِراماً (۷۲) وَ الَّذِینَ إِذا ذُکِّرُوا بِآیاتِ رَبِّهِم لَم یَخِرُّوا عَلَیها صُمًّا وَ عُمیاناً (۷۳) وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَب لَنا مِن أَزواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا قُرَّةَ أَعیُنٍ وَ اجعَلنا لِلمُتَّقِینَ إِماماً (۷۴)

أُولئِکَ یُجزَونَ الغُرفَةَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّونَ فِیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً (۷۵) خالِدِینَ فِیها حَسُنَت مُستَقَرًّا وَ مُقاماً (۷۶) قُل ما یَعبَؤُا بِکُم رَبِّی لَو لا دُعاؤُکُم فَقَد کَذَّبتُم فَسَوفَ یَکُونُ لِزاماً (۷۷)

صفحه : ۲۰۷

(ترجمه)

وقتی (بکافرین) گفته شد که برای خدای رحمن سجده کنید آنان گفتند خدای رحمن کیست آیا ما سجده کنیم برای آنکه شما ما را امر میکنید و نفرت آنها افزوده گردید (۶۰)

بزرگوار و مبارك است آن کسی که قرار دار در آسمانها برجها و در آنها قرار داد چراغی و ماه درخشنده روشن (۶۱)

و او آن کسی است که شب و روز را در پی هم قرار داد برای کسی که بخواهد متذکر گردد یا بخواهد شکرگزاری نمایند (۶۲)

و بنده‌گان خدای رحمن کسانی میباشند که بآرامی در زمین راه میروند و وقتی جهّال بآنها خطاب نمودند با سلامت (و خوش رویی) بآنان جواب میدهند (۶۳)

و آنها کسانی میباشند که شب را بسجده و قیام برای پروردگار خود بروز میآورند (۶۴)

و آنها کسانی هستند که میگویند پروردگار ما عذاب جهنّم را از ما بگردان زیرا که عذاب جهنم دائمی است (۶۵)

و جهنم بد جایگاه و مقامی است (۶۶)

(و بنده‌گان خدا) کسانی میباشند که وقتی انفاق نمودند زیاده روی نمیکنند و تنگ هم نمیگیرند و بین اینکه دو اعتدال را نگاه میدارند (۶۷)

و اینکه آنها با خدا خدای دیگری را نمیخوانند و نمیکشند آن

صفحه : ۲۰۸

نفسی را که کشتن او را خدا حرام نموده مگر بحقّ و آنها زنا نمیکنند و هر کس چنین کند بکیفر عملش خواهد رسید (۶۸)

و در قیامت عذابش دو برابر گردد و در جهنم بخواری مخلد میگردد (۶۹)

مگر کسی که توبه کند و عمل صالح بنماید و چنین کسانی را خداوند گناهانشان را تبدیل بحسنات مینماید و خداوند همیشه آمرزنده و مهربان است (۷۰)

و کسی که توبه کند و عمل صالح نماید او بسوی خدا بازگشت نموده (۷۱)

و آنها کسانی میباشند که شهادت ناحق نمیدهند و وقتی بامر بیهوده‌ای (بر خورد نمودند) بزرگوارانه میگذرند (۷۲)

و آنان کسانی میباشند که وقتی بآیات پروردگارشان پند داده شوند برو نیافتند بطور کران و کوران بلکه بگوش هوش میشنوند و بچشم دل می‌بینند (۷۳)

و آنها کسانی هستند که میگویند پروردگار ما ببخش بما از ازواج ما و اولادان ما کسی را که روشنی چشم ما باشد و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده (۷۴)

بچنین جماعتی بپاداش صبرشان از غرفه‌های (بهشتی) جزاء داده میشود و در آن غرفه‌ها میابند تحیّت و سلام (۷۵)

در حالی که در آن غرفه‌ها جاویدانند و برای آنها خوب جایگاه و مقامی است (۷۶)

ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بگو پروردگار من عنایتی بشما نکند اگر نبود خواندن و دعای شما و محقّقا شما (آیات خدا را) تکذیب نمودید پس بزودی ملزم میگردید (بهلاکت).

صفحه : ۲۰۹

(توضیح آیات)

اشاره

وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اسجُدُوا لِلرَّحمنِ قالُوا وَ مَا الرَّحمنُ أَ نَسجُدُ لِما تَأمُرُنا وَ زادَهُم نُفُوراً اینکه آیه از گفتار و سخنان نکوهیده کفار خبر میدهد که اینان چنینند وقتی رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یا مؤمنین بآنها بگویند برای (رحمان) یعنی خدایی که متّصف بصفت رحمانی است سجده کنید آنان انکار نموده و گفتند (الرحمن) کیست ما رحمان را نمیشناسیم.

مفسرین گفته‌اند چون مشرکین خدا را باسم (الرحمن) ستایش نمیکردند و مسیلمه کذّاب خود را باسم (الرحمن) ملقّب نموده بود اینکه بود که میگفتند (ما الرّحمن) ما رحمان را نمیشناسیم مگر آن کسی که در یمامه است یعنی غیر از مسیلمه کسی را باین نام نمیشناسیم.

ظاهرا سؤال آنها (بما الرحمن) (ما) حقیقیه بوده نضیر قول فرعون که وقتی حضرت موسی علیه السّلام باو گفت (إِنّا رَسُولُ رَبِّ العالَمِينَ) سوره شعراء آیه ۱۶، فرعون گفت (وَ ما رَبُّ العالَمِينَ) در آنجا در توجیه آیه گفتیم تعریف حقیقت شیئی که در جواب (ما) حقیقیه میآورند بایستی یا بذات یا باجزاء ذاتیه او یا بلوازم داخلی یا خارجی آن باشد یا بآثار جلیّ.

و چون معرّفی نمودن ذات پروردگار جهانیان بذات و اجزاء و لوازم ذاتیه او محال است معرّفی آن منحصر میگردد بآثار جلیّ اینکه است که آنجا موسی علیه السّلام خدا را بربوبیت و الوهیت معرفی مینماید، و در اینجا نیز وقتی مشرکین گفتند حقیقت (الرحمن) چیست آیات ما باید برای یک نام و اسم بلا مسمائی چون شما بما امر مینمائید سجده کنیم اینکه است که حقّ تعالی در آیه بعد خود را بآثار جلیّ معرفی مینماید.

تَبارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّماءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِيها سِراجاً وَ قَمَراً مُنِيراً

صفحه : ۲۱۰

(بروج) جمع برجهای دوازده گانه: حمل، ثور، جوزاء، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت. (سراج) خورشید یا خورشیدها (قمر) ماه درخشنده.

(تبارک) در لغت مأخوذ از (برک) است و واقع گردیدن پرنده در آب و در ثبوت خیرات الهیه استعمال گردیده.

بزرگ و بزرگواری مر خدایی را سزد که طائر افکار دور اندیش در پیرامون کوچکترین از اوصاف جمال و جلالش ره نبرد و چشم عقل در اشعّه نور جلالش زبون گردیده و اظهار عجز مینماید و صفات کمالش را حدّی نیست که خرد بتواند بسرادق الهیش راهی پیدا نماید و بوی بپیوندد و آثار کبریائیش بر تمام موجودات احاطه نموده و استیلاء دارد قوله تعالی (إِنّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنيا بِزِينَةٍ الكَواكِبِ) و بقدرت غیر محدود و علم و حکمت ازلی آسمان را ببرجهایی که جای گردش ستارگان و سیارات و محل خورشید درخشنده است و بتلألؤ ماه روشن زینت داده.

برای توضیح آیه مختصری از بیان شیخ طنطاوی را در اینجا ترجمه مینمایم گوید بدان اینکه خدای تعالی در قرآن مکرر از ستارگان و بروج و شمس و قمر نام برده مقصود امر عظیمی است جدا (و در بیان آن گفته) حق تعالی حضرت آدم علیه السّلام را از گل چسبنده آفریده و کسی که از گل خلقت گردیده اگر او با چیز دیگری که او را بلند گرداند مخلوط نشود همیشه بهمان حال گل بودن باقی ماند اینست که خداوند اضواء و نور شمس و کواکب را سبب حیات ما قرار داد اگر حرارت نبود ابرها سیران نمینمودند و از دریاها بخار ارتفاع نمیگشت پس حرارت بخار را بالا میبرد بادهایی که ابرها را حرکت میدهد و جاری میگرداند نیست اثر آن مگر حرارت اینست که اصل حیات ما حرارت است و همچنین ضوء و اگر ضوء و روشنی نبود ما نه راه را میشناختیم و نه روزها و ماه و سال را تمیز میدادیم و بضوء ظاهر میگردد سبزی نباتات و نماء آن و اگر نبود ضوء شمس و ستارگان نه حیات در

زمين پديد ميگرديد و نه نظام و ترتيبى در آن يافت ميشد

صفحه : ۲۱۲

و چسبيده بزمين ميباشيم پس حال ما چگونه است وقتى بروح خودمان از زمين بسوى آسمان توجّه نموديم و باقى نماند مانعى كه ما را از مباشرت رحمت منع گرداند پس در آنجا مى‌بينيم چيزى را كه چشمى نديده و گوشى نشنيده.

(پايان)را كه وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيلَ وَ النَّهارَ خِلفَةً لِمَن أرادَ أن يَذَّكَّرَ أو أرادَ شُكُوراً از راه لطف و كرم براى افراد بشر زمان را توسعه داده و تذكّر ميدهد كه شب و روز هر يك جانشين ديگرند در تمام ساعات شب و روز محل و موقعى است براى كسانى كه بخواهند متذكّر حق تعالى گردند و او را حمد و ستايش كنند يا بخواهند شكر گذارى نمايند، اشاره به اينكه اگر در شب كارهاى روزانه او را خواب گرفت و نتوانست مشغول عبادت و ذكر گردد روز را جانشين آن گردانيديم كه جبران عبادت شب را بنمايد، و همچنين اگر در روز بواسطه كسب معاش و تأمين زندگانى مجال براى ذكر و شكر و عبادت باقى نماند در شب كه جانشين روز است جبران نمايد.

وَ عِبادُ الرَّحمنِ الَّذِينَ يَمشُونَ عَلَى الأَرضِ هَوناً پس از آنكه حسن ابداع و جمال و صفاى عالم سماوات را از ستارگان و ماه و خورشيد و چگونگى نور افشانى آنها را در آيه بالا تذكّر ميدهد و در آيات ديگر بشر را گرامى داشته و در مقام امتنان بوى يادآورى مينمايد كه ماه و خورشيد و اوضاع سماوى را براى انتفاع بشر مسخر گردانيديم و راجع بزمين فرموده (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم ما فِي الأَرضِ جَمِيعاً) سوره بقره آيه ۲۷. و در اينكه آيات بعد تذكّر ميدهد كه انسان وقتى بمقام عبوديت ميرسد و متصف بصفت عبديّت ميگردد كه داراى دوازده صفت نيكو باشد و آن را شماره نموده.

۱- بندگان خداى رحمان چنينند كه در زمين بطور وقار و سكينه و لين راه ميروند چون در هر عملى حدّ وسط آن نيكو است در راه رفتن نيز چنين است

صفحه : ۲۱۳

كه بايستى حدّ وسط را مراعات نمود نه متكبرانه و بسيار آهسته راه رفت و نه متجبّرانه و كوبان بزمين راه برود.

گفته‌اند (هونا) ميشود مصدر و موصوف به باشد و در معنى (يمشون مشيا هيّنا) يعنى بطور خوارى و شكستگى راه ميروند، يا منصوب باشد بر حاليت بمعنى هينين يعنى در حالتى كه متواضع و متذلل باشند، يكى از وصاياى لقمان بپسرش اينكه بود (وَ لا تَمشِ فِي الأَرضِ مَرَحاً).

وَ إِذا خاطَبَهُمُ الجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً ۲- از صفات عباد الرحمن اينكه است كه وقتى جهال و سفهاء با وى بخشونت خطاب نمايند و بسخن ركيك وى را بيازارند غمض عين نموده و بجواب نيكو آن را ردّ نمايد.

سلام مأخوذ از سلامتى است، شايد اشاره باين باشد كه در پاسخ گفتار جهال كلامى ميگويند كه خود را از اذيت آنها نگاه دارد يا سخنى گويند كه سلامتى جهال و مردمان بى‌خرد در آن باشد و سبب هدايت آنان گردد.

بعضى از مفسرين گفته‌اند اينكه آيه به آيات جهاد نسخ گرديده لكن اينكه توجيه وجهى ندارد زيرا كه اينكه طور معاشرت حتى با كفار از حسن اخلاق بشمار ميرود.

ديگرى گفته مقصود از (سلاما) اينكه است كه وقتى آنها را ببينند بآنها سلام كنند كه از شرّ آنان ايمن گردند قوله تعالى (وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغوَ أَعرَضُوا عَنهُ وَ قالُوا لَنا أَعمالُنا وَ لَكُم أَعمالُكُم سَلامٌ عَلَيكُم).

وَ الَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِم سُجَّداً وَ قِياماً ۳- واو (و الّذين) عطف به آيه بالا است يعنى عباد الرحمن چنينند كه شب را بروز مى‌آورند در

حالی که سجده کنندگان و ایستادگان میباشند که تمام شب یا بعضی از شب را بنماز و سجده و قیام میگذرانند و نافله شب میکند.
از عبد اللّه بن عباس روایت شده که هر کس در شب دو رکعت نماز کند یا

صفحه : ۲۱۴

بیشتر داخل کسانی باشد که در اینکه آیه او را توصیف نموده.
بقول بعضی مقصود نافله مغرب و عشاء است، دیگری گفته هر کس احیاء نماید بعض شب یا تمام شب را و یک نماز بکند خواه در جزء اول شب باشد یا آخر داخل در اینکه آیه است.
واو (و الّذین) و دو آیه بعد نیز حرف عطف است و آیات را بهم مربوط نموده وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصرِف عَنّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها كانَ غَراماً ۴- از اوصاف آنان اینست که همیشه از عذاب جهنّم ترسانند و بطور ذلّت از پروردگار خود مسئلت میکنند و گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما بگردان زیرا عذاب دوزخ ملازم و دائمی است.
إِنَّها ساءَت مُستَقَرًّا وَ مُقاماً و آن بد جایگاه و مقامی است، در اینکه آیه از حال بندگان مطیع خبر میدهد که اینان با اینکه همیشه ملازم تقوی و مراقب حال خود میباشند که خلافی از آنان صادر نگردد با اینکه حال از نفس خود مطمئن نمی‌باشند و خود را تخطئه مینمایند و از پروردگار خود در خواست مینمایند که آنها را از عذاب جحیم نگاه دارد.
وَ الَّذِينَ إِذا أَنفَقُوا لَم يُسرِفُوا وَ لَم يَقتُرُوا ۵- از اوصاف ممتازه عباد اللّه چنین است که وقتی انفاق مینمایند اسراف و زیاد روی در بذل و بخشش نمی‌کنند و از حدّ شرع خارج نمیگردند و مال خود را در عمل نامشروع و بیهوده صرف نمی‌کنند و نیز در انفاق بخل نمی‌ورزند و گویند اسراف بذل مال در محارم است اگر چه یک حبّه باشد و تقتیر منع حقّ واجب است.
وَ كانَ بَينَ ذلِكَ قَواماً چون طریق عدالت میانه روی در تمام اعمال است حتّی در انفاق مال، و شخص عادل کسی است که در تمام امور حدّ وسط بین افراط و تفریط را اختیار

صفحه : ۲۱۵

نماید و چون شناختن نقطه وسط اعتدال در امور که مطلوب شارع و تمام عقلای عالم است مقدور هر کسی نیست و محتاج بوضع قانون صحیح است و نخستین شرط قانون گذار اینکه است که بحدّ وسط عارف باشد و عالم بطبایع موجودات و تمیز عدل و تساوی حقوق مردم را مراعات نماید و آن اعتدال حقیقی است که از طرف وحدت صادر میگردد اینکه است که بشر پیش خود نمیتواند مقنّن قانون عدل گردد زیرا که طبیعت وی مشوب بکثرت است و از کثرت امر واحد یعنی قانون عدل و مساوات هرگز صادر نخواهد شد، اینکه است که گوئیم قانون گذار بایستی خدای تعالی باشد که حدّ وسط هر چیزی را بداند و بتوسط انبیاء مردم را بمراعات آن موظّف گرداند و قانون خدایی را بین مردم اجراء نماید.
وَ الَّذِينَ لا يَدعُونَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ ۶- از خصوصیات آنها اینکه است که با خدای واحد احد اله دیگری را نمیخوانند وجهه قلبشان و چشم دلشان بمبدء خود نگرانست و در عبادت و طلب حاجت فقط روی امید بدرگاه رحمت او دارند.
وَ لا يَقتُلُونَ النَّفسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ إِلّا بِالحَقِّ اینکه آیه نیز عطف بآیه بالا است.
۷- از صفات ممتازه بندگان خدا چنین است که آنها قتل نفس نمیکنند مگر آنجایی که از طرف حق تعالی مأذون باشند مثل قصاص نفس بنفس یا در حدودی که از طرف شرع حکم باعدام کسی صادر شده باشد.
۸- وَ لا يَزنُونَ در اینکه آیات سه گناه بزرگ را تذکّر میدهد که بندگان خاصّ خدا کسانی میباشند که از آنها اجتناب می‌نمایند، اول و بالاترین آنها شرک بخدا است و شرک بخدا خواه در ذات یا در صفات یا در افعال یا در عبادت هر کدام باشد گناهی است

که بـدون توبه صـحیح آمرزیـده نخواهد شد لکن بدلالت قوله تعالی در سوره نساء آیه ۱۵ (إِنَ‌اللّه لا- یَغفِرُ أَن یُشـرَک بِهِ وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَن یَشاءُ)

صفحه : ۲۱۶

از استـثناء در اینکه آیه توان چنین اسـتفاده نمود که بـاقی گناهان غیر از شـرک اگر مشـیّت الهی تعلق گیرد ممکن است بـدون توبه آمرزیده شود.

پس از آن در مرتبه دوم قتـل نفس بـدون حق و در مرتبه سوم زنـا است (و لا یزنون) و نظر بعظمت اینکه سه گناه است که در اینکه آیه تخصیص بذکر داده.

وَ مَن یَفعَل ذلِکَ یَلقَ أَثاماً (آثام) بمعنی گناهست، کسـی که مرتکب اینکه سه گناه عظیم گردیـده پاداش بـدکاریش بوی خواهد رسید.

بروایتی (آثام) وادی است در جهنم که زناکاران را در آنجا مجازات خواهند نمود. (إبن عمر و قتاده و عکرمه و مجاهد) یُضاعَف لَه العَذابُ آیه بـدل (یلق آثـام) است زیرا که در معنی اینست که هر کس مرتکب اینکه سه گناه بزرگ گردد عـذاب او در قیامت دو برابر گردد.

یَومَ القِیامَهِٔ وَ یَخلُـد فِیهِ مُهاناً خلود در جهنم با خواری و خفت برای کسـی خواهـد بود که مرتکب اینکه سه گناه بزرگ که در آیه تذکّر داده: شرک، قتل نفس، زنا گردد.

از بعض مفسرین است دو برابر بودن عذاب بازاء ضمیمه شدن گناهست بشرک زیرا که شرک بخدا گناه را چندین برابر میگرداند.

إِلّا مَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَنات ٍو کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- مگر کسی که توبه کند و بپروردگارش ایمان آورد و اعمالی که بین او و خدا می‌باشد صالح گرداند و گناه و عصیان را بطاعت تبدیل گرداند و یاد کند خدا را پس از آنکه او را فراموش نموده و عمل خیر کند پس از شرّ.

۲- خدای تعالی اعمال قبیح آن را که در حال شرک نموده تبدیل می گرداند

صفحه : ۲۱۷

بمحاسن اعمال در اسلام مثل اینکه شـرک را بایمان تبـدیل میگرداند و قتل مؤمنین را تبدیل میگرداند بجهاد با کفار و زنا را تبدیل میگرداند بعفت و احصان.

(إبن عباس و مجاهد و سدی) ۳- معنی آیه سیئات را از بنده محو مینماید و آن را بدل مینماید بحسنات.

(سعید بن مسبب و مکحول و عمر بن میمون) و احتجوا بحدیث صحیح مسلم مرفوعا از ابی ذرّ نقل نموده که ابا ذرّ گفت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین فرمود در قیامت مردی را میآورند و گفته میشود گناهان کوچک او را بر وی عرضه کنید و گناهان بزرگ وی را بپوشانیـد آن شـخص هر گنـاهی که نمـوده حسـنه‌ای بوی بدهیـد گنهکـار میگویـد برای من گناهـانی است که آن را نمی‌بینم ابا ذر گویـد دیدم رسول اللّه (ص) تبسّم نمود بطوری که دندانهایش نمایان گردید (وَ کانَ‌اللّهُ غَفُوراً) گناهان بندگانش را میپوشانـد (رحیمـا) یعنی بفضـل و رحمت خود بآنها انعام مینمایـد. (مجمع البیان) وَ مَن تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللّهِ مَتاباً وَ

الَّذِینَ لا یَشهَدُونَ الزُّورَ ۹- از صفات ممتاز بندگان خدا چنین است که برای شهادت ناحق حاضر نگردند، و بقولی در مجلس دروغگویان و هوس‌رانان حاضر نمیشوند و از زجّاج نقل میکنند که (زور) در لغت بمعنی کذبست و هیچ کذبی قبیح‌تر از شرک نیست و بقول دیگر آنها کسانی میباشند که بمجلس عید اهل ذمّه یعنی یهود و نصاری حاضر نمیگردند یا بمجلس غنا و لهو و لعب نمیروند و اینکه قول را بابی جعفر علیه السّلام و ابی عبد اللّه علیه السّلام نسبت میدهند.

خلاصه ممکن است از (لا یَشهَدُونَ الزُّورَ) یک معنای اعمّ اراده شده باشد که شامل تمام مجالسهای باطل گردد از شهادت ناحق و تمام اقسام فسق و فجور از غناء و کذب و غیره آنچه را که در نظر عقل و شرع قبیح نماید زیرا که اصل

صفحه : ۲۱۸

(زور) تمویه و آراستن باطل است بصورت حق، و (تزویر) مأخوذ از زور است و گویند در آیه کلامی محذوفست یعنی (لا یشهدون شهادهٔ الزور).

وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغوِ مَرُّوا کِراماً ۱۰- از اوصاف برجسته آنان چنین است که هر کجا کار لغوی دیدند بگذرند در حالی که بزرگواران باشند.

طبرسی (رحمه اللّه) در مجمع گفته (اللغو) شامل تمام گناهان میگردد (وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغوِ مَرُّوا کِراماً) مرّوا به مرّ الکرماء الّذین لا یرضون باللغو لانهم یجلّون عن الدخول فیه، یعنی بزرگان بطور بزرگی مرور میکنند و آنها کسانی میباشند که راضی بعمل لغو نمیباشند زیرا که جلالت قدرشان بالاتر از آنست که در کار لغو داخل شوند و با اهلش مخلوط گردند. (حسن و کلبی) و در معنی وقتی که آنها باهل لغو و صاحبان لغو میگذرند نفس خود را تنزیه نموده و از آنان اعراض مینمایند و با آنها در عمل لغو نزدیکی و خوض نمینمایند و اینکه است صفت کرام (یقال تکرّم فلان عمّا یشینه اذا تنزّه و اکرم نفسه عنه) مرور مردمان بزرگ نفس چنین است که هر گاه گذر کند بکسی که بآنها فحش میدهد چشم میپوشند و کسی که از آنها طلب یاری کند اعانتش مینمایند (پایان) وَ الَّذِینَ إِذا ذُکِّرُوا بِآیاتِ رَبِّهِم لَم یَخِرُّوا عَلَیها صُمًّا وَ عُمیاناً ۱۱- از صفات عباد اللّه بلکه بالاترین اوصاف برجسته آنها اینکه است که وقتی بآیات پروردگارشان یادآوری میشوند چنین نیستند که برو بیفتند در حالی که کران و کوران باشند بلکه در آیات نظر میکنند و تدبّر مینمایند و مثل کران نباشند که گویا نشنیده‌اند و مثل کوران نباشند که گویا ندیده‌اند بلکه آنان چنینند که آیات تشریعی قرآنی را میشنوند و در آن تدبّر مینمایند و از آن منتفع میگردند و آیات تکوینی آفاقی را میبینند و بچشم باطن در آن مینگرند و آثار رحمت خدایی را در آنها مشاهده مینمایند.

صفحه : ۲۱۹

از اینکه آیه چنین بر میآید که قرائت قرآن بدون توجّه بمعنی و فهم بعضی رموز و اسرار آن چندان فائده‌ای بر آن مترتّب نمیگردد زیرا که الفاظ برای دلالت بر معنی وضع گردیده کسی که کلماتی بگوید و هیچ متوجّه معنای آن نگردد مثل آدم دیوانه مینماید که بدون شعور بآنچه میگوید تکلّم نماید چیزی میگوید و نمیداند که چه میگوید، یا مثل آدم کر ماند که صدا را میشنود و کلمات را از هم تمیز نمیدهد، یا مثل آدم کور ماند که از راهنمایی رهنما راه را پیدا ننماید.

رهنمای ما بطریق سعادت قرآن است کسی که بخواهد سعادت یابد و رستگار گردد بایستی اینکه کتاب قانونی که قرآن است و جامع تمام فضائل است و هم فرقان است که جدا کننده بین حق و باطل است اینکه کتاب عظیم که نور و روح است پیش روی خود گذارد و در آیات آن خوض نماید و بدستورات و احکام آن عمل کند وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَب لَنا مِن أَزواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا قُرَّهَ أَعیُنٍ ۱۲- از اوصاف آنان چنین است که در مقام مناجات و دعاء از پروردگارشان ازواج و اولاد صالح میطلبند که چشم آنها را روشن

گردانند.

گوينـد (من) براى بيـان است يعنى بمـا ببخش روشـنى چشم پس از آن (قرّة اعين) بيـان مينمايـد (مِن أَزواجِنا وَ ذُرِّيّاتِنا) و اينكه مثل اينكه است كه گفته شود (رأيت منك اسدا) يعنى تو شيرى. و شايد (من) ابتدايى باشد يعنى بما ببخش از جهت ازواج ما و اولادان مـا چيزى كه چشم مـا را روشن گردانند يعنى آنهـا عالم و صالح و با تقوى باشـند كه ما را در دين و دنيا كمك گرداننـد و دل ما خوش شود. (قرّة) را نكره آورده بتقدير مضاف گويا گفته (هب لنا منهم سرورا و فرحا).

وَ اجعَلنا لِلمُتَّقِينَ إِماماً يعنى ما را پيشرو متّقيان گردان و چنان تقوايى بما عطاء نما كه از همه متقيان در مرتبه تقوى جلوتر گرديم. از امام صادق عليه السّلام روايت شده كه فرموده

صفحه : ٢٢٠

(هـذه فينا) يعنى مائيم امام و پيشواى اشـخاص با تقوى، و بعضـى گفته‌اند اينكه كلام قلب شده و مقصود اينست كه متقيان را امام و پيشواى ما گردان، اينكه آيات همه عطف بهم و مربوط بيكديگر است كسى كه در اينكه آيات نظر كند بنظر تدبّر ميفهمد كه گويا تمام محاسن اخلاقى و حقايق ايمانى را جمع نموده و تذكر داده از وظيفه انسانى راجع بخدا كه شـريك براى او قرار ندهد، و وظيفه او نسبت بنفس خود از اجتنـاب گناهـان كه بالاـترين آنهـا قتـل نفس و زنـا است و آداب نفسـانى از انفاق و وقار در مشـى و طريق معاشـرت با جهّال و طريق عبادت از قيام ليل در نماز و طاعت و دعاء و تـدبّر در آيات خـدا و مخلوط نگرديدن با اهل فساد و تذكر ميدهد كه اينها صـفات بندگان خدا است و كسى كه متّصف باين صفات گردد مستعد ميگردد براى قبول فيض رحمانى (و از اسفل سافلين طبيعت ترقى و تعالى مينمايد بمرتبه كمال انسانيت چنانچه در آيه بعد فرموده:

أُولئِكَ يُجزَونَ الغُرفَةَ بِما صَبَرُوا وَ يُلَقَّونَ فِيها تَحِيَّةً وَ سَلاماً (الغرفة) اعلى درجه بهشتى است و اسم جنس و بمعنى غرفات است. (اولئك) اشاره بآن بنده‌گان خاصى است كه در آيات بالا از بعض محسنات اخلاقى آنان نام برده شده و اينكه مقامات بلند كه خبر از قرب معنوى آنهـا ميدهـد بپاداش صبرى است كه در حيـات دنيا در مقابل خـدعه نفس و طبيعت و وسوسه شـياطين جنّى و انسـى نموده‌اند و از طرف حق تعالى بآنها تحيت و سلامت دائمى عطاء گردد.

خالِدِينَ فِيها حَسُنَت مُستَقَرًّا وَ مُقاماً بالاترين تفضـلى كه بنيكوكاران عطاء ميگردد خلود و دائمى بودن آنها است در آن مكان بلند كه شايـد اشاره بآن جايگاه دارد قوله تعالى در سورة القمر آيه ٥٥ (فِى مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقتَدِرٍ) و آن خوب جايگاه و مقامى است كه خداى رحمان ببندگان مؤمن و اهل تقوى عطاء مينمايد.

قُل ما يَعبَؤُا بِكُم رَبِّى لَو لا دُعاؤُكُم فَقَد كَذَّبتُم فَسَوفَ يَكُونُ لِزاماً (يعبؤا) مأخوذ از (عبأ) و عبأ بمعنى مبالات و مهيّا گرديـدن اسـت مثل اينكه

صفحه : ٢٢١

گفته ميشود (عبئت الجيش) وقتى كه جيش را مهيّا كرد.

خلاـصه آيه تأكيـد بـدعاء نموده و خطـاب برسول خود مينمايـد كه باينها تـذكر بـده و بگو كه اگر دعاء شـما و استعانت شـما نبود پروردگار من بشـما اعتنايى نمينمود و از إبن عباس در تفسير آيه چنين نقل ميكنند كه گفته (لو لا دعاؤه ايّاكم الى الدين و الاسلام) يعنى اگر براى دعوت شـما بدين اسلام و قبول كردن شما نبود پروردگار من هيچ اعتنايى بشما نداشت، و اضافه ضمير غائب از قبيل اضـافه مصـدر است بمفعول، از اينجـا معلوم ميشود چيزى كه بنـده را بخـدا نزديـك ميگردانـد همان عبادت و ذكر و دعاء است كه سبب مزيت انسـان ميگردد نزد خـدا و بهمين واسـطه او را گرامى ميـدارد و مـورد نظر لطـف پروردگـارش قرار ميگيرد و شـما چون

پیمبران را تکذیب نمودید عمل شما ملازم شما است و از شما جدا نخواهد گردید، عبد اللّه بن عباس گفته (لزاما) یعنی موتا.

صفحه : ۲۲۲

سورة الشعراء

اشاره

مکیة کلّها الّا قوله تعالی (وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الغاوُونَ الی آخرها) و هی مائتان و سبع و عشرون آیة

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱ تا ۲۲]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

طسم (۱) تِلکَ آیاتُ الکِتابِ المُبِینِ (۲) لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفسَکَ أَلّا یَکُونُوا مُؤمِنِینَ (۳) إِن نَشَأ نُنَزِّل عَلَیهِم مِنَ السَّماءِ آیَةً فَظَلَّت أَعناقُهُم لَها خاضِعِینَ (۴)

وَ ما یَأتِیهِم مِن ذِکرٍ مِنَ الرَّحمنِ مُحدَثٍ إِلّا کانُوا عَنهُ مُعرِضِینَ (۵) فَقَد کَذَّبُوا فَسَیَأتِیهِم أَنبؤُا ما کانُوا بِهِ یَستَهزِؤُنَ (۶) أَ وَ لَم یَرَوا إِلَی الأَرضِ کَم أَنبَتنا فِیها مِن کُلِّ زَوجٍ کَرِیمٍ (۷) إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ (۸) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ العَزِیزُ الرَّحِیمُ (۹)

وَ إِذ نادی رَبُّکَ مُوسی أَنِ ائتِ القَومَ الظّالِمِینَ (۱۰) قَومَ فِرعَونَ أَ لا یَتَّقُونَ (۱۱) قالَ رَبِّ إِنِّی أَخافُ أَن یُکَذِّبُونِ (۱۲) وَ یَضِیقُ صَدرِی وَ لا یَنطَلِقُ لِسانِی فَأَرسِل إِلی هارُونَ (۱۳) وَ لَهُم عَلَیَّ ذَنبٌ فَأَخافُ أَن یَقتُلُونِ (۱۴)

قالَ کَلّا فَاذهَبا بِآیاتِنا إِنّا مَعَکُم مُستَمِعُونَ (۱۵) فَأتِیا فِرعَونَ فَقُولا إِنّا رَسُولُ رَبِّ العالَمِینَ (۱۶) أَن أَرسِل مَعَنا بَنِی إِسرائِیلَ (۱۷) قالَ أَ لَم نُرَبِّکَ فِینا وَلِیداً وَ لَبِثتَ فِینا مِن عُمُرِکَ سِنِینَ (۱۸) وَ فَعَلتَ فَعلَتَکَ الَّتِی فَعَلتَ وَ أَنتَ مِنَ الکافِرِینَ (۱۹)

قالَ فَعَلتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضّالِّینَ (۲۰) فَفَرَرتُ مِنکُم لَمّا خِفتُکُم فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکماً وَ جَعَلَنِی مِنَ المُرسَلِینَ (۲۱) وَ تِلکَ نِعمَةٌ تَمُنُّها عَلَیَّ أَن عَبَّدتَ بَنِی إِسرائِیلَ (۲۲)

صفحه : ۲۲۳

(ترجمه)

سوره شعراء در مکّه نازل گردیده مگر قوله تعالی (وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الغاوُونَ) تا آخر سوره که در مدینه فرود آمده و دویست و بیست و هفت آیه و هزار و دویست و بیست و شش کلمه و پنج هزار و پانصد و چهل و دو حرف است.

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عامّ و خاصّ

اینکه آیات کتاب (ظاهر) و روشن کننده است (۲)

(ای محمّد) شاید تو هلاک کننده نفس خود باشی برای اینکه مردم ایمان نمیآورند (۳)

اگر ما بخواهیم از آسمان آیتی میفرستیم تا آنکه (بجبر و اضطرار گردنهایشان خاضع گردد (۴)

و هیچ موعظه تازه‌ای از طرف پروردگار رحمن نمیآید مگر اینکه آنها از آن اعراض مینمایند (۵)

پس حقیقهً اینها آیات را تکذیب نمودند بزودی بآنان خبر کسانی که بآیات استهزاء نمودند خواهد رسید (۶)

آیا اینها نگاه نمیکنند بسوی زمین که چه بسیار از هر جفت‌های نیکویی رویانیدیم (۷)

بحقیقت در اینها آیات و نشانه‌ای است و بیشتر آنها از مؤمنین نمیباشند (۸)

و محققا پروردگار تو غالب و مهربان است (۹)

و یاد کن وقتی را که پروردگار تو بموسی نداء داد که اینک برو بسوی قوم ستمکاران (۱۰)

گروه فرعون آیا آنان (از غضب خدا) نمیپرهیزند (۱۱)

موسی گفت ای پروردگار من میترسم مرا تکذیب نمایند (۱۲)

و دل من از تکذیب آنها تنگ گردد و زبانم بهدایت آنها باز نگردد و هارون برادرم را با

صفحه : ۲۲۴

من بفرست (۱۳)

و از اینها بر من گناهی است میترسم (قبطیان) مرا بکشند (۱۴)

(خدا فرمود ای موسی) هرگز مترس با برادرت هارون با معجزات بروید بدرستی ما با شما هستیم و گفتار شما را میشنویم (۱۵)

هر دو بسوی فرعون بروید و بگوئید ما رسول پروردگار عالمیانیم (۱۶)

بنی اسرائیل را با ما بفرست (۱۷)

فرعون بموسی گفت آیا تو نه آن کودکی بودی که تو را تربیت نمودیم و سالهایی از عمرت نزد ما گذشته (۱۸)

و کردی آن کاری که (از کشتن قبطی) کردی و تو (بنعمت ما) از ناسپاسان بودی (۱۹)

موسی گفت آری چنین کردم و در آن هنگام من از گمراهان بودم (غافل بودم که از مشت زدن میمیرد) (۲۰)

و چون از شما ترسیدم فرار نموده پس پروردگار من بمن حکمت آموخت و مرا از جمله رسولان خود قرار داد (۲۱)

و اینکه چه نعمتی است که بر من منّت مینهی که اولادان یعقوب را ببندگی گرفته‌ای (۲۲).

صفحه : ۲۲۵

(توضیح آیات)

طسم سخنان مفسرین در معنی (طسم) ۱- حروف مقطعه در اوائل سور از اسرار غامضه است و آن سرّ محکمی است که (لا یعلم سرّه الّا اللّه) و بعضی گفته‌اند برای هر کتابی سرّی است و سرّ قرآن در حروف مقطّعات است اینکه است که بحث نمودن از معنایی که نه از زبان در آن حظّی متصوّر و نه قلم را از آن نصیبی است بی‌معنی خواهد بود لکن چون برای هر حقیقتی لوازمی است که اشاره بحقایق است از اینکه جهت برای بیان آن راهی هست که بشود بآن اشاره نمود اینکه است که در توجیه آن چند وجه گفته شده بقولی طاء اشاره بطیران سائرین باللّه. و سین سائرین الی اللّه. و میم مشی روندگان بسوی خدا.

اول- مرتبه اهل نهایت. دوم- مرتبه متوسّطین. سوم- مرتبه اهل بدایت. و برای هر سالکی قدمی است و برای هر طائری بالی است.

و بقول دیگر طاء اشاره بطهارت اسرار اهل توحید. و سین اشاره بسلامت قلبهای آنها از ورود و مسکن هر مخلوقی. و میم اشاره بمنّت خالق است بر آنها بقول دیگر طاء طرب توبه کنندگان در میدان رحمن. سین سرور عارفین در میدان وصلت. میم مقام محبین

در میدان قربت.

(خلاصه بیان تفسیر روح البیان) ۲- طسم و طس از نامهای قرآن است. ۳- از إبن عباس در روایت والبی طسم قسم است و او از اسماء اللّه است. ۴- از قرطبی است (طسم) یعنی بخدا قسم میخورم بطوله و سنائه.

و بروایتی از إبن الحنفیهٔ و او از علی علیه السّلام و او از نبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرموده چون طسم نازل گردید فرمود: طاء طور سینا. سین اسکندریه. میم مکّه.

صفحه : ۲۲۶

و بقول دیگر طاء شجره طوبی. سین سدرهٔ المنتهی. میم محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم (مجمع البیان) تِلکَ آیاتُ الکِتابِ المُبِینِ (تلک) از اسماء اشاره است و اشاره بآیات اینکه سوره نموده که اینکه آیاتی که برای شما خوانده میشود آیات ظاهر و روشن است.

و شاید اشاره باین باشد که اینکه آیاتی است که حقیقت و معنویت آن از امّ الکتاب یا لوح محفوظ گرفته شده و از مقام عالی و سماء قدرت تنزّل نموده و در ارض قابلیات بشکل حروف و کلمات فرود آمده کتاب روشنی است.

لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفسَکَ أَلّا یَکُونُوا مُؤمِنِینَ چون اینکه سوره در مکه فرود آمده و مادامی که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مکه بودند مؤمنین بسیار کم بودند زیرا که در اوائل بعثت بود از یک طرف قریش بناء ضدیت داشتند نه خود ایمان میآوردند و نه میگذاردند دیگران ایمان آرند بلکه حضرتش را زجر مینمودند و از طرف دیگر اینکه بار سنگین رسالت بگردن مبارکش بود و شاید میترسید نتواند انجام وظیفه دهد زیرا که آنچه در تبلیغ و ارشاد جدیت مینمود بر انکار آنان افزوده میگردید.

اینکه بود که بسیار دلتنگ و در مضیقه بود و پروردگار مهربان برای تسلّی خاطر رسول گرامی خود آیه میفرستد و از روی شفقت باو خطاب مینماید که شاید تو برای اینکه اهل مکه ایمان نمیآورند میخواهی خود را از غم و غصّه هلاک گردانی ممکن است اشاره باین باشد که تو نباید اینکه طور خود را بمشقت بیندازی وظیفه تو فقط تبلیغ و تذکر آنها است بطریق مستقیم اسلام و آنان را مژده دهی ببهشت در صورتی که مطیع فرمان الهی گردند و آنها را تهدید نمایی و بترسانی از جهنم اگر مخالفت نمایند وقتی وظیفه خود را انجام دادی دیگر جای نگرانی نیست.

إِن نَشَأ نُنَزِّل عَلَیهِم مِنَ السَّماءِ آیَةً فَظَلَّت أَعناقُهُم لَها خاضِعِینَ (اعناق) جمع عنق است، و خضوع ظهور ذلت در اعضاء است.

صفحه : ۲۲۷

خلاصه ذات متعال برسولش خبر میدهد که اینکه مشرکین ملحدین مقهور و تحت اقتدار ما میباشند اینکه عالم دنیا جای مهلت است و حکمت چنین اقتضاء نموده که افراد بشر در افعالشان مختار باشند و باراده و اختیار پس از آنکه راه سعادت و شقاوت برای آنان باز گردیده و بتوسط رسول باطن یعنی عقل خودشان و رسول ظاهری یعنی پیمبران و سفراء الهی که رهنمای آنها میباشند خیر و شرّ را تمیز دادند هر طریقی را بخواهند اختیار نمایند و اگر ما بخواهیم عذابی برای آنها بفرستیم که منقاد امر تو گردند و سر فرود آورند و ایمان بیاورند قدرت داریم لکن (لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبدِیلًا) سنّت خدا بر اینکه جاری گردیده که هر کس باختیار و اراده خود عمل نماید زیرا که ایمان اجباری هرگز سعادت و فضیلت‌آور نخواهد گردید و باضافه نقض غرض میشود زیرا غرض اینست که انسان در اعمال شخصیه خود مختار باشد.

ابو حمزه ثمالی گفته مقصود از اینکه آیه آوازی است که در نیمه رمضان از آسمان شنیده میشود و از آن صدا همه خاشع و منقاد میگردند.

و در تفسیر اهل بیت است که در آخر الزمان از آسمان ندایی میرسد که

(الا انّ الحقّ مع علی و شیعته).

از إبن عباس نقل میکنند که گفته اینکه آیه راجع بما است که خداوند وعده داده که دولت و خلافت را از بنی امیّه بستاند و بما بدهد و گردنهای آنان ذلیل و منقاد ما گردد.

در کتب تواریخ تذکره نویسان چنین نوشته‌اند که چون دولت بنی امیّه منتقل ببنی عباس گردید بنی عباس از بنی امیه اندیشه مینمودند و بآنان احترام میگذاشتند و آنها را بر کرسیهای زرّین مینشانیدند تا وقتی که خلافت بمنصور رسید او پسر عمّ خود عبد اللّه بن علی را بشام فرستاد و او بدار الاماره فرود آمد و مجلسی تهیّه نمود و تمام اعیان و اشراف بنی امیه را دعوت نمود و آنان هشتاد مرد بودند و همه را بر کرسیهای زرین مرصع نشانید وقتی همه نشستند بخدمتگذاران

صفحه : ۲۲۸

خود اشاره نمود و گفت (علیکم بالکافرین) آنها با عمودهای آهنین که قبلا تهیه نموده بودند یک دفعه بر سر آنها ریختند و همه را کشتند و در میان عمارت ریختند آن وقت امر نمود سفره گستردند و روی جسد آنها انداختند در حالی که بعضی مرده و بعضی در حال مردن مینالیدند و بمردم غذا دادند.

(تفسیر ابو الفتوح رازی) وَ ما یَأتِیهِم مِن ذِکرٍ مِنَ الرَّحمنِ مُحدَثٍ إِلّا کانُوا عَنهُ مُعرِضِینَ بین اشاعره که جماعتی از سنّیها میباشند و معتزله که جماعت دیگر از آنانند در خلقت قرآن بحث مفصّلی است، اشاعره چنین اظهار مینمایند که قرآن قدیم است، و معتزله قائل بحدوث آنند. و فخر رازی که از اشاعره و امام آنها است در تفسیر اینکه آیه چنین گوید: معتزله برای اثبات حدوث قرآن استدلال نموده‌اند بقوله تعالی (وَ ما یَأتِیهِم مِن ذِکرٍ مِنَ الرَّحمنِ مُحدَثٍ) و گفته‌اند مقصود از ذکر قرآن است بدلیل قوله تعالی (وَ هذا ذِکرٌ مُبارَکٌ) و در اینکه آیه بیان نموده (ذکر محدث) و از جمع بین اینکه دو آیه (ذکر مبارک) و (ذکر محدث) لازم میآید حدوث قرآن. و همچنین استدلال بقوله تعالی (اللّهُ نَزَّلَ أَحسَنَ الحَدِیثِ کِتاباً) و بقوله تعالی (فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعدَهُ یُؤمِنُونَ) و پس از آنکه ثابت شد که قرآن حادث است و برای او خالقی است پس لا محاله مخلوق است.

الجواب- باز گشت تمام اینکه ادله راجع میگردد بالفاظ و ما میدانیم که الفاظ حادث است و ما ادّعاء میکنیم قدم امر دیگری را که وراء اینکه حروف است و در آیه بر آن دلالتی نیست. (پایان) ظاهرا نزاع بین اشاعره و معتزله در اینکه قرآن حادث است یا قدیم نزاع لفظی است نه معنوی زیرا گمان نمیکنم عاقلی گفته باشد اوامر قرآن و الفاظ آن قدیم باشد.

لکن ممکن است در جمع بین اقوال گفته شود الفاظ قرآن که بتوسط ملک وحی بر رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد میگردید مسلّم حادث است زیرا که معنی

صفحه : ۲۲۹

حدوث غیر از اینکه نیست که چیزی در زمان نبوده و بعدا موجود گردد چگونه حادث نباشد در صورتی که الفاظ قرآن از حیث ورود هم زمانی و هم متجدّد است یعنی بتدریج و شیئا فشیئا فرود آمده لکن حقیقت و معنویت قرآن از جهت منطوی بودن آن در علم ازلی حق تعالی و عالم قضاء و لوح محفوظ و دفتر آفرینش البته قدیم است در زمان واقع نشده تا آنکه حدوث زمانی داشته باشد.

خلاصه آنکه میگوید قرآن قدیم است شاید مقصودش از جهت منطوی بودن آن در علم ازلی الهی و عالم امر باشد که در آن مرتبه لفظا و معنی قدیم است حدوثی در کار نیست، و آنکه میگوید حادث است از جهت ورود الفاظ آن در عالم خلق و عالم متجدّدات

و متغیرات زمانی است پس بنا بر اینکه توجیه نزاع بین اشاعره و معتزله مرتفع میگردد.
أَ وَ لَم یَرَوا إِلَی الأَرضِ کَم أَنبَتنا فِیها مِن کُلِّ زَوجٍ کَرِیمٍ ذات متعال برای اظهار قدرت و حکمت خود اشاره میکند بگیاهها و نباتاتی که از زمین روئیده میشود و در آنها نظام خلقت و حسن تدبیر لم یزلی خود را ارائه میدهد و بهمزه استفهامی که در مقام تعجّب آرند کفار را متنبّه میگرداند که آیا اینها بزمین نظر عبرت نمینمایند تا اینکه خلقت عجیب نباتات را بنگرند و ببینند چگونه موجودات نباتی از حبوبات گرفته تا گلها و ریاحین که چطور از هر یک از انواع و اقسام آنها زوج و جفت نیکو آفریدیم.
گویند نباتات ارضی ۳۲۰ هزار نوعند و برای هر یک منافع و مناظر و خواص و طبیعت جداگانه‌ایست که مخالف دیگری است و وی را اثر مخصوصی است.
(کریم) صفت نباتات است و گیاهها و نباتات را متصف بکریم گردانیده برای اینکه بعضی غذای انسان و بعضی دواء او است.
خلاصه از هر یک از انواع آن نفعی عاید انسان میگردد زیرا که غرض از آفرینش زمین و نبات وجود انسان و بقاء نوع او است.
(پایان) در علوم جدید ثابت نموده‌اند که تمام موجودات از نباتات و گیاهها و حیوانات

صفحه : ۲۳۰

زوج و جفت آفریده شده‌اند حتی عناصر و موادّ اولیّه و آن اجزاء و موجودات ذرّه بینی همه و همه زوج ترکیبی میباشند و وحدت و فردیّت منحصر بذات باری تعالی است و چنانچه در جای خود مبرهن گردیده که یکی از ادلّه بر وجود و وحدت حق سبحانه و تعالی همان ترکیب موجودات است زیرا بحکم عقل هر مرکّبی ترکیب کننده لازم دارد تا برسد بموجودی که واحد بسیط و مجرّد از مادیات باشد و آن فرد ازلی است عزّ و جلّ و بس.
وَ إِذ نادی رَبُّکَ مُوسی أَنِ ائتِ القَومَ الظّالِمِینَ، قَومَ فِرعَونَ أَ لا یَتَّقُونَ (اذ) توقیتی است یعنی ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یاد کن وقتی را که پروردگار تو بموسی (ع) گفت جماعت ستمکاران را بیاور یعنی بآنها یادآوری کن زیرا اینها قوم فرعونیانند که پرهیزکار نمیباشند.
چون در آیات قرآن حکایت حضرت موسی علیه السّلام و فرعون مکرّر بیان شده اگر چه در هر جایی خصوصیاتی در آن منطوی است لکن چون غرض ما اختصار است و نیز معنی تحت اللفظی آن را درج نموده‌ایم از توضیح مکررات آن خودداری مینمائیم.
خلاصه وقتی موسی پس از آنکه بخلعت نبوّت مفتخر گردید مأمور شد با آن دو معجزه‌ای که بوی داده شده بود برود فرعون و فرعونیان را هدایت و ارشاد نماید موسی (ع) گفت از برای آنها بر من گناهی است یعنی کشته شدن آن قبطی (وَ لَهُم عَلَیَّ ذَنبٌ فَأَخافُ أَن یَقتُلُونِ) و میترسم مرا تکذیب کنند و بکشند و برادرم هارون را با من بفرست.
قالَ کَلّا فَاذهَبا بِآیاتِنا إِنّا مَعَکُم مُستَمِعُونَ، فَأتِیا فِرعَونَ فَقُولا إِنّا رَسُولُ رَبِّ العالَمِینَ، أَن أَرسِل مَعَنا بَنِی إِسرائِیلَ پروردگار عالم سخن موسی که میگوید میترسم قول من را قبول نکنند و بجرم گناهی که کرده‌ام مرا بکشند انکار مینماید و او را مطمئن میگرداند که من با شما میباشم و سخن شما را میشنوم برو و رسالت خود را اظهار نما و بگو ما دو

صفحه : ۲۳۱

برادر رسول پروردگار عالمیانیم و بنی اسرائیل را با ما بفرست.
قالَ أَ لَم نُرَبِّکَ فِینا وَلِیداً وَ لَبِثتَ فِینا مِن عُمُرِکَ سِنِینَ فرعون بموسی در مقام امتنان و منت گذاری گفت آیا تو سالهایی نزد ما نبودی و تحت تربیت ما رشد ننمودی. بقولی هیجده سال و بقولی سی سال و بقول کلبی چهل سال موسی در منزل فرعون بود و تحت تربیت او واقع گردیده.

وَ فَعَلتَ فَعلَتَكَ الَّتِي فَعَلتَ وَ أَنتَ مِنَ الكافِرِينَ فرعون گفت اى موسى تو بجاى حق نعمت و تربيتى كه بر تو داشتم چنين كردى و يكى از ما را كشتى و تو از كافرين نعمت بودى و حق نعمت را بجاى نياوردى و حالا ميخواهى مرا مطيع خود گردانى.

قالَ فَعَلتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضّالِّينَ موسى عليه السّلام در مقام عذرخواهى در پاسخ قول فرعون گفته آرى چنين كردم لكن اينكه عمل از من بطور غفلت و بغير موقع واقع گرديد، شايد موسى (ع) ميخواسته بگويد قصد كشتن آن قبطى را نداشتم و نميدانستم از يك سيلى كشته ميگردد يعنى كشتن من بعمد نبوده تا مورد ملامت واقع گردم و شما از من قصاص بكنيد.

فَفَرَرتُ مِنكُم لَمّا خِفتُكُم فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكماً وَ جَعَلَنِي مِنَ المُرسَلِينَ موسى در پاسخ منت گذارى فرعون گفته پس از قتل قبطى كه قصد كشتن مرا داشتيد از ترس از شما فرار نمودم پس از آن خداوند بمن حكمت و نبوّت عطاء نمود و مرا از جمله رسولان خود گردانيد و من مأمور گرديدم براى هدايت نزد تو بيايم.

وَ تِلكَ نِعمَةٌ تَمُنُّها عَلَيَّ أَن عَبَّدتَ بَنِي إِسرائِيلَ اى فرعون اينكه چه منتى است بر من مينهى كه بنى اسرائيل را تحت فشار خود و بنده خود گردانيدى، اشاره به اينكه تو بر من منتى ندارى چون اولادان بنى اسرائيل را ميكشتى مادرم از ترس تو مرا در صندوق نهاد و بدست تو افتادم و آيا تعبيد كردن بنى اسرائيل اينكه منتى است بر من.

صفحه : ۲۳۲

[سوره الشعراء (۲۶): آيات ۲۳ تا ۵۱]

اشاره

قالَ فِرعَونُ وَ ما رَبُّ العالَمِينَ (۲۳) قالَ رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَينَهُمَا إِن كُنتُم مُوقِنِينَ (۲۴) قالَ لِمَن حَولَهُ أَ لا تَستَمِعُونَ (۲۵) قالَ رَبُّكُم وَ رَبُّ آبائِكُمُ الأَوَّلِينَ (۲۶) قالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرسِلَ إِلَيكُم لَمَجنُونٌ (۲۷)

قالَ رَبُّ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ وَ ما بَينَهُما إِن كُنتُم تَعقِلُونَ (۲۸) قالَ لَئِنِ اتَّخَذتَ إِلَهاً غَيرِي لَأَجعَلَنَّكَ مِنَ المَسجُونِينَ (۲۹) قالَ أَ وَ لَو جِئتُكَ بِشَيءٍ مُبِينٍ (۳۰) قالَ فَأتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصّادِقِينَ (۳۱) فَأَلقى عَصاهُ فَإِذا هِيَ ثُعبانٌ مُبِينٌ (۳۲)

وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذا هِيَ بَيضاءُ لِلنّاظِرِينَ (۳۳) قالَ لِلمَلَإِ حَولَهُ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ (۳۴) يُرِيدُ أَن يُخرِجَكُم مِن أَرضِكُم بِسِحرِهِ فَما ذا تَأمُرُونَ (۳۵) قالُوا أَرجِه وَ أَخاهُ وَ ابعَث فِي المَدائِنِ حاشِرِينَ (۳۶) يَأتُوكَ بِكُلِّ سَحّارٍ عَلِيمٍ (۳۷)

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقاتِ يَومٍ مَعلُومٍ (۳۸) وَ قِيلَ لِلنّاسِ هَل أَنتُم مُجتَمِعُونَ (۳۹) لَعَلَّنا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِن كانُوا هُمُ الغالِبِينَ (۴۰) فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ قالُوا لِفِرعَونَ أَ إِنَّ لَنا لَأَجراً إِن كُنّا نَحنُ الغالِبِينَ (۴۱) قالَ نَعَم وَ إِنَّكُم إِذاً لَمِنَ المُقَرَّبِينَ (۴۲)

قالَ لَهُم مُوسى أَلقُوا ما أَنتُم مُلقُونَ (۴۳) فَأَلقَوا حِبالَهُم وَ عِصِيَّهُم وَ قالُوا بِعِزَّةِ فِرعَونَ إِنّا لَنَحنُ الغالِبُونَ (۴۴) فَأَلقى مُوسى عَصاهُ فَإِذا هِيَ تَلقَفُ ما يَأفِكُونَ (۴۵) فَأُلقِيَ السَّحَرَةُ ساجِدِينَ (۴۶) قالُوا آمَنّا بِرَبِّ العالَمِينَ (۴۷)

رَبِّ مُوسى وَ هارُونَ (۴۸) قالَ آمَنتُم لَهُ قَبلَ أَن آذَنَ لَكُم إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحرَ فَلَسَوفَ تَعلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيدِيَكُم وَ أَرجُلَكُم مِن خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُم أَجمَعِينَ (۴۹) قالُوا لا ضَيرَ إِنّا إِلى رَبِّنا مُنقَلِبُونَ (۵۰) إِنّا نَطمَعُ أَن يَغفِرَ لَنا رَبُّنا خَطايانا أَن كُنّا أَوَّلَ المُؤمِنِينَ (۵۱)

صفحه : ۲۳۳

(ترجمه)

فرعون بموسی علیه السّلام گفت کیست ربّ العالمین که (تو رسول او میباشی (۲۳)

موسی گفت او است پروردگار آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است اگر بیقین باور دارید (۲۴)

فرعون باطرافیانش گفت آیا شما نمیشنوید (۲۵)

موسی گفت پروردگار شما و پروردگار پدران پیشینیان شما است (۲۶)

فرعون (باز بدرباریانش) گفت پیمبری که بسوی شما فرستاده شده دیوانه است (۲۷)

موسی گفت او است پروردگار مشرق و مغرب و آنچه بین آنها است اگر شما فکر و تعقّل کنید (۲۸)

فرعون بموسی گفت اگر جز من خدایی پرستش کنی البته تو را بزندان خواهم انداخت (۲۹)

موسی گفت اگر چه برای تو معجزه‌ای ظاهر بیاورم (۳۰)

فرعون گفت اگر راست می‌گویی معجزه خود را بیاور (۳۱)

موسی عصای خود را انداخت ناگاه اژدهای عظیمی پدیدار گردید (۳۲)

و نیز دست از گریبان خود بیرون آورد در آن هنگام روشنی شدیدی در نظر بینندگان نمودار گردید (۳۳)

فرعون باطرافیان خود گفت اینکه مرد حقیقهٔ یک ساحر دانایی است (۳۴)

و بسحر خود میخواهد شما را از مملکت و شهرستان بیرون کند شما چه صلاح

صفحه : ۲۳۴

میدانید (۳۵)

درباریانش گفتند او و برادرش را مهلت بده و بفرست در شهرها (سحره را) جمع آوری کن (۳۶)

تا اینکه ساحران ماهر دانا را بیاورند (۳۷)

و در روز معینی معلوم تمام ساحرها جمع گردیدند (۳۸)

و بمردم گفته شد آیا شما در آن روز معین (در آن محل میقات اجتماع مینمائید تا واقعه را بنگرید)

اگر ساحرین غالب گردند شاید ما تابع آنها گردیم (۳۹)

وقتی ساحرها آمدند بفرعون گفتند آیا اگر ما بر موسی غالب گردیم پاداش (بزرگی) برای ما خواهد بود (۴۰)

فرعون گفت آری اگر چنین باشد شما از مقرّبان درگاه خواهید گردید (۴۱)

موسی بساحرها گفت آنچه از سحر تهیّه کرده‌اید بیندازید (۴۲)

آن گاه ساحرها طنابها و عصاهایی که بآن سحر کرده بودند انداختند و گفتند قسم بعزّت فرعون که محقّقا ما غالب خواهیم گردید (۴۴)

پس از آن موسی عصای خود را انداخت که ناگاه (اژدها گردید) و همه وسائل سحر ساحرین (که بدروغ نمایش داده بودند) فرو برد (۴۵)

ساحرین وقتی (چنین معجزه‌ای دیدند) بسجده افتادند (۴۶)

و گفتند ما بپروردگار عالمیان ایمان آوردیم (۴۷)

پروردگار موسی و هارون (۴۸)

فرعون (بساحرها) گفت پیش از آنکه من اجازه بدهم شما ایمان آوردید اینکه استاد بزرگ شما است که بشما تعلیم سحر نموده و

بزودی خواهید دانست که برای خلافی که کرده‌اید دست و پای شما را قطع میکنم و شما را بدار میکشم (۴۹)
ساحرها گفتند (از تهدید) تو ضرری بما نخواهد رسید بحقیقت که ما بسوی پروردگار خود بازگشت کنندگانیم (۵۰)
و ما از خدای خود تمنّا داریم که خطاهای ما را ببخشد بجهت اینکه ما اول گروندگانیم (۵۱).

صفحه : ۲۳۵

(توضیح آیات)

قالَ فِرعَونُ وَ ما رَبُّ العالَمِینَ پس از آنکه موسی علیه السّلام و هارون (ع) نزد فرعون آمدند و گفتند ما فرستادگان پروردگار عالمیانیم فرعون گفت کیست پروردگار جهانیان که شما فرستادگان او میباشید.
سؤال فرعون از (ما) حقیقیّة بود که حقیقة پروردگار خود را بیان نما که او چیست و چون تعریف حقیقت شیئی که در جواب سؤال از (ما) حقیقیه میآورند یا باید بخود حقیقت باشد یا باجزاء حقیقیه او یا بچیزی که از لوازم داخلی و خارجی آن باشد یا بآثار جلیّ آن.
امّا معرّفی نمودن ذات پروردگار جهانیان که مورد سؤال فرعون بوده بخود حقیقت محال است زیرا که معرف بایستی اجلی از معرّف باشد و حقیقت را بحقیقت معرّفی نمودن درست نیست مثل اینکه ماند که گفته شود حقیقة حقیقت است.
اما معرفی نمودن ذات واجب را باجزاء حقیقیّهٔ آنهم راجع بحق تعالی محال است زیرا که او سبحانه مجرّد و بسیط است ترکیب شده از جنس و فصل نیست که در تعریف ماهیّات و انواع ممکنات میآورند و او منزه و مبرّا است از مرکب بودن. و نیز معرفی نمودن او را بلوازم داخلی و خارجی آن هم ممکن نیست زیرا وقتی که حقیقت ذات مجهول باشد لوازم ذاتی آن نیز برای بشر مجهول است.
اینکه است که برای معرّفی نمودن حقیقت واجب و پروردگار جهانیان فقط یک راه باقی است و آن استدلال بآثار جلیّ و واضح است که شناسایی حقیقت واجب برای هر ممکن خواه ملك باشد یا جنّ یا انسان محال است.
آری شناسایی حقیقت هر شیئی باحاطه بآنست و ذات الهی محیط است نه محاط هر چه در عقل و وهم و فهم و حواس آید خدای تعالی منزه از آنست زیرا

صفحه : ۲۳۶

که همه حادثند و حادث جز مثل خود را نتواند درك نمود.

آنکه او از حدث برآرد دم چه شناسد که چیست سرّ قدم

علم را سوی حضرتش ره نیست عقل نیز از کمالش آگه نیست
(مثنوی) آری انسان کامل را ممکن است پس از مجاهده تامّ و سلوك الی اللّه در اثر ایمان و تقوی قلبش باز گردد و چشم دلش بینا شود و در اثر مؤثّر را بیند و بطریق و جدان ارتباط خود و موجودات را بمبدء متعال بقدر طاقت بشریت فی الجمله بفهمد و علامت چنین انسانی اینست که بهر چه نظر میکند آن را اثری از آثار ربوبیّت و الوهیّت مربّی عالم میبیند (و لا مؤثّر فی الوجود الّا اللّه) را نصب العین خود نموده دیده دلش بسوی مبدء خود نگرانست.
قالَ رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَینَهُمَا إِن کُنتُم مُوقِنِینَ موسی علیه السّلام در پاسخ سؤال فرعون که گفت (و ما ربّ العالمین) و

بماء حقیقیّه سؤال از حقیقت ربّ جهانیان میکند گوید او است آفریننده آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است اگر شما اهل یقین میباشید و میدانید که هیچ اثری بدون مؤثّر نمیشود و هیچ حادثی بدون محدث و پدید آورنده تحقّق نپذیرد.

قالَ لِمَن حَولَهُ أَ لا تَستَمِعُونَ چون فرعون خود را بالوهیّت معرّفی کرده بود از روی تعجب باطرافیانش گفت آیا شما نمیشنوید که چه میگوید میخواهد غیر از من خدایی برای شما معرّفی نماید.

قالَ رَبُّکُم وَ رَبُّ آبائِکُمُ الأَوَّلِینَ موسی علیه السّلام برای اینکه مطلب را واضحتر نماید دلیل را عوض کرد بدلیل واضحتر و گفت که اگر شما شك دارید که آسمانها و زمین حادث و محتاج بآفریننده باشند در اینکه شما و پدران شما پس از عدم بوجود آمده‌اید و هر چه نیست و بعد موجود گردد شکّی نیست که آورنده و پدید کننده‌ای لازم دارد

صفحه : ۲۳۷

و ممکن نیست شیئی معدوم بخودی خود بدون علت و سبب موجود گردد چگونه حادث بدون محدث پدید میگردد.

قالَ إِنَّ رَسُولَکُمُ الَّذِی أُرسِلَ إِلَیکُم لَمَجنُونٌ اینکه فرعون اول نسبت جنون بحضرت موسی داد خواست بقومش تذکر دهد که اصلا اینکه آدم دیوانه‌ایست که نمیفهمد من از حقیقت اله عالمین سؤال میکنم و او از آثار جواب میدهد دیگر نمیدانست که خودش دیوانه و از عقل تهی است که از حقیقت واجب الوجود سؤال میکند اینکه بود که موسی نسبت جنون را بخود فرعون میدهد.

قالَ رَبُّ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ وَ ما بَینَهُما إِن کُنتُم تَعقِلُونَ اشاره به اینکه اگر شما عقل و تعقل داشتید میدانستید که شناسایی حقیقت مبدء جهانیان برای بشر و هر موجود ممکنی محال است.

و شاید اینکه در آخر استدلال مشرق و مغرب را معرف قرار داده خواسته استدلال نماید بحرکت موجودات سماوی از ماه و خورشید و ستارگان و غیره که از حرکت و طلوع و غروب آنها بفهمند آفریننده آنها غیر خودشانست زیرا بدلیل عقل ظاهر است که هر متحرکی محتاج بمحرك است هرگز شیئی خود نتواند خود را حرکت دهد اینکه بود که حضرت ابراهیم علیه السّلام نیز در اول وهله نظر بطلوع و افول ماه و خورشید و ستارگان نمود و بمردم تذکر داد که خدای شما کسی است که پدید آورنده اوضاع سماوی است و من از موجودی که افول و ذبول دارد بیزارم.

قالَ لَئِنِ اتَّخَذتَ إِلهَاً غَیرِی لَأَجعَلَنَّكَ مِنَ المَسجُونِینَ فرعون وقتی از جواب عاجز ماند موسی (ع) را تهدید نمود و گفت اگر غیر از من خدایی اختیار کنی تو را از جمله مسجونین و زندانیان قرار میدهم.

الف و لام (المسجونین) الف و لام عهد است یعنی تو را از زندانیان میگردانم و تو حال آنها را میدانی. چنانچه روایت دارد که زندان فرعون از کشتن بدتر

صفحه : ۲۳۸

بود زیرا که زندانیان را در گودال عمیقی می‌انداختند که در آنجا نمیدیدند و نمی‌شنیدند و بیرون نمیآوردند مگر مرده او را و اینکه طور خواست موسی (ع) را بترساند که دست از تبلیغ بردارد. (منهج) قالَ أَ وَ لَو جِئتُكَ بِشَیءٍ مُبِینٍ ظاهرا موسی (ع) خواست جلو غضب فرعون را بگیرد و آن ملعون را آرام نماید گفت مرا زندانی میکنی و لو اینکه برهان ظاهری برای اثبات مدّعای خور بیاورم، کلمه (واو) را برای حال آورده با همزه و فعل در تقدیر است و در معنی (أ تفعل ذلک و لو جئتکم بشیء مبین).

قالَ فَأتِ بِهِ إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ فرعون چون از موسی اینکه سخن را شنید فهمید معجزه‌ای برای اثبات مدعای خود دارد گفت آنچه داری بیاور اگر از راستگویانی.

فَأَلقی عَصاهُ فَإِذا هِیَ ثُعبانٌ مُبِینٌ وقتی موسی علیه السّلام عصا را انداخت بقدرت ایزد متعال عصا اژدها شد.

و گویند آن اژدها دهن باز نمود و شاید بتخت فرعون حمله نموده که او را با تختش فرو برد و مردمی که در آنجا ازدحام نموده بودند فرار نمودند و گویند فرعون از ترس بموسی گفت بحق آن کسی که تو رسول او میباشی بگیر آن را موسی دست برد و دهن اژدها را گرفت اژدها عصا گردید.

وَ نَزَعَ یَدَهُ فَإِذا هِیَ بَیضاءُ لِلنّاظِرِینَ فرعون پس از آن بموسی گفت آیا علامت دیگری هم داری حضرتش دست در بغل و گریبان خود نمود و چون بیرون آورد سفیدی و درخشندگی بسیار جلیّ که از لمعان و درخشندگی آن چشمها را خیره مینمود پدیدار گردید.

قالَ لِلمَلَإِ حَولَهُ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِیمٌ یُرِیدُ أَن یُخرِجَکُم مِن أَرضِکُم بِسِحرِهِ فَما ذا تَأمُرُونَ فرعون دیگر با ظهور چنین معجزه‌ای چاره‌ای ندید مگر اینکه نسبت سحر

صفحه : ۲۳۹

و جادوگری بموسی علیه السّلام بدهد اینکه بود که هم نسبت سحر بحضرتش داد و هم آنان را ترسانید که میخواهد شما را از وطن آواره نماید.

و چون ناموس الهی بر اینکه جاری شده که باید معجزه هر پیمبری از سنخ هنر اهل زمانش باشد برای اینکه اهل خبره معجزه را از اعمال کسبی و صنعتی تمیز دهند، چنانچه در زمان عیسی بن مریم (ع) اطبّاء بسیار بودند که مرضهای مزمن را معالجه مینمودند اینکه بود که معجزه او مرده زنده کردن و کور را بینا کردن بود که فوق عمل آنها باشد، و همچنین در عصر نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم معجزه او قرآن و از سنخ کلام گردید زیرا که در آن زمان فصاحت و بلاغت و ادبیات بین اهل آن زمان دائر و از کمالات آنها بشمار میرفت، اینکه بود که قرآن که از بالاترین مراتب فصاحت و بلاغت بشمار میرود معجزه آن سرور قرار داد زیرا که در عصر هر پیغمبری بایستی اشخاصی باشند که معجزه را از سحر یا عمل دیگر تمیز دهند و گر نه مردمان عاری از دانش کجا توانند معجزه را از سحر که شاید در صورت شبیه بهم میباشند تمیز بدهند.

خلاصه فرعون با اینکه خود را اله جهانیان و ما فوق همه اهل زمانش ارائه میداد وقتی خود را مضطر دید از ملّتش اتّخاذ رأی نمود و گفت شما در باره موسی چه رأی دارید.

قالُوا أَرجِه وَ أَخاهُ وَ ابعَث فِی المَدائِنِ حاشِرِینَ یَأتُوکَ بِکُلِّ سَحّارٍ عَلِیمٍ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِیقاتِ یَومٍ مَعلُومٍ ارکان مملکت چنین رأی دادند که امر موسی و برادرش را تأخیر بینداز و در شهرها و مملکتها بفرست تا آنچه ساحر عالم هست جمع‌آوری نمایند و وقتی را معین نما که مردم جمع گردند و معارضه کردن ساحرها را با موسی مشاهده نمایند تا اینکه بر مردم ظاهر گردد که موسی ساحر است.

صفحه : ۲۴۰

فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ قالُوا لِفِرعَونَ أَ إِنَّ لَنا لَأَجراً إِن کُنّا نَحنُ الغالِبِینَ قالَ نَعَم وَ إِنَّکُم إِذاً لَمِنَ المُقَرَّبِینَ وقتی ساحرها نزد فرعون اجتماع نمودند چون بعمل سحر خود بسیار اطمینان داشتند و غلبه خود را مسلّم میدانستند زیرا که از زبر دست‌ترین ساحرهای زمان خود بودند بفرعون گفتند آیا از برای ما مزدی هست اگر غالب شویم فرعون از فرط علاقه‌ای که بغالب شدن خود و مغلوب گردیدن موسی داشت در جواب آنها گفت آری اجر و مزد برای شما هست و بعلاوه از اجر و مزد از مقربان درگاه میشوید.

قالَ لَهُم مُوسی أَلقُوا ما أَنتُم مُلقُونَ فَأَلقَوا حِبالَهُم وَ عِصِیَّهُم وَ قالُوا بِعِزَّةِ فِرعَونَ إِنّا لَنَحنُ الغالِبُونَ وقتی ساحرین در آن مکان و زمان معلوم با موسی (ع) جمع شدند و مردم همه منتظر مشاهده بودند که کدام یک غالب میگردند موسی بآنها امر نمود که آنچه را تهیّه

نموده‌اید از سحر بیندازید آنان ریسمانهایی و چوبهایی که گویند هفتاد هزار ریسمان و هفتاد هزار عصا بود و آنها را مجوف نموده و بزیبق پر کرده بودند که بتابش آفتاب بحرکت آینـد و بصورت مار گردیدند و آن سحر بزرگی بود که سحره ماهر تهیّه کرده بودند و از مردم غوغا برخواست و بقدری ساحرین بغالب گردیدن خودشان مطمئن بودند که قسم یاد نمودند بعزّهٔ فرعون که ما البتّه غالبیم.

فَأَلقی مُوسی عَصاهُ فَإِذا هِیَ تَلقَفُ ما یَأفِکُونَ (جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ إِنَّ الباطِلَ کانَ زَهُوقاً) پس از نمایش سحر ساحرها موسی عصا را انداخت فورا عصا باراده ایزد متعال اژدها گردید و آنچه را که بتزویر و سحر نمایش داده بودند تمام را فرو برد، آری در مقابل حق باطل عرض اندام نخواهد نمود وقتی نور آمد تاریکی باقی نمیماند.

صفحه : ۲۴۱

فَأُلقِیَ السَّحَرَةُ ساجِدِینَ، قالُوا آمَنّا بِرَبِّ العالَمِینَ، رَبِّ مُوسی وَ هارُونَ سحر انواع و اقسام بسیاری دارد بعضی از آنها داخل در امور طبیعی است و از دواها و معجونها گرفته و استعمال میکنند مثل اینکه دارویی ببدنش میمالد که آتش آن را نمیسوزاند و داخل آتش میشود.

و اینکه قسم از عمل ساحر کارهای غیر عادی بنظر میآورد در صورتی که عمل غیر عادی نیست بنظر چنین میآورند.

قسم دوم شعبده که از حرکات سریع شعبده باز بحاضرین غیر واقع نشان میدهد و اینها نیز از امور طبیعی خارج نیستند.

قسم سوم از اقسام سحر که بالاترین اقسام آنست از قوّت نفس و شدت عزم و اراده ساحر انجام میگیرد و آن را علوم لیمیا گویند و اینکه نحو از سحر پس از ریاضات صعبه و ترک عادات و رسوم نفس مرتبط میگردد بنفوس عالیه و ارواح قویه و تسخیر جنّ و ارواح بشریه و اطلاع بر بعض مغیبات و خواب مغناطیسی و امثال اینها از شعب آنست لکن سحر هر اندازه کامل باشد از مرتبه نفوس بالا نمیرود و تماما عمل شیطانی است که در قوّه واهمه مردم تأثیر میکند قوله تعالی در سوره طه آیه ۶۹ راجع بسحره فرعون فرموده (یُخَیَّلُ إِلَیهِ مِن سِحرِهِم أَنَّها تَسعی) آیه سحر را از اقسام تخیّل معرفی مینماید لکن منشأ معجزه پیمبران از عالم ما فوق الطبیعهٔ ظهور نموده و در موادّ خارجی تصرف مینماید و در جلد دوم اینکه تفسیر تا اندازه‌ای راجع باقسام سحر بحث نموده‌ایم بآن جا رجوع شود.

پس چون ساحرها که اهل خبره بودند و تمام خصوصیات و اقسام سحر را میدانستند چنین دیدند بیقین دانستند که عمل موسی خارج از سحر است و از عالم (ما فوق الطبیعهٔ) بروز و ظهور نموده اینکه بود که بسجده افتادند و گفتند ما بپروردگار عالمیان آن پروردگاری را که موسی و هارون میپرستند ایمان آوردیم.

قالَ آمَنتُم لَهُ قَبلَ أَن آذَنَ لَکُم إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحرَ فَلَسَوفَ تَعلَمُونَ فرعون چون دید خود ساحرها که اهل فن میباشند اعتراف نمودند بحقانیت

صفحه : ۲۴۲

موسی و هارون علیهما السلام و اینکه برای ادعای الوهیت و ریاست خودش شکست فاحشی خواهد بود در غضب شد و گفت پیش از اجازه من شما ایمان آوردید و برای اینکه مردم را اغواء و گمراه کند چنین وانمود میکند که کار موسی هم سحر است منتهی علم او یعنی سحرش بالاتر از شما است.

لَأُقَطِّعَنَّ أَیدِیَکُم وَ أَرجُلَکُم مِن خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّکُم أَجمَعِینَ آن لعین ساحرهای مؤمن که از روی حقیقت و دانستگی ایمان آورده برای اینکه دیگران ایمان نیاورند تهدید سخت مینماید که اول دست راست و پای چپ شما را میبرم و پس از آن شما را بدار

میکشم که عبرت دیگران گردیـد قالُوا لا ضَیرَ إِنّا إِلی رَبِّنا مُنقَلِبُونَ ساحرین در پاسخ فرعون گفتند عقاب کردن تو ضـرری برای ما ندارد ما بسوی پروردگارمان رجوع میکنیم پس جزاء میدهد ما را بر ایمان و صبر ما بنعمت همیشگی آخرت.

إِنّا نَطمَعُ أَن یَغفِرَ لَنا رَبُّنا خَطایانا أَن کُنّا أَوَّلَ المُؤمِنِینَ آری اگر نور ایمان در قلب کسـی نفوذ نماید تمام جدولهای قلب مؤمن را فرو میگیرد و اثر آن در تمام قوی و مشاعر او ظاهر میگردد و قوای طبیعی و حیوانی تمام مسخّر و تابع آن روح ایمانی میگردند آن وقت نفس سـبعی و بهیمی اراده خود را تحت سلطان عقل کم میکنند دیگر حکم حکم عقل ایمانی خواهد بود و چون در آن وقت چنین ایمان کاملی در ساحرین نفوذ پیـدا نمود اینکه بود که از تهدیـدات و عـذاب سـخت انـدیشه ننمودند و دانسـتند که مجازات سـخت فرعون بنفع آنها تمام میشود و آنها را از گناهان پیش پاک میگرداند تا آنکه لایق مشمول رحمت و فیض غیر متناهی الهی گردند.

صفحه : ۲۴۳

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۵۲ تا ۱۰۴]

اشاره

وَ أَوحَینا إِلی مُوسی أَن أَسرِ بِعِبادِی إِنَّکُم مُتَّبَعُونَ (۵۲) فَأَرسَلَ فِرعَونُ فِی المَدائِنِ حاشِرِینَ (۵۳) إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرذِمَةٌ قَلِیلُونَ (۵۴) وَ إِنَّهُم لَنا لَغائِظُونَ (۵۵) وَ إِنّا لَجَمِیعٌ حاذِرُونَ (۵۶)

فَأَخرَجناهُم مِن جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ (۵۷) وَ کُنُوزٍ وَ مَقامٍ کَرِیمٍ (۵۸) کَذلِکَ وَ أَورَثناها بَنِی إِسرائِیلَ (۵۹) فَأَتبَعُوهُم مُشرِقِینَ (۶۰) فَلَمّا تَراءَا الجَمعانِ قالَ أَصحابُ مُوسی إِنّا لَمُدرَکُونَ (۶۱)

قالَ کَلّا إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهدِینِ (۶۲) فَأَوحَینا إِلی مُوسی أَنِ اضرِب بِعَصاکَ البَحرَ فَانفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرقٍ کَالطَّودِ العَظِیمِ (۶۳) وَ أَزلَفنا ثَمَّ الآخَرِینَ (۶۴) وَ أَنجَینا مُوسی وَ مَن مَعَهُ أَجمَعِینَ (۶۵) ثُمَّ أَغرَقنَا الآخَرِینَ (۶۶)

إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ (۶۷) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ العَزِیزُ الرَّحِیمُ (۶۸) وَ اتلُ عَلَیهِم نَبَأَ إِبراهِیمَ (۶۹) إِذ قالَ لِأَبِیهِ وَ قَومِهِ ما تَعبُدُونَ (۷۰) قالُوا نَعبُدُ أَصناماً فَنَظَلُّ لَها عاکِفِینَ (۷۱)

قالَ هَل یَسـمَعُونَکُم إِذ تَدعُونَ (۷۲) أَو یَنفَعُونَکُم أَو یَضُـرُّونَ (۷۳) قالُوا بَل وَجَـدنا آباءَنا کَـذلِکَ یَفعَلُونَ (۷۴) قـالَ أَ فَرَأَیتُم ما کُنتُم تَعبُدُونَ (۷۵) أَنتُم وَ آباؤُکُمُ الأَقدَمُونَ (۷۶)

فَإِنَّهُم عَدُوٌّ لِی إِلّا رَبَّ العالَمِینَ (۷۷) الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهدِینِ (۷۸) وَ الَّذِی هُوَ یُطعِمُنِی وَ یَسقِینِ (۷۹) وَ إِذا مَرِضتُ فَهُوَ یَشفِینِ (۸۰) وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحیِینِ (۸۱)

وَ الَّذِی أَطمَعُ أَن یَغفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَومَ الدِّینِ (۸۲) رَبِّ هَب لِی حُکماً وَ أَلحِقنِی بِالصّالِحِینَ (۸۳) وَ اجعَل لِی لِسانَ صِدقٍ فِی الآخِرِینَ (۸۴) وَ اجعَلنِی مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِیمِ (۸۵) وَ اغفِر لِأَبِی إِنَّهُ کانَ مِنَ الضّالِّینَ (۸۶)

وَ لا تُخزِنِی یَومَ یُبعَثُونَ (۸۷) یَومَ لا یَنفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ (۸۸) إِلّا مَن أَتَی اللّهَ بِقَلبٍ سَلِیمٍ (۸۹) وَ أُزلِفَتِ الجَنَّةُ لِلمُتَّقِینَ (۹۰) وَ بُرِّزَتِ الجَحِیمُ لِلغاوِینَ (۹۱)

وَ قِیلَ لَهُم أَینَ ما کُنتُم تَعبُدُونَ (۹۲) مِن دُونِ اللّهِ هَل یَنصُرُونَکُم أَو یَنتَصِرُونَ (۹۳) فَکُبکِبُوا فِیها هُم وَ الغاوُونَ (۹۴) وَ جُنُودُ إِبلِیسَ أَجمَعُونَ (۹۵) قالُوا وَ هُم فِیها یَختَصِمُونَ (۹۶)

تَاللّهِ إِن کُنّا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ (۹۷) إِذ نُسَوِّیکُم بِرَبِّ العالَمِینَ (۹۸) وَ ما أَضَلَّنا إِلَّا المُجرِمُونَ (۹۹) فَما لَنا مِن شافِعِینَ (۱۰۰) وَ لا صَدِیقٍ حَمِیمٍ (۱۰۱)

فَلَو أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ المُؤمِنِينَ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكثَرُهُم مُؤمِنِينَ (۱۰۳) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ العَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)

صفحه : ۲۴۵

(ترجمه)

و بموسی وحی نمودیم که با بنده‌گان من شب بیرون رو شما را تعقیب خواهند نمود (۵۲)

پس از آن فرعون برای جمع آوری لشگر در اطراف شهرها فرستاد (۵۳)

و گفت بنی اسرائیل یک جماعت اندکی میباشند (۵۴)

و حقیقهٔ آنان ما را بخشم آوردگانند (۵۵)

و حقّا ما جماعتی میباشیم مهیّا (و بر آنها غلبه کننده‌گانیم) (۵۶)

و آنان را از بوستانها و چشمه‌ها بیرون کردیم (۵۷)

و از گنجها و مقامات عالیه (مصر) آنها را خارج نمودیم (۵۸)

همین طور ما بنی اسرائیل را وارث (شهر مصر و مقامات عالی آن) گردانیدیم (۵۹)

صبحگاهی (فرعونیان بنی اسرائیل را) تعقیب نمودند (۶۰)

وقتی (فرعونیان ببنی اسرائیل) نزدیک شدند یاوران موسی گفتند محقّقا بما خواهند رسید (۶۱)

موسی گفت چنین نیست (که گمان کرده‌اید) با من است پروردگار من بزودی مرا براه نجات هدایت خواهد نمود (۶۲)

پس از آن ما بموسی وحی نمودیم که عصای خود را بدریا بزن چون موسی عصا را بدریا زد دریا شکافته شد و هر قطعه‌ای از آن مثل کوهی بزرگ (روی هم ریخته گردید (۶۳)

و دیگران را در آنجا که شکافته شده بود نزدیک گردانیدیم (۶۴)

و موسی و کسانی که با او بودند تمامشان را نجات دادیم (۶۵)

پس از آن دیگران (فرعونیان را) هلاک گردانیدیم (۶۷)

بحقیقت در اینها آیت و نشانه (حکمت و قدرت الهی نمودار است) و لکن بیشتر مردم ایمان نمیآورند (۶۸)

و حقیقه پروردگار تو مقتدر و مهربان است (۶۹)

(ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) خبر ابراهیم را بر اینها بخوان (۷۰)

هنگامی که بپدر (عمویش) و گروه او گفت چه چیز است که شما پرستش مینمائید (۷۱)

گفتند ما بتها را میپرستیم و بر عبادت آنها ثابت میباشیم (۷۲)

ابراهیم بآنان گفت وقتی شما آنها را میخوانید سخن شما را میشنوند (۷۳)

یا توانند بشما نفع رسانند یا ضرر بزنند (۷۴)

در پاسخ گفتند ما پدران خود را یافته‌ایم که چنین میکردند (ما تابع آنان میباشیم) (۷۵)

ابراهیم بآنها گفت آیا شما بیقین میدانید که چه چیزی را عبادت میکنید (آیا معبود خود را میشناسید)

صفحه : ۲۴۶

(۷۵)

و آنچه پدران پیشینیان شما عبادت مینمودند (۷۶)

اینان دشمن منند (۷۷)

آن کسی که مرا آفریده پس از آن هدایتم نموده (۷۸)

و آن کسی که مرا طعام میدهد و سیرابم میگرداند (۷۹)

وقتی مریض شدم مرا شفا میدهد (۸۰)

و آن کسی که مرا میمیراند و پس از آن مرا زنده میکند (۸۱)

و آن کسی که امیدوارم در روز معاد گناهانم را ببخشد (۸۲)

پروردگار من (علم) و حکمت بمن عطا نما و مرا ببندگان صالح خود ملحق گردان (۸۳)

و برای من در آینده‌گان ثنای نیکو قرار بده (۸۴)

و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان (۸۵)

و پدرم (عمویم) را بیامرز که حقیقهٔ او از گمراهانست (۸۶)

و روز بعث و قیامت مرا رسوا نگردان (۸۷)

آن روزی که مال و اولاد نفع نبخشد (۸۸)

مگر کسی که با قلب سلیم وارد محشر گردد (۸۹)

(در آن روز) بهشت بمتقین نزدیک میگردد (۹۰)

و دوزخ بر گمراهان پدیدار خواهد گردید (۹۱)

و بآنان گفته خواهد شد کجایند آنهایی را که شما عبادت مینمودید (۹۲)

آیا بغیر خدا (امروز) میتوانند شما را یاری کنند یا خود یاری میجویند (۹۳)

پس در آن حال مشرکین با معبودانشان برو در جهنم می‌افتند (۹۴)

با تمام لشکریان ابلیس (۹۵)

و در دوزخ با هم مجادله و نزاع میکنند (۹۶)

(گویند) قسم بخدا ما در گمراهی هویدا بودیم (۹۷)

وقتی بتها را با خدای عالمیان برابر میکردیم (۹۸)

و ما را گمراه ننمودند مگر گنهکاران (۹۹)

و برای ما امروز نه از غریبه‌ها شفیعی است (۱۰۰)

و نه از خویشان دوستی است (۱۰۱) که از ما حمایت نماید

و اگر برای ما بدنیا باز گشتی بود از مؤمنین میگردیدیم (۱۰۲)

بحقیقت در اینها آیت و نشانه‌ایست و اکثر آنان از گروندگان نمیباشند (۱۰۳)

و بحقیقت پروردگار تو غالب و مهربان است (۱۰۴).

صفحه : ۲۴۷

(توضیح آیات)

وَ أَوحَینا إِلی مُوسی أَن أَسرِ بِعِبادِی إِنَّکُم مُتَّبَعُونَ پس از اظهار معجزات موسی علیه السّلام و ایمان آوردن جماعتی از بنی اسرائیل از طرف حق تعالی بموسی (ع) وحی گردید که بندگان مرا در شب از مصر بیرون ببر بطوری که قبطیان و گروهان فرعونیان نفهمند که مانع شما گردند و محقّقا بعقب شما خواهند آمد.

فَأَرسَلَ فِرعَونُ فِی المَدائِنِ حاشِرِینَ، إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرذِمَةٌ قَلِیلُونَ وَ إِنَّهُم لَنا لَغائِظُونَ گفته‌اند که روز آن شبی که موسی (ع) با بنی اسرائیلیان از مصر بیرون رفتند فرعون و قبطیان نفهمیدند روز بعد خبر بفرعون رسید که موسی با بنی اسرائیل از شهر مصر بیرون رفته‌اند فرعون امر نمود اعلان نمودند و از اطراف چندین هزار قشون جمع نمود و بآنان گفت و لو اینکه اینها جماعت اندك و بی مقدارند لکن ما را بغضب آورده‌اند که بدون اجازه ما از شهر گریخته‌اند.

آری فرعون گمان میکرد که با قشون بسیار و اوضاع سلطنتی خود بر موسی علیه السّلام غالب خواهد گردید و آنها را گرفته و ببدترین عذاب آنان را معذّب خواهد نمود ولی دیگر نمیدانست که دست دیگری است روی دستها و فرعون بهلاکت خود و تابعینش شتاب مینمود.

وَ إِنّا لَجَمِیعٌ حاذِرُونَ (حاذرون) را دو طور معنی کرده‌اند. بعضی بمعنی حذر کننده‌گان گفته‌اند یعنی و لو آنکه اینها جماعت اندك بی‌مقدار میباشند لکن دأب سلاطین چنین است که از دشمن و لو خورد و حقیر باشد بایستی حذر کنند (دشمن نتوان حقیر و بی‌چاره شمرد).

و بقول دیگر (حاذر) بمعنی مستعدّ و با قوّه و اسلحه پوشیده است فرعون

صفحه : ۲۴۸

گفت ما دارای اسلحه و مهمّات جنگی میباشیم و آنان فاقد آنند و البته مغلوب خواهند گردید زیرا که آنها حقیر و زبونند.

فرعون گمان میکرد که قوم موسی (ع) چون اسلحه ندارند و نیز جماعت اندکی میباشند بر آنها غالب خواهد گردید دیگر اینکه را نمیدانست که آنان اسلحه معنوی که ایمان بخدا و وثوق باو و تقوی باشد با آنها همراهست.

إبن عباس گفته فرعون با هزار هزار سوار شجاع سوار شد و در عقب موسی روان گردید.

فَأَخرَجناهُم مِن جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ، وَ کُنُوزٍ وَ مَقامٍ کَرِیمٍ چون مدّت سلطنت و اقتدار فرعون بپایان رسیده بود اسباب هلاکتش بدست خودش فراهم گردید و برای هلاکت موسی و هارون (ع) و بنی اسرائیلیان از شهر مصر که مشتمل بر بستانها و چشمه‌های روان و گنجهای مال و آن مقامات عالی بود بخواست خداوندی بیرون رفت و خود را بهلاکت انداخت.

کَذلِكَ وَ أَورَثناها بَنِی إِسرائِیلَ و آن بوستانها و چشمه‌ها و آن مقامات عالی بارث ببنی اسرائیل عطاء گردید بقولی پس از هلاکت فرعون و قشون وی موسی و بنی اسرائیل برگشتند بمصر و تمام ذخایر و بوستانها و مقامات عالی آنجا را تحت تصرّف خود در آوردند.

و بقول صحیح‌تر اینکه است که در زمان دولت داود سلیمان (ع) بر مملکت مصر استیلاء یافت. (منهج الصادقین) فَأَتبَعُوهُم مُشرِقِینَ، فَلَمّا تَراءَا الجَمعانِ قالَ أَصحابُ مُوسی إِنّا لَمُدرَکُونَ فرعون و قشون وی چون در عقب موسی و بنی اسرائیل رفتند بقولی در طرف صبح بآنها نزدیك گردیدند و بقول دیگر مقصود از (مشرقین) طرف مشرق است چون بطرف مشرق رفته بودند آنها نیز بطرف مشرق رفتند، وقتی که چشم بنی اسرائیل بآن قشون انبوه مسلّح افتاد ترسیدند و گفتند الان ما بدست دشمن میافتیم از جلو ما دریا و از عقب ما دشمن چگونه ممکن است ما نجات پیدا کنیم.

صفحه : ۲۴۹

قالَ کَلّا إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهدِینِ وقتی موسی (ع) اضطراب بنی اسرائیل را دید گفت چنین نیست که شما گمان کرده‌اید حقیقهٔ بدانید که نصرت پروردگار من با من است.

از بعض مفسرین است که گوید اهل تحقیق چنین گفته‌اند که موسی علیه السّلام در کلام خود معیّت خود را مقدّم داشت چنانچه گفته (إِنَّ مَعِی رَبِّی) و نبیّ خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم معیّت حق تعالی را مقدم داشت آنجا که فرموده (إِنَّ اللّهَ مَعَنا) موسی (ع) معیّت حق تعالی را تأخیر انداخته برای اینکه در ضمائر عرفاء روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و اینکه مقام مرید است و حبیب (ص) از حق بخود نظر کرد و اینکه مرتبه مراد است، مرید را هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید چنان کنند.

آن یکی را روی او در روی دوست و آن دگر را روی او خود روی دوست

(روح البیان) و (معنا) در قول حضرت خاتمیت که صیغه جمع است نیز دلالت بر شدّت شفقت و فرط مرحمت آن حضرت نسبت بامّت است چنانچه قوله تعالی در باره او است وَ ما أَرسَلناکَ إِلّا رَحمَهً لِلعالَمِینَ بخلاف موسی (ع) که معیت را بخودش تخصیص داد.

فَأَوحَینا إِلی مُوسی أَنِ اضرِب بِعَصاکَ البَحرَ فَانفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرقٍ کَالطَّودِ العَظِیمِ پس از آنکه موسی (ع) با بنی اسرائیل بر لب رود نیل که ما بین ایله و مصر است و بقول دیگر بدریای قلزم که میان یمن و مکه است رسیدند موسی (ع) بامر حق تعالی و باراده او عصا را بدریا زد دریا شکافته شد و هر پاره از آن آبهایی که در هم ریخته شده بود (کَالطَّودِ العَظِیمِ) مانند کوهی نمودار میگردید و دوازده راه بعدد اسباط بنی اسرائیلیان که دوازده سبط بودند پدید گردید، و گفته‌اند که باد تندی وزید و راه آنها را خشکانید و هر سبطی از راهی وارد دریا گردیده

صفحه : ۲۵۰

و عبور نمودند.

وَ أَزلَفنا ثَمَّ الآخَرِینَ فرعونیان را بآن جایی که دریا شکافته شده بود نزدیک گردانیدیم.

از ابو عبیده نقل میکنند که گفته (ازلفنا) بمعنی جمعنا است یعنی فرعونیان را در آن موضع جمع آوردیم.

گفته‌اند چون فرعون بکنار دریا رسید و دریا را شکافته دید خواست سفهاء گروهان خود را فریب دهد گفت می‌بینید چگونه دریا از هیبت من شکافته شده هامان وزیر او باشاره بفرعون گفت تو خود میدانی که دریا بدعاء موسی (ع) شکافته شده وارد نشو که خود و کسان خود را هلاک خواهی نمود.

گفته‌اند فرعون خواست برگردد جبرئیل بر مادیانی سوار گردید خود را پیش از فرعون بدریا افکند اسب فرعون چون چشمش بمادیان افتاد خود را در دریا انداخت وقتی لشگریان دیدند فرعون داخل دریا گردید همه دنبال او در دریا در آن راههایی که خشک شده بود وارد شدند وقتی همه وارد دریا شدند باراده ایزدی آبهایی که از هم جدا شده بود بهم وصل گردید و فرعون و فرعونیان همگی غرق گردیدند و هلاک شدند و بنی اسرائیل بسلامت از دریا گذشتند.

اینکه است که فرموده:

وَ أَنجَینا مُوسی وَ مَن مَعَهُ أَجمَعِینَ، ثُمَّ أَغرَقنَا الآخَرِینَ موسی و کسانی که با او بودند نجات دادیم و فرعون و تابعین وی را غرق گردانیدیم إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً وَ ما کانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ، وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ العَزِیزُ الرَّحِیمُ شکّی نیست که شکافتن دریا و نجات بنی اسرائیل یکی از آیات بزرگ سبحانی بشمار میرود.

(لَآیهً) را نکره آورده اشاره به اینکه اینکه (آیهٔ) چه آیتی است بلکه اینکه معجزه بزرگی بود که دلالت بر قدرت و اقتدار الهی دارد.

و اينکه همه قبطيان غرق شدند و هلاک گرديدند براى اينکه بود که بيشتر

صفحه : ۲۵۱

آنها کافر بودنـد و گويند در فرعونيان فقط يکى از مردها بنام حزقيل ايمان آورده بود و با موسـى (ع) از مصـر بيرون رفت و از زنها فقط آسـيه زن فرعون ايمان آورده بود و فرعون او را کشت و اعـدام نمود، و زن ديگر که تابوت يوسف را نشان داد گويند يوسـف دعا کرده بود که تا تابوت او را از رود نيل بيرون نبرند بنى اسرائيل از مصر بيرون نتوانند رفت و هيچکس اطلاع بر محل آن نداشت مگر پيره زنى نشان داد بشرط اينکه در قيامت زن حضرت موسى (ع) باشد و موسى قبول نمود.

آيه اشاره باين است که چون آنها و اکثر آنها کافر بودنـد بعـد از اتمام حجت و معجزات حضـرت موسـى مستحق عـذاب گرديدند زيرا که پروردگار تو غالب و قاهر و مهربان است.

وَ اتل‌ُ عَلَيهِم نَبَأَ إِبراهِيم‌َ خطـاب برسـول اکرم صلّى اللّه عليه و آله و سـلّم نموده که اى محمّـد بخوان بر مشـرکين عرب که خود را منتسب بـابراهيم خليـل عليه السّـلام ميداننـد و بـاو افتخار ميکننـد حکايت آن حضـرت را و براى آنها بيان نما که بداننـد ابراهيم بت پرست نبود وقتى ابراهيم عليه السّلام ديد مردم زمانش حتى آن کسى که بجاى پدرش بود که گويند عموى حضرتش بوده زيرا که جماعت اماميه متّفقند بر اينکه پيمبران بايستى از اصـلاب طاهرين بوجود آيند، عقل اباء دارد از اينکه پدر اصـلى همچه پيمبرى مثل ابراهيم (ع) بت‌پرست باشد چگونه ممکن است نطفه طاهر از نجس پديد گردد.

إِذ قال‌َ لِأَبِيه‌ِ وَ قَومِه‌ِ ما تَعبُدُون‌َ خلاصه وقتى ابراهيم ديد همه مردم حتى آن کسى را که بجاى پدرش ميدانست و آذر نام داشت تماما ببت سـجده ميکنند در مقام سؤال بر آمد با آنکه ميدانست که اينها بت ميپرسـتند و از روى تحقير گفت اينکه چيست که شماها آن را پرستش ميکنيد اشاره به اينکه اينها لايق پرستش نميباشند.

قالُوا نَعبُدُ أَصناماً فَنَظَل‌ُّ لَها عاکِفِين‌َ

صفحه : ۲۵۲

در پاسخ سؤال ابراهيم (ع) گفتند ما صـنمها را عبادت ميکنيم و همه روز در پرستش آنها مداومت داريم زيرا که (ظل) بمعنى انجام کار در روز است يا مقصود از (فنظل) تمام اوقات شب و روز باشد.

گويند فرق است بين (صنم) و (وثن) اصنام جمع صنم است و صنم بتى را گويند که صورتى داشته باشد و بت بدون صورت را مثل حجر و شجر آن را (وثن) نامند.

قال‌َ هَل يَسـمَعُونَکُم إِذ تَدعُون، أَو يَنفَعُونَکُم أَو يَضُـرُّون‌َ ابراهيم (ع) آنان را ارشاد بدليل عقلشان مينمايد و بطور سؤال پرسش ميکند که آيا اينکه بتهايى را که ميپرستيـد و از آنها استغاثه و طلب حاجت ميکنيـد آيا اينان صـداى شـما را ميشـنوند يا توانند بشـما نفعى رسانند يا ضررى بزنند.

قالُوا بَل وَجَـدنا آباءَنا کَـذلِک‌َ يَفعَلُون‌َ مشـرکين در پاسـخ سؤال ابراهيم (ع) جوابى نداشـتند مگر اينکه گفتنـد چون پـدران ما چنين ميکردند ما نيز تابع آنها گرديده‌ايم.

و گفته‌اند که شبهه مشرکين در عبادت (صنم) و (وثن) از چند جهت بوده که شياطين جنّى و انسى آنها را باشتباه انداخته بودند:

يکى ميگفتنـد چون عبـادت ما آلوده بتقصير است شايسته مقام ربوبى نيست ما از مخلوقات چيز بزرگى را واسـطه قرار ميـدهيم که چون او بخدا نزديک است بواسـطه آن ما نيز بخدا نزديک گرديم، قوله تعالى حکايت از مشـرکين فرموده ما نَعبُدُهُم إِلّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللّه‌ِ زُلفى.

و ديگر باعث بت‌پرستى آنان اينكه بود كه آنها بصورت بعضـى از ستارگان مجسّمه ميساختند و آن را قبله خود قرار ميدادند بگمان اينكه ستارگان موجودات عظيمى ميباشند و اساس آفرينش روى پايه اينها قرار گرفته و آنان جماعتى از هندوها هستند.

و ديگر بعضى از جبابره كه دعوى خدايى مينمودند وقتى نزديك بمرگ

صفحه : ۲۵۳

او رسيد گفتند پس از تو ما چه كسـى را پرستش نمائيم امر نمود مجسّمه‌اى از طلا بصورت او ساختند و گفت بعد از من اينكه صورت را پرستش نمائيد گفتند همه جا كه نميتوان آن را برد گفت مثل اينكه را بسيار بسازيد گفتند همه تمكن ندارند كه از طلا بسازند گفت از هر چه خواهند بسازند گفت از آهن و برنج و چوب و سنگ هر چه باشد كافى است و شبهه بزرگتر آنها تقليد از آباء آنها بوده كه چون پدران ما چنين ميكردند ما پيرو آنها ميباشيم و ميگفتند (هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِندَ اللّهِ). (تفسير ابو الفتوح رازى)

قالَ أَ فَرَأَيتُم ما كُنتُم تَعبُدُونَ، أَنتُم وَ آباؤُكُمُ الأَقدَمُونَ، فَإِنَّهُم عَدُوٌّ لِي (ما) در (ما كنتم) موصوله است و (انتم) تأكيد در (كنتم) و (آباؤكم) عطف بانتم است و (عدوّ) يا مصدر است يا جنس.

خلاصه آن طورى كه مفسرين گفته‌اند مقصود ابراهيم عليه السّلام چنين بوده كه آنچه را شما و پدران پيشين شما عبادت ميكنيد اينان دشمنان من هستند، اشاره به اينكه چون چنين است بتها دشمن منند و من آنها را عبادت نخواهم نمود.

(فرّاء) گفته اينكه جمله مقلوب است و معنى آن اينست كه من دشمن آنها هستم نه اينكه آنها دشمن من ميباشند، و آن بتها را مثل دشمن قرار داده در ضرر زدن چون كه عبادت بتها ضرر ميزنند بشخص مثل اينكه دشمن ضرر ميزند.

إِلّا رَبَّ العالَمِينَ استثناء منقطع است، يعنى آن عبادتى كه نفع دارد و ضرر ندارد عبادت پروردگار جهانيان است.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهدِينِ در اينكه آيات ابراهيم (ع) هفت صفت از صفات ربوبى كه راجع بعبد و افاضه نعمت و پرورش وى است بمردم تذكر ميدهد كه بدانند آن كسى كه مستحقّ بنده‌گى و پرستش است آن مبدء و الهى است كه منشأ تمام فيوضات است نه وثن و صنمى كه جمادى بيش نيستند.

صفحه : ۲۵۴

اول- پروردگار جهانيان آن كسى ميباشد كه مرا پس از نيستى و عدم آفريده و نعمت وجود و هستى بمن عطاء نموده.

دوم- پس از آفرينش مرا بطريق صلاح زندگانيم راه نمائيم نموده مثل اينكه در ابتداء تولّد گرفتن پستان مادر را بمن آموخته و پس از آن طريق كسب و عمل آنچه در خود صلاح ديد من بوده بروى من باز نموده و نيز مرا بسوى معرفت و وظائف بنده‌گى خود ارشاد فرموده.

وَ الَّذِي هُوَ يُطعِمُنِي وَ يَسقِينِ سوم و چهارم- مربّى جهانيان آن كسى است كه وقتى گرسنه ميشوم مرا طعام ميدهد و روزى مرا باحسن وجه ميرساند، و وقتى تشنه گردم مرا سيراب ميگرداند تا اينكه حيات من تا مدّتى كه مقرّر گرديده باقى بماند.

وَ إِذا مَرِضتُ فَهُوَ يَشفِينِ پنجم- اله عالم آن كسى است كه وقتى مريض گرديدم مرا شفا ميدهد، در اينجا حضرت ابراهيم (ع) مرض را نسبت بخود ميدهد و شفاء را از طرف حق تعالى زيرا كه مرض از نقص قواى عمّاله و ضعف بنيه توليد ميگردد كه بازگشت آن بجهات عدمى (و عدم ملكه) خواهد بود، و يكى از اسماء اللّه (الشافى) است و از اوصاف كمال و فيض حق تعالى بشمار ميرود كه بقدرت تامه و فيض غير متناهى مرض را كه ناشى از غلبه ميكروبهاى موذيه در بدن انسان است بتوسط دواء كه آنهم يكى از نعمتهاى الهى است يا بدون دواء تبديل بصحت ميگرداند.

و جهت ديگر اينكه مرض را بخودش نسبت داده نه بخداوند مراعات حسن ادب نموده، نظير قول خضر (ع) كه گفت (فَأَرَدتُ أَن

أَعِيبَها) و نظير قول ايّوب (ع) كه گفت (مَسَّنِيَ الضُّرُّ) و حال آنكه تمام از خدا بوده.

وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحيِينِ ششم و هفتم- اله جهانيان آن كسى است كه مرا بوقتى كه مقرّر فرموده ميميراند و از بدن عاريتى موقتى طبيعى رهايم ميگرداند و پس از آن در عالم

صفحه : ۲۵۵

قيامت زنده‌ام ميگرداند بحيات سرمدى حقيقى نوين و اينكه منتهاى تفضّل است نسبت ببشر كه او را از حالى بحالى و از نشئه‌اى بنشأه ديگر تحوّل دهند تا هر فردى بكمال لايق بخود برسد.

وَ الَّذِي أَطمَعُ أَن يَغفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَومَ الدِّينِ هشتم خداى عالميان آن كسى است كه اميدوارم كه در روز قيامت خطاها و گناهان مرا بيامرزد با اينكه حضرتش معصوم بود و هرگز خطا و گناهى از او سر نزد از روى ادب و اظهار بنده‌گى در مقابل ربّ جليل خود را مقصّر ميداند و چنين وانمود مينمايد كه من آن طورى كه وظيفه بنده‌گى خودم و بزرگوارى مولاى من است بندگى ننموده و مقصرم.

آرى وظيفه پيمبران خيلى سنگين است بيك چشم بهم زدن بدون امر پروردگار جهانيان خود را مقصر ميدانند و اعمالشان را لايق پيشگاه حضرت احديت نميدانند اينست كه گفته‌اند

(حسنات الأبرار سيّئات المقرّبين)

و بزرگى و عظمت و خشيت حق تعالى چنان بر قلب و جهان آن بزرگواران غالب گشته كه با مقام عصمت و طهارت هميشه لرزانند كه مبادا خطايى از آنها صادر گردد.

رَبِّ هَب لِي حُكماً وَ أَلحِقنِي بِالصّالِحِينَ ابراهيم عليه السّلام پس از ارشاد قومش روى نيازمندى بدرگاه بى‌نياز آورده و دعاء ميكند و اول چيزى كه از خداى خود مسئلت مينمايد اينكه است كه بمن حكمت عطاء نما، مقصود از حكمت همان حكمتى است كه در كلام اللّه فرموده (وَ مَن يُؤتَ الحِكمَةَ فَقَد أُوتِيَ خَيراً كَثِيراً).

و بروايت إبن عباس مقصود از حكمت نبوّت است تا كسى داراى مقام حكمت كه شايد آن علم لدنى باشد كه بدون تعليم و تعلّم علوم و معارف بر قلب نبى ريزش مينمايد و مقام نبوّت چنين است كه هر پيمبرى بدرجه مقامش بدون واسطه بشر عالم ميگردد بحقيقت اشياء، و در روايت در وصف نبى فرموده نبى كسيست كه (منبأ فى نفسه) باشد و چنين كسى البته متصف بحكمت است كه بالهام الهى

صفحه : ۲۵۶

عارف ميگردد بحقيقت اشياء آن چنانى كه هست.

دوم- طلب ميكند كه مرا ملحق گردان بنيكوكاران و كسانى كه شايسته پيشگاه قرب تو ميباشند كه آنها هم در درجه اول همان پيمبرانند.

سوم- وَ اجعَل لِي لِسانَ صِدقٍ فِي الآخِرِينَ مفسرين گويند مقصود از زبان صدق كه ابراهيم عليه السّلام از خدا طلب نمود نام نيك او بود يعنى هميشه نام نيك و ثناء جميل از من در دنيا باقى ماند تا قيامت اينكه بود كه دعاى او باجابت رسيده و اهل تمام اديان از مجوس و يهود و نصارى و مسلمين تماما او را بنام نيكو ستايش مينمايند و او را ببزرگوارى و عظمت ميشناسند وَ اجعَلنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ چهارم- از دعاهاى ابراهيم (ع) اينكه بود كه مرا از وارثين بهشت قرار بده در احاديث رسيده كه خداوند براى هر فردى از بشر منزلى در بهشت معين نموده و منزلى در جهنم و كسانى كه اهل جهنم ميگردند منزل بهشت آنها را مؤمنين بارث ميبرند،

قوله تعالی در وصف مؤمنین فرموده الَّذِینَ یَرِثُونَ الفِردَوسَ هُم فِیها خالِدُونَ

وَ اغفِر لِأَبِی إِنَّهُ کانَ مِنَ الضّالِّینَ پنجم- از دعاهای ابراهیم (ع) طلب مغفرت و آمرزش برای پدرش یعنی عمویش بود.

گویند خواهش ابراهیم آمرزش پدرش را برای اینکه بود که قبلا باو وعده ایمان داده بود، قوله تعالی وَ ما کانَ استِغفارُ إِبراهِیمَ لِأَبِیهِ إِلّا عَن مَوعِدَةٍ وَعَدَها إِیّاهُ شاید ابراهیم (ع) باین امیدواری که ایمان آورده و تقیهٔ مخفی داشته طلب آمرزش برای او کرده و در باره او دعاء و طلب آمرزش میکند و گر نه برای پیمبران جایز نیست در باره کفار دعاء کنند.

وَ لا تُخزِنِی یَومَ یُبعَثُونَ، یَومَ لا یَنفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ ششم- از دعاهای ابراهیم علیه السّلام در باره خود گوید پروردگارا مرا در قیامت

صفحه : ۲۵۷

رسوا و خوار مگردان در آن روزی که دیگر نه مال و نه اولاد بحال کسی نفعی ندارد هر کس از رسوایی و فضیحت آن روز نجات یافت فقط بفضل و احسان تو است و لو آنکه ابراهیم (ع) معصوم و دارای مقام نبوّت و رسالت بوده لکن با اینکه حال باز از جهت نقص امکانی که ممکن آنچه دارد از طرف واجب الوجود بوی رسیده و بنفسه در معرض فناء و زوال خواهد بود اینکه است که از فزع بزرگ قیامت از خدا یاری میطلبد.

إِلّا مَن أَتَی اللّهَ بِقَلبٍ سَلِیمٍ سخنان مفسرین در معنی (قلب سلیم) ۱- قلبی که از شرک و شک سالم باشد. (حسن و مجاهد) ۲- سلیم قلبی است که از فساد و معاصی سالم باشد، و تخصیص دادن قلب بسلامت برای اینست که وقتی قلب سالم شد باقی اعضاء نیز از فساد سالم میگردند زیرا که فساد اعضاء ناشی از فساد قلب است.

۳- از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که قلب سالم قلبی است که از محبت دنیا خالی باشد، و تأیید مینماید آن را قول نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرموده

(حبّ الدنیا راس کل خطیئة).

(مجمع البیان) آری قلب سالم قلبی است که از آنچه غیر خدا است خالی باشد زیرا قلبی که مشوب بمحبّت دنیا است هرگز جای محبت خدا و جایگاه ملائکه نیست بلکه محل دخول و ورود شیاطین میباشد.

وَ أُزلِفَتِ الجَنَّةُ لِلمُتَّقِینَ، وَ بُرِّزَتِ الجَحِیمُ لِلغاوِینَ بهشت بمتقین نزدیک میگردد و جهنّم برای طغیان کنندگان ظاهر میشود واو (و ازلفت) عطف است بآیه بالا (یَومَ لا یَنفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ) و دو صفت از صفات روز قیامت را تذکر میدهد، و شاید از تتمه اندرز و نصایح ابراهیم علیه السّلام باشد که در اوصاف قیامت برای ارشاد مشرکین آورده.

صفحه : ۲۵۸

وَ قِیلَ لَهُم أَینَ ما کُنتُم تَعبُدُونَ (تا قوله تعالی) وَ ما کانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ در مقام اوصاف غاوین و سوء حال طغیان کنندگان بر آمده که آنان را در روز محشر در دادگاه عدل الهی در مقام مؤاخذه نگاه میدارند و از آنها سؤال میشود معبودانی که شما چشم شفاعت بآنان داشتید کجا میباشند چرا در اینکه روز سختی و بیچارگی بفریاد شما نمیرسند آیا توانند شما را یاری کنند و از عذاب رهایی دهند، وقتی که آنان از جواب وامانده شدند.

فَکُبکِبُوا فِیها هُم وَ الغاوُونَ تمام مشرکین و لشگریان ابلیس که پیشوایان آنها بودند در جحیم ریخته میگردند و چنانچه در آیات دیگر تذکر داده وقتی شیاطین جنّی و انسی با تابعین آنها در جهنم می‌افتند با هم نزاع و جدال میکنند، مشرکین گویند شما ما را فریب دادید و بتان را برای ما آراسته گردانیدید و ما را از عبادت پروردگار جهانیان باز داشتید و در مقام شکایت و عذر خواهی گویند ما را گمراه ننمودند مگر آنهایی که خود گنهکار بودند و امروز (روز قیامت) برای ما نه دوستی است و نه شفیعی و اگر ما

ثانیا بدنیا برگردیم از مؤمنین میگردیم.

إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ ظاهرا آیه بازگشت بحکایت ابراهیم علیه السّلام است که در آن موعظه و حکمت و بیان حیات انسانی از خلق و هدایت مندرج است و اشاره بآنچه موجب حیات جسمانی او از مأکول و مشروب و دواء و غذاء و موت و حیات است، پس از آن وصف حال مشرکین و سر انجام اشقیاء و کیفیت پشیمانی آنان است در روزی که حقایق بر آنها مکشوف میگردد و میفهمند سعادت برای کسی میسّر گشته که سر انجام او با قلب سالم از امراض نفسانی و اوصاف نکوهیده خاتمه یافته، اینکه است که از خدا تمنّا میکنند که دفعه دیگر بدنیا برگردند و تدارک ما فات بنمایند لکن متأسّفانه برگشتن دیگر ممکن نیست زیرا آنچه در ابتداء خلقت از کمالات برای انسان بالقوّه موجود بوده بالفعل گردیده و بانتهاء رسیده. بقول مولوی:

صفحه : ۲۵۹

(هیچ انگوری دیگر غوره نشد) چگونه ممکن است آفرینش از ابتداء گرفته شود هرگز ممکن نیست.

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ العَزِیزُ الرَّحِیمُ شاید اشاره باین باشد که ای محمّد (ص) پروردگار تو غالب و قادر است که در همین دنیا نیز از مشرکین و کافرین انتقام بکشد لکن از روی حکمت و مصلحت دنیا را جای مهلت قرار داده که هر کس خواهد باختیار کار نیک کند و مستحق رحمت و ثواب گردد و هر کس خواهد عمل بد نماید و مستحق عذاب گردد.

صفحه : ۲۶۰

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۰۵ تا ۱۴۰]

اشاره

کَذَّبَت قَومُ نُوحٍ المُرسَلِینَ (۱۰۵) إِذ قالَ لَهُم أَخُوهُم نُوحٌ أَ لا تَتَّقُونَ (۱۰۶) إِنِّی لَکُم رَسُولٌ أَمِینٌ (۱۰۷) فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۰۸) وَ ما أَسئَلُکُم عَلَیهِ مِن أَجرٍ إِن أَجرِیَ إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ (۱۰۹)

فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۱۰) قالُوا أَ نُؤمِنُ لَکَ وَ اتَّبَعَکَ الأَرذَلُونَ (۱۱۱) قالَ وَ ما عِلمِی بِما کانُوا یَعمَلُونَ (۱۱۲) إِن حِسابُهُم إِلّا عَلی رَبِّی لَو تَشعُرُونَ (۱۱۳) وَ ما أَنَا بِطارِدِ المُؤمِنِینَ (۱۱۴)

إِن أَنَا إِلّا نَذِیرٌ مُبِینٌ (۱۱۵) قالُوا لَئِن لَم تَنتَهِ یا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ المَرجُومِینَ (۱۱۶) قالَ رَبِّ إِنَّ قَومِی کَذَّبُونِ (۱۱۷) فَافتَح بَینِی وَ بَینَهُم فَتحاً وَ نَجِّنِی وَ مَن مَعِیَ مِنَ المُؤمِنِینَ (۱۱۸) فَأَنجَیناهُ وَ مَن مَعَهُ فِی الفُلکِ المَشحُونِ (۱۱۹)

ثُمَّ أَغرَقنا بَعدُ الباقِینَ (۱۲۰) إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ (۱۲۱) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ العَزِیزُ الرَّحِیمُ (۱۲۲) کَذَّبَت عادٌ المُرسَلِینَ (۱۲۳) إِذ قالَ لَهُم أَخُوهُم هُودٌ أَ لا تَتَّقُونَ (۱۲۴)

إِنِّی لَکُم رَسُولٌ أَمِینٌ (۱۲۵) فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۲۶) وَ ما أَسئَلُکُم عَلَیهِ مِن أَجرٍ إِن أَجرِیَ إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ (۱۲۷) أَ تَبنُونَ بِکُلِّ رِیعٍ آیَةً تَعبَثُونَ (۱۲۸) وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّکُم تَخلُدُونَ (۱۲۹)

وَ إِذا بَطَشتُم بَطَشتُم جَبّارِینَ (۱۳۰) فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۳۱) وَ اتَّقُوا الَّذِی أَمَدَّکُم بِما تَعلَمُونَ (۱۳۲) أَمَدَّکُم بِأَنعامٍ وَ بَنِینَ (۱۳۳) وَ جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ (۱۳۴)

إِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ (۱۳۵) قالُوا سَواءٌ عَلَینا أَ وَعَظتَ أَم لَم تَکُن مِنَ الواعِظِینَ (۱۳۶) إِن هذا إِلّا خُلُقُ الأَوَّلِینَ (۱۳۷) وَ ما نَحنُ بِمُعَذَّبِینَ (۱۳۸) فَکَذَّبُوهُ فَأَهلَکناهُم إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ (۱۳۹)

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۴۰)

صفحه : ۲۶۱

(ترجمه)

قوم نوح (ع) فرستادگان را تکذیب نمودند (۱۰۵)
یاد کن هنگامی که برادر آنها نوح بآنان گفت آیا شما نمیترسید از خدا که ترک عبادت او میکنید (۱۰۶)
بدرستی که من برای شما پیمبر امینم (۱۰۷)
از خدا بترسید و فرمان بردار من گردید (۱۰۸)
و من از شما اجر و مزدی سؤال نمیکنم پاداش من نیست مگر بر خدای عالمیان (۱۰۹)
بپرهیزد از خدا و مرا فرمان ببرید (۱۱۰)
گفتند آیا بتو ایمان بیاوریم و حال آنکه مردمان پست بتو ایمان آورده‌اند (۱۱۱)
نوح گفت من دانا نیستم بآنچه آنها عمل میکنند (۱۱۲)
نیست حساب آنها مگر بر پروردگار من اگر شما میدانید (۱۱۳)
من گروندگان را (از خود) نمیرانم (۱۱۴)
نیستم من مگر ترساننده و تهدید کنند هویدا (۱۱۵)
قوم گفتند ای نوح اگر از دعوتت دست برنداری از سنگسار شدگان خواهی بود (۱۱۶)
نوح (ع) (در مقام مناجات) گفت پروردگار من گروه مرا تکذیب نمودند (۱۱۷)
باز کن بین من و آنها گشایشی و مرا و کسانی که با منند نجات بده (از کافرین) (۱۱۸)

صفحه : ۲۶۲

(دعای نوح بهدف اجابت رسید) پس نوح و کسانی که با او بودند در کشتی که پر بود نجات دادیم (۱۱۹)
پس باقی را بآب غرق گردانیدیم (۱۲۰)
در اینکه (حکایت) هر آینه آیت و نشانه ایست و بیشتر قوم نوح (ع) از گروندگان نبودند (۱۲۱)
و بدرستی که پروردگار تو غالب و مهربان است (۱۲۲)
جماعت عاد نیز فرستادگان را تکذیب نمودند (۱۲۳)
یاد کن وقتی برادر آنان هود نبی (ع) گفت آیا پرهیزگار نمیگردید (۱۲۴)
حقیقهً من برای شما پیمبر امینم (۱۲۵)
از خدا بترسید و مرا اطاعت نمائید (۱۲۶)
و من از شما اجر و مزدی طلب نمیکنم پاداش من نیست مگر بر پروردگار جهانیان (۱۲۷)
آیا بنا میکنید بهر سرزمینی عمارتی و کاخ بلندی برای اینکه لهب و لعب کنید (۱۲۸)
و قصرهای بلندی بپا مینمائید که شاید در آن جاویدان باشید (۱۲۹)
و در آن هنگام (بر مردم) سخت میگیرید سخت گرفتن گردن کشان (۱۳۰)

از خدا بترسید و مرا اطاعت نمائید (۱۳۱)

و بترسید از آن کسی که شما را امداد نموده بآنچه میدانید (۱۳۲)

شما را مدد داد بچهارپایان و پسران (۱۳۳)

و بوستانها و چشمه‌ها (۱۳۴)

هود (ع) بآنها گفت من بر شما از روز عذاب بزرگ (قیامت) میترسم (۱۳۵)

گفتند اندرز و موعظه کردن و نکردن تو بر ما یکسانست (ما ایمان نمیآوریم) (۱۳۶)

و اینکه نیست مگر سجیّه و عادت پیشینیان (۱۳۷)

و هرگز ما از عذاب شدگان نخواهیم بود (۱۳۸)

و چون هود را تکذیب کردند ما آنان را هلاک گردانیدیم و در اینکه حکایت آیت و نشانه‌ای است و بیشترین قوم عاد ایمان نیاوردند (۱۳۹)

و حقیقهٔ پروردگار تو غالب و مهربان است (۱۴۰).

صفحه : ۲۶۳

(توضیح آیات)

اشاره

کَذَّبَت قَومُ نُوحٍ المُرسَلِینَ پس از حکایت ابراهیم علیه السّلام و اندرزها و نصایح او حکایت نوح نبیّ علیه السّلام را تذکّر میدهد که آن جماعت همین طوری که پیمبران را تکذیب کردند و نسبت دروغ بآنها دادند نوح (ع) را هم که از جمله رسولان بود او را نیز تکذیب نمودند ضمیر مؤنّث در (کذّبت) باعتبار قوم است که بمعنی جماعت است، و ارجاع ضمیر مذکّر در آیه بعد (لهم) باعتبار لفظ قوم است.

و کسی که یک پیمبر را تکذیب نمود در واقع همه پیمبران را تکذیب نموده زیرا که همه آنها در کلمه طیّبه (لا اله الّا اللّه) و واقعه قیامت متّفقند و همه خود را رسول یک خدای واحد احد معرّفی مینمایند اینست که انکار یکی از آنها انکار تمام آنها است.

و بروایت ابو جعفر علیه السّلام مقصود از (مرسلین) نوح است و انبیایی که بین او و آدم بودند. (مجمع البیان) إِذ قالَ لَهُم أَخُوهُم نُوحٌ أَ لا تَتَّقُونَ، إِنِّی لَکُم رَسُولٌ أَمِینٌ گفته‌اند نوح (ع) برادر نسبی آن جماعت بود و چون آن جماعت نوح (ع) را براستگویی و پاکدامنی بخوبی میشناختند اینکه بود که بآنها تذکّر میدهد که از جانب حق تعالی برسالت برای هدایت شما فرستاده شده‌ام و همین طوری که مرا بصدق و امانت و درستی میشناسید من رسول امین میباشم و هر چه گویم حق میگویم.

فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ، وَ ما أَسئَلُکُم عَلَیهِ مِن أَجرٍ إِن أَجرِیَ إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ نوح (ع) در مقام ارشاد قوم گفته از خدا بترسید و عملی که خلاف تقوی و ایمان باشد نکنید و مطیع من گردید تا شما را بطریق تقوی و ایمان بمقام ربوبیّت و آنچه صلاح شما باشد و مأمورم شما را بآن ارشاد نمایم رهبری کنم تا از ظلمت کفر

صفحه : ۲۶۴

بنور ایمان بیائید و برای ارشاد شما اجر و مزدی از شما مطالبه نخواهم نمود پاداش من نزد آن کسی است که مرا برسالت بسوی شما فرستاده و او پروردگار جهانیان است.

قالُوا أَ نُؤمِنُ لَکَ وَ اتَّبَعَکَ الأَرذَلُونَ همزه در (أ نؤمن) در صورت استفهام است و در معنی جحد و انکار، و (ارذلون) جمع (رذل) است و بمعنی اشخاص پست میباشد.

قوم در پاسخ نوح (ع) گفتند آیا ما بتو ایمان بیاوریم و حال آنکه مردمان اراذل و پست که نه مال و مکنت دارند و نه جاه و منصب تابع تو گشته‌اند.

شاید مقصود از اراذل عوام و کسبه مردم باشند زیرا چنانچه معلوم است اگر مردم را بقسمت اولی سه قسمت کنیم: یک قسمت متموّلین و ثروتمندان و رؤساء میباشند، قسمت دوم متوسطین و کسبه و اهل فنّ، قسمت سوم فقراء و مستمندان و بیچارگانند.

ثروتمندان و اغنیاء مخصوصا رؤساء بسیاری از آنها چنان بمال و جاه خود غرّه شده‌اند که گویا خود را از خدای تعالی بی‌نیاز میدانند و اگر حق بر آنها ثابت گردد بیشترین آنها کبر و نخوت بقدری آنان را گرفته که عار میدانند مطیع پیمبران و اهل اللّه گردند.

فقراء و مستمندان نیز فقر و بیچارگی و نکبت چنان دامن گیر آنها گردیده که تمام فکر و همّشان تهیّه معاش و اداره کردن خرج زندگانی و عیالاتشان گردیده دیگر هیچ همّی ندارند، دانشمندان گفته‌اند (من لا معاش له لا معاد له) کسی که طریق معاش و لو باقلّ ما یقنع تأمین نداشته باشد چگونه تواند دنبال اصلاح نفس و معادش برود خیلی مشکل است با فقر و تنگدستی کسی بتواند امور معاد خود را اصلاح نماید مگر فقیری که ایمان قوی داشته باشد مثل فقراء صدر اسلام و فقراء صفّه.

باقی میماند آن قسمت دوم که متوسطین باشند که طریق معاششان یا از

صفحه : ۲۶۵

طریق کسب و عمل یا بطریق دیگر باندازه‌ای تأمین است، و آن طوری که بتجربه معلوم شده در هر زمانی اول چنین مردمانی تابع پیمبران میگردیدند و نیز غالبا در هر امر خیری اینها پیش قدم میباشند و ثروتمندان بنظر پستی اینان را مینگرند در صورتی که در واقع بیشترین آنها مردمان بلند پایه میباشند که بر خود عار نمیدانند استماع کلام حق کنند و تابع علماء و پیمبران گردند.

قالَ وَ ما عِلمِی بِما کانُوا یَعمَلُونَ، إِن حِسابُهُم إِلّا عَلی رَبِّی لَو تَشعُرُونَ (ما) نافیه است یعنی نمیدانم صنعت و کسب آنها چیست و من با دنائت و خساست کسب و کار آنها کاری ندارم وظیفه من دعوت آنها است بایمان بخدا و روز جزاء و آن وظیفه را انجام دادم و آنها هم ایمان آوردند.

یا اینکه مقصود قوم نوح (ع) که گفتند اتباع تو اراذل هستند اینکه بوده که اینها در ظاهر پیرو تو شده‌اند و در باطن ایمان ندارند و مخالف و منافقند پس نوح علیه السّلام در پاسخ آنها گوید من از وضعیت داخلی و مقصود و مراد آنان اطلاع ندارم و من مأمور بظاهرم.

وَ ما أَنَا بِطارِدِ المُؤمِنِینَ، إِن أَنَا إِلّا نَذِیرٌ مُبِینٌ هر کس بظاهر تابع گردید و کلمه توحید بزبان جاری نمود او را می‌پذیرم و حساب هر کسی با خدا است او (عالم السرّ و الخفیات) است و شما مردم اگر فهم و شعور داشتید می‌فهمیدید که وظیفه پیمبران جز اینکه نیست که مردم را بحق ارشاد نمایند، و نوح (ع) بکلمه (لو تشعرون) کلام آنان را ردّ کرد که اگر شما شعور داشتید می‌فهمیدید عزّت و غناء عزت دین و غناء ایمانست نه مال.

کفار و مشرکین قریش نیز در ابتداء امر رسالت نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از روی استهزاء و سخریه میگفتند یک مشت مردمان بی‌بضاعت مثل اصحاب صفّه و امثال اینان که نه منزل دارند و نه خوراک و نه پوشاک دور محمّد صلّی اللّه علیه و آله و

سلّم را گرفته‌اند که باین وسیله فضله طعامی از عربها بدست آرند و سد رمق کنند و بر خود عار میدانستند با آنها بنشینند اینکه بود که میگفتند اینها را از مسجد بیرون کن تا ما

صفحه : ۲۶۶

با تو مجالست کنیم و آیه بر ردّ آنها آمد.

قالُوا لَئِن لَم تَنتَهِ یا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ المَرجُومِینَ وقتی نوح (ع) دعوت و اصرار را از حدّ گذرانید چنانچه در سوره نوح حکایهٔ از قول او فرموده من شب و روز آشکارا و پنهان آنها را دعوت نمودم و بجز انکار چیزی نشنیدم، آن جماعت در مقام تهدید نوح بر آمدند که اگر دست از تبلیغ بر نداری تو را سنگسار خواهیم نمود.

قالَ رَبِّ إِنَّ قَومِی کَذَّبُونِ، فَافتَح بَینِی وَ بَینَهُم فَتحاً وَ نَجِّنِی وَ مَن مَعِیَ مِنَ المُؤمِنِینَ نوح (ع) وقتی از هدایت آن جماعت مأیوس گردید و آنان قصد اعدام او را نمودند دست بدعاء برداشت و در مقام مناجات و شکایت از کفار فتح و نجات خود را طلب نمود.

فَأَنجَیناهُ وَ مَن مَعَهُ فِی الفُلکِ المَشحُونِ، ثُمَّ أَغرَقنا بَعدُ الباقِینَ دعای نوح بهدف اجابت رسید و خداوند او را و مؤمنین را که با او بودند در کشتی که مملو و پر از آدمیان و امتعه و مأکولات و حیوانات بود که از هر حیوانی یک جفت در کشتی نهاده بود از غرق نجات داد و تمام مردم و آنچه با آنها بود همگی غرق شدند.

و چون حکایت نوح و کشتی او و گرفتن آب تمام روی زمین را مکرّر در قرآن بیان شده و لو اینکه در هر جایی مزایا و خصوصیاتی دارد لکن چون بنای ما بر اختصار است در اینجا از بیان خصوصیات آن خودداری مینمائیم.

ببین چقدر فرق است بین رسول اولوا العزم حضرت نوح (ع) که وقتی او را باعدام تهدید نمودند و از ایمان آوردن کفار مأیوس گردید نفرین نمود و تمام موجودات زمینی بطوفان هلاک گردیدند، و بین سیّد و نبیّ ما محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که مشرکین اهل مکّه چه جفاها و سرزنشها و اذیّتها که بوجود مبارکش وارد نمودند و نسبت کذب و سحر و غیره باو دادند تا بجایی رسانیدند که برای اعدام او دور منزلش را گرفتند و از روی ناچاری پسر عمو و دامادش را بجای خود خوابانید

صفحه : ۲۶۷

و از خانه و منزل و وطن خود فرار نمود و آواره گردید و با اینکه حال در باره آنها دعاء میکرد که خدا آنان را هدایت نماید، اینکه بود که در قرآن مجید او را (برحمهٔ للعالمین) توصیف نموده.

إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ، وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ العَزِیزُ الرَّحِیمُ طوفان نوح (ع) یکی از آیات و معجزه‌های بزرگی است که چشم روزگار مثل آن را ندیده و تذکره نویسان تمام ملل دنیا در کتب تواریخ نوشته و ضبط نموده‌اند و آن را معجزه نوح علیه السّلام میدانند و با اینکه حال بیشتر مردم متنبه نمیگردند و بگفتار پیمبران سر تسلیم فرود نمی‌آورند.

کَذَّبَت عادٌ المُرسَلِینَ، إِذ قالَ لَهُم أَخُوهُم هُودٌ أَ لا تَتَّقُونَ (تا قوله تعالی) إِن أَجرِیَ إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ مرجع تأنیث (کذبت) قبیله است یعنی قبیله عادیان برادر نسبی خود هود را تکذیب نمودند. پس از حکایت و سخنان ابراهیم (ع) و نوح (ع) حکایت هود (ع) و عادیان را تذکّر میدهد.

شاید آیه (إِنِّی لَکُم رَسُولٌ أَمِینٌ) که در سخنان انبیاء مکرر گردیده برای اینست که دانسته شود که هدف و مقصود تمام پیمبران ایمان بوحدانیت حق تعالی و تحصیل تقوی و عمل خالص بوده و همه بیک کلام و بیک قول خود را رسول و فرستاده پروردگار جهانیان معرّفی می‌نمودند.

أَ تَبنُونَ بِکُلِّ رِیعٍ آیَةً تَعبَثُونَ، وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّکُم تَخلُدُونَ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- آیا بهر مکان بلنـدی بنائی میکنیـد. (عبد اللّه بن عباس) ۲- بقول دیگری بهر راهی بنائی میکنیـد. (مقاتل و ضـحاك و کلبی) ۳- راهی بود میـان دو کوه یـا بر هر بلنـدی عمـارتی بنا میکنیـد. (مجاهـد) ۴- از سـلیمان نقـل میکننـد که جماعت در مسافرت بـدلالت ستارگان راه می‌جستند و برای همین در بیابانها علامتی گماشته بودند اینکه بود که هود (ع)

صفحه : ۲۶۸

بآنها گفت شما باینها خود را بازی می‌دهید.

و از رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین نقل میکنند که فرموده (هر بنائی در قیامت برای صاحبش و بال است مگر بقدری که محتاج بآن است).

و بقولی آنان در مکانهای بلنـد عمارت بناء میکردنـد برای اینکه ببیننـد کسانی را که از آنجا گذر میکردند که با آنها در آویزند، و مأخذ آب را مصانع نامند.

خلاصه هود (ع) در مقام نصـیحت و اندرز بقوم عاد گفت شما برای لهو و لعب در هر مکان مرتفعی عمارتی بناء میکنید و در جایی که محل جریان آب است برای عیاشـی و کارهای قبیح عمارت عالی میسازید و گمان میکنید همیشه در دنیا جاویدانید وَ إِذا بَطَشـتُم بَطَشـتُم جَبّارِینَ اخذ بشدّت و قوّت را بطش گویند، و نیز هود علیه السّـلام بقوم خود گفت شـما جماعتی میباشید که بر مردم سخت گیری میکنید و وقتی بر کسی غالب گشتید جابرانه و متکبرانه از او مؤاخذه میکنید یا بشمشیر یا بتازیانه آنها را اذیت مینمائید و هیچ رحم و شفقت در دل شما نیست.

فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ، وَ اتَّقُوا الَّذِی أَمَدَّکُم بِما تَعلَمُونَ از خدا بترسید و مرا اطاعت نمائید و خود را باز دارید از مخالفت آن کسی که شما را امداد نموده بآنچه میدانید از نعمتهای بسیار.

أَمَدَّکُم بِأَنعامٍ وَ بَنِینَ، وَ جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ هود (ع) در مقـام تفصـیل نعمتهای الهی که بر آنان افاضه شـده بر میآیـد برای اینکه متـذکر گردند و از اعمال رکیك دست بردارند اینکه است که گوید اطاعت نمائید خدایی را که بشـما مال و اولاد و بوستانهای پر نعمت و چشـمه‌های جاری عنایت نموده و بشـکرانه نعمتهای الهی تقوی پیشه خود نمائیـد و پیرو گفتار من گردیـد که از جانب خدا برسالت برای هدایت شما فرستاده شده‌ام.

صفحه : ۲۶۹

إِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ باز هود (ع) در مقام نصـیحت گوید ای جماعت من بر شما از عذاب روز بزرگ ترسانم، عذاب دنیـا که هود از آن میترسـید بر آن قوم همـان باد صرصر بود که همگی آنها را هلاك نمود، و عـذاب آخرت جهنم و آتش دوزخ خواهد بود.

قالُوا سَواءٌ عَلَینا أَ وَعَظتَ أَم لَم تَکُن مِنَ الواعِظِینَ عادیان در پاسخ اندرزهای هود (ع) گفتند خواه تو ما را موعظه و نصـیحت کنی یا نکنی مساویست ما نصیحت تو را نمی‌پذیریم.

إِن هذا إِلّا خُلُقُ الأَوَّلِینَ شاید مقصود آنها اینکه بوده که همیشه عادت ما و پیشینیان ما چنین بوده که هم بت‌پرست بودیم و هم دنبال لهو و لعب و هم جبّار و خونخوار.

یا اینکه همیشه کسانی که میآمدند و دعوی پیمبری میکردند و ما را بتوحید و حساب و کتاب و قیامت و عذاب تهدید مینمودند ما نمیپذیرفتیم و دست از عادت خود بر نمیداشتیم.

وَ ما نَحنُ بِمُعَذَّبِینَ ما و پیشینیان ما چنین بودند و ما پیرو آنان میباشیم و بر ما عذاب فرود نخواهد آمد فَکَذَّبُوهُ فَأَهلَکناهُم چون جماعت عاد هود (ع) را تکذیب نمودند و پیرو همان اعمال نکوهیده خود گردیدند ما آنان را بباد صرصر هلاک گردانیدیم.

إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً وَ ما کانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ اشاره به اینکه چون بیشترین آن جماعت کافر و بت‌پرست و شرور و مرتکب اعمال قبیح بودند بعد از تبلیغ و ارشاد و اتمام حجّت آنان را هلاک گردانیدیم.

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ العَزِیزُ الرَّحِیمُ ای محمّد (ص) پروردگار تو نسبت بکافرین غالب و شدید العقاب است و نسبت بمؤمنین رءوف و مهربان است.

صفحه : ۲۷۰

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۴۱ تا ۱۷۵]

اشاره

کَذَّبَت ثَمُودُ المُرسَلِینَ (۱۴۱) إِذ قالَ لَهُم أَخُوهُم صالِحٌ أَ لا تَتَّقُونَ (۱۴۲) إِنِّی لَکُم رَسُولٌ أَمِینٌ (۱۴۳) فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۴۴) وَ ما أَسئَلُکُم عَلَیهِ مِن أَجرٍ إِن أَجرِیَ إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ (۱۴۵)

أَ تُترَکُونَ فِی ما هاهُنا آمِنِینَ (۱۴۶) فِی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ (۱۴۷) وَ زُرُوعٍ وَ نَخلٍ طَلعُها هَضِیمٌ (۱۴۸) وَ تَنحِتُونَ مِنَ الجِبالِ بُیُوتاً فارِهِینَ (۱۴۹) فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۵۰)

وَ لا تُطِیعُوا أَمرَ المُسرِفِینَ (۱۵۱) الَّذِینَ یُفسِدُونَ فِی الأَرضِ وَ لا یُصلِحُونَ (۱۵۲) قالُوا إِنَّما أَنتَ مِنَ المُسَحَّرِینَ (۱۵۳) ما أَنتَ إِلّا بَشَرٌ مِثلُنا فَأتِ بِآیَهٍ إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ (۱۵۴) قالَ هذِهِ ناقَهٌ لَها شِربٌ وَ لَکُم شِربُ یَومٍ مَعلُومٍ (۱۵۵)

وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَیَأخُذَکُم عَذابُ یَومٍ عَظِیمٍ (۱۵۶) فَعَقَرُوها فَأَصبَحُوا نادِمِینَ (۱۵۷) فَأَخَذَهُمُ العَذابُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً وَ ما کانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ (۱۵۸) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ العَزِیزُ الرَّحِیمُ (۱۵۹) کَذَّبَت قَومُ لُوطٍ المُرسَلِینَ (۱۶۰)

إِذ قالَ لَهُم أَخُوهُم لُوطٌ أَ لا تَتَّقُونَ (۱۶۱) إِنِّی لَکُم رَسُولٌ أَمِینٌ (۱۶۲) فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۶۳) وَ ما أَسئَلُکُم IeI..... مِن أَجرٍ إِن أَجرِیَ إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ (۱۶۴) أَ تَأتُونَ الذُّکرانَ مِنَ العالَمِینَ (۱۶۵)

وَ تَذَرُونَ ما خَلَقَ لَکُم رَبُّکُم مِن أَزواجِکُم بَل أَنتُم قَومٌ عادُونَ (۱۶۶) قالُوا لَئِن لَم تَنتَهِ یا لُوطُ لَتَکُونَنَّ مِنَ المُخرَجِینَ (۱۶۷) قالَ إِنِّی لِعَمَلِکُم مِنَ القالِینَ (۱۶۸) رَبِّ نَجِّنِی وَ أَهلِی مِمّا یَعمَلُونَ (۱۶۹) فَنَجَّیناهُ وَ أَهلَهُ أَجمَعِینَ (۱۷۰)

إِلّا عَجُوزاً فِی الغابِرِینَ (۱۷۱) ثُمَّ دَمَّرنَا الآخَرِینَ (۱۷۲) وَ أَمطَرنا عَلَیهِم مَطَراً فَساءَ مَطَرُ المُنذَرِینَ (۱۷۳) إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً وَ ما کانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ (۱۷۴) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ العَزِیزُ الرَّحِیمُ (۱۷۵)

صفحه : ۲۷۱

(ترجمه)

تکذیب نمودند جماعت ثمود فرستادگان را (۱۴۱)

یاد کن وقتی که برادر آنها صالح (بقوم) گفت آیا از عذاب خدا نمیترسید (۱۴۲)

بحقیقت من برای شما رسول امینی میباشم (۱۴۳)

از خدا بترسید و مطیع من گردید (۱۴۴)

و برای رسالت خودم از شما اجر و مزدی طلب نمیکنم پاداش من نیست مگر بر پروردگار جهانیان (۱۴۵)

آیا شما همیشه در زمین دنیا در حال امن و امان بازگذاشته خواهید بود (۱۴۶)

و نیز در بوستانها و چشمه‌ها (۱۴۷)

و کشتهای خود و درختهای خرما و شکوفه‌های لطیف آن (باقی خواهید ماند) هرگز چنین نخواهد بود (۱۴۸)

و از کوه‌ها خانه‌ها میتراشید در حالی که در تراشیدن ماهر میباشید (۱۴۹)

از خدا بترسید و مرا فرمان بردار باشید (۱۵۰)

و مطیع امر فساد کنندگان مشوید (۱۵۱)

آن کسانی که در زمین فساد میکنند و اصلاح نمی‌نمایند (۱۵۲)

آن جماعت بصالح گفتند تو از سحر شدگانی تو را سحر کرده‌اند (۱۵۳)

نیستی تو مگر یک بشری مثل ما اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور (۱۵۴)

صالح گفت اینکه است ناقه‌ای

صفحه : ۲۷۲

که شما طلب کردید آب نهر یک روز برای شتر و یک روز برای شما (۱۵۵)

و هرگز قصد سویی باین ناقه نکنید که روز سخت عظیمی شما را فرا میگیرد (۱۵۶)

(قوم صالح) ناقه را پی کردند (کشتند) پس از آن صبحگاهی از پشیمان شدگان گردیدند (۱۵۷)

(بپاداش عملشان) آنان را عـذاب فرا گرفت حقیقـهٔ در اینکه واقعه آیت و نشانه‌ایست (و با اینکه معجزه آن جماعت ایمان نیاوردند) (۱۵۸)

و حقّا پروردگار تو مقتدر و مهربانست (۱۵۹)

قوم لوط نیز پیمبران را تکذیب نمودند (۱۶۰)

یاد کن وقتی را که برادر آنها لوط بآنان گفت آیا چرا پرهیزگار نمیگردید (۱۶۱)

حقیقه من برای شما رسول پروردگار و امینم (۱۶۲)

از خدا بترسید و فرمان بردار من گردید (۱۶۳)

و من از شما اجر و پاداشی سؤال نمیکنم مزد من نیست مگر بر پروردگار جهانیان (۱۶۴)

آیا عمل (زشت خود را) با مردها انجام میدهید (۱۶۵)

و زنان را وا میگذارید بلکه شما از طریق درستی تعدی نموده‌اید (۱۶۶)

جماعت گفتند ای لوط اگر از ما دست برنداری تو را از شهر بیرون میکنیم (۱۶۷)

لوط گفت حقیقهٔ من از اعمال شما دشمن (و بیزارم) (۱۶۸)

و در مقام مناجات گفت پروردگارا مرا و اهل مرا از آنچه اینان میکنند نجات بده (۱۶۹)

او و اهلش را تماما نجات دادیم (۱۷۰)

مگر پيره زنى كه از وامانده‌گان در عذاب گرديد (۱۷۱)

و ديگران را هلاك گردانيديم (۱۷۲)

و بر آنها بارشى بارانيديم و بد بارشى بود باران تهديد شدگان (۱۷۳)

بحقيقت در اينكه حكايت آيت و اعجازى است و با اينكه حال اكثر آنان از مؤمنين نگرديدند (۱۷۴)

و هر آينه پروردگار تو غالب و مهربان است (۱۷۵).

صفحه : ۲۷۳

(توضيح آيات)

كَذَّبَت ثَمُودُ المُرسَلِينَ، إذ قالَ لَهُم أَخُوهُم صالِحٌ أ لا تَتَّقُونَ (الى قوله تعالى) إن أَجرِيَ إِلّا عَلى رَبِّ العالَمِينَ شايد يكى از اسرار تكرار نمودن اينكه آيات از قول پيمبران اينكه باشد كه در اينكه چند آيه خداوند برسولش خبر ميدهد و بمردم ميآگاهاند كه تمام پيمبران در اعلان كلمه توحيد و امر بتقوى همه يكسان بودند و بين آنها هيچ اختلاف و تشتّت رأى راجع باصول ديانت از شناسايى معارف الهى و صفات جلال و اوصاف جمال احديّت و امر معاد از حساب و كتاب و ميزان و صراط و بهشت و جهنّم و خوشى حال سعداء و تيره‌بختى و سختى حال اشقياء در آن روز يافت نميشود بلكه در اصول و كليات احكام و قوانين الهى از واجبات و محرمات همه يكسان بودند و تفاوت در جزئيات اعمال بوده نه در كليات آن.

أ تُترَكُونَ فِي ما هاهُنا آمِنِينَ، فِي جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ، وَ زُرُوعٍ وَ نَخلٍ طَلعُها هَضِيمٌ همزه (ا تتركون) استفهام انكارى است يعنى نه چنين است كه شما گمان ميكنيد، صالح بجماعت عاديان گويد آيا خداوند شما را در اينكه نعمتهاى دنيا از بوستانها و چشمه‌هاى جارى و زراعت و كشتها و نخلستانهاى خرما وا ميگذارد وَ تَنحِتُونَ مِنَ الجِبالِ بُيُوتاً فارِهِينَ گويند (فارهين) مشتق از فراهت و بمعنى نشاط است، صالح گويد شما از كوه‌ها خانه‌ها ميسازيد و در تراشيدن سنگها حاذق و ماهريد و در اعمال خود بشاش و خوشحاليد.

فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِيعُونِ، وَ لا تُطِيعُوا أَمرَ المُسرِفِينَ (فا) آيه را متفرّع گردانيده بآيات بالا يعنى آن خدايى كه اينكه قدر بشما نعمت عنايت نموده بشكرانه اينكه نعمتها بايد متّقى و پرهيزگار باشيد و منكه رسول و فرستاده اويم مرا اطاعت نمائيد زيرا كه اطاعت من اطاعت خدا است و پيرو مردمانى كه در معصيت اسراف نموده‌اند نگرديد.

صفحه : ۲۷۴

الَّذِينَ يُفسِدُونَ فِي الأَرضِ وَ لا يُصلِحُونَ اينكه مردمان مسرف كه شايد مقصود رؤساء و ثروتمندان آن جماعت باشند در زمين فساد ميكنند و كارى كه صلاح و سعادت شما در آن باشد و شما را از شقاوت بسعادت آورد پيش نهادتان نخواهند نمود.

قالُوا إِنَّما أَنتَ مِنَ المُسَحَّرِينَ، ما أَنتَ إِلّا بَشَرٌ مِثلُنا فَأتِ بِآيَةٍ إِن كُنتَ مِنَ الصّادِقِينَ آن جماعت بصالح عليه السّلام گفتند تو را سحرت كرده‌اند و عقلت ضايع گرديده كه بما چنين سخنان مى‌گويى و تو يك بشرى ميباشى مثل ما چطور ادّعاى پيمبرى ميكنى و اگر تو پيمبرى و راست مى‌گويى يك معجزه و آيتى براى ما بياور كه نشانه صدق گفتارت باشد.

مفسرين گفته‌اند پس از آنكه قوم از صالح معجزه خواستند صالح گفت چه ميخواهيد گفتند ميخواهيم از اينكه كوه ناقه آبستنى كه ده ماهه باشد بيرون آيد و فورا وضع حمل نمايد صالح متحيّر ماند بوى وحى رسيد دو ركعت نماز بخوان و از خدا بخواه كه چنين معجزه‌اى را بدست تو جارى گرداند صالح چنين كرد فورا كوه شكافته شد و يك شتر ماده آبستن ده ماهه بقدرت ايزد متعال از كوه بيرون آمد.

قالَ هذِهِ ناقَةٌ لَها شِربٌ وَ لَكُم شِربُ يَومٍ مَعلُومٍ، وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأخُذَكُم عَذابُ يَومٍ عَظِيمٍ ثمودیان آبی داشتند که همه روزه برای انجام کارهای خود اعمال مینمودند صالح بآنها گفت اینکه آب یک روز مال شتر باشد و یک روز مال شما روزی که آب قسط شتر بود میآمد لب آب و تمام آب را میخورد و در مقابل آن شیر میداد و روزی که آب قسمت ثمودیان بوده شتر لب آب نمیآمد و شیر هم نمیداد، و صالح بآنها سفارش نمود که مبادا متعرّض اینکه شتر بشوید اینکه ناقهٔ اللّه است اگر باو صدمه‌ای وارد بیاورید عذاب بزرگی در روز عظیمی بشما اصابت خواهد نمود.

صفحه : ۲۷۵

فَعَقَرُوها فَأَصبَحُوا نادِمِينَ، فَأَخَذَهُمُ العَذابُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكثَرُهُم مُؤمِنِينَ بیشتر آن جماعت با اینکه معجزه بزرگ ایمان نیاوردند و برگشتن و پی کردن شتر چنانچه در آیات دیگر شرح آن داده شده و داستان آن چنین بوده که در آن جماعت دو مرد بنام قدّار و مصدع که رئیس قوم بودند و با دو زن زانیه یکی بنام قطام و دیگری بنام ملکاء تمهید نمودند و متصدی قتل شتر گردیدند و شتر را پی کردند وقتی آثار عذاب را دیدند از عمل خود پشیمان گردیده و دیگر پشیمانی بحال آنان سودی نداشت و همه آن جماعت بصیحه آسمانی هلاک گردیدند با اینکه چنانچه گفته‌اند اینکه عمل بدست دو مرد و دو زن انجام گرفت لکن چون همگی آنها بر اینکه عمل راضی بودند و اصلا اکثر آنها ایمان نیاورده بودند اینکه بود که همگی مبتلا بعذاب گردیده و هلاک شدند.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ العَزِيزُ الرَّحِيمُ و تکرار اینکه آیه پس از فرود آمدن عذاب و هلاک گردیدن مشرکین و کافرین اشاره بدو صفت از اوصاف جلال و جمال الهی است، و خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که بدان پروردگار تو هم غالب و قاهر فوق عباد است و هم رحیم و مهربان در موقع غضب سخت انتقام و شدید العقاب است و در موقع رحمت رحیم و مهربان است و کفار و اشقیاء باعمال خودشان خود را در موقع غضب و سخط الهی واقع گردانیده‌اند.

كَذَّبَت قَومُ لُوطٍ المُرسَلِينَ، إِذ قالَ لَهُم أَخُوهُم لُوطٌ أَ لا تَتَّقُونَ (الی قوله تعالی) إِن أَجرِيَ إِلّا عَلى رَبِّ العالَمِينَ تکذیب نمودند قوم لوط پیغمبران را و نیز لوط نبی (ع) که از رسولان بود تکذیب نمودند و لوط (ع) که برادر نسبی آنها بود مثل سائر انبیاء در مقام تبلیغ رسالت بر آمد و آنان را امر بتقوی و اطاعت نمودن امر حق تعالی نمود، و چنانچه گفته شد تکرار اینکه آیات برای اینست که دانسته شود که روش تمام

صفحه : ۲۷۶

پیمبران در اعلان کلمه حق بیک منوال و یک روش بوده.

أَ تَأتُونَ الذُّكرانَ مِنَ العالَمِينَ، وَ تَذَرُونَ ما خَلَقَ لَكُم رَبُّكُم مِن أَزواجِكُم (من العالمین) شاید (من) تبیین باشد یعنی از اولاد آدم با ذکور و طی میکنید با آنکه اناث در آنها بسیار است.

و شاید (من) تبعیضی باشد یعنی شما عضو مباح از ازواج خود را میگذارید و از آن تجاوز مینمائید بعضو غیر مباح.

بَل أَنتُم قَومٌ عادُونَ شما جماعتی هستید که از روش عقلی و طریق انسانیت تجاوز نموده‌اید زیرا محلی که برای نسل مقرّر گردیده و باید تولید مثل شود و افراد بشر در عالم زیاد شوند میگذارید و مشغول عملی میگردید که عقل از آن تنفّر دارد.

قالُوا لَئِن لَم تَنتَهِ يا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ المُخرَجِينَ جماعت گفتند ای لوط اگر دست از تبلیغ و مذمّت و تقبیح ما بر نداری بلام و نون تأکید ثقیله (لتکونن) که هر دو را برای تأکید میآورند مؤکدا لوط (ع) را تهدید مینمایند که تو را از شهر بیرون میکنیم.

قالَ إِنِّي لِعَمَلِكُم مِنَ القالِينَ لوط علیه السّلام در پاسخ بآنها گفت من از اینکه عمل رکیک شما یکی از دشمنانم و با عمل شما بسیار

مخالف و بیزارم.
رَبِّ نَجِّنِی وَ أَهلِی مِمّا یَعمَلُونَ وقتی لوط (ع) از ارشاد یافتن آن جماعت ناامید شد و آنها بنای ضدّیت و دشمنی با او را گذاردند در مقام مناجات بر آمـد و گفت ای پروردگار من مرا و اهلم را از اینها و از عقوبت اعمال بـد آنان نجات بده و دعای او بهدف اجابت رسـید فَنَجَّیناهُ وَ أَهلَهُ أَجمَعِینَ، إِلّا عَجُوزاً فِی الغابِرِینَ لوط و اهل او را تماما نجات دادیم مگر پیر زن او را که در عذاب شدگان باقی ماند، وقتی از طرف حق تعالی بوی وحی شد که خودش و اهلش و تابعینش

صفحه : ۲۷۷

بیرون رونـد همه بیرون رفتنـد، بقولی زن لوط چون ایمـان نـداشت با لوط بیرون نرفت و از هلاک شـدگان گردیـد، و بقولی بیرون رفت و بـامر لوط که فرموده بود روی خود را برنگردانیـد اطاعت ننمود و عـذاب بوی اصابت نمود و هلاک گردیـد وَ أَمطَرنا عَلَیهِم مَطَراً فَساءَ مَطَرُ المُنـذَرِینَ الف و لام (المنـذر بن) جنس است و معرفه زیرا (مطر) که فاعل (ساء) میباشـد اضافه شـده است بمنـذرین یعنی بـد است باران تهدیـد شدگان و مطری که بر آنها بارید آب نبود بلکه سـنگ ریزه بود که چنان سـنگ بر آنان باریدن گرفت که همانطوری که در جاهای دیگر گفته شد تمام آنها هلاک گردیدند و جسدهایشان در زیر سنگ مخفی گردید.
إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً وَ ما کـانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ از اینجـا دو مطلب توان اسـتفاده نمود یکی آیه خبر میدهـد که حکمت عـذاب اینکه جمـاعت و نیز باقی مشـرکین برای اتمام حجت و ارسال پیمبران بود زیرا که اکثر عـذاب شـدگان ایمان نیاورده بودنـد اینکه بود که مستحق عذاب گردید نه اینکه باینها بدون استحقاق ستم شده باشد.
و دیگر برای تنبّه دیگران که شایـد وقتی آثار عـذاب گذشـتگان که در اثر نافرمانی و کفر مبتلا گردیدنـد ببیننـد از مخالفت و خود سری بیرون آیند و موافقت نمایند.
وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ العَزِیزُ الرَّحِیمُ ای پیمبر گرامی بـدان که پروردگـار تو هم غالب و ارجمنـد و هم رحیم و مهربان است. اشاره به اینکه کفار و اشقیاء خودشان عذاب دنیا و آخرت را برای خود فراهم نمودند و در عذاب واقع گردیدند.

صفحه : ۲۷۸

(قسمتی از آیات)

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۷۶ تا ۲۲۷]

اشاره

کَذَّبَ أَصحابُ الأَیکَهِ المُرسَلِینَ (۱۷۶) إِذ قالَ لَهُم شُعَیبٌ أَ لا تَتَّقُونَ (۱۷۷) إِنِّی لَکُم رَسُولٌ أَمِینٌ (۱۷۸) فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۷۹) وَ ما أَسئَلُکُم عَلَیهِ مِن أَجرٍ إِن أَجرِیَ إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ (۱۸۰)
أَوفُوا الکَیلَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ المُخسِرِینَ (۱۸۱) وَ زِنُوا بِالقِسطاسِ المُستَقِیمِ (۱۸۲) وَ لا تَبخَسُوا النّاسَ أَشیاءَهُم وَ لا تَعثَوا فِی الأَرضِ مُفسِدِینَ (۱۸۳) وَ اتَّقُوا الَّذِی خَلَقَکُم وَ الجِبِلَّهَ الأَوَّلِینَ (۱۸۴) قالُوا إِنَّما أَنتَ مِنَ المُسَحَّرِینَ (۱۸۵)
وَ ما أَنتَ إِلّا بَشَرٌ مِثلُنا وَ إِن نَظُنُّکَ لَمِنَ الکاذِبِینَ (۱۸۶) فَأَسقِط عَلَینا کِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ (۱۸۷) قالَ رَبِّی أَعلَمُ بِما تَعمَلُونَ (۱۸۸) فَکَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُم عَذابُ یَومِ الظُّلَّهِ إِنَّهُ کانَ عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ (۱۸۹) إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً وَ ما کانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ (۱۹۰)
وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ العَزِیزُ الرَّحِیمُ (۱۹۱) وَ إِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ العالَمِینَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِینُ (۱۹۳) عَلی قَلبِکَ لِتَکُونَ مِنَ المُنذِرِینَ

(۱۹۴) بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵)

وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶) أَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَماءُ بَنِي إِسْرائِيلَ (۱۹۷) وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ ما كانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹) كَذلِكَ سَلَكْناهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰)

لا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِيمَ (۲۰۱) فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۲۰۲) فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ (۲۰۳) أَ فَبِعَذابِنا يَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴) أَ فَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِينَ (۲۰۵)

ثُمَّ جاءَهُمْ ما كانُوا يُوعَدُونَ (۲۰۶) ما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يُمَتَّعُونَ (۲۰۷) وَ ما أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ إِلاَّ لَها مُنْذِرُونَ (۲۰۸) ذِكْرى وَ ما كُنَّا ظالِمِينَ (۲۰۹) وَ ما تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّياطِينُ (۲۱۰)

وَ ما يَنْبَغِي لَهُمْ وَ ما يَسْتَطِيعُونَ (۲۱۱) إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (۲۱۲) فَلا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ (۲۱۳) وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲۱۴) وَ اخْفِضْ جَناحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵)

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶) وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۲۱۷) الَّذِي يَراكَ حِينَ تَقُومُ (۲۱۸) وَ تَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ (۲۱۹) إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۲۲۰)

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ (۲۲۱) تَنَزَّلُ عَلى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۲۲۲) يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كاذِبُونَ (۲۲۳) وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ (۲۲۴) أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵)

وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ ما لا يَفْعَلُونَ (۲۲۶) إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷)

صفحه : ۲۸۰

(ترجمه)

جماعت (ایکهٔ) پیمبران را تکذیب نمودند (۱۷۶)

هنگامی که شعیب بآنها گفت آیا از عذاب خدا نمیترسید (۱۷۷)

حقیقهٔ من برای شما رسول امینم (۱۷۸)

از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۷۹)

و من از شما اجر و پاداش نمی‌طلبم مزد من نیست مگر بر پروردگار جهانیان (۱۸۰)

پیمانه فروش را تمام بدهید و از کاهندگان و زیان رسانندگان نباشید (۱۸۱)

(و جنس خود را) بمیزان راست و بی‌عیب بسنجید (۱۸۲)

و از اجناس مردم کم نکنید و در زمین فساد ننمائید (۱۸۳)

و از عذاب آن کسی که شما را و گذشتگان را آفریده بترسید (۱۸۴)

آن جماعت بشعیب گفتند حقیقهٔ تو را سحر کرده‌اند (۱۸۵)

تو بشری نیستی مگر مثل ما و گمان میکنیم تو از دروغگویانی (۱۸۶)

اگر راست می گویی (و پیمبری) پاره ابری که (در آن عذاب باشد) از آسمان بر ما فرود آور (۱۸۷)

شعیب گفت پروردگار من عالم‌تر است بآنچه شما عمل میکنید (۱۸۸)

و چون شعیب را تکذیب نمودند آنان روز سایه بعذاب سخت مبتلا گردیدند و حقیقهٔ آن عذاب بزرگی بود (۱۸۹)

و آیت و نشانه (قدرت الهی) بدرستی در آن هویدا بود و با اینکه حال بیشتر آنها از گروندگان نبودند (۱۹۰)

و هر آینه پروردگار تو مقتدر و غالب و مهربان است (۱۹۱)

و حقیقهٔ اینکه قرآن (بزرگوار) فرستاده شده از طرف پروردگار جهانیان است (۱۹۲)

(بتوسط) روح الامین (جبرئیل)

بقلب تو نازل گردیده (۱۹۳) تا آنکه از تهدید و اندرز دهندگان بوده باشی (۱۹۴)

و اینکه قرآن بزبان عربی فصیح هویدا گردید (۱۹۵)

و نام اینکه قرآن در کتابهای پیمبران پیشینیان ثبت

صفحه : ۲۸۱

گردیده (۱۹۶)

آیا نشانه بر صحت قرآن یا نبوّت پیغمبر برای مشرکین بس نیست اینکه علمای بنی اسرائیل آن را (در کتب خود خوانده‌اند) و آن را میدانند (۱۹۷)

و اگر قرآن را نازل کرده بودیم بزبان عجمی (غیر عربی) بهمین لغت

و رسول بر آنان قرائت مینمود آنان بآن ایمان نمیآوردند (۱۹۹)

ما قرآن را اینکه طور بقلب گنهکاران گذرانیدیم (۲۰۰)

و آنها ایمان نمیآورند مگر وقتی که عذاب دردناك (جهنم را) ببینند (۲۰۱)

و یک دفعه آنان را عذاب فرا گیرد در حالی که وقت آن را ندانند (۲۰۲)

آن وقت گویند آیا بر ما مهلتی هست که ایمان آوریم (۲۰۳)

آیا اینان بعذاب ما عجله میکنند (۲۰۴)

ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) آیا نمیدانی اگر ما سالهایی آنها را مهلت دهیم (۲۰۵)

سپس بیاید آنچه را که بآنها وعده داده شده بود (۲۰۶)

آنها را بی‌نیاز نمیکند آنچه را که از دنیا بهره بردند (۲۰۷)

و ما اهل هیچ مملکتی را هلاك ننمودیم مگر پس از آنکه پیمبرانی برای آنان فرستادیم (۲۰۸)

اینکه قرآن تذکری است و ما بکسی ظلم و ستم ننمودیم (۲۰۹)

اینکه قرآن را شیاطین فرود نیاوردند (۲۱۰)

و نزول قرآن هرگز شایسته شیاطین نخواهد بود و قدرت بر آن ندارند (۲۱۱)

زیرا که آنها از استماع وحی معزولند (۲۱۲)

ای محمّد (ص) با خدای یکتا خدای دیگری مخوان که از عذاب شدگان خواهی بود (۲۱۳)

و عشیره و نزدیکان خود را از عذاب بترسان (۲۱۴)

و فروتنی و مهربانی کن با آن مؤمنینی که پیرو تو گردیدند (۲۱۵)

و اگر با تو مخالفت نمودند بگو من از آنچه شما میکنید بیزارم (۲۱۶)

و بر خدای غالب مهربان توکّل نما (۲۱۷)

آن کسی که تو را می‌بیند وقتی که بنماز ایستاده‌ای (۲۱۸)

و آن وقتی که با سجده کنندگان بسجده میروی (۲۱۹)

آن خدایی که هم بگفتار مردم شنوا و هم دانا است (۲۲۰)

آیا آگاه کنم شما را که شیاطین بر چه کسانی فرود میآیند (۲۲۱)

بر هر آدم دروغگوی گنهکاری نازل میگردند (و بر آنان ظفر می‌یابند (۲۲۲)

و از فرشتگان استماع میکنند و بیشتر آنها دروغگویانند (۲۲۳)

و شاعرهای دروغگو پیروی گمراهان را میکنند (۲۲۴)

آیا ندیدی

صفحه : ۲۸۲

که شعراء در هر وادی سر گشته‌اند«۱» (۲۲۵)

و آنان چیزی میگویند که عمل نمیکنند (۲۲۶)

مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نمودند و ذکر خدا را بسیار میکنند و پس از آنکه ستم کشیدند از خدا طلب یاری نمودند و کسانی که ظلم و ستم نمودند بزودی خواهند دید که بازگشت آنان بکجا خواهد کشید (۲۲۷).

---

(۱) آیا نمی‌بینی که شعراء در هر وادی از فنون سخن سرگردانند.

صفحه : ۲۸۳

(توضیح آیات)

کَذَّبَ أَصحابُ الأَیکَةِ المُرسَلِینَ، إِذ قالَ لَهُم شُعَیبٌ أَ لا تَتَّقُونَ (الی قوله تعالی) إِن أَجرِیَ إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ گویند شعیب (ع) از اهل ایکه نبود و از اهل مدین بود اینکه بود که نگفت (اخوهم شعیبا).

اینکه آیه خبر میدهد که اصحاب (ایکه) مثل اصحاب باقی پیمبران شعیب را تکذیب نمودند، یاد کن وقتی را که بآنها گفت من رسول امینم و از طرف پروردگار برای هدایت شما آمده‌ام که بشما بگویم از غضب و عقاب خدا بترسید و از معاصی احتراز نمائید و از من که رسول او میباشم فرمان بردار باشید و من برای رسالت خود از شما اجر و مزدی طلب نمیکنم پاداش من بر پروردگار جهانیان است.

أَوفُوا الکَیلَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ المُخسِرِینَ گویا در زمان شعیب کم فروشی مثل زمان ما بین مردم دائر بوده که اول چیزی که شعیب علیه السّلام بمردم آن وقت امر میکند اینست که کیل را تمام بدهید و در کیل و وزن خسران نکنید.

وَ زِنُوا بِالقِسطاسِ المُستَقِیمِ متاع خود را وزن کنید بمیزان عدل که به هیچ وجه خسران و زیانی در آن نباشد قسطاس مأخوذ از قسط و بر وزن فعلال و گویند بزبان رومی بمعنی عدل است.

اگر چه آیه راجع بکیل و وزن است لکن شاید یک معنای عام‌تری از قسطاس مستقیم اراده شده باشد و اشاره باشد بتمام حقوقی که بین شما هر یک نسبت بدیگری بایستی مراعات نمائید تمام را روی میزان مستقیم عدل نگاه دارید و هر یک بدیگری ظلم و تعدّی ننمائید.

صفحه : ۲۸۴

وَ لا تَبخَسُوا النّاسَ أَشیاءَهُم آیه بالا راجع بکیل و وزن است (اوفوا الکیل) که در کیل و وزن کم نکنید و در اینکه آیه بطور اطلاق فرموده از حقوق مردم چیزی کم نکنید یعنی حقوق هر کس را بطور عدل مراعات نمائید.

وَ لا تَعثَوا فِی الأَرضِ مُفسِدِینَ دوم از نصایح شعیب (ع) اینکه بود که بآن جماعت گفت در زمین فساد نکنید معلوم میشود جماعت ایکه هم کم فروشی میکردند چنانچه گفته‌اند آنان دو میزان و دو سنگ داشتند و دو کیل یکی کم نشان میداد و دیگری زیاد. وقتی میخریدند بآن کیل و وزن زیاد معامله میکردند وقتی میفروختند کم میفروختند قوله تعالی وَیلٌ لِلمُطَفِّفِینَ تا آخر تهدید کم فروشان است.

و دیگر در زمین فساد مینمودند از قتل و غارت و همه طور ظلم و تعدّی را نسبت بهم روا میداشتند اینکه بود که بآنها از فساد نهی میفرمود.

وَ اتَّقُوا الَّذِی خَلَقَکُم وَ الجِبِلَّةَ الأَوَّلِینَ (جبلّة) بمعنی خلقت است و بمعنی خلق و طبیعة استعمال شده، راغب گفته (الجبلّة) یعنی مجبولین علی احوالهم الّتی بنوا علیها و سبلهم ألذی فیضوا لسلوکهم یعنی کافرین مجبولند بر حالاتی که بنا بر او گذارده در روشان و اشاره بهمین دارد قوله تعالی قُل کُلٌّ یَعمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ (پایان) یعنی بترسید و مخالفت نکنید آن کسی را که شما را و کسانی را که پیش از شما بودند از آباء و اجداد شما و تمام خلایق را آفریده.

قالُوا إِنَّما أَنتَ مِنَ المُسَحَّرِینَ، وَ ما أَنتَ إِلّا بَشَرٌ مِثلُنا وَ إِن نَظُنُّکَ لَمِنَ الکاذِبِینَ جماعت ایکة مثل باقی افراد در پاسخ نصایح و اندرزهای شعیب (ع) گفتند تو را سحر کرده‌اند و در اثر سحر عقل خود را از دست داده‌ای که چنین سخنانی می‌گویی تو نیز بشری میباشی مثل ما و دیوانه شده‌ای که می‌گویی من رسول پروردگارم و بدرستی که ما گمان داریم که تو از دروغگویانی.

صفحه : ۲۸۵

فَأَسقِط عَلَینا کِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ چون شعیب آنان را تهدید بعذاب و امر بتقوی نمود آنها گفتند تو اگر راست می‌گویی و ما در مورد عذاب واقع میگردیم امر کن پاره‌ای از آسمان بر سر ما بیفتند.

قالَ رَبِّی أَعلَمُ بِما تَعمَلُونَ شعیب (ع) گفت پروردگار من عالم‌تر است بآنچه شما عمل میکنید یعنی خدا اعمال و اقوال شما را میداند از کم فروشی و بت‌پرستی و فساد در زمین و غیر اینها و بجزای اعمال خود خواهید رسید گویا آن جماعت در بی‌دینی چنان محکم و مصر بودند که در ذهن آنان خطور نمیکرد که شاید مورد عذاب گردند و اگر آنها کوچکتر احتمال میدادند که ممکن است سخنان شعیب (ع) راست باشد و در مورد عذاب واقع گردند هرگز چنین حرفی نمیزدند.

فَکَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُم عَذابُ یَومِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ کانَ عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ (ظلّة) در لغت بمعنی سایبان است، مفسّرین گفته‌اند چون آن جماعت انکار و مخالفت را از حدّ گذرانیدند و تبلیغ شعیب (ع) کوچکتر تأثیر در اعمال نکوهیده آنان ننمود مورد عذاب واقع گردیدند و عذابشان چنین بود که هفت شبانه روز هوا بقدری گرم گردید که آب چشمه‌ها و چاههای آنها بجوش آمد و از شدّت گرما نفسهایشان گرفته شد در سردابها و جاهای خنک میرفتند فائده نمیبخشید در بیشه‌ها رفتند هر یک زیر درختی افتادند از گرما پخته شدند ناگاه ابر سیاهی پدید گردید و از آن باد خنکی وزیدن گرفت همگی زیر سایه آن درختها جمع شدند وقتی همه زیر درختها جمع شدند آتشی پدید گردید و همه آنها را سوزانید، اینکه است که آن روز را در آیه یَومِ الظُّلَّةِ یعنی روز سایبان نامیده که در اثر تکذیب جماعت (ایکه) در زیر سایبان هلاک گردیدند و اینکه عذاب در روز عظیمی واقع گردید، و بقول دیگر از شدّت گرما در سایبان کوهی رفتند و آتشی از کوه نمایان گردید و همه را هلاک گردانید.

صفحه : ۲۸۶

إِنَ‌فِي ذلِكَ‌لَآيَةً وَ ما كانَ‌أَكثَرُهُم مُؤمِنِينَ‌اینکه نیز مثل باقی عـذابهایی که بپاداش انکار منکرین و شـرک مشـرکین واقع گردیـده حکمتهـایی در آن مـأخوذ بوده یکی آیت و معجزه پیمبر آن وقت و اثبات مـدّعای او، دوم عظمت و قـدرت الهی، سوم تنبّه دیگران که شایـد اثر عـذابهایی که بر دیگران واقع گردیـده ببیننـد و از خود سـری و کبر و لجاجت بیرون آینـد و پیمبران را تصدیق نمایند، چهارم تسلّی دل رسولش که بداند همه مردم در هر زمانی چنین بودند و غیر اینها از حکمتهای بسیار.

وَ إِنَ‌رَبَّكَ‌لَهُوَ العَزِيزُ الرَّحِيمُ‌اینکه آیه که پس از حکایت و داستانهای هفت پیمبر از پیمبران نامی آمـده شایـد اشاره باین باشد که ای محمّـد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بـدان پروردگار تو هم غالب و شدید الانتقام و هم مهربان است ظلم و تعدّی نسبت ببندگان خود روا نمیدارد کفار و مشرکین خودشان بخود ظلم کردند و مورد عذاب واقع گردیدند.

وَ إِنَّهُ‌لَتَنزِيلُ‌رَبِّ‌العالَمِينَ‌اعراب (تنزیل) ممکن است رفع باشد بتقدیر (هو) و ممکن است نصب باشد بتقدیر (اعنی) یا (نزل) و شاید جرّ باشد بتقدیر (و القرآن الحکیم).

فرق است بین تنزیل و نزول، تنزیل صیغه تکثیر و مصـدر است و برای مبالغه آمـده و بمعنی فرود آمـدن بتدریـج در دفعات است، و نزول بر وزن فعول فرود آمدن دفعی است.

و راجع بقرآن بهر دو قسم نزول آمـده آنجا که تنزیل فرموده مثل همین جا مقصود فرود آمدن آیات است بتدریج در مدّت بیست و سه سال از جانب پروردگار جهانیان.

نَزَلَ‌بِهِ الرُّوحُ‌الأَمِينُ‌باء (به) یا برای متعدّی کردن (نزل) آمده یعنی (انزله) و شاید برای ملابست باشد یعنی روح الامین با قرآن فرود آمده، ظاهرا مفسّرین متفقند که

صفحه : ۲۸۷

مقصود از روح الامین جبرئیـل امین (ع) است زیرا که او امین وحی است، و او را روح نامیـده نظر به اینکه همـان طوری که حیـات جسـد بروح حیوانی است حیات روح انسانی از موت جهل بآیات قرآنی است که بتوسط جبرائیل بر قلب رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرود آمـده، قوله تعالی (يُلقِي الرُّوحَ مِن أَمرِهِ عَلي مَن يَشاءُ مِن عِبادِهِ) عَلي قَلبِكَ‌لِتَكُونَ‌مِنَ‌المُنذِرِينَ‌لام در (لتکون) تعلیل و بیان علت نزول قرآن است یعنی قرآن بر قلب تو نازل شد که از جمله پیمبران باشی.

نزل، دلالت دارد که نزول جبرائیل بقلب رسول اکرم دفعی بوده، دفعی بودن آن ممکن است نسبت بهر آیه‌ای باشد، و شاید مقصود آن معنویت قرآن باشد قوله تعالی إِنّا أَنزَلناهُ‌فِي لَيلَةِ القَدرِ که در شب قدر حقیقت قرآن بقلب مبارکش فرود آمده.

و شایـد آنجا که (تنزیل) میگویـد مقصود آیات و الفاظ قرآن باشـد که بتدریـج بتوسط ملک وحی بر جسـد مبارکش فرود آمـده و آنجا که نزول فرموده آن معـانی و حقیقت قرآن است که از عـالم ما فوق الطبیعه بر آن روح قدسـی آن بزرگوار که در گرفته بنور توحید بود و قلب منور او است نزول نموده و بعد آیه آیه در موارد خاص‌ّبتوسط ملک وحی نازل گردیده زیرا علوم انبیاء که آن را وحی نامند بر عکس علوم حکماء و دانشمندان است.

علـوم حکمـاء از مرتبه دانی بتوسـط تعلیم و تـدریس اول مطـالبی وارد حس مشـترک میشـود و از آنجـا بقوّه ذاکره و خیـال سـپرده میگردد پس از آن بسلطان عقل عرضه میشود و عقل از محسوسات و بدیهیّات کلیات را انتزاع مینماید و قضایا ترتیب میدهد و نتیجه میگیرد و باین طریق امر مجهولی را معلوم میگرداند.

لکن انبیـاء در علومشـان محتـاج بـاین مقـدمات نمیباشـند آنچه از خـدا خواهنـد بآنهـا بفهماننـد اول معانی بطریق وحی بقلبشان القاء میگردد و از آنجا بقوّه خیال و ذاکره فرود میآید تا میرسد بحس‌ّمشترک و ملک وحی را بصورت می‌بینند.

صفحه : ۲۸۸

پس از حکایت انبیاء و گذارش امم و عذابهایی که در اثر مخالفت امّتشان فرود آمده بمنقبت و فضیلت رسول گرامی خود سوره را خاتمه میدهد و بزرگتر فضیلت حضرتش را که فرمود آمدن جبرئیل بالقاء وحی و آیات قرآن مجید بقلب مبارکش را تذکّر میدهد و چنین فضیلتی در باره هیچ یک از پیمبران و کتابهای آنها نفرموده بلکه تورات که اینقدر فضیلت در باره آن رسیده ظاهرا بتوسط الواح و صحیفه بر حضرت موسی (ع) نازل گردیده.

بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ در اینکه دو آیه دو فضیلت برای قرآن تذکّر میدهد: اول آنکه قرآن بزبان عربی فصیح نازل گردیده و عربی بودن قرآن از جهاتی بر شرافت آن افزوده اول چون خود حضرتش عرب بود و بزبان عربی تکلّم میفرمود از اینکه جهت زبان عربی که نسبت بخود او دارد بر باقی لغات افضل است، و نیز بحکم (وَ أَنْذِر عَشِيرَتَكَ الأَقرَبِينَ) که مأمور شد اول نزدیکان خود را تبلیغ نماید که اگر قرآن بغیر زبان آنها فرود آمده بود آنها نمیفهمیدند و در نپذیرفتن معذور بودند، و همچنین تمام قبیله‌هایی که در اطراف مکّه بودند همه عرب بودند اگر اول آنان ایمان نمیآوردند باقی مردم بطریق اولی ایمان نمیآوردند مخصوصا عربهای متعصب متکبر که زبان عجمی که غیر عربی خودشانست عار میدانند.

و دیگر بتصدیق اهل لسان زبان عربی جامع‌تر و کامل‌تر از همه لغات بشمار میرود بطوری که مطالب بزرگ را میتوان در آن گنجانید زیرا تحت قواعد و قانون مضبوطی پایه گذاری شده و اگر بقاعده صحیح حجازی تلفظ گردد متصف بفصاحت و بلاغت خواهد گردید اینکه است که یکی از اعجاز قرآن همان فصاحت و بلاغت آنست.

وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الأَوَّلِينَ دوم وصف قرآن و فضیلت آن در کتابهای پیشینیان آمده و ضمیر (انّه) شاید راجع بقرآن باشد که اوصاف قرآن در کتب آسمانی ثبت گردیده. و بقول

صفحه : ۲۸۹

دیگر مرجع ضمیر خود رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است یعنی فضائل و خصوصیات نبیّ خاتم (ص) و علامات او در کتب پیمبران پیشین نوشته شده.

أَ وَ لَم يَكُن لَهُم آيَةً أَن يَعلَمَهُ عُلَماءُ بَنِي إِسرائِيلَ، وَ لَو نَزَّلناهُ عَلى بَعضِ الأَعجَمِينَ، فَقَرَأَهُ عَلَيهِم ما كانُوا بِهِ مُؤمِنِينَ (یکن) فعل مضارع مذکر و (آیة) منصوب و مفعول او و جمله (ان یعلمه) بتأویل مصدر اسم کان میباشد.

و بعضی (تکن) بتأنیث قراءت نموده‌اند و (آیة) را برفع خوانده‌اند بنا بر اینکه در (تکن) ضمیر مستتر است و (آیه) خبر مبتداء و مبتداء (ان یعلمه) بتأویل مصدر و جمله خبر کان، یعنی آیا نبود علم علماء بنی اسرائیل مثل إبن سلام و غیره بر آمدن محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دلالت کننده بر صحت نبوّت او قوله تعالی وَ إِذا يُتلى عَلَيهِم قالُوا آمَنّا بِهِ إِنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّنا إِنّا كُنّا مِن قَبلِهِ مُسلِمِينَ

(طبرسی) كَذلِكَ سَلَكناهُ فِي قُلُوبِ المُجرِمِينَ قرآن را همین طوری که وارد شده در میآوریم یا خطور میدهیم در قلبهای گنهکاران یعنی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرآن را برای آنها قراءت مینماید و چون آیات قرآن بزبان خودشانست هم فصاحت و بلاغت آن را که بنحو اعجاز است میفهمند و هم ببعضی از معانی و اسرار آن مطّلع میگردند.

لا يُؤمِنُونَ بِهِ حَتّى يَرَوُا العَذابَ الأَلِيمَ، فَيَأتِيَهُم بَغتَةً وَ هُم لا يَشعُرُونَ با اینکه اعجاز و حقانیت قرآن نزد کفار و مشرکین ثابت و محرز گردیده آنان ایمان نمیآوردند تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند در دنیا مثل اینکه مبتلا گردند بعذاب آسمانی یا جنگ و کشته شدن و اسارت و غیر اینها چنانچه بر امم پیشینیان وارد گردیده، یا عذاب اخروی از جحیم و نار و نیران و غیر اینها و عذاب استیصال

چه از عذابهاى دنيوى باشد يا اخروى يک دفعه و بغتهٔ وارد ميگردد و ديگر چاره پذير نخواهد بود.

صفحه : ٢٩٠

فَيَقُولُوا هَل نَحنُ مُنظَرُونَ وقتى يک دفعه عذاب بگنهكاران اصابت مينمايد گويا آنان اميدوارند كه بآنها مهلت داده شود كه تدارک ما فات نماينـد اينكه است كه از روى حسـرت و نـدامت آرزو ميكننـد و ميگوينـد آيا بما مهلت ميدهند ديگر نميداند كه وقت عمل گذشته و هنگام پاداش رسيده.

أ فَبِعَذابِنا يَستَعجِلُونَ اينان در موقع امنيت و فرصت عمل نيك نميكنند بلكه از روى استهزاء و سخريه ميگويند چه وقت قيامت ميرسد و آن عذابهايى كه ما را بآن تهديد مى‌نمايى چه وقت خواهد رسيد وقتى موقع عذاب ميرسد آرزو ميكنند كه بدنيا بر گردند و عمل نيـك نماينـد و از عـذاب برهنـد لكن متأسفانه خواهش آنـان پـذيرفته نخواهـد شـد أ فَرَأَيتَ إِن مَتَّعناهُم سِنِينَ، ثُمَّ جاءَهُم ما كانُوا يُوعَدُونَ ما أَغنى عَنهُم ما كانُوا يُمَتَّعُونَ اينكه آيه بخوبى پاسخ ميدهد اعتراض كسانى را كه هر گاه بگويند كافر و مشـرك و عاصى در مـدّت كوتاهى از عمر دنيايشان خلاف و خطاء كردهانـد چگونه خداى كريم و مهربان آنان را در جهنم و عذاب مخلّد ميگرداند در صورتى كه خودش در كلام مجيدش در باره پاداش اعمالش فرموده (جَزاءً وِفاقاً) جزاء بايد بر طبق عمل انجام گيرد.

خلاصه اينكه اينكه آيه خبر ميدهد كه اگر كفار را سالهاى بسيار از زندگانى دنيا متمتّع و بهره‌مند گردانيم و بر آنها وارد شود آنچه را كه بآنها از عذاب وعده داده‌ايم زندگانى دراز دنيا دافع عذاب آنان نخواهد گرديد.

از اينجا توان استـفاده نمود كه اگر كافر و مشـرك سالهاى بسيار در دنيا باقى باشـند و از نعمتهاى دنيا بهره‌مند گردند اگر بر كفر و طغيانشان كه سـبب عـذاب آنان است افزوده نگردد چيزى كم نخواهـد گرديـد زيرا كه آن ملكات و صـفات نكوهيـده‌اى كه باعث كفر و زندقه و طغيانشان گرديده ملكه نفسانى شده

صفحه : ٢٩١

و در قلـب آنهـا نفـوذ نمـوده اينكه است كه بر فرض محـال اگر هميشه در دنيـا بودنـد بهمين كفر بـاقى ميماندنـد و كفر دائمى آنها ايجاب ميكند عذاب دائمى آنها را و باين لحاظ گوئيم بخوبى (جَزاءً وِفاقاً) در باره آنها صادق آيد و در باره آنان ظلم و ستمى واقع نگرديده.

وَ ما أَهلَكنا مِن قَريَةٍ إِلّا لَها مُنذِرُونَ، ذِكرى وَ ما كُنّا ظالِمِينَ خداى تعالى در اينكه آيه خود را از ظلم و ستم نمودن بكفار در هلاک گردانيدن آنها تبرئه مينمايد كه عذاب آنان پس از اتمام حجت و ارسال رسل و انزال كتب آسمانى و اقامه دليل انجام گرفته.

مفسـرين گوينـد (ذكرى) بمعنى تـذكّر و انـدرز است و ميشود منصوب و بمعنى عليّت باشـد يعنى علت هلاكت كفار نپذيرفتن انذار پيمـبران بـوده و ميشود بمعنى مصـدرى باشـد زيرا كه انـذار و ذكر در واقع يكى ميشود چون انـذار پيمـبران تـذكرى است، و ميشود مرفوع و صفت (منذرون) باشد و در هر حال در محل نصب يا رفع ميباشد نه لفظا.

خلاـصه آيه چنين تـذكر ميدهـد كه اول پيمـبران را بـا معجزات بر آنـان فرسـتاديم وقـتى آنهـا دانسـته و فهميـده از روى لجـاجت و خودسـرى نصايـح رسولاـن را نپذيرفتنـد و انواع و اقسـام ظلم و اذيت را نسـبت بآن بزرگواران روا داشـتند آن وقت مستحق عـذاب گرديدند.

وَ ما تَنَزَّلَت بِهِ الشَّياطِينُ، وَ ما يَنبَغِي لَهُم وَ ما يَستَطِيعُونَ (شياطين) جمع شيطان است چون بساتين و دهاقين در جمع بستان و دهقان و در اصل شيطان دو قول است يكى بر وزن فيعال و ديگرى بر وزن فعلان.

چون بعضـى از مشـركين شايد گفته باشـند كه محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آيات قرآن را از شيطان گرفته براى ردّ قول آنان و

تأکید آیات بالا که قرآن بتوسط روح الامین یعنی جبرئیل بقلب مبارک رسول اکرم (ص) فرود آمده، در اینکه آیه تصریح فرموده که ممکن نیست قرآن بالقاء شیاطین نزول نموده باشد و عدم امکان

صفحه : ۲۹۲

آن بدو جهت است: یکی شیاطین قدرت و علمی ندارند که توانند چنین آیات معجز نمایی را القاء نمایند.
إِنَّهُم عَنِ السَّمعِ لَمَعزُولُونَ و دیگر چون راه آسمانها بسوی آنهـا بسـته شـده چنـانچه در آیـات دیگر بیـان نموده که هر گاه شـیاطین بخواهنـد بآسـمانها عروج کننـد و کلمـات ملائکه را استماع نماینـد بتیر شـهاب زده و پرت میکردنـد اینکه است که شـیاطین نه در خودشـان چنین علم و دانشـی است که آیـات قرآنی را بقلب مبـارک رسول القـاء بنماینـد و نه تواننـد از ملائکه و سـاکنان جبروت بیاموزند.
فَلا تَدعُ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ المُعَذَّبِينَ مسلّم و معلوم است که پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با آن مقام توحیـد و عصـمتی که جبلی او بود هیـچ وقت با خـدای واحـد احـد، الهی قرار نمیداد. پس مخاطب گر چه بظاهر پیغمبر (ص) است ولی مراد تمام مردم میباشـند، بعلاوه در اخبار رسـیده که خطابات قرآن از باب (ایاک اعنی و اسمعی یا جارة) میباشد و معنی اینکه شعر همان است که بفارسی میگویند «بدر میزنم دیوار تو بشنو».
و شاید اینکه طور خطاب برای قطع طمع مشـرکین بوده که میگفتند تو قدری با ما همراهی کن و یک دفعه بخدایان ما سجده کن تا مـا نیز بـا تو همراهی کنیم و خـدای تو را پرسـتش نمائیم اینکه آیه و امثال آن برای قطع طمع آنها فرود آمـده که بداننـد رسولی که شالوده مقام توحید است هرگز سـر ببت فرود نخواهد آورد وَ أَنذِر عَشِيرَتَكَ الأَقرَبِينَ مفسرین گفته‌اند وقتی اینکه آیه فرود آمد که عشـیره و نزدیکان خود را از عـذاب خـدا بترسان آن حضـرت فرسـتاد و تمام فرزندان عبد المطلب را در خانه ابو طالب جمع نمود و آنها چهل نفر بودنـد و بحضـرت امیر (ع) امر نمود که یک پای گوسـفند طبخ نماید و با یک ظرف شـیر نزد آنان بیاورد و چون آن چهل نفر مردمان پر خور بودند خندیدند و گفتند اینکه خوراک یک نفر از ما نمیشود حضرت

صفحه : ۲۹۳

فرمود (بسم اللّه) بگوئیـد و بخوریـد آنها ده نفر ده نفر میآمدنـد و میخوردنـد و سـیر میشدنـد آن شـیر را نیز همه خوردنـد و سـیراب شدنـد، ابـو جهـل گفت اینکه مرد مـا را سـحر نموده پس پیمـبر (ص) آن روز حرفی نزد و بـاز فردای آن روز بهمین طریق آنـان را دعوت نمود پس از صرف غذا بلند شد.
و فرمـود ای پسـران عبـد المطلب بدانیـد که خـدای تعـالی مرا بر عمـوم خلق فرسـتاده و بر شـما بخصوص و آیه (وَ أَنذِر عَشِيرَتَكَ الأَقرَبِينَ) را بر آنان قرائت نمود و من شـما را بـدو کلمه که در زبان آسان و در ترازوی اعمال سـنگین است دعوت مینمایم که باین دو کلمه بر عرب و عجم فاتـح شوید و همه مطیع شـما گردند، و نیز از دوزخ نجات یافته بهشت نصـیب شـما گردد و اینکه دو کلمه اینکه است که گواهی دهیـد که خدای بحق یکی است و من رسول اویم و هر کس مرا در اینکه کار اجابت کند و معاون من گردد برادر و وزیر و وصـیّ و خلیفه بعـد از من باشـد هیچکس بـاو جوابی نـداد مگر علی بن ابی طـالب (ع) بپـا برخواست و گفت من در اینکه کـار تو را یـار و مـددکار باشم و او بسال از همه کهتر و بساق از همه باریکتر و بجسم از همه دردمنـدتر بود، رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود بنشـین سه مرتبه حضـرت اینکه سـخن را تکرار نمود کسی جواب نداد مگر علی بن ابی طالب (ع) در مرتبه سوم بامیر فرمود بنشین
(فانّك اخی و وصیی و وزیری و وارثی و من بعدی خلیفتی)

آن وقت آن جماعت از آنجا برخواستند و از روی استهزاء و سخریه بابو طالب گفتند پسرت را اطاعت کن که او را بر تو امیر نموده و اینکه روایت را ثعلبی در تفسیرش آورده.

(مجمع البیان) و نیز بروایت إبن عباس وقتی آیه وَ أَنذِر عَشِیرَتَکَ الأَقرَبِینَ نازل گردید حضرت بر کوه صفا بالا رفت و فرمود (یا صباحاه) و اینکه کلمه را در وقتی میگفتند که امر مهمّی مثل هجوم دشمن یا بلیّه دیگر واقع شده باشد چون قریش اینکه کلمه را شنیدند دور حضرتش جمع شدند و گفتند برای تو چه پیش آمده فرمود اگر بشما خبر دهم که در صبح یا شام دشمن میرسد آیا قبول میکنید، و بروایت

صفحه : ۲۹۴

دیگر اگر بگویم زیرا اینکه کوه جمعی سوار آمده‌اند مرا تصدیق مینمائید گفتند آری فرمود من شما را تهدید میکنم و میترسانم از عذاب سختی که در پیش دارید آن جماعت از استماع اینکه سخن در حال غضب متفرّق گردیدند، ابو لهب گفت (تبّا لک) خسران باد تو را ما را برای اینکه خبر دعوت نمودی حق تعالی در جواب او سوره‌ای فرستاد تَبَّت یَدا أَبِی لَهَبٍ تا آخر سوره.

(ابو الفتوح رازی) وَ اخفِض جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ المُؤمِنِینَ، فَإِن عَصَوکَ فَقُل إِنِّی بَرِیءٌ مِمّا تَعمَلُونَ خفض جناح استعاره از خفض جناح طائر است وقتی که خواهد انحطاط نماید امر برسولش نموده که با مؤمنین بنرمی و مهربانی و خوش خلقی عمل نما که بسوی تو راغب گردند و پس از آنکه تو نزدیکان خود را دعوت بایمان نمودی و مخالفت نمودند بگو من بیزاری میجویم از آن اعمال بد شما مثل بت‌پرستی و خیانت و ظلم و غیر اینها از اعمال رکیک شما.

وَ تَوَکَّل عَلَی العَزِیزِ الرَّحِیمِ، الَّذِی یَراکَ حِینَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبَکَ فِی السّاجِدِینَ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ برسولش امر فرموده که پس از آنکه بوظیفه خود و تبلیغ رسالت عمل نمودی و آنان عصیان و نافرمانی کردند تو اتّکاء و توکل نما بر خدای غالب قاهر مهربان، آن خدایی که می‌بیند تو را که چگونه در امر رسالت ایستادگی و مقاومت نموده‌ای یا آن خدایی که می‌بیند تو را آن وقتی که در شب برای تهجّد بپا می‌ایستی و نیز می‌بیند تو را که بین نمازگزاران در نماز جماعت سجده میکنی و اظهار ذلّت و بندگی می‌نمایی زیرا که او هم شنوا است که مناجات درونی تو را میشنود و هم دانای آشکار و نهان است.

و از ائمه علیهم السلام روایت شده که (تَقَلُّبَکَ فِی السّاجِدِینَ) یعنی تو را در اصلاب طاهرین گردانیده تا اینکه تو را نبیّ قرار داده. (طبرسی)

صفحه : ۲۹۵

هَل أُنَبِّئُکُم عَلی مَن تَنَزَّلُ الشَّیاطِینُ، تَنَزَّلُ عَلی کُلِّ أَفّاکٍ أَثِیمٍ (افّاک) یعنی کذّاب کسی که بسیار دروغ میگوید و آدم گنهکار که کار قبیحی را انجام دهد او را (اثیم) نامند.

چون در آیه بالا خبر میدهد که قرآن بتوسط (روح الامین) ملک وحی بقلب رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرود آمده نه از طرف شیاطین در اینکه آیه خبر میدهد و معرّفی مینماید اینکه هایی را که از کهنه که با شیاطین مراوده پیدا مینمایند و گویند کهنه مثل طلیحه و مسیلمه کذّاب و امثال آنان که در آن زمان بوده‌اند و آنها را بچند صفت معرّفی نموده: یکی اخبار دروغ میگویند و دیگر از ارتکاب هیچ گناهی باک ندارند و صفت دیگر آنها چنین است که:

یُلقُونَ السَّمعَ وَ أَکثَرُهُم کاذِبُونَ مفسرین گفته‌اند شیاطین پیش از نزول قرآن بطرف آسمانها میرفتند و القاء سمع مینمودند و بعضی از آنچه را که از ملائکه شنیده بودند بکهنه که دوستان خودشان بودند با دروغ آمیخته و بآنها میآموختند تا وقت بعثت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بتیر شهاب راه شیاطین بسوی آسمانها بسته گردید، قوله تعالی در وصف قرآن فرموده وَ إِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ

العالَمِین، وَ ما تَنَزَّلَت بِهِ الشَّیاطِینُ آری قلب مبارک رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جولانگاه شیاطین نبوده بلکه مکان ورود و مرور ملائکه رحمت بوده.

خلاصه آیه خبر میدهد که آیات و اخبارات قرآن از قبیل خبرهایی که اهل کهانت و ساحرین میدهند نمیباشد بدو دلیل: یکی ساحرین و کاهنین اصلا مردمان دروغگو و خطاکارند و غالب اخباراتشان مشوب بدروغ و خلاف واقع است و شیاطین فرود میآیند بر کسانی که مثل خودشان باشند تا دوستی بین آنها پدید گردد و اینکه دوستی بین محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و شیاطین مفقود است و اخبارات قرآن تماما صدق و حقیقت و مطابق باقی کتب آسمانی است و از معدن صدق فرود آمده.

دوم- تجربه شده که اهل سحر و کهانت غالبا مردمان ناقص العقل میباشند

صفحه : ۲۹۶

و قوای دماغی آنها در اثر ریاضت ضعیف گردیده و از همان نقطه ضعف آنها است که با شیاطین مراوده پیدا مینمایند و بتخیّلات قوّه واهمه بالقاء شیاطین اموری را تخیّل میکنند که اکثر آنها مطابق واقع نیست اگر چه ممکن است بعضی از آنچه را که بامارات و ظنون خود یافته‌اند مطابق واقع باشد لکن اکثر آنها دروغگویانند وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الغاوُونَ طبرسی در جامع المجامع راجع باین آیه بیانی دارد در اینجا ترجمه مینمائیم:

(الشعراء) مبتداء (یَتَّبِعُهُمُ الغاوُونَ) خبرش یعنی تابع شعراء نمیگردند بر دروغشان و باطلشان و سخنان هجوشان و مدح مردمان غیر لایق مگر (غاون) یعنی سفهاء، و بقولی (الغاون) الراون، و بقولی شیاطین، و بقولی آنها شعراء مشرکینند مثل عبد اللّه زبعری و ابو سفیان بن حرث إبن عبد المطلب و ابو غرّه و امیّة بن ابی الصلت و غیر آنها که آنان میگفتند ما سخنانی می‌گوییم مثل آنچه محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفته و سخنان هجو میگفتند و اعراب دور آنها جمع میشدند و استماع اشعار و کلمات هجوشان را مینمودند، و قوله تعالی:

أَ لَم تَرَ أَنَّهُم فِی کُلِّ وادٍ یَهِیمُونَ، وَ أَنَّهُم یَقُولُونَ ما لا یَفعَلُونَ مثل عمل آنها است که در هر شعبه‌ای از سخنان دروغ وارد میکردند و هیچ پروا نداشتند از غلوّ در کلام و تجاوز از حق و قذف و تهمت بخلق.

إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ ذَکَرُوا اللّهَ کَثِیراً وَ انتَصَرُوا مِن بَعدِ ما ظُلِمُوا مؤمنین را از (غاون) استثناء نموده که آنها بیشتر اشعارشان راجع بذکر خدا و تلاوت قرآن است و هر وقت شعری میگویند توحید خدا و حکمت و موعظه و آداب نیکو و مدح رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و صلحاء مؤمنین است و اگر هجوی در اشعارشان باشد غرضشان یاری کردن مؤمنین و رد کردن هجوی است که نسبت بمسلمین نموده‌اند و آنان عبد اللّه رواحه و کعب بن مالك و کعب بن زهیر

صفحه : ۲۹۷

و حسان بن ثابت، حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بکعب بن مالک گفت (آنهایی که مؤمنین را هجو میکنند) تو هجوشان کن و فرمود قسم بآنکسی که نفس من بید او است که هجو کردن بر آنها شدیدتر از تیر است و بحسان گفت بگو و روح القدس یاری میکند تو را. (پایان) وَ سَیَعلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ یعنی (ایّ منصرف ینصرفون) ستمکاران را تهدید شدید مینماید، و شاید مقصود چنین باشد آنهایی که بپیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مؤمنین ظلم نموده‌اند و بسخنان رکیک مثل شاعری و کهانت و کذب آنها را ستم کردند بزودی خواهند دانست که بکدام محل و مکانی منقلب و بازگشت خواهند نمود.

و شاید بطور عموم اشاره باین باشد که ستم کنندگان منقلب بدوزخ میگردند یعنی سر انجام آنها بعذاب میکشد.

و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که آیه را اینکه طور قرائت مینمود

و سیعلم الّذین ظلموا آل محمّد حقهم

و شاید اینکه طور قرائت بطور تأویل باشد یعنی آیه را اینکه طور تأویل نموده. (طبرسی)

صفحه : ۲۹۸

سورهٔ النمل

اشاره

مکیّة و هی اربع و تسعون آیة بصری و خمس و تسعون حجازیّ و ثلاث و تسعون کوفیّ

[سوره النمل (۲۷): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

طس تِلکَ آیاتُ القُرآنِ وَ کِتابٍ مُبِینٍ (۱) هُدیً وَ بُشری لِلمُؤمِنِینَ (۲) الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤتُونَ الزَّکاةَ وَ هُم بِالآخِرَةِ هُم یُوقِنُونَ (۳) إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ زَیَّنّا لَهُم أَعمالَهُم فَهُم یَعمَهُونَ (۴)

أُولئِکَ الَّذِینَ لَهُم سُوءُ العَذابِ وَ هُم فِی الآخِرَةِ هُمُ الأَخسَرُونَ (۵) وَ إِنَّکَ لَتُلَقَّی القُرآنَ مِن لَدُن حَکِیمٍ عَلِیمٍ (۶) إِذ قالَ مُوسی لِأَهلِهِ إِنِّی آنَستُ ناراً سَآتِیکُم مِنها بِخَبَرٍ أَو آتِیکُم بِشِهابٍ قَبَسٍ لَعَلَّکُم تَصطَلُونَ (۷) فَلَمّا جاءَها نُودِیَ أَن بُورِکَ مَن فِی النّارِ وَ مَن حَولَها وَ سُبحانَ اللّهِ رَبِّ العالَمِینَ (۸) یا مُوسی إِنَّهُ أَنَا اللّهُ العَزِیزُ الحَکِیمُ (۹)

وَ أَلقِ عَصاکَ فَلَمّا رَآها تَهتَزُّ کَأَنَّها جَانٌّ وَلّی مُدبِراً وَ لَم یُعَقِّب یا مُوسی لا تَخَف إِنِّی لا یَخافُ لَدَیَّ المُرسَلُونَ (۱۰) إِلّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسناً بَعدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۱) وَ أَدخِل یَدَکَ فِی جَیبِکَ تَخرُج بَیضاءَ مِن غَیرِ سُوءٍ فِی تِسعِ آیاتٍ إِلی فِرعَونَ وَ قَومِهِ إِنَّهُم کانُوا قَوماً فاسِقِینَ (۱۲) فَلَمّا جاءَتهُم آیاتُنا مُبصِرَةً قالُوا هذا سِحرٌ مُبِینٌ (۱۳) وَ جَحَدُوا بِها وَ استَیقَنَتها أَنفُسُهُم ظُلماً وَ عُلُوًّا فَانظُر کَیفَ کانَ عاقِبَةُ المُفسِدِینَ (۱۴)

صفحه : ۲۹۹

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

اینکه آیات قرآن و کتاب ظاهری است (۱)

(قرآن) هدایت و مژده‌ایست برای کسانی که ایمان آورده‌اند (۲)

مؤمنین کسانی میباشند که نماز را بپای میدارند و زکاة مال خود را میدهند و بوقوع قیامت هم یقین دارندگانند (۳)

حقیقة کسانی که بآخرت ایمان ندارند برای آنان اعمالشان را آراسته گردانیم پس آنها سر گشته (و بی‌خردانند) (۴)

آن جماعت کسانی میباشند که برای آنها عذاب بد مهیا گردیده و آنان در روز قیامت هم از زیانکاران خواهند بود (۵)

و محققا قرآن از جانب (خدای) حکیم دانا بر تو القاء گردیده شده (۶)

متذکر بشو وقتی را که موسی باهل خود گفت من آتشی می‌بینم (در طلب آتش میروم) بزودی برای شما از آن خبر میآورم یا شعله‌ای از آن که شاید شما گرم شوید (۷)

و چون موسی (بطلب) آتش آمد (بموسی نداء رسید) که برکت برای کسانی است (که در مکان) آتشند و کسانی که اطراف آن میباشند و خدای تعالی منزّه و مبرّا (از لوازم امکانی است) و پروردگار عالمیان است (۸)

ای موسی بحقیقت من خدای غالب و درستکار میباشم (۹)

(ای موسی) عصای خود را بینداز و چون موسی نظر کرد دید عصا حرکت میکند و گویا ماری است (آن وقت) ترسید و رو برگردانید (خطاب شد) ای موسی نترس نزد من فرستادگان (پیمبران) نمیترسند (۱۰)

مگر کسی که ستم نمود و پس از آن بدی را بنیکی تبدیل گردانید حقیقهٔ

صفحه : ۳۰۰

من خدای آمرزنده مهربانم (۱۱)

ای موسی دست خود را در گریبانت داخل گردان روشنایی بدون سوء و آفتی بیرون میآوری و نزد فرعون و گروه او برو با نه معجزه زیرا که اینان جماعت بدکاران میباشند (۱۲)

پس چون موسی نزد فرعون و تابعین او با آیات روشن کننده ما آمد گفتند اینکه سحری است آشکارا (۱۳)

و آیات را از روی ستمگری و علوّ و برتری انکار نمودند در حالی که در باطن (بحقانیت) آن یقین داشتند ای محمّد نظر کن و ببین که چگونه بود سر انجام مفسدین (۱۴).

(توضیح آیات)

اشاره

طس سخنان مفسرین در توجیه (طس) ۱- (طا) اشاره بطهارت قدس الهی، و (سین) بسناء و عزّت نامتناهی ۲- (طا) اشاره بروندگان راه و سلامت قلوبشان بطلب قدس الهی و خالی بودن دل آنها از ما سوی اللّه تعالی.

۳- از إبن عباس نقل شده که (طس) نامی است از نامهای خدا که بآن قسم یاد نموده که اینکه سوره آیات کتاب روشن کننده است.

۴- (طا) مأخوذ از لطیف و (سین) از سمیع است.

تِلْكَ آیاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتابٍ مُبِینٍ هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنِینَ (تلك) مبتداء و (آیات القرآن) خبر آن و (هدی) خبر بعد از خبر یا خبر مبتداء محذوف و محل آن نصب است بنا بر اینکه حال باشد برای آیات یا محلا مرفوع است بنا بر یکی از سه وجه: ۱- خبر مبتداء محذوف که (هی) باشد، ۲- بدل از آیات، ۳- خبر بعد از خبر. و در معنی آن دو طور گفته شده یکی بیان یعنی قرآن بیان کننده و نماینده راه حق و باطل است، و دیگر لطف

صفحه : ۳۰۱

از جهت اعجازی که دلالت کننده است بر صحت امر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مژده است برای اشخاص مؤمن که متصف بچند فضیلت میباشند:

الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُم بِالآخِرَهِ هُم یُوقِنُونَ یکی از روی ایمان نماز را بپای میدارند و دیگر زکاهٔ مال خود را میدهند و اینها کسانی میباشند که یقین بآخرت دارند.

إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِالآخِرَهِ زَیَّنّا لَهُم أَعمالَهُم فَهُم یَعمَهُونَ پس از آنکه در آیه بالا شرافت و فضیلت مؤمنین و مژده به آنهایی که بهدایت قرآن هدایت یافته‌اند و مطیع دستورات و قوانین آن گردیده‌اند بنیکوتر وجهی و شیرین‌تر بیانی آیات را ارائه داده و در مقابل آن در اینکه آیه اخیر خباثت و سرگردانی منکرین معاد را نیز بطرز نیکو واضح گردانیده که اعمال بدشان که موجب هلاکت و خسران آنها گردیده در نظرشان آراسته گردانیده و در آن پا فشاری مینمایند.

در اینجا ممکن است دو سؤال پیش بیاید

(سؤال اول)

اگر آراسته گردانیدن اعمال بد بخواسته خدا و فعل او انجام میگیرد اولا اینکه عمل منافی با کرم او است و در ثانی وقتی خدای تعالی چنین کند تقصیر بنده چیست اگر عمل بد در نظر آراسته و خوب نباشد انسان هرگز چنین عملی را نخواهد نمود.

(پاسخ)

از خود آیه جواب اینکه اعتراض داده میشود که زینت دادن اعمال بد در نظرشان اگر چه بخواسته خدا انجام گرفته زیرا که بدون اراده حق تعالی چیزی در عالم پدیدار نخواهد گردید لکن خواست خدا منوط بعمل خودشان است چون آنان از روی اختیار و دانستگی ایمان بآخرت نیاورده‌اند اینست که نفس خطاکار قوی گردیده و اعمال بد را در نظرشان جلوه خوب مینمایاند.

صفحه : ۳۰۲

(سؤال دوم)

در اینکه آیه خدای تعالی تزیین دادن اعمال بد را نسبت بخودش میدهد زَیَّنّا لَهُم أَعمالَهُم و در همین سوره نمل آیه ۲۴، نسبت بشیطان میدهد وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیطانُ أَعمالَهُم و نیز در سوره عنکبوت آیه ۳۸ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیطانُ أَعمالَهُم

(پاسخ)

مفسرین گفته‌اند آراسته گردانیدن اعمال بد نسبت بشیطان بطور حقیقت است و نسبت بحق تعالی بطور مجاز است چون لازمه حیات دنیا و بقاء آن در مدت معین اینکه است که قوایی از شهوت و غضب باو داده شود، و نیز برای تأمین معاش و اینکه رزق او توسعه پیدا نماید قوای حیوانی باو داده تا جذب ملائم و دفع منافی نماید و اینها سبب طغیان وی گشته و منکر دار جزاء و پاداش

گردیده و چون اینها بخواسته خداوندی تحقق گرفته استعارهٔ نسبت آراستگی اعمال بد را بخود میدهد زیرا که قوای حیوانیه از شهوت و غضب سبب فرو رفتن او در شهوات گردیده از اینکه جهت فرموده ما در اثر متابعت شهوات و انکار معاد اعمال وی را در نظرش زینت دادیم.

لکن نسبت آراسته گردانیدن اعمال بد آنان بشیطان بطور حقیقت است که بوسوسه قوای سبعیه و حیوانیه را تحریک میکند تا آنکه اولا منکر معاد گردد و ثانیا اعمال بد را در نظرش آراسته گردانیده و خوب جلوه میدهد تا اینکه مرتکب معاصی گردد که در اثر آن ببدترین عذاب دائمی مبتلا خواهد گردید و چنین کسانی شدیدترین مردم میباشند هم از جهت پاداش و هم از جهت زیانکاری.

وَ إِنَّکَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ القاء، اقسامی دارد که آن را خاطرات نامند: القاء شیطانی، القاء نفسانی، القاء روحانی، القاء رحمانی.

۱- القاء شیطانی، هر گاه چیزی در قلب تو خطور نماید که گناهی یا امر شرّی را ایجاب نماید اینکه القاء شیطانی است و تابع آن را نفس امّاره نامند زیرا که شیطان شالوده شرّ و فساد و محرّک اعمال قبیح است.

۲- القاء نفسانی، اگر در قلب چیزی خطور نماید که راجع بحظوظ نفسانی

صفحه : ۳۰۳

باشد بدون اینکه باعث گناهی یا فسادی گردد آن را القاء نفسانی نامند که از خود نفس بروز نموده.

۳- القاء روحانی، هر گاه در قلب میلی ظاهر گردد که انسان را مایل گرداند باعمال خیر مثل طاعات و عبادات و احسان بندگان خدا آن را القاء روحانی گویند زیرا که اعمال خیر ناشی از میول روحانی است که مرتبط با روحانیّین و ملائکه است اینکه است که اینکه قسم از خاطرات را الهام ملکی نامند ۴- القاء رحمانی، و آن لمعه نوری ماند که از افق قلب منوّر گردیده بنور ایمان و تقوی تابش مینماید و راه موحّد را بسوی حقیقت باز میگرداند و آن نفحه‌ای است از نفحات رحمانی که در آن حدیث معروف از پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده

(انّ للّه فی ایّام دهرکم نفحات الا فتعرّضوا لها)

یعنی در روزهای عمر شما از جانب خدا نسیمهای رحمتی میوزد آگاه باشید و خود را آماده کنید و در معرض قبول آن نفحات رحمت در آورید.

کسی که پای خود را بزنجیر آرزو و آمال دنیوی از مال و جاه و باقی حظوظات طبیعی بسته گردانیده در نردبان ترقّی و تعالی قدمی بالاتر نخواهد گذاشت و چنین کسی چگونه ممکن است قدمی بسوی حقیقت و ترقّی و تعالی بردارد و از آن اشراقات و القائات رحمانی خورسند گردد هرگز میسّر نخواهد گردید.

و شاید اشاره بهمین مطلب دارد که برای تذکّر افراد بشر رسولش را مخاطب قرار داده که ای پیمبر گرامی آیات قرآنی که بقلب تو القاء میگردد القاء رحمانی است نه شیطانی و نفسانی بلکه بالاتر و برتر از القائات ملکی بشمار میرود و آن (من لدن حکیم علیم) از طرف خدای حکیم دانا است.

آری قرآن از حاقّ حقیقت و از طرف حکیم درست کردار و راست گفتار و دانای پنهان و آشکار فرود آمده.

و (علیم) صیغه مبالغه و مبالغه در علم است مثل (سمیع و بصیر) که مبالغه در شنوایی و بینایی است.

صفحه : ۳۰۴

(اعتراض)

اگر گفته شود بتواتر ثابت گردیـده که قرآن بتوسط جبرئیل ملک وحی آیه آیه بر پیمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد گردیده و القاء رحمانی بدون واسطه باید بقلب نبی وارد گردد.

(پاسخ)

ممکن است در جواب گفته شود الفاظ و خطوط آیات چون از سنخ اینکه عالم طبیعی است و بر بدن رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شـده مراتبی را گذرانیده تا باین صورت الفاظ در آمده و در اینکه عالم طبیعت نازل گردیده اینکه است که بایستی ملک وحی بصورت بشری بر جسم رسول و قوای جسمانی او فرود آورد لکن حقیقت و معنویت قرآن که از حاق حقیقت و معنویت پدید گردیده و چنانچه در محل خود مبرهن گشته که نبیّ خاتم در شرافت و فضیلت در مرتبه عقل اول و اول موجودی است که از حق تعالی صادر گردیده اینکه است که در گرفتن حقیقت و معنویت قرآن محتاج بواسطه نخواهد بود.

مِن لَدُن حَکِیمٍ عَلِیمٍ اینکه آیه توطئه و مهیّا گردانیدن ذهن بشر است برای اینکه بدانند آیاتی که راجع بقصص و حکایت پیمبران و غیر آنها در قرآن تـذکّر داده از طریق وحی بقلب مبارک رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل گردیده نه اینکه از جای دیگر یاد گرفته باشـد إِذ قـالَ مُوسـی لِأَهلِهِ إِنِّی آنَسـتُ نـاراً (اذ) توقیتیه منصوب است محلاً بمفعولیت برای (اذکر) محـذوف گویا فرموده ای محمّـد (ص) یا ای خواننـده از آثار حکمت و علم حق فرا گیر و مردم را بحکایت موسـی متـذکر گردان وقتی که باهلش گفت من آتشـی میبینم از دور سَآتِیکُم مِنها بِخَبَرٍ أَو آتِیکُم بِشِهابٍ قَبَسٍ لَعَلَّکُم تَصطَلُونَ اهل کوفه (بشهاب) بتنوین قرائت نموده‌اند و باقی قراء بغیر تنوین باضافه خوانده‌اند.

صفحه : ۳۰۵

موسی باهلش گفت من میروم که خبری از آتش یا پاره‌ای شعله کشنده را بیاورم تا شاید شما گرم شوید.

گوینـد شبی تاریک در وسط بیابان زن موسـی (ع) را درد زائیـدن گرفت رعـد و برق بود و ابر سـیاه هوا را پوشانیـده و گوسـفندان رمیدند و باران میبارید، موسـی سنگ و آهنی که داشت بیرون آورد تا آتش روشن کند آنچه سعی نمود آتش جستن ننمود مضطرّ و بیچاره ایستاد آن وقت از جانب کوه طور آتشی دید در طلب آتش روان گردید دید آتش سر درخت سبزی است که برگهای آن را نمیسوزاند تعجّب نمود هر چه بآتش نزدیک میشد آتش بالا میرفت آن گاه از میان آتش نداء آمد:

أَن بُورِکَ مَن فِی النّارِ وَ مَن حَولَهـا (بورک) فعل مجهول از (بارک) یعنی خیر و برکت در آن قرار داده شـده و خبر است نه انشاء، خیر و برکت برای کسی خواهد بود که در مکان آتش است (و من حولها) و کسانی که در اطراف آنند، قوله تعالی فَلَمّا أَتاها نُودِیَ مِن شاطِئِ الوادِ الأَیمَنِ فِی البُقعَةِ المُبارَکَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ سوره قصص آیه ۳۰.

برای وضوح مختصری از تفسیر مجمع البیان را ترجمه مینمایم:

(وهب) چنین گفته وقتی موسـی آتش را دیـد در نزدیکی آتش توقف نمود دید از درخت سبز آتش مشـتعل است نه حرارت آتش درخت را میسوزاند و نه رطوبت درخت آتش را خاموش میکند تعجّب نمود ترکه‌ای در دست او بود بسوی آتش برد برای اینکه از آتش روشن شود پس آتش بطرف موسـی آمد، موسـی ترسـید و عقب رفت (نودی) بوی وحی رسـید که خیر و برکت برای کسـی میباشـد که در آتش است یعنی ملائکه‌انـد و برای کسـی است که در طرف او است یعنی موسـی زیرا نوری که موسـی دیـد ملائکه بودنـد که خـدا را تسبیـح و تقـدیس مینمودنـد و آنکه دور درخت بود آن موسـی بود، و گویا گفته خیر و برکت بر آنکه در آتش

است و بر تو ای موسی زیرا که موسی نزدیک آتش بود نه در آتش،

صفحه : ۳۰۶

و (بورک) خبر است نه انشاء.

دیگری گفته (بُورِكَ مَن فِی النّارِ) یعنی کسی که سلطنت و قدرت و برهان او در آتش نمودار است پس برکت راجع باسم (اللّه) است و تأویل آن چنین است که خیر و برکت بر کسی خواهد بود که اینکه نور و آنچه اطراف آنست نورانی گردانیده یعنی موسی و ملائکه. (إبن عباس و حسن و سعید بن جبیر) و بقول دیگر (بورک) بحذف مضاف است یعنی برکت بر کسیست که در طلب آتش است و آن موسی است (وَ مَن حَولَها) ملائکه یعنی همیشه برکت بر موسی و ملائکه است و اینکه تحیّتی است از جانب خدای تعالی بر موسی همین طوری که وقتی ملائکه بر ابراهیم (ع) نازل گردیدند گفتند رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت باد.

خلاصه بیان طبرسی بپایان رسید وَ سُبحانَ اللّهِ رَبِّ العالَمِینَ ذات متعال برای رفع توهّم خود را بصفات قدس و جلال ستایش مینماید که پروردگار عالم منزّه و مبرّا از جسم و جسمانیات و عوارض است و محتاج بمکان و زمان نخواهد بود، نه زمانی باو احاطه دارد و نه مکانی وی را فرا گرفته و نه در تکلّم محتاج بجارحه از آلات مثل دهان و زبان و غیر آن است بلکه بقدرت و علم سرمدی ایجاد کلام مینماید.

یا مُوسی إِنَّهُ أَنَا اللّهُ العَزِیزُ الحَکِیمُ پس از آنکه در آیه بالا خود را بصفات جلال که آن را صفات سلبیه نامند تقدیس و تنزیه نمود در اینکه آیه خود را بصفات جمال که آن را صفات ثبوتیه گویند معرّفی مینماید و خطاب بموسی علیه السّلام مینماید که ای موسی آن کسی که با تو بتوسط نور سخن میگوید آن منم که خدایی میباشم که عزیز ارجمند و قادر و غالب بر هر چیز، غالبی است که مغلوب نخواهد شد، قادری است که هرگز عاجز نمیگردد در افعالش محکم و در تدابیرش متقن است.

صفحه : ۳۰۷

وَ أَلقِ عَصاكَ فَلَمّا رَآها تَهتَزُّ کَأَنَّها جانٌّ وَلّی مُدبِراً وَ لَم یُعَقِّب موسی بن عمران (ع) پس از نداء (انا اللّه) مفتخر بمنصب رسالت گردید و بدو معجزه عصاء و ید بیضاء و معجزات دیگر که شاهد بر صدق مدّعایش باشد او را بهدایت فرعون و گروهان او مأمور گردانید، وقتی موسی بامر حق تعالی عصا را انداخت و دید ماری گشته حرکت میکند ترسید و عقب رفت بوی خطاب میرسد ای موسی نترس لا یَخافُ لَدَیَّ المُرسَلُونَ.

آری در اول وهله جای داشت که حضرت موسی بترسد زیرا که ظاهرا اول خارق العاده و معجزه‌ای بود که بدست مبارکش اجراء گردید.

و ظاهرا خوف او باقتضاء طبیعت بشری بود که انسان از هر امر هولناکی مخصوصا در اول مرتبه پیدایش آن میترسد و فرار میکند و لو آنکه بداند ضرری از آن متوجّه او نخواهد گردید.

(نکته قابل توجّه) نظر بقوله تعالی در سوره بقره آیه ۲۵۴ تِلكَ الرُّسُلُ فَضَّلنا بَعضَهُم عَلی بَعضٍ کسی که اندکی در اینکه آیات تدبّر نماید بذرّه‌ای از فضائل و علوّ نبیّ خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و برتری او بر رسول اولو العزم موسی بن عمران مطّلع خواهد گردید.

موسی بن عمران پس از آنکه مدّتی در خدمت شعیب نبی (ع) تربیت یافت و مراتب سیر الی اللّه را بپایان رسانید و لائق رسالت گردید در موقع اضطرار بتوسط نور یا نار که جمادی مانند مخاطب بنداء (أَنَا اللّهُ العَزِیزُ الحَکِیمُ) مفتخر بمنصب رسالت گردید و باو امر شد که فرعون و گروهان وی را هدایت نماید و برای اثبات رسالتش جمادی را بدست مبارکش مار گردانید و نوری بکف

دستش نمودار شد.

لکن سیّد و رسول ما رسول خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدون استاد و معلم و آموزگار پس از آنکه مربّی بتربیت ازلی و فیوضات سرمدی گردید در محیط اعراب درّنده سیرت و خوک صفت که از انسانیت بهره‌ای نداشتند بتوسط ملك اعظم و واسطه

صفحه : ۳۰۸

وحی جبرئیل امین علیه السّلام بنام بزرگ ربوبیت خود (اقرء باسم ربّك الاعلی) حضرتش را مخاطب قرار داد و باسم مبدئیت و خالقیت او را بمنصب رسالت رسانید و خلعت پیشوایی بر تمام خلق را تا روز قیامت بر اندام رسای آن بزرگوار پوشانیده و نکته کلام اینجا است:

که ذات متعال در اول نزول وحی خود را بدو صفت بموسی علیه السّلام معرّفی مینماید که صاحب نداء را بشناسد اینست که فرمود (منم خدای عزیز و حکیم) و پس از آنکه موسی (ع) صاحب نداء را بصفات جلال شناخت او را بمنصب رسالت مفتخر گردانید.

لکن نبیّ خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بقدری در مقام معرفت و شناسایی بمقام الوهیت کامل بود که در همان ابتداء نزول وحی بمجرّد خطاب (اقرَأ بِاسمِ رَبِّک) بنا بر مشهور که اول نزول وحی سوره (اقرء) باشد، یا بقول دیگر که سوره مدّثر یا أَیُّهَا المُدَّثِّرُ قُم فَأَنذِر و هر چه باشد او را مأمور میگرداند که باسماء الحسنی و صفات علیا که دلالت بر مسمّی دارد و قبلا عارف بآن گردیده‌ای مردم را بمقام الوهیت و وحدت آشنا گردان.

خلاصه پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بقدری در معرفت بمقام الوهیت قبل از نزول وحی و منصب رسالت کامل بود که بمجرد رؤیت ملك وحی بنور سرّی خود جبرئیل را شناخت و فهمید که آن رسول پروردگار او است که او را منصوب برسالت و مأمور بهدایت خلق گردانیده، اینکه بود که برای رفع اشتباه محتاج بشاهد و علامتی نبود که دلیل بر حقانیت او باشد و نداء رحمانی را از القاء شیطانی تمیز دهد و نیز معجزات حضرت موسی و نیز معجزات پیمبران دیگر اکثر آن از جنس مادیات و مخصوص بعصر خودشان بود لکن معجزه پیمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرآن مجید و آن دفتر مجلّل از جنس کلام و یکی از اقسام دلالت وضعی بشمار میرود که دلالت بر مسمی دارد و صفات والای حقّانی را ارائه میدهد و معجزه باقیه او است که تا قیام قیامت بین خلق ابراز فعالیت مینماید.

صفحه : ۳۰۹

فَلَمّا جاءَتهُم آیاتُنا مُبصِرَةً قالُوا هذا سِحرٌ مُبِینٌ (مبصرة) اسم فاعل و مقصود اسم مفعول است یعنی آیاتی است مرئی که هر بیننده‌ای که نظر کند آن را میبیند، و قوله تعالی (مبصرة) مثل قوله تعالی است که فرموده (هدی و نورا) و هر چه بر وزن (مفعله) باشد بمعنی شیاع و کثرت است چنانچه گویند (ارض مضبّة) یعنی کثیرة الضباب و امثال آن بسیار است که آنچه بر وزن (مفعلة) آید معنی کثرت در آن مندرج است.

خلاصه وقتی موسی علیه السّلام مأمور گردید فرعون و گروه او را هدایت نماید و دو معجزه بزرگ برای اثبات رسالت بدست او داده شد و حضرتش خود را بفرعون رسانید و پس از تبلیغ رسالت دو معجزه ظاهر و بین خود را ارائه داد و آنها بقدری ظاهر و بین بود که هر کس آن را مشاهده مینمود بیقین میدانست که آن از عالم ما فوق الطبیعة ظهور و بروز نموده و آن کار خدائیست و چنین عملی از عهده بشر خارج است با اینکه حال نسبت سحر بحضرتش دادند و گفتند اینکه سحری است آشکارا.

وَ جَحَدُوا بِها وَ استَیقَنَتها أَنفُسُهُم ظُلماً وَ عُلُوًّا فرعون و گروه او بزبان انکار نمودند در حالی که بباطن یقین کردند که اینکه کار خدایی است و غرض از انکارشان یا ستم بموسی و هارون بود یا بگمان اینکه خللی بسلطنت و ریاستشان وارد نیاید علوّ نمودند و

بخود ظلم كردند زيرا كه انكارشان سبب انهدام آنها گرديد و نيز چون طالب علو و برترى بودند بدرياى هلاكت سرنگون گرديدند.

فَانظُر كَيفَ كانَ عاقِبَةُ المُفسِدِينَ خطاب برسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نموده كه بنظر عبرت بنگر و ببين چگونگى عاقبت ستمكاران و كسانى كه طالب علو و برترى بودند و بخود و ديگران ستم نموده‌اند چه خواهد بود، و اگر چه مخاطب بخطاب (فانظر) نبى خاتم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است لكن شايد مقصود اصلى امت باشند كه از حكايت گذشتگان متنبه گردند

صفحه : ۳۱۰

و بدانند كه ظلم و ستم نمودن بخلق براى علوّ و برترى بالاخره انسان را بچاه مذلّت فرو خواهد برد.

شعر

همه حالت مفسدان ناخوش است سر انجام اهل فساد آتش است

[سوره النمل (۲۷): آيات ۱۵ تا ۲۶]

اشاره

وَ لَقَد آتَينا داوُدَ وَ سُلَيمانَ عِلماً وَ قالا الحَمدُ لِلّهِ الَّذِى فَضَّلَنا عَلى كَثِيرٍ مِن عِبادِهِ المُؤمِنِينَ (۱۵) وَ وَرِثَ سُلَيمانُ داوُدَ وَ قالَ يا أَيُّهَا النّاسُ عُلِّمنا مَنطِقَ الطَّيرِ وَ أُوتِينا مِن كُلِّ شَيءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الYΘ□G المُبِينُ (۱۶) وَ حُشِرَ لِسُلَيمانَ جُنُودُهُ مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ وَ الطَّيرِ فَهُم يُوزَعُونَ (۱۷) حَتّى إِذا أَتَوا عَلى وادِ النَّملِ قالَت نَملَةٌ يا أَيُّهَا النَّملُ ادخُلُوا مَساكِنَكُم لا يَحطِمَنَّكُم سُلَيمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُم لا يَشعُرُونَ (۱۸) فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِن قَولِها وَ قالَ رَبِّ أَوزِعنِى أَن أَشكُرَ نِعمَتَكَ الَّتِى أَنعَمتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَن أَعمَلَ صالِحاً تَرضاهُ وَ أَدخِلنِى بِرَحمَتِكَ فِى عِبادِكَ الصّالِحِينَ (۱۹)

وَ تَفَقَّدَ الطَّيرَ فَقالَ ما لِيَ لا أَرَى الهُدهُدَ أَم كانَ مِنَ الغائِبِينَ (۲۰) لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً أَو لَأَذبَحَنَّهُ أَو لَيَأتِيَنِّى بِسُلطانٍ مُبِينٍ (۲۱) فَمَكَثَ غَيرَ بَعِيدٍ فَقالَ أَحَطتُ بِما لَم تُحِط بِهِ وَ جِئتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ (۲۲) إِنِّى وَجَدتُ امرَأَةً تَملِكُهُم وَ أُوتِيَت مِن كُلِّ شَيءٍ وَ لَها عَرشٌ عَظِيمٌ (۲۳) وَجَدتُها وَ قَومَها يَسجُدُونَ لِلشَّمسِ مِن دُونِ اللّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيطانُ أَعمالَهُم فَصَدَّهُم عَنِ السَّبِيلِ فَهُم لا يَهتَدُونَ (۲۴)

أَلاّ يَسجُدُوا لِلّهِ الَّذِى يُخرِجُ الخَبءَ فِى السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ يَعلَمُ ما تُخفُونَ وَ ما تُعلِنُونَ (۲۵) اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ رَبُّ العَرشِ العَظِيمِ (۲۶)

صفحه : ۳۱۱

(ترجمه)

حقيقة ما بداود و سليمان علم عطاء نموديم و گفتند حمد و ستايش مخصوص بخدايى است كه ما را بر بسيارى از بنده‌گان مؤمن خود تفضيل و برترى داده (۱۵)

و سليمان از داود ارث برد و گفت اى مردم (بدانيد) كه زبان پرندگان بما آموخته شده و از هر چيزى بما عطاء گرديده و بحقيقت هر آينه اينكه فضل و بخششى است آشكارا (۱۶)

و برای سلیمان لشگریانی از جنّ و انس و پرندگان جمع گردیده شد و بهم پیوسته (و مرتبط بیکدیگر) بودند (۱۷)
تا وقتی که (سلیمان و قشونش) بر وادی مورچه‌گان آمدند مورچه‌ای گفت ای گروه مورچه‌گان در منزلگاه خودتان داخل گردید که سلیمان و قشون او شما را پایمال نکنند در حالی که آنها ملتفت شما نشوند (۱۸)
سلیمان از سخن مورچه تبسّم کرد و گفت پروردگارا مرا الهام کن که بر نعمتی که بمن و بپدر و مادر من انعام نموده‌ای تو را شکر کنم و اینکه عمل صالحی بنمایم که شایسته پسند تو باشد و برحمت خود مرا در بنده‌گان شایسته خود داخل گردان (۱۹)
و سلیمان پس از آنکه

صفحه : ۳۱۲

پرندگان را جستجو کرد و گفت چه شده که من هدهد را نمی‌بینم یا اینکه او از غائبین گردیده (۲۰)
البته آن را معذّب میگردانم بعذاب سخت یا سرش را میبرم یا (برای غیبت خود) حجّت و دلیل آشکارایی بیاورد (۲۱)
پس از اندک وقتی (هدهد آمد) و بسلیمان گفت من بچیزی دانا گردیدم که تو بآن دانا نشده‌ای و از شهر سبا بر تو خبر یقینی آورده‌ام (۲۲)
زنی را در آنجا یافتم که بر اهل آنجا پادشاهی مینمود و برای وی همه چیز حاضر بود و آن دارای تخت عظیمی بود (۲۳)
آن زن و گروه او را چنین یافتم که بخورشید سجده میکردند نه بخدا و شیطان اعمال آنان را در نظرشان زینت داده و راه آنها را سدّ نموده و آنها هدایت نمیگردند (۲۴)
و سجده نمیکنند آن خدایی را که آنچه در آسمانها و زمین است بیرون میآورد و آنچه را مخفی میگردانید یا ظاهر میکنید همه را میداند (۲۵)
خدا آن کسی است که نیست خدایی مگر او و او پروردگار عرش بزرگ است (۲۶).

صفحه : ۳۱۳

(توضیح آیات)

اشاره

وَ لَقَد آتَینا داوُدَ وَ سُلَیمانَ عِلماً بلام تأکید و (قد) تحقیقی در مقام فضیلت دو پیمبر بزرگوار داود (ع) و سلیمان (ع) بر آمده و آنان را بشرافت علم برگزیده و گرامی داشته و پاره علومی را اختصاص بآنها داده. و (علم) در آیه اگر چه اطلاق دارد لکن نکره بودن آن دلیل بر اینکه است که بعضی از اقسام علوم را اختصاص بآنها داده و بقرینه آیات دیگر و بعضی روایات آن علمی که مخصوص بداود علیه السّلام گردانیده یکی علم زره سازی بوده که بدون آتش آهن در دست مبارکش نرم میگردید، و دیگر تسبیح نمودن کوهها با وی، و فرود آمدن کتاب (زبور) که آن کتاب آسمانی او و مشتمل بر توحید و مواعظ و اخبار آمدن نبیّ خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خلفای گرامی او علیهم السلام بود.
و آن علمی که مخصوص بسلیمان (ع) گردانیده دانستن زبان پرندگان و حیوانات و متصرف گردانیدن او را بر باد و آتش و جنّ و انس و باقی علومی که بآنها عطاء نموده و البته تمام پیمبران و جانشینان آنها دارای تمام اقسام علوم میباشند و فاقد هیچ نوع کمالی

نخواهند بود لکن بحکمت الهی و بمقتضای وقت بایستی هر یک نوعی از علوم را اظهار بنماید که آن بر عظمت و اقتدار حق تعالی و اثبات رسالت او گواهی دهد.

وَ قالا الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی کَثِیرٍ مِن عِبادِهِ المُؤمِنِینَ اینکه آیه دلالت واضح دارد بر فضیلت و شرافت علم و اینکه نعمت علم و دانش از بالاترین و ارجمندترین نعمتهای الهی بشمار میرود و بهر کس دانش داده شود خیر و فضیلت و شرافت و برتری از غیر بوی عنایت گردیده و فاقد آن در نظرها خفیف و خوار و در پیمودن طریق سعادت و رسیدن بمقصود ناتوان خواهد بود و مثل آدم نابینا راه را از چاه تمیز نخواهد داد زیرا که پیمودن راه فضیلت منوط بعلم

صفحه : ۳۱۴

و عمل است.

و اگر چه هر علمی از جهلش بهتر است لکن تمام علوم در یک درجه نمیباشند شرافت علم بشرافت موضوع و فائده آنست.

بالاترین اقسام علوم نخستین علم و معرفت بمقام الوهیت و معارف حقّه است سپس علم اخلاق و علم احکام است، در آن حدیث مشهور رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده

(انّما العلوم ثلاثهٔ: آیهٔ محکمهٔ او فریضهٔ عادلهٔ او سنهٔ قائمهٔ)

و اینکه سه علم بعلم توحید و اخلاق و احکام تفسیر گردیده، و بکلمه (انّما) حضرت علم نافع را منحصر بهمین سه قسم میگرداند و باقی علوم را فضل میداند.

و علومی که بداود و سلیمان علیهما السلام داده شده مثل زره سازی و دانستن زبان مرغان اگر چه از صنایع مستطرفه بشمار میآید لکن چون علم آنها علم لدنّی و از سر چشمه علم ازلی گرفته شده و بدون وسائل خارجی بروز و ظهور نموده اینکه است که علوم آن بزرگواران بر باقی علوم فضیلت و برتری دارد زیرا که بعلمشان که نماینده اوصاف الهی است کمالات ازلی حقّ تعالی را نشان میدهند و در مقام شکر گذاری اظهار مینمایند که حمد و ستایش مخصوص بآن خدایی است که ما را بر بسیاری از بنده‌گان مؤمن خود فضیلت و برتری داده و ما را مظهر و نماینده علم و قدرت و سلطنت خود گردانیده.

وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُدَ اینکه آیه دلالت صریح دارد که سلیمان مال و ملک و سلطنت داود را بارث گرفت، و گویند حضرت فاطمه سلام اللّه علیها اینکه آیه را در جواب ابو بکر که کذبا میگفت من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود

۱» (نحن معاشر الانبیاء لا نورّث)«

استشهاد نموده و اینکه مخالفین گفته‌اند مقصود از ارث در اینجا اینکه است که سلیمان نبوّت و پادشاهی را از داود بمیراث برد نه مال، اینکه کلام مردود است زیرا که

---

(۱) از ما جماعت انبیاء ارث برده نمیشود.

صفحه : ۳۱۵

اولا نبوّت و سلطنت ارث نمیشود، نبوّت منصب خدایی است و همچنین سلطنت سلیمان یک امر خارق العاده و بخشش الهی بود امر انتقالی نبود که سلیمان از داود بارث برده باشد.

و در ثانی میراث در لغت برای مال وضع گردیده و صرف کردن کلام از ظاهرش بدون قرینه خلاف طریقه عقلایی است.

وَ قالَ یا أَیُّهَا النّاسُ عُلِّمنا مَنطِقَ الطَّیرِ وَ أُوتِینا مِن کُلِّ شَیءٍ سلیمان علیه السّلام در مقام اظهار شکرگزاری از نعمتهای الهی و فضیلت

خود اعلام میکند و مردم را خبردار مینماید بآن سلطنت و علم و فضیلتی که نصیب وی گردیده که بدانند و سر اطاعت فرود آورند و مطیع حق تعالی گردند و تذکر میدهد بعض نعمتهایی را که بوی عطاء گردیده که از جمله آنها دانا گردیدن بزبان پرندگان است و اینکه از هر چیزی بهره‌ای باو داده شده، و شاید از (علّمنا) که بصیغه جمع آورده مقصود خود و پدرش داود باشد، و شاید خودش باشد نظر ببزرگی و عظمتی که نصیب او شده بصیغه جمع آورده.

إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ و اظهار مینماید که بخشش اینکه علوم و باقی نعمتها تفضّل و نعمت بزرگی است که از سر چشمه رحمت الهی بر من ترشّح نموده، اشاره به اینکه ممکن خواه ملک باشد یا نبیّ یا ولیّ در حدّ ذات خود (لیس) است و باو (ایس) است یعنی فاقد وجود و کمالات وجود است و از خود هیچ ندارد آنچه از فضل و کمالات در او دیده شود پرتو فیض رحمت رحمانی ایزدی است که ظهور و بروز نموده.

وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (یوزعون) وزع- در لغت بمعنی بازداشتن و منع نمودن است و مانع را (وازع) گویند یعنی سلیمان لشگریانی از جنّ و انس و مرغان را جمع گردانید و بالهام الهی برای هر گروهی رئیسی مقرّر گردانید که از هم پراکنده نگردند و نیز مشغول اعمال ناشایسته نشوند.

صفحه : ۳۱۶

(گفتار بعضی از مفسرین راجع بنطق و کلام پرندگان) نطق و منطق لفظی را گویند که ارائه و نشان دهد ما فی الضمیر ناطق و گوینده را خواه مرکّب باشد و خواه مفرد، و گاهی مجازا بر هر صوتی که دلالت بر معنایی دارد گفته میشود، و چنانچه معلوم است هر نوعی از حیوانات دارای یک نوع صوتی میباشند که موقع حاجت ما فی الضمیر خود را ارائه میدهند و افراد همنوع خودشان را مطّلع میگردانند، و اهل فراست نیز گاهی از هر صدای مخصوصی که از بعض حیوانات میشنوند مقصود آنان را میفهمند و خبر میدهند، وقتی چنین فراستی در بعض افراد که صاحب ولایت و نبوت نباشند یافت گردد در نبی مثل سلیمان (ع) که صاحب ولایت و نفس قدسی است تعجّب ندارد که در او مرتبه اعلای آن تحقّق داشته باشد.

اینکه بود که هر وقت سلیمان (ع) صدایی از حیوانی میشنید بآن قوّه قدسیه خود مقصود او را میفهمید و گاهی خبر میداد، مثل اینکه گویند وقتی آواز بلبلی را شنید گفت میدانید بلبل چه میگوید گفتند خدا و رسولش بهتر میدانند فرمود میگوید من امروز نیم خرما خورده‌ام خاک بر سر اینکه دنیا، طاووس صدا کرد گفت میگوید (کما تدین تدان) همان طوری که عمل میکنی جزاء داده میشوی یعنی هر چه کنی مکافات آن را خواهی دید، هدهد صدا کرد گفت میگوید هر که رحم نکند خدا بر او رحم نکند، (صرد) صدا کرد گفت میگوید استغفار کنید ای گنه‌کاران، طوطی صدا کرد گفت میگوید وای بر کسی که مطلوب و مقصود وی دنیا باشد، خطّاف آواز داد گفت میگوید (قدّموا خیرا تجدوه) از جلو نیکی بفرستید تا آن را بیابید، کبوتر صدایی کرد سلیمان (ع) گفت میگوید (سبحان ربّی الاعلی ملأ سمائه و ارضه) حدأه صدا کرد گفت میگوید (كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) یعنی هر چیزی فانی میگردد مگر خدا، قطاة گوید (من سکت سلّم) هر کس خاموش گردد بسلامت ماند، خروس گوید (اذکروا اللّه یا غافلین) ای غافلین خدا را یاد کنید، عقاب گوید دوری از مردم سکینه دل

صفحه : ۳۱۷

و آرامیدن حواسّ است، ضفدع گوید (سبحان ربّی القدّوس)، باز گوید (سبحان ربّی العظیم و بحمده)، هزار دستان گوید (سبحان الخالق الدائم) چکاوک در صفیر خود میگوید بار خدایا بر دشمن محمّد و آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم لعنت کن، سار گوید خدایا از تو روزی روز بروز میخواهم، درّاج گوید (الرحمن علی العرش استوی).

بروايت كعب الاخبار روزى ورشان نزد سليمان آمد و آواز داد و گفت بزائيد براى مردن بسازيد براى خراب شدن، هدهد نزد سليمان آمد و صدايى كرد سليمان عليه السّلام گفت ميگويد

(من لا يرحم لا يرحم)

هر كه رحم نكند رحم كرده نشود. (منهج الصادقين) محمّد بن كعب در اوصاف لشگرهاى سليمان چنين گفته: بيست و پنج فرسخ جايگاه انسان و بيست و پنج فرسخ جاى جن، بيست و پنج فرسخ جاى وحوش و بيست و پنج فرسخ جاى پرندگان، و در آن لشگر گاه هزار خانه از آبگينه ساخته شده و سيصد خانه زنان آزاد منزل داشتند و هفتصد خانه كنيزان بفرموده سليمان باد عاصف لشگرگاه را بلند مينمود و بباد آرام آن را حركت ميداد بهر جا ميخواست آن را ميبرد و بسليمان (ع) وحى رسيد كه ما چنين مقرّر نموديم كه در مملكت تو هر كس هر چه بگويد باد صداى او را بگوش تو برساند.

و روايت شده كه سليمان (ع) از بيت المقدس بيرون ميرفت با ششصد هزار كرسى كه در طرف يمين و يسار او بود و امر مينمود طيور پرهاى خود را از بالا سايه بيندازند، و بباد فرمان ميداد كه تخت او را بلند كند و بمدائن برساند و از آنجا بر گردد در اضطخر، بعضى ببعضى گفتند آيا هرگز مملكت باين عظمت ديده‌ايد يا شنيده‌ايد گفتند نه آن وقت منادى از آسمان ندا كرد ثواب يك سبحان اللّه بزرگتر از آنست كه مى‌بينيد. (طبرسى)

صفحه : ۳۱۸

حَتّى إِذا أَتَوا عَلى وادِ النَّملِ قالَت نَملَةٌ يا أَيُّهَا النَّملُ ادخُلُوا مَساكِنَكُم لا يَحطِمَنَّكُم سُلَيمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُم لا يَشعُرُونَ بهمين ترتيب باد بساط سليمان را حركت داد تا اينكه در طائف يا در شام بوادى مورچه‌گان رسيد، و (على) در آيه مشعر بر اينكه است كه حركت بساط سليمان در هوا بالاى وادى مورچه‌گان حركت مينموده، يا مقصود از (على) علوّ و نفوذ امر سليمان باشد بدليل اينكه اگر تخت سليمان در هوا بالاى زمين بود جا نداشت مورچه‌گان بترسند كه مبادا لشگر سليمان آنان را پايمال كنند مگر اينكه گمان ميكردند در آخر وادى بزمين فرود آيد و مورچه‌گان همه پايمال گردند، و شايد در آن وقت لشگر سليمان بعضى سواره و بعضى پياده بودند يا آن وقتى بود كه هنوز باد مسخّر سليمان نشده بود.

فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِن قَولِها سليمان از سخن مورچه تبسّم نمود و خنديد، البته خنده سليمان از روى تعجب بود كه چگونه اينكه حيوان صغير قبل از فرود آمدن لشگر سليمان بغريزه خود فهميد كه اگر آن لشگر انبوه در آن وادى وارد آيند تمام مورچه‌گان پايمال خواهند گرديد.

و شايد تبسّم سليمان از روى فرح و سرورى بود كه خداوند او را بچنين مزيّت و خصوصيتى گرامى داشته، و گويا آن مورچه سلطان آنان بوده كه امر كرد داخل خانه‌هايشان گردند.

(سؤال)

مورچه كه صوت و صدا ندارد كه از صداى او سليمان (ع) چنين معنايى را بفهمد و خبر دهد، از كجا دانست، و نيز مورچه بچه لغتى بباقى خبر داد.

(پاسخ)

علوم انبیـاء (ع) موهبتی است و بتوسـط فرشـته وحی بقلب آنهـا القـاء میگردد در مفردات در لغت وحی گفته (اصـل الوحی الاشـارهٔ السریعهٔ) و وحی گاهی

صفحه : ۳۱۹

بتوسـط کلاـم بطور رمز گفته میشود و گـاهی بصـدا بـدون ترکیب حروف ظـاهر میگردد و گـاهی باشاره یا بتوسط کتاب یا غیر آن وحی میگردد.

خلاصه استماع سلیمان سخن مورچه را بگوش سرش نبوده زیرا که مورچه نه عالم و نه متکلم و نه عاقل است بلکه مورچه بغریزه خدا داده که در باطنش مأخوذ گردیده بمورچه‌گان خبر داد که خود را حفظ نمایند.

اگر چه بعض حکمـاء گفته‌انـد بـدلیل قوله تعـالی (وَ إن مِن شَـیءٍ إلّـا یُسَـبِّحُ بِحَمـدِهِ وَ لکِن لا تَفقَهُونَ تَسبِیحَهُم) هر موجودی حتی جمادات بـدرجه وجودش عارف و عالم و عاقل است زیرا که تسبیـح و تمجیـد نمودن فرع شـعور است، و نیز گفتار حیوانات که در بیان آیه بالاـ حکایهٔ از قول سلیمان (ع) (عُلِّمنا مَنطِقَ الطَّیرِ) و حکایهٔ سخن بعض حیوانات میشود شاهد بر اینکه قول باشد.

و در محـل خود مبرهن گردیـده که علوم انبیـاء (ع) از عـالم مـا فوق الطبیعه و ناشـی از ارتبـاط قلب نبیّ‌است بعالم علوی و آن علم وجدانی و نحوه وجود معلوم است نه علم حصولی و صورت معلوم که از کیفیات نفسانی بشـمار میرود و از سماء قدرت و علم ازلی تنزّل نموده و در قلب و سرّ نبی و ولیّ بصوت و حروف یـا طور دیگر ظاهر گردیـده بخلاف علوم حکماء و نوع بشـر که از ظاهر از طریق دلیل و برهان ببعضی اسرار دانا میگردند.

بعضـی از اهـل معانی چنین گفته‌انـد که اصوات طیور و حرکات موجودات تماما از جانب خـدا خطاب است بانبیاء مرسـلین و اولیاء عارفین که مطلع میگردند بحالات و مقامات آنها.

انبیاء مرسـلین حالات و مقامات موجودات را بلغتی که اختصاص بهر یک دارد بعینه میفهمنـد یعنی از صداها و حالات آنها مقصد و مطلوب هر یـک را بلغت خودشـان میداننـد، اما اولیاء بالهام الهی که در قلبشان القاء میگردد از صـدای آنها مقصـد آنان را میفهمند لکن لغت مخصوص هر یک را نمیفهمند.

(پایان)

صفحه : ۳۲۰

شیـخ طنطـاوی در تفسیر جواهر در ذیـل اینکه آیه راجع بعجـایب خلقت مورچه بیـان مفصّـلی دارد که اگر بخواهیم وارد آن شویم سخن دراز میشود و بنـای مـا بر اختصـار است لکن بطور اختصـار یـک اجمالی از بیان او را در اینجا ترجمه مینمائیم چنین گفته: در اینجا از عجائب خلقت مورچه بیان میکنیم چیزی را که علماء را بدهشت انداخته و مسـلمانها در خوابند، اینکه آیه از آیاتی است که خداوند بسلیمان علیه السّلام عطاء نموده که کلام مورچه را بداند و معجزه او قرار داده و غریزه عجیب و طبیعت و ذکاوت او را بوی فهمانیـده و در آخر سوره خداونـد خبر میدهـد بقوله (وَ قُلِ الحَمـدُ لِلّهِ سَـیُرِیکُم آیـاتِهِ فَتَعرِفُونَهـا) و بـاین آیه وعـده داده که بزودی عجائب خلقت را بشـما نشان میدهیم، نفرموده (نعلّمکم) که بشـما تعلیم میکنیم بلکه گفته بشـما نشان میدهیم، خداوند خبر داده که ببعض آنچه بسلیمان (ع) از طریـق وحی تعلیم نمودیم بشـما نشـان میـدهیم، گمـان نشود که از طریق تعلیم و تعلّم علم مـا مثل علم سلیمـان باشـد علم او معجزه ربّانی است و سـلیمان (ع) از عجـائب مـورچه چیزی درک میکرد که مـا باجتهـاد و تعلم نتوانیم درک بنمائیم، تا آنجا که گفته:

(عجائب مورچه) حال مورچه عجیب است جدّا کار و فعل و عمل وی بسلاطین می‌ماند، تدبیر میکند و سیاست مینماید همان طوری

که ملوك در مملکت خود تدبیر و سیاست مینمایند، ببین چگونه مورچه در زیر زمین دهها ترتیب میدهد و در آنها خانه میسازد و در آنها غرفه‌ها و دهلیزها و پله‌ها قرار میدهد و طبقات بر روی هم ترتیب میدهد تا اینکه آن جاها را از حبوبات پر نماید و برای زمستان خود ذخیره کند و چگونه بعضی خانه‌ها را زیرتر میسازد تا آنکه از جریان آب محفوظ ماند، و بعضی را بالا میسازد، و بعضی را اطراف آن میسازد که آب باران در آن جاری گردد، و عجیب است که حبوبات را در مرتبه پائین قرار میدهد، و نظر بعجایب صنعت مورچه بود که خداوند بپیمبرش در حکایت سلیمان

صفحه : ۳۲۱

خبر میدهد که حَتّی إِذا أَتَوا عَلی وادِ النَّملِ تا آخر آیه).

پس ببین چگونه نسبت عقل و فهم و نداء کردن مورچه را بنوع خود و امر نمودن آنان را بفرار از شرّ و داخل گردیدن آنها بمنزلگاه خود را بآنان فرمان داده تا اینکه لشگر سلیمان در حال ندانستگی آنها را پایمال ننمایند، و غرض از اینکه حکایت تنبیه بر اینکه است که مردم بر عجائب مورچه آگاه گردند و عقل آنها بیدار شود تا اینکه بحسن نظام و سیاست و آنچه بمورچه ضعیف از حسن هندسه و دهلیزها که در منزلهای خود ترتیب داده‌اند مطّلع گردند.

و از جمله عجائب عمل مورچه اینست که هر گاه یکی از مورچه‌گان چیز بزرگی را بخواهد ببرد و بتنهایی نتواند کمی از آن را میگیرد و بر میگردد نزد برادران خود از مورچه‌گان و از آنچه گرفته قدری بآنها میدهد و با آنها بر میگردند و هر مورچه‌ای را که در راه دیدند با خود همراه مینمایند، پس ببین چگونه جماعتی از مورچه‌گان با هم معاونت و کمك میکنند و باتّحاد آن شیئی سنگین را با جدیّت تمام میکشانند بمنزل خود و اینکه معاونت و اتحاد مهم‌تر است در رسانیدن آنها را بمطلوبشان و از اینکه از دشمن فرار کنند زیرا که تخلیه یعنی خالی شدن از ضدّ مهم‌تر است از تحلیه در طلب مقصود.

نظام امّت را مقایسه کن با نظام مورچه بعد از آن چنین گوید: غرض ما از اینکه حکایت اینکه نیست که بخواهیم روایت یا حدیث بخوانیم بلکه اینکه مثالی است زده شده برای کسانی که تعقّل می‌کنند تا اینکه حال کاینات را بفهمند و بدانند چگونه مورچه‌گان در طلب نافع اجتماع میکنند بر فرار همان طوری که در طلب نافع اجتماع می‌کنند، و امت وقتی در طلب نافع بقدر حیوان بی‌زبان از روی حکمت عمل نکنند گمراه و نادان هستند و در گمراهی و ضلالت خواهند ماند و از انسانیت سقوط نموده و منتهی میگردند بافق دیدان و حشرات (وَ یَضرِبُ اللّهُ الأَمثالَ لِلنّاسِ وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ).

صفحه : ۳۲۲

دقت مورچه در عمل و حرص وی و از جمله حکمت الهی اینکه است که در موقع ریزش باران در روزهای آفتاب دانه‌های خود را مثل گندم و جو و عدس و باقلا- دو نصف میکنند که سبز نشود و تخم گشنیز را چهار قطعه میکنند چون که نصف آن هم سبز میشود.

تأمل کن و ببین چگونه اینکه حیوان ضعیف میداند که روزهای تابستان میگذرد و زمستان میآید و محتاج بغذاء میشود اینکه است که قبلا شب و روز در طلب قوت زمستان است که در خانه خود ذخیره نماید، تا آنجا که گوید:

مهم‌ترین حشرات مورچه است که در حکایت او برای انسان بینایی و تذکر و بهجت و سرور عقل او است، چگونه چنین نباشد در حالی که وقتی تو جسم او را مشاهده نمودی می‌بینی برای وی سری است که حاوی دماغ او است که در آن اینکه علوم و سیاستها منطوی است و برای او وسطی است مثل صندوق که در آن ریه و دم اسطوانی است و مثل باقی حشرات برای سرعت حرکت در طلب معاش شش پا دارد و او را دو بالست برای جستن از مکانی بمکان دیگر، و پنج چشم دارد دو چشم در جانب جلو سرش ملتئم

بیکدیگر ترکیب شده بطوری که گویا یکی است و سه چشم دیگر بالای آن دو چشم بر هیئت مثلّث ترکیب گردیده و اینکه سه چشم بسیطند مرکّب نمیباشند.

تأمل کن و بعقل خود حکم کن و تعجب کن از قدرت قادر حکیم و اگر نبود اتفاق آراء علمای عصر حاضر عقل تصدیق نمی‌نمود که چگونه حیوان باین خوردی دارای چنین چشمها که هر یک از آنها دارای قرنیه و زجاجیه و عدسیه محدّبهٔ الشکل و غیره مثل چشم انسان میباشد.

آیا بذهن تو خطور مینماید که مورچه حساب بداند، جبر نمیداند لکن هندسه میداند بدلیل اینکه بناء نیکو می‌سازد.

آیا تصدیق میکنی که مورچه مرض را میشناسد و معالجه می‌کند، وقتی ملکه آنها تخم میگذارد مورچه‌گان اطراف او جمع میگردند و هر یک تخمی از

صفحه : ۳۲۳

آن را بدهن میگیرد و بمحلی که برای آن آماده شده میگذارد و تخمها را از جهت حجم آن میشناسند، تخمهای بزرگتر را در صفی میگذارند و کوچک را در صف دیگر و اطراف آنها را دائره میکشند و سر تخمها را برای تغذیه بیرون میگذارند و برای آنها مربّی قرار میدهند که مواظب آنان باشد تا بحدّ رشد برسند.

مورچه جرّاح ماهر است و عمل جرّاحی او عجیب است و غریب‌تر اینکه مورچه‌ها مرده‌های خود را دفن مینمایند.

مورچه فلّاح است و باغها و مزرعه‌ها میسازد و از درختها بعض نباتات را میجوید تا مثل خمیر گردد و آن را در زمین پهن میکند و از درختها دانه‌ها را میگیرد و در باغهای خود غرس مینماید و نباتی از آن روئیده میشود.

بیانات شیخ طنطاوی در عجائب مورچه خیلی مفصّل است که بیان آن کتاب علی حدّه لازم دارد همین قدری که بیان شد برای شخص متفکر کافی است و در آخر کلامش میگوید:

قسم بجان خودم که حکایت مورچه از عجائبی است که گردن فحول علماء را فرود میآورد و بسجده می‌افتند و میگویند (رَبَّنا ما خَلَقتَ هذا باطِلًا سُبحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ) آتش جهل در دنیا و تقهقر در شهرها است و نار آخرت (الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الأَفئِدَةِ) در آخرت است. (پایان) وَ تَفَقَّدَ الطَّیرَ فَقالَ ما لِیَ لا أرَی الهُدهُدَ أم کانَ مِنَ الغائِبِینَ (تفقّد) در لغت طلب چیزی را گویند که غائب باشد از نظر. و (طیر) اسم جنس است. و در اینجا مقصود یک فرد خاص از طیور است که هدهد نام داشت، وقتی سلیمان یک فرد از نوع هدهد را که گویند آن رئیس نوع خود بوده نیافت در طلب او بر آمد.

مفسرین گویند خصوصیت هدهد از بین پرندگان در نظر سلیمان (ع) برای اینکه بود که هدهد آب را در زیر زمین میدید، اینکه بود که هدهد خصوصیت

صفحه : ۳۲۴

داشت و او را طلبید وقتی وی را نیافت در غضب شد که بدون اجازه غائب گردیده و گفت:

لَأُعَذِّبَنَّه عَذاباً شَدِیداً أَو لَأَذبَحَنَّه أَو لَیَأتِیَنِّی بِسُلطانٍ مُبِینٍ یعنی یا او را مجازات سخت مینمایم مثل زدن و بستن و حبس نمودن یا او را میکشم مگر اینکه عذر موجهی داشته باشد که وی را عفو مینمایم.

فَمَکَثَ غَیرَ بَعِیدٍ فَقالَ أَحَطتُ بِما لَم تُحِط بِهِ وَ جِئتُکَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ پس از مدت کمی هدهد باز آمد نزد سلیمان و گفت من بمطلب مهمی اطلاع پیدا نموده‌ام که تو بآن احاطه نداری و نمیدانی.

(سؤال)

اولا چگونه آن حيوان ضعيف در مقابل چنين سلطان مقتدرى كه اراده قتل وى را دارد گستاخانه اظهار ميكند كه من دانش و علمى پيدا نموده‌ام كه تو فاقد آن ميباشى، مثل اينكه در اينكه موضوع خواسته خود را برتر از سليمان معرّفى نمايد زيرا كه بالا ترين كمالات علم است.
و ثانيا كسى مثل سليمان كه از (ما فى الضمير) مورچه‌اى مطلع گردد و لغت او را بفهمد چطور از مملكت سبأ و اهل آن كه خورشيد پرست بودند بى‌اطلاع بوده كه بايد حيوان ضعيفى بر او بدانش افتخار نمايد با اينكه وظيفه پيمبران هدايت گمراهان است.

(پاسخ)

البته هدهد نخواسته باطلاعش بر شهر سبأ بر سليمان عليه السّلام افتخار كند و خود را بر او ترجيح دهد، بلكه چون فهميد سليمان قصد مجازات او را دارد پيش بينى نمود و چنين خبرى را بسمع مباركش رسانيد كه او را عفو نمايد.
و اطلاع نداشتن سليمان از اهل سبأ منافى دانش او نيست، و نيز با مقام پيمبرى او منافات ندارد، قوله تعالى (لا يعلم الغيب الا هو) غيب چيزى را گويند كه از مرتبه حسّ بشر خارج باشد، وقتى اينكه آيه را با آيات بالا كه

صفحه : ٣٢٥

ارائه ميدهد سليمان (بما فى الضمير) مورچه و لغت وى و لغت باقى حيوانات آشنا بود و آن از اقسام غيب بشمار مى‌رود جمع نموديم در توجيه آن ممكن است گفته شود چنانچه دانشمندان گفته‌اند كسى عالم بغيب نيست مگر خدا و هر كسرا خدا خواهد و بقدرى كه خواهد او را داناى بغيب ميگرداند، چنان كه در سوره جنّ آيه ٢۶ فرموده فَلا يُظهِرُ عَلى غَيبِهِ أَحَداً إِلّا مَنِ ارتَضى مِن رَسُولٍ (شعر)

يكى پرسيد از آن گم كرده فرزند كه اى روشن روان پير خردمند

ز مصرش بوى پيراهن شنيدى چرا در چاه كنعانش نديدى

بگفت احوال ما برق جهان است گهى پيدا و ديگر گه نهان است

گهى بر طارم اعلى نشينيم گهى تا پشت پاى خود نبينيم
و در اينجا ظاهرا حكمت الهى چنين اقتضاء نموده كه سليمان بتوسط هدهد بشهر سبأ و سلطنت بلقيس و خورشيد پرستيدن آنان مطّلع گردد و آنها را بخدا پرستى و ايمان هدايت نمايد، و علم بمنطق حيوانات و لغت آنها لطفى بود از خدا كه براى اثبات نبوت سليمان عليه السّلام و ابراز نفوذ قدرت حق تعالى و اقتدار و استيلاء او بوى كرامت نموده كه هم عظمت الهى را نشان دهد و هم اثبات پيمبرى خود را بنمايد.
إِنِّي وَجَدتُ امرَأَةً تَملِكُهُم وَ أُوتِيَت مِن كُلِّ شَيءٍ هدهد بسليمان خبر ميدهد كه در شهر سبأ زنى را ديدم در آنجا سلطنت مينمود و

سعه ملك او بطورى بود كه آنچه از مال و زينت و دستگاه سلطنتى ميخواست براى وى آماده گرديده و علاوه براى آن تخت عظيمى مهيّا و آراسته بود مفسرين گفته‌اند بلقيس دختر شراحيل يا شرجيل پسر مالك بن ريّان بود كه پدر او پادشاه همه نواحى يمن بود و اجداد او تا چهل بطن پادشاه بودند شراحيل را همين يك دختر بود اينكه بود كه بعد از او سلطنت ببلقيس رسيد.

علقمه از إبن عباس چنين روايت كرده كه از نبىّ اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از سبأ سؤال

صفحه : ٣٢۶

شد فرمود او مردى بود از عرب كه ده پسر داشت شش نفر از آنها بيمن رفتند و چهار نفر آنها بشام روانه شدند و آن چهار نفر كه بشام فرستاد: لخم، جذام، غسّان، عاملة بودند. و آنهايى كه بيمن رفتند: كنده، اشعرون، ازد، مذحج، حمير، و انمار و از انمار است (خثعم) و (بجيلة). (مجمع البيان) وَ لَها عَرشٌ عَظِيمٌ گويند جلو تخت بلقيس از طلا با ياقوت و زمرّد ساخته شده و اطراف آن بانواع و اقسام جواهرات مزيّن گرديده و در آن هفت خانه بود و بر هر خانه درى آويخته و گويند آن تخت را چهار پايه و قائمه بود: يكى از ياقوت سرخ و يكى از ياقوت زرد و يكى از زمرّد سبز و يكى از درّ سفيد و صفحه‌هاى آن از طلا مرصّع بجواهرات آراسته گرديده و زينت يافته بود.

وَجَدتُها وَ قَومَها يَسجُدُونَ لِلشَّمسِ مِن دُونِ اللّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيطانُ أَعمالَهُم فَصَدَّهُم عَنِ السَّبِيلِ فَهُم لا يَهتَدُونَ هدهد بسليمان عرضه ميدارد در شهر سبأ اهلش را ديدم كه بخورشيد سجده ميكردند نه بخدا، و شيطان اعمالشان را در نظرشان زينت داده و آنها را از راه حق بر گردانيده و چون چنين بودند اعمال ناشايسته‌شان باغواء شيطانى در نظرشان جلوه خوب مينمود اينكه بود كه دست از مبدء آفرينش برداشته و مطيع شيطان گرديده و يك مخلوقى كه مسخر امر خداى تعالى و محتاج باو است قبله خود قرار داده‌اند و باين عمل شيطان راه آنها را كه مى‌توانستند بعبادت و بنده‌گى راهى بسوى حق تعالى پيدا نمايند و رضاى او را تحصيل كنند بسته گردانيده اينكه است كه آنان بسوى مبدء عالم هدايت نميگردند.

آرى تا موقعى كه عمل بد در نظر انسان جلوه خوب ندارد و انسان پاى بند آن نگرديده بآسانى مى‌توان وى را باشتباه خود مطّلع گردانيد، و وقتى اشتباه خود را فهميد مى‌شود بسهولت او را براه حق هدايت نمود، لكن آنهايى كه پاى بند مذهب و دين خلافى گرديده‌اند مثل صاحبان مذاهب مختلفه چنان تعصب

صفحه : ٣٢٧

دينى كند بپاى آنان زده و آنان را مقيد گردانيده كه اصلا حاضر نيستند بر اشتباه خود مطلع گردند و بر همان راه كجى كه مى‌روند ادامه ميدهند.

أَلّا يَسجُدُوا لِلّهِ الَّذِى يُخرِجُ الخَبءَ فِى السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ يَعلَمُ ما تُخفُونَ وَ ما تُعلِنُونَ (الّا) متعلق است به (زيّن) در آيه بالا و در آن لام جرّ مستتر است يعنى (لئلّا يسجدوا).

آيه اشاره به اينكه است كه شيطان اعمال زشت آنان را در نظرشان آراسته و زينت داده براى اينكه سجده نكنند آن خدايى را كه آنچه در آسمانها و زمين مخفى است بيرون آورده.

(خبأ) مصدر و بمعنى (مخبوء) اسم مفعول است و هر ذخيره شده مستور را (خبأ) مينامند، قال الراغب (يخرج الخبأ) يقال ذلك لكل مدّخر مستور (پايان) خدا آن كسى است كه بقدرت كامله خود بيرون مى‌آورد آنچه را كه در آسمانها است، مثل باران كه از ميان ابرها بيرون مى‌آورد و آنچه در زمين پنهان است از نباتات و بذرها، و نيز ميداند آنچه را مردم از حقد و حسد و كبر و منيّت و باقى صفات نكوهيده مخفى گردانيده و آنچه را ظاهر گردانند از گفتار و كردار و اعمال خوب يا بد، زيرا كه ظاهر و باطن در علم ازلى

حضوری او یکسان است.

اللّه‌لا إِله‌َ إِلّا هُوَ رَب‌ُّ العَرش‌ِ العَظِيم‌ِ ذات احدیت در اینکه آیه خود را توصیف می‌نماید بوحدت و الوهیت و ربوبیت و احاطهٔ. و سه صفت از اوصاف جمال خود را ارائه میدهد: اول- اله و خالقی و آفریننده‌ای نیست مگر او. دوم- او ربّ و مربّی تمام عالمیان است، سوم- باضافه نمودن ربّ را به (عرش العظیم) احاطهٔ و قیومیت خود را نشان میدهد زیرا چنانچه در محل خود مبرهن گردیده مقصود از (عرش الرحمن)

صفحه : ۳۲۸

طاق بلندی نیست بالای آسمانها چنانچه اعتقاد عوام است بلکه مقصود از (عرش الرحمن) نسبت او است بممکنات یعنی نسبت رحمت او بتمام ممکنات علی السواء است، ببعضی نزدیکتر و ببعضی دورتر نخواهد بود، همه در احاطه رحمت واسعه و علم ازلی او یکسانند.

در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که در معنی (استوی) فرموده (استوی من کلّ شیئی) چیزی باو نزدیکتر از چیز دیگر نیست.

و در بعض روایات دارد که مقصود از (عرش) احاطه علم خدا است که علم او بهمه چیز احاطه دارد.

مفسرین گفته‌اند (عَلَی العَرش‌ِ استَوی) بمعنی (استولی) و مسلّط بودن است نکته کلام اینجا است که آیه بالا عرش بلقیس را بنکره بدون الف و لام معرفه آورده (و لها عرش عظیم) و عرش ربوبیت خود را با الف و لام استغراق یا جنس که مفید استغراق است ذکر نموده (رَب‌ُّ العَرش‌ِ العَظِيم‌ِ) و از آن چنین استفاده میشود که عرش پروردگار و عظمت ربوبیت او احاطه دارد بر عرش بلقیس و بر همه چیزها یعنی تخت بلقیس با عظمتش در احاطه و عظمت ربوبیت حق تعالی ناچیز خواهد بود.

صفحه : ۳۲۹

[سوره النمل (۲۷): آيات ۲۷ تا ۴۴]

اشاره

قال‌َ سَنَنظُرُ أَ صَدَقت‌َ أَم‌ كُنت‌َ مِن‌َ الكاذِبِين‌َ (۲۷) اذهَب‌ بِكِتابِي‌ هذا فَأَلقِه‌ إِلَيهِم‌ ثُم‌َّ تَوَل‌َّ عَنهُم‌ فَانظُر ما ذا يَرجِعُون‌َ (۲۸) قالَت‌ يا أَيُّهَا المَلَأُ إِنِّي‌ أُلقِي‌َ إِلَي‌َّ كِتاب‌ٌ كَرِيم‌ٌ (۲۹) إِنَّه‌ُ مِن‌ سُلَيمان‌َ وَ إِنَّه‌ُ بِسم‌ِ اللّه‌ِ الرَّحمن‌ِ الرَّحِيم‌ِ (۳۰) أَلّا تَعلُوا عَلَي‌َّ وَ أتُونِي‌ مُسلِمِين‌َ (۳۱)

قالَت‌ يا أَيُّهَا المَلَأُ أَفتُونِي‌ فِي‌ أَمرِي‌ ما كُنت‌ُ قاطِعَةً أَمراً حَتّي‌ تَشهَدُون‌ِ (۳۲) قالُوا نَحن‌ُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأس‌ٍ شَدِيدٍ وَ الأَمرُ إِلَيك‌ِ فَانظُرِي‌ ما ذا تَأمُرِين‌َ (۳۳) قالَت‌ إِن‌َّ المُلُوك‌َ إِذا دَخَلُوا قَريَةً أَفسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهلِها أَذِلَّةً وَ كَذلِك‌َ يَفعَلُون‌َ (۳۴) وَ إِنِّي‌ مُرسِلَةٌ إِلَيهِم‌ بِهَدِيَّةٍ فَناظِرَةٌ بِم‌َ يَرجِع‌ُ المُرسَلُون‌َ (۳۵) فَلَمّا جاءَ سُلَيمان‌َ قال‌َ أَ تُمِدُّونَن‌ِ بِمال‌ٍ فَما آتانِي‌َ اللّه‌ُ خَيرٌ مِمّا آتاكُم‌ بَل‌ أَنتُم‌ بِهَدِيَّتِكُم‌ تَفرَحُون‌َ (۳۶)

ارجِع‌ إِلَيهِم‌ فَلَنَأتِيَنَّهُم‌ بِجُنُودٍ لا قِبَل‌َ لَهُم‌ بِها وَ لَنُخرِجَنَّهُم‌ مِنها أَذِلَّةً وَ هُم‌ صاغِرُون‌َ (۳۷) قال‌َ يا أَيُّهَا المَلَؤُا أَيُّكُم‌ يَأتِينِي‌ بِعَرشِها قَبل‌َ أَن‌ يَأتُونِي‌ مُسلِمِين‌َ (۳۸) قال‌َ عِفرِيت‌ٌ مِن‌َ الجِن‌ِّ أَنَا آتِيك‌َ بِه‌ِ قَبل‌َ أَن‌ تَقُوم‌َ مِن‌ مَقامِك‌َ وَ إِنِّي‌ عَلَيه‌ِ لَقَوِي‌ٌّ أَمِين‌ٌ (۳۹) قال‌َ الَّذِي‌ عِندَه‌ُ عِلم‌ٌ مِن‌َ الكِتاب‌ِ أَنَا آتِيك‌َ بِه‌ِ قَبل‌َ أَن‌ يَرتَدَّ إِلَيك‌َ طَرفُك‌َ فَلَمّا رَآه‌ُ مُستَقِرًّا عِندَه‌ُ قال‌َ هذا مِن‌ فَضل‌ِ رَبِّي‌ لِيَبلُوَنِي‌ أَ أَشكُرُ أَم‌ أَكفُرُ وَ مَن‌ شَكَرَ فَإِنَّما يَشكُرُ لِنَفسِه‌ِ وَ مَن‌ كَفَرَ فَإِن‌َّ رَبِّي‌ غَنِي‌ٌّ كَرِيم‌ٌ (۴۰) قال‌َ نَكِّرُوا لَها عَرشَها نَنظُر أَ تَهتَدِي‌ أَم‌ تَكُون‌ُ مِن‌َ الَّذِين‌َ لا يَهتَدُون‌َ (۴۱)

فَلَمّا جاءَت قِيلَ أ هكَذا عَرشُكِ قالَت كَأَنَّه هُوَ وَ أُوتِينَا العِلمَ مِن قَبلِها وَ كُنّا مُسلِمِينَ (۴۲) وَ صَدَّها ما كانَت تَعبُدُ مِن دُونِ اللّهِ إِنَّها كانَت مِن قَومٍ كافِرِينَ (۴۳) قِيلَ لَهَا ادخُلِي الصَّرحَ فَلَمّا رَأَته حَسِبَته لُجَّةً وَ كَشَفَت عَن ساقَيها قالَ إِنَّه صَرحٌ مُمَرَّدٌ مِن قَوارِيرَ قالَت رَبِّ إِنِّي ظَلَمتُ نَفسِي وَ أَسلَمتُ مَعَ سُلَيمانَ لِلّهِ رَبِّ العالَمِينَ (۴۴)

ترجمه

(سلیمان (ع) در جواب خبر دادن هدهد از شهر سبأ) گفت من نظر و تأمّل میکنم که آیا تو راست گفتی یا از دروغگویان میباشی (۲۷)

اینکه نامه من را ببر و بسوی آنها بینداز و رو بگردان از آنها و ببین با هم چه میگویند (۲۸)

بلقیس گفت ای گروه اشراف کتاب بزرگواری بسوی من افتاده (۲۹)

(و در آن چنین نوشته شده) اینکه نامه از سلیمان است و محققا آن بنام خداوند بخشنده مهربان است (۳۰)

بر من برتری نجوئید و بسوی من بیائید در حالی که تسلیم شدگان باشید (۳۱)

ای گروه اشراف در کار من فتوی دهید (یعنی رأی اندیشی نمائید) من در کار خودم (بدون حضور و صلاح دید شما) برنده و فیصل دهنده کاری نمیباشم (۳۲)

آن جماعت گفتند ما مردمان قوی و توانا و شجاع هستیم و فرمان تو راست بنگر چه چیز امر میکنی (۳۳)

بلقیس گفت حقیقهٔ وقتی پادشاهان داخل شهری گردند فساد خواهند نمود و عزیزترین اهل آنها را خوار میگردانند و چنین میکنند (۳۴)

و من هدیه‌ای برای او میفرستم پس نگرنده میباشم که فرستادگان ما چگونه برمیگردند (۳۵)

چون فرستادگان بلقیس (با هدیّه) نزد سلیمان آمدند سلیمان گفت آیا مرا بمال مدد میکنید و آنچه خداوند بمن عطا نموده بهتر است از آنچه بشما عطاء کرده بلکه شما بتحفه خودتان شادمانید (۳۶)

بر گردید بسوی او و البته بسوی آنها لشگری میآورم که آنان طاقت (مقابلی با آنها را) ندارند و البته آنها را بذلّت از شهر خودشان بیرون میکنم و آنها خوار شدگان باشند (۳۷)

سلیمان گفت ای گروه بزرگان کدام یک تخت بلقیس را حاضر مینمائید پیش از آنکه آنان تسلیم شدگان بیایند (۳۸)

دیوی از جنّ گفت من تخت او را پیش از آنکه تو از جای خود حرکت کنی میآورم و بدرستی که من برای اینکه عمل توانا و امین میباشم (۳۹)

آن کسی که نزد او علمی از کتاب بود گفت پیش از آنکه تو چشم خود را برگردانی من تخت او را خواهم آورد و چون سلیمان دید تخت بلقیس نزد او گذارده شده گفت اینکه از فضل پروردگار من است تا آنکه مرا بیازماید که آیا او را شکر میکنم

یا کفران ورزم و کسی که شکر نمود برای خود شکر گذارده (یعنی نفع شکرش عاید خودش میگردد) و کسی که کفران نعمت نمود محققا پروردگار من بی‌نیاز و صاحب کرم است (۴۰)

سلیمان گفت اوضاع تخت بلقیس را تغییر بدهید تا بنگریم که آیا تخت خود را میشناسد یا از کسانی است که نمی‌شناسد (۴۱)

و چون بلقیس آمد باو گفتند آیا تخت تو اینکه طور است گفت گویا همانست و قبلا دانش بما عطاء شده بود و ما از تسلیم شدگان می‌باشیم (۴۲)

و خدا بازداشت بلقیس را از آنچه قبلا می‌پرستید و از جماعت کافرین بود (۴۳)

گفته شد ببلقیس در اینکه صحن داخل شو وقتی نظر کرد گمان کرد که آب بسیار است و جامه را از ساق پای خود بالا زد سلیمان بوی گفت اینکه صحنی است از شیشه و آبگینه بلقیس گفت پروردگار من، من بنفس خود ظلم نمودم و با سلیمان تسلیم گردیدم بخدایی که پروردگار عالمیان است (۴۴).

صفحه : ۳۳۳

(توضیح آیات)

اشاره

قالَ سَنَنظُرُ أَ صَدَقتَ أَم کُنتَ مِنَ الکاذِبِینَ پس از آنکه هدهد خبر اهل سبأ را برای سلیمان آورد سلیمان همین طور که عادت بزرگان است که هر مطلبی را بزودی پیش از تفحص و اندیشه ترتیب اثر بر او بار نمی‌نماید بهدهد میگوید من بایست نظر و فکر کنم و امتحان نمایم که تو در اینکه خبر راستگو میباشی یا از دروغگویانی.

مفسرین گفته‌اند سلیمان بهدهد گفت حال تفحّص کن آب کجا هست که لشگر تشنه‌اند و میخواهیم وضو بسازیم هدهد راهنمایی کرد زمین را کندند و بقدری که خواستند آب در آوردند.

سلیمان نامه‌ای نوشت و بمهر مخصوص خود مهر نمود و بروایتی هدهد را نزد خود طلبید و دست مبارک خود را بتن او مالید رنگهای مختلف بر بدن هدهد پیدا شد و انگشت بر سر او زد تاج بر سر او پدید آمد و مکتوب نامه اینکه طور بود إِنَّهُ مِن سُلَیمانَ وَ إِنَّهُ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ(۱)» ثُمَّ تَوَلَّ عَنهُم فَانظُر ما ذا یَرجِعُونَ و بازگرد و ببین با هم چه میگویند، هدهد نامه را گرفت و پرواز نمود گویند در راه هدهد دیگر باو رسید و گفت با اینکه تزین و ترفّع بکجا میروی گفت من رسول رسول خدایم تاج او بر سر من، نامه او در منقار من، مهر سلیمان

---

(۱) از بعض عرفاء است که باء (بسم اللّه) بقاء او، سین سناء او، میم ملك او، الف احدیت او، و دو لام جمال او و جلال او، و هاء هویت او، و رحمان اشاره برحمت او بر عموم در دنیا و آخرت، رحیم اشاره برحمت خصوصی او در آخرت. (روح البیان)

صفحه : ۳۳۴

بر آن و مهر خدا در دل من.

خلاصه هدهد نامه را گرفت و نزد بلقیس برد، بعضی گفته‌اند در مآرب که سه میلی صنعاء است بلقیس در تخت نشسته بود و جماعتی از اشراف و بزرگان مملکت اطراف وی بودند هدهد پرواز نمود تا آمد در برابر تخت بلقیس و نامه را نزد بلقیس انداخت.

و بقول دیگر بلقیس در منزل مخصوص خود خلوت نموده و درها را بسته بود هدهد از روزنه‌ای که آفتاب تابیده بود آمد و نامه را نزد او انداخت بلقیس نامه را برداشت و قرائت نمود و چون عنوان نامه و مهر سلیمان را دید دانست که اینکه نامه سلطانی است که

مملکت او عظیم‌تر از مملکت او است که حیوان را مسخّر خود نموده بر خود لرزید و وزراء و اشراف مملکت را احضار نمود و گفت:

یا أَیُّهَا المَلَأُ إِنِّی أُلقِیَ إِلَیَّ کِتابٌ کَرِیمٌ و تا آخر نامه را بر آنان قرائت نمود و آن را بکتاب بزرگوار معرّفی نمود زیرا که عنوان نامه و قاصد آن که حیوانی آورده بود در نظرش بزرگ نمود، و شاید اوصاف سلیمان را شنیده بود که جنّ و انس مسخّر او میباشند اینکه بود که گفت:

یا أَیُّهَا المَلَأُ أَفتُونِی فِی أَمرِی ما کُنتُ قاطِعَةً أَمراً حَتّی تَشهَدُونِ مفسرین گفته‌اند اشراف و بزرگان مملکت بلقیس سیصد و سه هزار نفر بودند همگی آنان را حاضر کرد و با آنها مشورت نمود و چنین اظهار کرد که اینکه نامه از شخص کوچکی نیست بلکه از شخص بزرگواری است بایستی شماها در اینکه کار تدبّر کنید و قضاوت نمائید که باید چه جواب بگوئیم.

مشورت رهبر صواب آمد در همه کار مشورت باید

کار آن کس که مشورت نکند غایتش غالبا خطا آید

(مثنوی)

صفحه : ۳۳۵

قالُوا نَحنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأسٍ شَدِیدٍ وَ الأَمرُ إِلَیکِ فَانظُرِی ما ذا تَأمُرِینَ اشراف گفتند ما مردمان قوی هستیم که زور و قوّت جسمانی ما شدید است و در شجاعت نیز نیرومند میباشیم و چون تو سلطان ما میباشی آنچه رأی تو است بفرمایی عمل میکنیم.

قالَت إِنَّ المُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَریَةً أَفسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهلِها أَذِلَّةً وَ کَذلِکَ یَفعَلُونَ بلقیس گفت وقتی سلاطین از روی غضب و استیلاء در شهری یا دهی وارد گردند فساد میکنند و عزیزترین آنها را ذلیل مینمایند و عادت پادشاهان چنین است وَ إِنِّی مُرسِلَةٌ إِلَیهِم بِهَدِیَّةٍ فَناظِرَةٌ بِمَ یَرجِعُ المُرسَلُونَ بلقیس گفت رأی من چنین است که از راه صلح و دوستی در آئیم و هدیه‌ای برای سلیمان بفرستیم و انتظار ببریم که بفرستاده‌گان ما چه جواب میگوید تا تکلیف خود را بدانیم که باید با وی چگونه عمل کنیم.

مفسرین گفته‌اند بلقیس بپانصد غلام لباس کنیزان پوشانیده و لباسهای زربافت که زنان در بر میکنند در بر آنان نموده و دست بندهای طلا در دست آنها کرده و طوقهای طلا در گردن آنها و گوشواره‌های زرّین در گوش آنها نموده و آنان را بر اسبهای تازی سوار گردانیده و پانصد کنیز را بزیّ غلامان در آورده و لباس مردان بآنها پوشانیده و بر اسبهای یابو سوار نموده و هر یک را بجواهرات بیاراسته و هزار خشت طلا و نقره و اسبهای تازی با زین مرصّع و تاجی از زر مکلّل بدر و یاقوت و مقداری از مشک و عنبر و حقّه‌ای از جواهر و مروارید سوراخ نشده را بسته گردانید و اینها را برسم هدیّه خدمت حضرت سلیمان علیه السّلام فرستاد، و در روایتی کنیزان و غلامان را یک طور لباس پوشانید و نامه‌ای نوشت و هدیه‌ها را بتفضیل در آن تذکر داد و گفت اگر تو پیمبری بگو کدام یک از اینها غلامند و کدام کنیز، و نیز گفت بگو در حقّه چیست و مروارید سوراخ نشده را سوراخ کن و منذر بن عمره را با یکی دیگر از اشراف با آن هدیه‌ها فرستاد

صفحه : ۳۳۶

هدهد پیش از آنکه آنها نزد سلیمان آیند از آمدن رسولان و هدیه‌ها بسلیمان خبر داد سلیمان بدیوان امر فرمود دیوانگاهی از زر و نقره ساختند و میدانی که هفت فرسخ طول آن بود با خشت‌های طلا و نقره فرش نمودند و فرشهای شاهانه که مرصع بدر و یاقوت و

انواع جواهرات بود بر آن بگستردند و بدیوان امر فرمود که اسبهای الوانی که از آن نیکوتر نباشد از دریا بیاورند و بر همه آنها زین‌های مرصع نهاد و در روز رسیدن رسولان بلقیس همه را در اطراف میدان نگاه داشتند و امر کرد جماعتی از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و طیور و هوام‌ حاضر شدند و طیور در هوا پرها در هم انداختند و تخت سلیمان را در میان میدان قرار دادند و چهار هزار کرسی زرّین و سیمین بر دست راست و چپ او گذاردند و وزراء و علماء و اعیان مملکت بر آن کرسیها نشستند و لشگریان بترتیب صف در صف کشیدند باین ترتیب که چند فرسخ آدمیان در جلو و چند فرسخ جنیان در پشت آنها و از پشت آنها چند فرسخ سباع و درندگان مجلسی ترتیب دادند که چشم فلک دو هزار قرن چنین مجلسی باین خوبی ندیده بود.

وقتی رسولان بلقیس بکنار میدان رسیدند دیدند اسبهایی با لجام زرین روی خشتهای طلا و نقره ایستاده‌اند و چون پیش‌تر آمدند سباع را دیدند بر روی خشت‌های طلا و نقره‌اند ترسیدند مو کلان آنها گفتند نترسید اینها مطیع امر سلیمانند بدون اذن او بکسی آسیبی نمیرسانند، و چون بدیوان و شیاطین رسیدند و منظره هولناك آنان را دیدند ترس آنها زیادتر گردید از آنجا گذشتند وقتی کوکبه و طنطنه سلیمان و شوکت او را دیدند از هدیه‌های خود شرمنده شدند تا نزد سلیمان آمدند و سر بزیر انداخته ایستادند آن حضرت با روی باز تبسم کرد و از آن رسول که نامش منذر بود سؤال نمود و با انواع ملاطفت و مهربانی از حال آنها تفحص کرد، منذر نامه را در آورد و باو داد، سلیمان پیش از مطالعه بالهام الهی فرمود حقّه را بیاورید که در آن در و مروارید سوراخ نکرده است

و مهره کج سفته است.

و بروایتی چون حقّه را نزد سلیمان (ع) گذاشتند آن را گرفت و جنبانید جبرئیل نازل گردید و گفت در اینکه حقّه چند در بی سوراخ و مهره ثمین کج سفته است و سلیمان بمنذر خبر داد منذر گفت همین طور است بفرما تا ناسفته را سفته کنند و در سفته ریسمان کشند سلیمان علیه السّلام برؤساء لشگر خود گفت از شما کیست که اینکه در را سوراخ کند، آدمیان و جنّیان نتوانستند و گفتند اینکه کار (موریانه) است سلیمان او را حاضر نمود و فرمان داد چنین کند و جای سوراخ کردن را بوی نشان داد (موریانه) مویی در دهن گرفت و در را سوراخ گردانید، سلیمان دعاء کرد خداوند روزی وی را از چوب درخت قرار داد، بعد از آن گفت کی است که ریسمان در سفته کشد، دوده که کرمی است در سیب و به گفت من در آن ریسمان میکشم ریسمان در دهن گرفت از یک طرف رفت و از طرف دیگر بیرون آورد و بدعای سلیمان خدا میوه را نصیب وی گردانید.

پس از آن امر نمود غلامان و کنیزان را حاضر نمودند و گفت آب آوردند و بآنان فرمود شما از گرد و غبار راه آلوده شده‌اید دست و روی خود را بشوئید غلامان بیکدست آب برداشتند و بر روی خود زدند و کنیزان از دستی بدست دیگر آب برداشتند و بروی خود زدند، و نیز کنیزان اوّل بر پشت بازو آب ریختند و مردان بر روی صاعد و اینکه از عادت قدیم زنان و مردان بود، سلیمان علیه السّلام بین غلامان و کنیزان تمیز داد.

گفته‌اند بلقیس با هدیّه‌ها عصای تراشیده که مساوی الطرفین بود و از ملوك بوی میراث رسیده بود و نیز قدحی با او فرستاد و در نامه نوشت بگو اینکه عصا پیش از بریدن، تنه آن کدام طرف بوده و سر آن کدام طرف، و قدح را از آبی پر کن که نه از آب زمین باشد و نه از آب آسمان، سلیمان (ع) فرمود عصا را بر هوا انداختند فرمود هر طرف آن که زودتر بزمین آمد اسفل او است و امر کرد بقدری اسبها را دوانیدند که قطرات عرق از آنان ریزش نمود قدح را

پر نمودند و گفت اینکه آبی است که نه از زمین است و نه از آسمان پس از آن هدیه‌های آنها را رد نمود. (منهج الصادقین) فَلَمّا جاءَ سُلَيمانَ قالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمالٍ فَما آتانِيَ اللّهُ خَيرٌ مِمّا آتاكُم بَل أَنتُم بِهَدِيَّتِكُم تَفرَحُونَ سلیمان بفرستاده بلقیس خطاب میکند که مرا بمال میخواهید مدد کنید در صورتی که خداوند مال و سلطنتی که بمن عطاء نموده بهتر از آن چیزی است که بشما داده و شما بمال خودتان مسرور و شادمان میباشید، شاید غرض سلیمان چنین بود که خداوند بمن هم مال داده و هم سلطنت بر جنّ و انس و هم نبوّت عطاء گردانیده که آن فوق تمام نعمتها بشمار میرود.

ارجِع إِلَيهِم فَلَنَأتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُم بِها وَ لَنُخرِجَنَّهُم مِنها أَذِلَّةً وَ هُم صاغِرُونَ سلیمان هدیه‌ها را رد میکند و آنها را تهدید مینماید که اگر شما تسلیم نشدید بخدا قسم که من با لشگر انبوهی که در دنیا سابقه نداشته باشد بشهر شما وارد میشویم و شما را بطور ذلّت و خواری از وطنتان بیرون می‌آوریم، اشاره به اینکه اگر مطیع گردیدید و منقاد دین حق گشتید همیشه عزیز و محترمید و اگر اطاعت ننمودید با شما میجنگیم و شما را بخواری و خفت اسیر و ذلیل می‌نمائیم.

گفته‌اند وقتی رسولان بلقیس برگشتند و حکایت سلطنت و جاه و جلال و حشمت فوق العاده سلیمان (ع) را گفتند بلقیس فهمید که او پیمبر است و از اطاعت او چاره ندارد، باشراف و ارکان دولت خود گفت ما قدرت مقاومت و مقابلی با او نداریم اگر فرمان او را نبریم بر ما غالب خواهد گردید، همه او را تصدیق نمودند، بلقیس کسی نزد سلیمان (ع) فرستاد و گفت ما همه مطیع تو گشته‌ایم و رو ببارگاه تو آورده‌ایم تا بطور یقین بدانیم که اینکه دینی که ما را بآن دعوت میکنی چیست و مشغول تهیه سفر گردیدند، بلقیس تخت خود را در جای محکمی

صفحه : ۳۳۹

قرار داد و درها را بست و کلید آن را نزد خود گذارد و ملک و مال خود را بامینی سپرد و عازم راه گردیدند وقتی خبر بسلیمان (ع) رسید فرمود:

قالَ يا أَيُّهَا المَلَؤُا أَيُّكُم يَأتِينِي بِعَرشِها قَبلَ أَن يَأتُونِي مُسلِمِينَ سلیمان (ع) وقتی فهمید بلقیس با وزراء خود عازم راه شده‌اند، شاید برای اینکه پیمبری و اقتدار خود را بآنان بفهماند که مطیع گردند قوم و اشراف مملکت خود را مخاطب قرار میدهد و بآنان خطاب میکند که کدام یک از شما چنین قوّت و قدرتی دارد که پیش از اینکه بلقیس در حال تسلیم وارد گردد تخت مجلّل او را حاضر گرداند.

قالَ عِفرِيتٌ مِنَ الجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبلَ أَن تَقُومَ مِن مَقامِكَ عفریت مأخوذ از عفر است و جمعش عفاریت است.

دیو پلید سرکشی از جنّیان گفت پیش از اینکه تو از مجلس حکومت خود برخیزی من تخت او را نزد تو حاضر مینمایم، و گویند عادت سلیمان (ع) چنین بود که نصف روز در مجلس حکومت خود می‌نشست و رسیدگی بامور مملکتی می‌نمود.

وَ إِنِّي عَلَيهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ عفریت گفت مطمئن باش که من هم قویّ هستم و بر حمل آن تخت با عظمت توانا میباشم و هم امینم که در جواهرات و اجزاء قیمتی آن خیانت نخواهم نمود.

قالَ الَّذِي عِندَهُ عِلمٌ مِنَ الكِتابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبلَ أَن يَرتَدَّ إِلَيكَ طَرفُكَ اینکه اینکه آیه را بدون عطف بآیه پیش آورده شاید برای اینکه است که مناسبتی بین اینکه دو قول نیست زیرا که علم عفریت جنّ از عالم طبیعی گرفته شده و علم آن کسی که نزد او علمی از کتاب بوده از عالم قدس الهی مأخوذ گردیده

(سخنان مفسرین در گوینده آن)

۱- بقولی آن جبرئیل بود، بقول دیگر آن فرشته‌ای بود از فرشتگان، بقول دیگر آن آصف بن برخیا بن سمعیا بن میکیا بود که از جمله صدّیقان سلیمان

صفحه : ۳۴۰

بشمار میرفت و وصیّ او بود و مهم‌ترین نام خدا را میدانست و بآن نام مستجاب الدعوه گردیده.

آصف بن برخیا گفت من تخت بلقیس را پیش از آنکه تو چشم خود را بگردانی نزد تو حاضر خواهم نمود.

طنطاوی در تفسیر جواهر در اینجا بیان خوبی دارد مختصری از آن را ترجمه مینمایم:

در تفسیر آیه چنین گفته سلیمان گفت ای اشراف (أَیُّکُم یَأتِینِی بِعَرشِها) غرضش اینکه بود که ببعض نعمتهایی که خدا باو داده از عجائب نبوت و آیات الهی مطّلع گردانند تا اینکه صدق نبوت او را بشناسند و برای اینکه بدانند مملکت دنیا در مقابل عظمت الهی و بدیع قدرت او اندک خواهد بود و حکمت خدا وسیع‌تر است از آنچه از آثار خلقت در امور طبیعی عادی مشاهده مینمایند، و نیز خواست بفهمد اندازه عقل بلقیس بچه درجه‌ای است که تخت خود را چگونه مینگرد.

و چون ارواح ارضیه و سماویه دو قسمند:

قسمی نورانی الهی و قسمی ظلمانی ارضی، قسم اول علما و قوّهٔ وسیع‌ترند و قسم دوم هم از جهت علم و هم از حیث قوّه محدودند، و فرقی نیست بین ارواحی که در اجسام و در زمینند و ارواحی که مجرّد از ماده میباشند، و نیز فرقی نیست بین ارواحی که از عالم ما خارجند و در زمین ساکن نیستند و آنهایی که در زمینند، و اینکه قاعده‌ای است مطّرد که هم در کتب انبیاء نوشته شده و هم در علم حدیث ثابت گردیده که اقطار عالم پر از ارواحند و در اینکه تفسیر شرح داده‌ایم که روحی که در زمین ما است وقتی که از جسمش خارج میگردد علم و قدرتش از جهت رفعت و پستی بمقدار اخلاق و صفات وی است.

و همین طورند ملائکه بعضی از آنان در اعلا مقامند و بعضی از آنها نزدیک بعالم ما میباشند (وَ ما مِنّا إِلّا لَهُ مَقامٌ مَعلُومٌ) و هر روحی که آراء عرضیه و حالات مادیه بر وی غالب گردیده علم و قدرتش باقتضاء حال وی است، و هر روحی که از

صفحه : ۳۴۱

صفات و اخلاق و حالات مادیه مجرّد گردیده و صاحب اخلاق الهیه و حب عام و رفعت شأن و نزدیک گردیده بنور اعلی چنین کسی وسعت مقامش بمقدار همّت و علومش خواهد بود و آنچه از کمالات متّصف بآن گردیده (وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ المُنتَهی) تا آنجا که گفته:

پس از اینکه بیان میفهمی قوله تعالی (عِفرِیتٌ مِنَ الجِنِّ) یعنی خبیث مارد قوی هیکل که مانند کوهی ماند هر قدمی که میگذارد مسافتی طیّ میکند گفت (أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبلَ أَن تَقُومَ مِن مَقامِکَ) یعنی مجلس قضاوت تو (و انی علی حمله لقوی امین) و چون سلیمان از آن عفریت اینکه سخن شنید گفت من میخواهم باسرع وقت تخت حاضر گردد زیرا که میدانست در ارواح کسی هست که قدرتش بر احضار تخت سریع‌تر خواهد بود (قالَ الَّذِی عِندَهُ عِلمٌ مِنَ الکِتابِ) و آن کسی بود که نفس وی از ظلمت مادی تصفیه شده بود و از کبر، حسد، ظلم و آنچه از عالم مادّیّات است خالی گردیده و مصفّی شده و مرتبط بعالم علوی گردیده چنین کسی از حیث اشراق نفسش و صفاء باطنش از اینکه عفریت بر اینکه عمل لایق‌تر است و کسی که چنین باشد علم کتاب نزد وی خواهد بود خواه جبرئیل باشد یا ملک دیگر یا آصف بن برخیا که دوست سلیمان بود و اسم اعظم را میدانست یا خود سلیمان که خدا را باسماء الحسنی مثل (یا ذا الجلال و الاکرام) خواند یا گفته باشد (یا حی یا قیوم) یا گفته باشد (یا الهنا و اله کلّ شیئی الها واحدا لا اله الّا انت ایتنی بعرشها) یا غیر ذلک، فالاصل واحد، و آن نفسی است که بنور خدا اشراق گردیده، وقتی چنین کسی بخدا

توجّه نمایـد بهر اسـمی که باشـد یـا بهمّت خود قـدرت پیـدا مینمایـد بر آنچه باقی عاجز از آنـد، پس مـدار بر همت و نفس صاف بی‌آلایش خواهد بود و هیچ نفسی تصـفیه پیدا نمیکند مگر وقتی که از مادّیات خالی گردد، وقتی مناط صفای قلب شد مهم نیست که بدانیم چه کسی بوده که تخت بلقیس را حاضر گردانیده، و نیز چه دعائی خوانده شده. (پایان)

صفحه : ۳۴۲

آری چون قوّت روحانی را نمیتوان با قوّت جسـمانی مقایسه نمود اگر قوت روح در اثر تزکیه و تصـفیه بکمال رسد چنان قوّتی پیدا مینماید که بیک ساعت کار صد ساله و هزار ساله را خواهد نمود و در حکایت آوردن تخت بلقیس بخوبی فرق بین قوت جسـمانی و روحـانی پدیـدار خواهـد گردیـد که با اینکه آن عفریت از جنس جنّ بود و سـرعت جنّیان در عمل چنانچه گفته‌انـد چنـدین برابر قوت افراد بشـر میباشد لکن چون قوّت وی جسـمانی بود نه روحانی اینکه بود که گفت من تخت بلقیس را در نصف روز که مدّت قضاوت سلیمان بود میآورم و آن کسی که علم کتاب نزد او بود گفت من پیش از آنکه تو چشم خود را بر هم گذاری تخت را نزد تـو حاضـر مینمـایم، عمـل او بقـوّت روحـانی بـود نه جسـمانی زیرا اگر روح انسـانی در اثر مجاهـده بـا نفس قوّت گرفت کوه‌هـای مشـکلات را زیرا یـا هموار خواهـد نمود و چنـان قوّت و شوکتی پیـدا مینمایـد که در تمـام امور جسـمانی و روحانی قویّ و نیرومند میگردد، و معجزات انبیـاء ناشـی از قوّت روحـانی و تصـمیم اراده آنهـا ظاهر گردیـده نه بقوّت جسـمانی، چنانچه حضـرت امیر علیه السّلام فرمود

(ما قلعت باب خیبر بقوّة جسمانیة بل بقوّة ربّانیة).

در اینکه حکایات تنبیه و اندرز است برای کسانی که در آیات قرآنی و حکایات گذشـتگان فکر و اندیشه میکنند و طریق سعادت و فضیلت خود را در خلال آیات قرآنی و حکایات آن پیدا مینمایند.

فَلَمّا رَآهُ مُستَقِرًّا عِنـدَهُ قالَ هـذا مِن فَضلِ رَبِّی لِیَبلُوَنِی أَ أَشـکُرُ أَم أَکفُرُ وَ مَن شَـکَرَ فَإِنَّما یَشکُرُ لِنَفسِهِ وَ مَن کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ وقتی سـلیمان علیه السّـلام تخت بلقیس را نزد خود حاضـر دید برای اینکه اظهار نماید که تمام قدرتها و سلطنتها در مقابل عظمت و اقتـدار و علم ازلی حق تعالی ناچیز است، پس اگر بنده شـکر کند و بوظیفه بنده گی خود عمل نماید یا کفران نعمت کند و ناسـپاس گردد، ابدا بدستگاه عظمت الهی ضرری نخواهد رسانید زیرا که او غنی و بی‌نیاز است نه از شکر کننده‌گان نفعی عاید او میگردد و نه از

صفحه : ۳۴۳

کفران کسـی ضـرری متوجه باو خواهد گردید، منتهی کسـی که شکر نمود و اظهار نعمت کرد و نیز بوظیفه بندگی خود عمل نمود فائـده شـکرش عایـد خودش میگردد قوله تعالی لَئِن شَـکَرتُم لَأَزِیدَنَّکُم در اثر شـکر نعمت او زیاد میگردد و کسـی که کفران نعمت نمود وَ لَئِن کَفَرتُم إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ محقّقا عذاب من شدید است.

خلاصه چون تخت نزد سلیمان حاضر شد فرمود اوضاع آن را تغییر دهید تا چون آمد امتحانش کنیم که هدایت میشود یا نمیشود.

قـالَ نَکِّرُوا لَهـا عَرشَـها نَنظُر أَ تَهـتَدِی أَم تَکُونُ مِنَ الَّذِینَ لا یَهتَـدُونَ فَلَمّا جاءَت قِیلَ أَ هکَذا عَرشُکِ قالَت کَأَنَّهُ هُوَ وقتی بلقیس نزد سلیمان آمد و تخت خود را نزد سـلیمان یافت سلیمان خواست او را امتحان کند و اندازه شعور و عقل او را بفهمد بوی گفته شد آیا تخت تو اینکه طور است بلقیس گفت گویـا اینکه همـانست و نگفت حتما اینکه همان است زیرا که عادتا محال مینمود که تخت با عظمت او که در جای محکم قرار داده بزودی نزد سـلیمان حاضـر گردد، و نگفت آن نیست چون عقلا محال نبود که باعجاز حاضر کرده باشد.

وَ أُوتِينَا العِلمَ مِن قَبلِها وَ كُنّا مُسلِمِينَ بلقيس اظهار مينمايد كه پيش از اينكه بحضور تو آئيم ما بپيمبرى و معجزات تو عالم گرديده بوديم و تسليم امر تو گرديديم، و اقوال ديگر هم در معنى اينكه آيه گفته‌اند كه در مجمع البيان مذكور است كه در هر يك احتمال صحت ميرود وَ صَدَّها ما كانَت تَعبُدُ مِن دُونِ اللّهِ إِنَّها كانَت مِن قَومٍ كافِرِينَ قِيلَ لَهَا ادخُلِي الصَّرحَ فَلَمّا رَأَته حَسِبَته لُجَّةً وقتى بلقيس وارد بارگاه سليمان گرديد درياچه آبى گمان كرد.

وَ كَشَفَت عَن ساقَيها قالَ إِنَّه صَرحٌ مُمَرَّدٌ مِن قَوارِيرَ مفسرين گفته‌اند ديوان بسليمان (ع) گفته بودند كه پاى بلقيس مثل حمار

صفحه : ۳۴۴

مى‌ماند، اينكه بود كه سليمان براى اينكه بيك وسيله‌اى پاى وى را ببيند امر نمود صحن قصر را از آبگينه ساختند بطورى كه آب مينمود و تخت خود را در وسط صحن قرار داد و امر نمود بلقيس وارد گردد، وقتى بلقيس وارد گرديد گمان كرد درياچه آبى است جامه خود را بالا زد سليمان گفت اينجا آب نيست صحن صاف و هموارى است كه از آبگينه تهيه شده از شدّت صافى و درخشندگى بنظر آب ميآيد.

قالَت رَبِّ إِنِّي ظَلَمتُ نَفسِي وَ أَسلَمتُ مَعَ سُلَيمانَ لِلّهِ رَبِّ العالَمِينَ بلقيس بگناه خود اعتراف مينمايد و گويد من در عبارت خورشيد و شرك بنفس خود ستم نمودم و حال با سليمان اسلام آوردم و تسليم امر پروردگار عالميان گرديدم.

گفته‌اند وقتى بلقيس جامه از ساق خود بالا زد سليمان ديد پاى او موى بسيار دارد در طلب راه علاج آن بر آمد، با آدميان مشورت نمود علاجى نيافتند، شياطين براى او حمّامى تهيّه نمودند و آهك و زرنيخ بهم ممزوج نمودند و پيش از آن (نوره) و حمام نبود بدستور جنّيان ببلقيس گفتند حمام رفت و نوره استعمال نمود موى پاى وى بر طرف گرديد.

صفحه : ۳۴۵

[سوره النمل (۲۷): آيات ۴۵ تا ۵۸]

اشاره

وَ لَقَد أَرسَلنا إِلى ثَمُودَ أَخاهُم صالِحاً أَنِ اعبُدُوا اللّهَ فَإِذا هُم فَرِيقانِ يَختَصِمُونَ (۴۵) قالَ يا قَومِ لِمَ تَستَعجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبلَ الحَسَنَةِ لَو لا تَستَغفِرُونَ اللّهَ لَعَلَّكُم تُرحَمُونَ (۴۶) قالُوا اطَّيَّرنا بِكَ وَ بِمَن مَعَكَ قالَ طائِرُكُم عِندَ اللّهِ بَل أَنتُم قَومٌ تُفتَنُونَ (۴۷) وَ كانَ فِي المَدِينَةِ تِسعَةُ رَهطٍ يُفسِدُونَ فِي الأَرضِ وَ لا يُصلِحُونَ (۴۸) قالُوا تَقاسَمُوا بِاللّهِ لَنُبَيِّتَنَّه وَ أَهلَه ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ ما شَهِدنا مَهلِكَ أَهلِهِ وَ إِنّا لَصادِقُونَ (۴۹)

وَ مَكَرُوا مَكراً وَ مَكَرنا مَكراً وَ هُم لا يَشعُرُونَ (۵۰) فَانظُر كَيفَ كانَ عاقِبَةُ مَكرِهِم أَنّا دَمَّرناهُم وَ قَومَهُم أَجمَعِينَ (۵۱) فَتِلكَ بُيُوتُهُم خاوِيَةً بِما ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَومٍ يَعلَمُونَ (۵۲) وَ أَنجَينَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ (۵۳) وَ لُوطاً إِذ قالَ لِقَومِهِ أَ تَأتُونَ الفاحِشَةَ وَ أَنتُم تُبصِرُونَ (۵۴)

أَ إِنَّكُم لَتَأتُونَ الرِّجالَ شَهوَةً مِن دُونِ النِّساءِ بَل أَنتُم قَومٌ تَجهَلُونَ (۵۵) فَما كانَ جَوابَ قَومِهِ إِلّا أَن قالُوا أَخرِجُوا آلَ لُوطٍ مِن قَريَتِكُم إِنَّهُم أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۵۶) فَأَنجَيناه وَ أَهلَه إِلّا امرَأَتَه قَدَّرناها مِنَ الغابِرِينَ (۵۷) وَ أَمطَرنا عَلَيهِم مَطَراً فَساءَ مَطَرُ المُنذَرِينَ (۵۸)

صفحه : ۳۴۶

(ترجمه)

و حقیقهٔ ما بسوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم (صالح گفت) خدا را بپرستید و آنان دو فرقه شدند و با هم دشمنی مینمودند (۴۵)

صالح گفت ای گروه من چرا ببدی عجله میکنید پیش از نیکی چرا از خدا طلب آمرزش نمیکنید شاید مورد ترحم واقع گردید (۴۶)

گفتند ما نسبت بتو و کسانی که تابع تو گردیده‌اند فال بد میزنیم صالح گفت فال خیر و شرّ شما نزد خدا است بلکه شما گروه آزموده و مبتلا گردیده‌اید (۴۷)

و در آن شهری که صالح بود نه طائفه بودند که آنان در زمین فساد میکردند و اصلاح نمی‌نمودند (۴۸)

(آن جماعت نه گانه) با هم متحد گردیده و قبلا با هم هم قسم شده بودند بخدا که بر صالح و اهل او شبیخون زنیم پس از آن بوارث او گوئیم ما وقع هلاکت صالح و اهل او حاضر نبودیم (و قاتل او را نمیشناسیم) و ما در اینکه سخن راستگویانیم (۴۹)

آنها مکری کردند و ما هم بجزای مکر آنان مکر کردیم در حالی که آنها آگاه نبودند (۵۰)

ای محمّد (ص) بنگر چگونه بود عاقبت مکر آنها که ما تمام آنها و گروه آنان را هلاک گردانیدیم (۵۱)

اینکه است خانه‌های آنها که خالی و خراب است بپاداش آنچه ستم نمودند و حقیقهٔ در اینها آیت و نشانه‌ای است برای کسانی که میدانند (۵۲)

و آنهایی را که ایمان آوردند و پرهیزگار گردیدند نجات دادیم (۵۳)

و یاد کن وقتی را که لوط بقومش گفت آیا شما عمل زشت میکنید و قبح آن را مینگرید (۵۴)

آیا شما از روی شهوت با مردها می‌آویزید غیر از زنها بلکه شما جماعت نادانید (۵۵)

قوم لوط جوابی ندادند مگر اینکه گفتند اهل و کسان لوط را از ده خود بیرون کنید اینان جماعتی میباشند که پاکیزگی میکنند (۵۶)

و ما لوط و اهل او را نجات دادیم مگر زنش را که مقرر کردیم از هلاک شدگان باشد (۵۷)

و بر آنها بارانیدیم باران (سخت) و بد است بارش تهدید شدگان (۵۸).

صفحه : ۳۴۷

(توضیح آیات)

وَ لَقَد أَرسَلنا إِلی ثَمُودَ أَخاهُم صالِحاً أَنِ اعبُدُوا اللّهَ فَإِذا هُم فَرِیقانِ یَختَصِمُونَ جمله (وَ لَقَد أَرسَلنا) عطف بحکایت سلیمان (ع) است که آیه خبر میدهد که ما صالح را که برادر نسبی آنها بود برسالت بسوی قبیله ثمود فرستادیم و صالح بآنان چنین گفت خدای یکتا را بپرستید و دست از مخالفت بردارید و قوم ثمود دو فرقه گشتند و با یکدیگر جنگ و نزاع میکردند آنهایی که ایمان آورده بودند میگفتند حق با ما است و آنهایی که کافر بودند انکار می‌نمودند، و نزاع آنها را در سوره اعراف آیه ۷۴ بیان فرموده قوله تعالی قالَ المَلَأُ الَّذِینَ استَکبَرُوا مِن قَومِهِ لِلَّذِینَ استُضعِفُوا لِمَن آمَنَ مِنهُم أَ تَعلَمُونَ أَنَّ صالِحاً مُرسَلٌ مِن رَبِّهِ قالُوا إِنّا بِما أُرسِلَ بِهِ مُؤمِنُونَ الخ.

معلوم میشود نزاع آنها در ایمان و کفر بوده که مؤمنین صالح را تصدیق مینمودند و کافرین انکار میکردند و چون بین آنها دشمنی و جنگ پدید گردیده بود منکرین از روی کبر و جهالت بصالح میگفتند اگر تو راست می گویی که ما مورد عذاب میگردیم آنچه

که ما را بآن میترسانی و تهدید میکنی بیاور، و حضرت صالح از روی شفقت و اندرز بآنها میگفت:

لِمَ تَستَعجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبلَ الحَسَنَةِ ای قوم چرا شما در عذاب عجله میکنید پیش از اینکه عمل نیک انجام دهید یعنی وقتی کار خوب گذاشته چرا که بد میکنید تا مستوجب عذاب گردید.

لَو لا تَستَغفِرُونَ اللّهَ لَعَلَّكُم تُرحَمُونَ صالح گفت چرا شما جهّال توبه و طلب آمرزش از خدا نمیکنید که شاید عذاب از شما رفع شود.

نصیحت صالح در گوش سنگین آن جماعت تأثیر ننمود و گفتند ما فال بد بر تو و تابعین تو زده‌ایم تو از وقتی که در میان ما آمده‌ای همیشه ما در نزاع

صفحه : ۳۴۸

و کش مکش واقع گردیده‌ایم و تفرقه بین ما افتاده و آمدن تو بر ما میمون نبوده صالح در پاسخ بآنان فرموده فال بد شما ناشی از خودتان و بازگشت بخودتان خواهد نمود و محنت و بليّه از جانب خدا بشما اصابت مینماید.

بَل أَنتُم قَومٌ تُفتَنُونَ شما جماعتی هستید که آزمایش میشوید و شما مورد امتحان واقع خواهد گردید و بشومی اعمال بد خودتان گرفتار میشوید.

وَ كانَ فِي المَدِينَةِ تِسعَةُ رَهطٍ يُفسِدُونَ فِي الأَرضِ وَ لا يُصلِحُونَ گویند محلی که صالح در آن بود قطعه‌ای از زمین حجر بود و در آنجا نه دسته از اشرار و اکابر بودند که رئیس آنها بنام قدّار بن سالف بود و در اعدام نمودن ناقه صالح بیشتر از دیگران جدّیت مینمود، و از حضرت رسول (ص) حدیث میکنند که فرموده شقی‌ترین پیشینیان قدّار است که ناقه صالح (ع) را پی نمود، و شقی‌ترین مردم در امّت من کشنده علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

وَ كانَ فِي المَدِينَةِ تِسعَةُ رَهطٍ از سه نفر تا ده نفر را رهط گویند و اینکه نه نفر چون از اشراف و رؤساء ملّت بودند هر یک بمنزله جماعتی بحساب می‌آمدند.

يُفسِدُونَ فِي الأَرضِ وَ لا يُصلِحُونَ اینکه نه نفر که شریرترین مردم بودند در زمین حجر که محلّ تبلیغ رسالت صالح بود فساد مینمودند و با هم معاهده نمودند و بخدا قسم یاد کردند که هم دست شوند و بر صالح و تابعین او شبیخون زنند و آنان را اعدام نمایند و پس از آن عمل زشت خود را مخفی گردانند.

وَ مَكَرُوا مَكراً وَ مَكَرنا مَكراً وَ هُم لا يَشعُرُونَ از إبن عباس روایت شده که صالح در غاری مسجدی داشت و شبها در آنجا مشغول عبادت و نماز میشد و آن نه نفر رهط با هم گفتند صالح بما گفته تا سه روز دیگر بر شما عذاب نازل خواهد شد، ما پیش از اینکه سه روز درب غار می‌نشینیم

صفحه : ۳۴۹

وقتی صالح بیرون میآید او را میکشیم، آمدند با شمشیرهای کشیده درب غار نشستند خداوند فرشتگانی بفرستاد که هر یک سنگی بآنها زنند و آنها را هلاک نمایند و باقی بصیحه آسمانی هلاک گردیدند.

و بروایت دیگر خداوند سنگی بر درب غار انداخت و آنها آنجا ماندند تا هلاک گشتند، و بروایت مقاتل آن نه نفر در پائین کوه ماندند و انتظار بیرون آمدن صالح را میکشیدند که ناگاه کوه بر سر آنان فرود آمد و همه را هلاک گردانید. (منهج الصادقین)

فَانظُر كَيفَ كانَ عاقِبَةُ مَكرِهِم أَنّا دَمَّرناهُم وَ قَومَهُم أَجمَعِينَ میشود (کان) تامّه باشد و (کیف) حال، یعنی ای رسول اکرم نظر کن در چگونگی حال و هلاکت آنها.

و میشود (کان) ناقصه باشد و (کیف) خبر مقدّم و جمله (دمّرناهم) خبر مبتدای محذوف (هی) و در معنی یکی است، و مقصود خبر دادن از مکر آن جماعت است و اینکه عاقبت مکر آنان و باقی ظالمین بازگشت بخودشان مینمود که گاهی بصورت صیحه آسمانی و گاهی بریزش سنگ یا باد صرصر یا غیر اینها مناسب عملشان دمار از آنان بر می‌آورد و چنین است عاقبت مکر مکر کنندگان (وَ اللّهه خَیرُ الماکِرِینَ).

وَ لُوطاً إِذ قالَ لِقَومِهِ أَ تَأتُونَ الفاحِشَةَ وَ أَنتُم تُبصِرُونَ أَ إِنَّکُم لَتَأتُونَ الرِّجالَ شَهوَةً مِن دُونِ النِّساءِ بَل أَنتُم قَومٌ تَجهَلُونَ حکایت لوط نبی (ع) و قومش و آن عمل فاحشه لواط که بین آنان دائر گردیده بود و در اثر آن مبتلا بعذاب گردیدند در بسیاری از آیات البته هر جایی بمناسبتی بیان شده چون بیان آن در جاهای دیگر اجمالا ذکر شده در اینجا تکرار نشود خلاصه لوط بجماعت فاسقین میگوید شما عمل زشت غیر عقلایی مرتکب میگردید و خودتان مینگرید، و شاید مقصود از دیدن رؤیت بچشم عقل باشد که اینکه عمل غیر عقلایی را بچشم دل می‌بینید و قبح آن را می‌شناسید، یا مقصود

صفحه : ۳۵۰

چشم سر باشد که بقدری شما مردم بی‌حیاء و بی عفّت گردیده‌اید که رو بروی یک دیگر چنین عمل قبیحی را انجام میدهید و هیچ شرم ندارید و اینکه نیست مگر در اثر جهل و بی‌خردی شما.

فَما کانَ جَوابَ قَومِهِ إِلّا أَن قالُوا أَخرِجُوا آلَ لُوطٍ مِن قَریَتِکُم إِنَّهُم أُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ آنچه حضرت لوط (ع) آن گروه اشقیاء را موعظه و نصیحت نمود که دست از اینکه عمل شوم زشت خود بردارند فائده نبخشید و آنچه اصرار مینمود آنان بر انکار و ضدیّت با او می‌افزودند تا آنکه با هم گفتند باید لوط و تابعین او را از ده و قریه خود بیرون کنیم زیرا اینها مردمانی میباشند که از اینکه عمل زشت یا از هر عمل بدی طاهرند یا اینها خود را پاک و از هر خباثتی طاهر میدانند و ما را پلید و نجس بشمار می‌آورند و بما استهزاء مینمایند.

فَأَنجَیناهُ وَ أَهلَهُ إِلّا امرَأَتَهُ قَدَّرناها مِنَ الغابِرِینَ چون اهل سدوم ظلم و فسق و تعدّی را از حدّ گذرانیدند لوط علیه السّلام و اهل او که ظاهرا دختران او مراد است نجات دادیم مگر زن او را که چون با کفار در ظلم و مخالفت همدست بود از باقی گذارده‌گان با قوم لوط قرار دادیم.

وَ أَمطَرنا عَلَیهِم مَطَراً فَساءَ مَطَرُ المُنذَرِینَ چنانچه در جاهای دیگر بیان شده پس از زیر و زبر شدن مؤتفکات سنگ ریزه بر آنان باریدن گرفت و آن بارش بد بلائی بود که بتهدید شدگان فرود آمد

صفحه : ۳۵۱

[سوره النمل (۲۷): آیات ۵۹ تا ۷۰]

اشاره

قُلِ الحَمدُ لِلّهِ وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِینَ اصطَفی آللّهُ خَیرٌ أَمّا یُشرِکُونَ (۵۹) أَمَّن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ أَنزَلَ لَکُم مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنبَتنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهجَةٍ ما کانَ لَکُم أَن تُنبِتُوا شَجَرَها أَ إِلهٌ مَعَ اللّهِ بَل هُم قَومٌ یَعدِلُونَ (۶۰) أَمَّن جَعَلَ الأَرضَ قَراراً وَ جَعَلَ خِلالَها أَنهاراً وَ جَعَلَ لَها رَواسِیَ وَ جَعَلَ بَینَ البَحرَینِ حاجِزاً أَ إِلهٌ مَعَ اللّهِ بَل أَکثَرُهُم لا یَعلَمُونَ (۶۱) أَمَّن یُجِیبُ المُضطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکشِفُ السُّوءَ وَ یَجعَلُکُم خُلَفاءَ الأَرضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللّهِ قَلِیلاً ما تَذَکَّرُونَ (۶۲) أَمَّن یَهدِیکُم فِی ظُلُماتِ البَرِّ وَ البَحرِ وَ مَن یُرسِلُ الرِّیاحَ بُشراً بَینَ

يَدَى رَحمَتِهِ أ إِلهٌ مَعَ اللّهِ تَعالَى اللّهُ عَمّا يُشرِكُونَ (۶۳)
أَمَّن يَبدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَن يَرزُقُكُم مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ أ إِلهٌ مَعَ اللّهِ قُل هاتُوا بُرهانَكُم إِن كُنتُم صادِقِينَ (۶۴) قُل لا يَعلَمُ مَن فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ الغَيبَ إِلاَّ اللّهُ وَ ما يَشعُرُونَ أَيّانَ يُبعَثُونَ (۶۵) بَلِ ادّارَكَ عِلمُهُم فِي الآخِرَةِ بَل هُم فِي شَكٍّ مِنها بَل هُم مِنها عَمُونَ (۶۶) وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أ إِذا كُنّا تُراباً وَ آباؤُنا أ إِنّا لَمُخرَجُونَ (۶۷) لَقَد وُعِدنا هذا نَحنُ وَ آباؤُنا مِن قَبلُ إِن هذا إِلاّ أَساطِيرُ الأَوَّلِينَ (۶۸)
قُل سِيرُوا فِي الأَرضِ فَانظُرُوا كَيفَ كانَ عاقِبَةُ المُجرِمِينَ (۶۹) وَ لا تَحزَن عَلَيهِم وَ لا تَكُن فِي ضَيقٍ مِمّا يَمكُرُونَ (۷۰)

صفحه : ۳۵۲

(ترجمه)

(خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است) که بگو سپاس و ستایش مخصوص بخدا است و سلام و تحیّت بر بنده‌گان او آن کسانی را که برگزیده است (و از خلق برتری داده) آیا خدا (آفریننده جهان) بهتر است یا آنچه که برای او شریک میگیرید (۵۹)
آیا کیست که آسمان و زمین را آفریده و از آسمان برای شما آب فرود آورده و بآب بوستانهای خرّم رویانیده و شما قدرت نداشتید که درختان آن را برویانید آیا با خدا خدایی است بلکه مشرکین جماعتی میباشند که از حق و حقیقت تجاوز میکنند (۶۰)
آیا کیست که زمین را آرامگاه شما قرار داده و از میان آن نهرها جاری گردانیده و در زمین کوه‌هایی برافراشته و بین دو دریا مانعی قرار داده (که در هم ریزش نکنند) آیا با خدا خدایی هست بلکه بیشترین (مشرکین) نمیدانند (۶۱)
آیا کیست که اجابت کند درمانده را وقتی که او را بخواند و بدی و سختی را از وی بردارد و شما را جانشینان زمین گرداند آیا با اله جهان خدایی است کمند از کسانی که متذکّر میگردند (۶۲)
آیا کیست که در تاریکیهای صحرا و دریاها شما را راهنمایی میکند و کیست که بادهای مژده دهنده را پیش از باران می‌فرستد آیا با اله خدایی هست خدا بزرگتر از آنست که برای او شریک قرار دهند (۶۳)
آیا کیست آفریننده خلق و پس از آن او را برگرداند و کیست که شما را از آسمان و زمین روزی میدهد آیا با اله خدایی است ای محمّد «ص» (بآنها بگو) دلیل خود را بیاورید اگر راست گویایند (۶۴)
بگو کسانی که در آسمانها و زمینند غیب را نمیدانند مگر خدا و اینها نمیدانند چه وقت مبعوث خواهند گردید (۶۵)
بلکه در آخرت دانش آنان

صفحه : ۳۵۳

بکمال میرسد بلکه اینها (از مبعوث شدن در قیامت) در شکّند بلکه اینان از آن کورانند (۶۶)
آنان که کافر شدند گفتند آیا وقتی که ما و پدران ما خاک گردیدیم ما بیرون شدگانیم (۶۷)
قبلا (پیمبران) بما و پدران ما چنین وعده داده بودند و اینکه نیست مگر افسانه‌های پیشینیان (۶۸)
(ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو در زمین سیر کنید و بنگرید که چگونه بود عاقبت گنه کاران (۶۹)
(ای رسول اکرم «ص») بر اینکه مشرکین محزون مباش و دل تنگ مشو از آنچه اینها مکر میکنند (۷۰).

صفحه : ۳۵۴

(توضیح آیات)

قُلِ الحَمدُ لِلّهِ وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِینَ اصطَفی پس از آنکه در آیات بالا حکایت پیمبران مثل صالح و لوط و امم پیشینیان و چگونگی عذاب و نکالی که در اثر مخالفتشان بر آنان فرود آمد و نجات و فیروزی اهل حق را بیان نموده، در اینکه آیه برسولش امر مینماید که بگو حمد و ستایش مخصوص بخدا است که در یاری رسولان خود کفّار و ظلمه را مستأصل گردانیده، و بعضی گفته‌اند که معنی اینکه آیه چنین است. بگفتیم لوط (ع) را که بگو سپاس و ستایش مر خدای راست بر هلاک، و قول اصح آنست که پیغمبر ما صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مأمور بحمد میباشد.

و سلام سلامتی است بر بنده‌گان صالح خود از پیمبران و تابعین آنها آن کسانی که از طریق بندگی و عبودیّت برگزیده گان حضرت احدیت گردیده‌اند و از لوث معاصی طاهر و پاك شده‌اند.

مصداق حقیقی چنین بندگانی در مرتبه اول پیمبران و رسولان و خلفای آنها میباشند که صاحب مقام عصمت گردیده‌اند که دل آنها از لوث معاصی سالم و سرّ ایشان از مکر خلایق خالی است، و در مرتبه ثانی تابعین آنها کسانی که یکدله و یك جهته رو بحق آورده و تابع پیمبران و خلفای آنها گردیده‌اند.

آللّهُ خَیرٌ أَمّا یُشرِکُونَ اعتراض بمشرکین نموده که آیا خدای واحد احدی که با عظمت و کبریایی خود از راه لطف و شفقت نسبت بنندگان مطیع خود اینکه طور اظهار لطف مینماید و آنها را گرامی داشته و برگزیده و بسلام که اشاره بسلامتی آنها است هم در دنیا از عذابی که بر کفار و مشرکین نازل گردیده مصون و محفوظند و هم از عذاب آخرت در مقام امن و امان قرار گرفته و از فزع قیامت ایمنند، آیا چنین خدایی بهتر است یا آنچه را که شریك او میگردانید، ای مشرکین رجوع بعقل خود

صفحه : ۳۵۵

نمائید آیا عقل و وجدانتان شهادت میدهد که بایستی خدای واحد احد را پرستش نمائید و عبادت و بنده‌گی را مخصوص بآن ذات یگانه گردانید، البته عقل و جدان هر عاقلی شهادت میدهد که یکتا پرستیدن که مبدء و آفریننده تمام موجودات است بهتر از شرك است قوله تعالی در سوره یوسف آیه ۳۹ حکایهٔ از یوسف (ع) فرموده (یا صاحِبَیِ السِّجنِ أَ أَربابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیرٌ أَمِ اللّهُ الواحِدُ القَهّارُ) حضرتش رفقای زندانی خود را ارشاد نموده که آیا ارباب متفرق را پرستش نمودن بهتر است یا پرستش نمودن یك خدای غالب قاهر.

بعضی از مفسرین اظهار نموده که در اینکه آیات هفده نعمت از نعمتهای الهی خود را تذکر داده و اینك در اینجا شماره مینمائیم:

۱- أَمَّن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ ۲- وَ أَنزَلَ لَکُم مِنَ السَّماءِ ماءً ۳- فَأَنبَتنا بِهِ حَدائِقَ ۴- ذاتَ بَهجَةٍ ما کانَ لَکُم أَن تُنبِتُوا شَجَرَها ۵- أَمَّن جَعَلَ الأَرضَ قَراراً ۶- وَ جَعَلَ خِلالَها أَنهاراً.

ارشاد بحکم عقل است که رجوع بعقل خود نمائید که آیا کی است اینکه موجودات ارضی و سمائی را برای پیدایش شما و امرار حیاتتان آفریده و از آسمان آب باران فرود می‌آورد و بوستانهای زیبا آراسته و بانواع و اقسام میوه‌جات و گلها و ریاحین در آن قرار داده و مزیّن گردانیده که هم روزی شما باشد که از آنها بخورید و بیاشامید و هم از مناظر طبیعی آن فرح روحی و نشاط طبیعی یابید و مسرور باشید، آیا چه کسی از شما چنین قدرتی دارد که از زمین درخت بیرون آرد أَ إِلهٌ مَعَ اللّهِ بَل هُم قَومٌ یَعدِلُونَ آیا چنین پندارید که با خدا خدایی هست هرگز چنین نخواهد بود شما از طریق حق و حقیقت تجاوز نموده و گمراه گردیده‌اید آیا کی است که زمین را قرارگاه شما گردانیده و میان آن نهرها جریان داده.

۷- وَ جَعَلَ لَها رَواسِيَ ۸- وَ جَعَلَ بَينَ الْبَحرَينِ حاجِزاً از نعمتهای هفده‌گانه اینکه، برای استحکام زمین کوه‌ها برافراشته و بین

صفحه : ۳۵۶

دو دریای شیرین و شور یا بین دو دریای خلیج فارس و خلیج روم مانع قرار داده که در هم ریزش نکنند.

أَ إِلهٌ مَعَ اللّهِ بَل أَكثَرُهُم لا يَعلَمُونَ هرگز چنین نخواهـد بود بلکه بیشتر مشـرکین بی‌خرد و ناداننـد اگر اینـان عاقل و دانشـمند بودند بدلیل عقلشان میدانستند که ممکن نیست با خدای واحد یکتا خدایانی از بتها و غیر آن باشد.

از شیخ انصاری رحمهٔ اللّه علیه نقل میکنند که چنین گفته (الهی تلطّفت باولیائک حتّی عرفوك و وحّدوك و ان تلطّفت باعدائک ما جهلوك).

۹- أَمَّن يُجِيبُ المُضطَرَّ إِذا دَعاهُ ۱۰- وَ يَكشِفُ السُّوءَ از جمله نعمتهای الهی اینکه، انسان وقتی که در اثر بلاء و مصیبات و امراض و بلیات گوناگون بی‌چاره گردیـد بسبب آن فطرت توحیدی که در طبیعت او مأخوذ گردیده ملتجی و پناهنده میگردد بمبدء متعال و بزبان حال و قال از او رفع اضـطرار خود می‌طلبـد آن وقت خدای ودود بحسب وعده‌ای که داده دعای مضـطرّین را اجابت نماید هر سختی و بلائی که بوی اصابت نموده رفع میگردانـد وقتی مضـطرّ از روی حقیقت دعاء کرد مقرون باجابت خواهـد گردیـد مگر در جایی که باقی ماندن او در آفات و بلیّات اصـلح بحال او باشد، اینست که بعضـی الف و لام (المضطرّ) را جنس گرفته‌اند نه استغراق که عمومیت داشـته باشـد بلکه مقیّـد بمصـلحت است نه مطلقا ۱۱- وَ يَجعَلُكُم خُلَفاءَ الأَرضِ علاوه بر اینکه دعاء مضـطرّ را اجابت میکند شـما را خلیفه‌های روی زمین میگرداند یعنی شـما را جانشـین پیشـینیان قرار میدهد که بعضـی بدل از بعضی در زمین تصرّف نمائید و همه افراد بشر از نعمتهای الهی بهره‌مند گردند.

أَ إِلهٌ مَعَ اللّهِ قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ در آیه ۶۰ سوره، عدول و تجاوز از حق را علّت شرک و کفر قرار داده و در آیه بالا (۶۱) علت را عدم دانش و علم معرّفی نموده (بَل أَكثَرُهُم لا يَعلَمُونَ)

صفحه : ۳۵۷

و در اینکه آیه عدم تذکّر را دلیل بر کفر و شـرک گرفته، و اینکه ترتیب اشاره به اینکه است که اگر کسـی طالب هدایت باشد و از طریق راستی و درستی منحرف نگردد و براهی که پیشوایان بشـر رفته‌انـد قـدم بقـدم آنان گـذارد و عمل را با علم توأم گرداند چشم دلش باز خواهـد گردیـد آن وقت متذکر میگردد و بوجدان سرّی خود وحدت و حقّانیت اله عالم را میاید و شـریک برای او قرار نمیدهد.

۱۲- أَمَّن يَهدِيكُم فِي ظُلُماتِ البَرِّ وَ البَحرِ ۱۳- وَ مَن يُرسِلُ الرِّياحَ بُشراً بَينَ يَدَي رَحمَتِهِ ذات احدیت در مقام اعتراض بمشـرکین و تنبّه آنان بهمزه اسـتفهام که در مورد انکار آرند سؤال مینماید که آیا وقتی شـما در مسافرتتان در بیابانها و دریاها در شبهای تاریک بیچاره و مضطرّ گردید و در بیابان گم شدید یا دریا طوفانی شد کشتی شما شکست آیا کیست که شما را بهدایت نجوم و ستارگان یا بتوسط علومی که بشـما عطاء نموده یا بدون وسائل بسبب آن وعده‌ای که داده مضطر را در موقع بیچارگی اجابت نماید شـما را راهنمایی می‌نمایـد و از غرق و هلاکت نجات میدهـد و کی است آنکه قبل از نزول باران بادهایی میفرسـتد که بنزول باران شـما را بشارت دهد.

أَ إِلهٌ مَعَ اللّهِ تَعالَى اللّهُ عَمّا يُشرِكُونَ آیا با خدا الهی هست که قادر بر چنین امور باشد و بظاهر و باطن و تمام امور خلقت عالم باشـد و امور خلق خود را اصـلاح گرداند، کسـی که بوجدان خود رجوع نماید از صمیم قلب اعتراف می‌نماید که اله و مبدء عالم بزرگتر از آن است که مشرکین در جهتی از جهات برای او شریک قرار دهند.

۱۴- أَمَّن یَبدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ ۱۵- وَ مَن یَرزُقُکُم مِنَ‌السَّماءِ وَ الأَرضِ آیا کیست که شـما را از نیستی بهستی آورده پس از آن شما را برمیگردانـد بحالت اول، شایـد مقصود اینکه باشد که شـما را از خاک آفریده و پس از آن باز بدن شـما بخاک عود مینماید، آیا چنین کسی قدرت ندارد که شما را در قیامت زنده نماید

صفحه : ۳۵۸

و حیات نوینی بشما افاضه گرداند.

و کیست که شما را از آسمان و زمین روزی میدهد، اشاره به اینکه موجودات آسمانی از کرات و سیارات و کهکشانها و موجودات زمینی و جوّی همه را برای بقـاء و تـأمین معاش شـما بیـک قوّه جاذبه مسـخّر گردانیـده و همه با هم متّحـد و همـدست شـده و کمر خـدمت بسـته و انجام وظیفه میدهنـد و چون نتیجه عمل آنها یکی است معلوم میشود مبدء آنها هم یکی است، زیرا اگر خدای عالم متعدّد بود نتیجه عملشان نیز متعدّد میگردید زیرا که تعدّد در مدبّر مقتضـی اختلاف عمل میگردد و ممکن نیست با تعدّد مدبر نتیجه عمل یکی گردد.

أَ إِلهٌ مَعَ‌اللّهِ قُل هاتُوا بُرهانَکُم إِن کُنتُم صادِقِینَ آیه ارشاد بحکم عقل است که عقلای عالم در اثبات امور غیر ضـروری البته دلیل و برهان میاورند و شـما مشرکین که برای خدا شریک می‌آورید بایستی خدای دیگر را بدلیل اثبات نمائید، موجودات ارضی و سمائی تماما دلیل بر وجود مبدء واجب الوجود میباشـند و وحدت عملشان شهادت میدهد که همه زیر فرمان یک حقیقتند اگر خدای دیگر بود آنهم بایستی عالمی و آثاری داشـته باشد و چون آثاری از غیر یک خدای واحد پدیدار نیست معلوم میشود برای خدا شـریک و مثل و مانندی نیست.

۱۶- قُل لا یَعلَمُ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ الغَیبَ إِلَّا اللّهُ ۱۷- وَ ما یَشعُرُونَ أَیّانَ یُبعَثُونَ خطاب برسولش نموده که بگو غیر از خدا نه از موجوداتی که در آسـمانها میباشـند و نه آنهایی که در زمیننـد علم بغیب ندارنـد یعنی آنچه غایب از حواس و مشاعر آنها است یا اموری که هنوز واقع نگردیده عالم باو نیستید و علم بغیب منحصـر بحق تعالی است، گویند استثناء در (الّا اللّه) استثناء منقطع است نه متصل زیرا که خدا نه در آسمان است و نه در زمین، یا کلام مستأنف است و نمیدانند که چه وقت مبعوث خواهند گردید.

صفحه : ۳۵۹

بَلِ ادّارَکَ عِلمُهُم فِی الآخِرَةِ بَل هُم فِی شَکٍّ مِنها بَل هُم مِنها عَمُونَ (بل) اضـراب است و مربوط بآیات بالا است، و شاید اشاره باین باشـد که اینکه مردمانی که منکر معادنـد باین آثار قـدرت و علم که در موجودات مشاهـده مینمایند متنبّه نمیگردند و بمعاد اعتراف نمیکنند تا آنکه اعمال خیری که از آنان فوت شده تدارک نمایند.

(بل) دوم نیز اضراب است یعنی با اینکه آیات قدرت که می‌بینند باز اینان در شکّند و یقین ندارند.

(بَلِ هُم مِنهـا عَمُونَ) عمون جمع عمی و مقصود کوری دل است، (بل) سوم نیز اضـراب است یعنی آنها اصـلا کورانـنـد و چشم دل ندارند که آیات الهی را بنگرند از قوله تعالی (أَمَّن خَلَقَ‌السَّماواتِ وَ الأَرضَ) تا (بَل هُم مِنها عَمُونَ) هفده آیت از آیات و نشانه‌های قـدرت و علم و حکمت الهی را تـذکّر داده که شایـد مشـرکین از جهالت و شـرک بیرون آینـد و بوحدت حق تعالی و بعالم آخرت اعتراف نماینـد وَ قـالَ‌الَّذِینَ کَفَرُوا أَ إِذا کُنّا تُراباً وَ آباؤُنـا أَ إِنّا لَمُخرَجُونَ لَقَـد وُعِـدنا هـذا نَحنُ وَ آباؤُنا مِن قَبلُ إِن هـذا إِلّا أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ حکایـهٔ از قول کفار است چنانچه در بسـیاری از آیات تـذکر داده که اینان از روی تعجّب و اسـتبعاد میگفتنـد چگونه ممکن است که ما پس از آنکه مردیم و خاک گردیـده زنـده شویم و از خاک بیرون آئیم، آیا آباء و اجداد پیشـینیان ما هم بیرون می‌آیند اینکه همان وعده‌ای است که قبلا بما و آباء ما داده شده و اینکه نیست مگر افسانه‌های پیشینیان یعنی اینکه دروغی است که پیمبران

بهم بستند.

قُل سِیرُوا فِی الأَرضِ فَانظُرُوا کَیفَ کانَ عاقِبَهُ المُجرِمِینَ ای رسول گرامی در پاسخ مقاله فاسد منکرین معاد بگو اگر شما شک در معاد و روز جزاء دارید در زمین بگردید و بنگرید و منزلها و خانه‌های منکرین را مثل دیار حجر، احقاف، مؤتفکات و امثال آنها را ببینید که در اثر انکار

صفحه : ۳۶۰

و جحود آنها چگونه ویران شده و عذاب آنها را فرا گرفته تا اینکه از حاضر پی بغائب ببرید و بدانید دار جزاء و پاداش اعمال محقّقا واقع است.

وَ لا تَحزَن عَلَیهِم وَ لا تَکُن فِی ضَیقٍ مِمّا یَمکُرُونَ در بسیاری از آیات برای تسلّی دل رسولش که برای گمراهی و کفر آنان محزون بود زیرا که آن بزرگوار بعلم لدنی خود میدانست که اینکه سیه بختان در اثر کفر و مکرشان چگونه آن گوهر گران بهاء روح انسانی را در لجن زار طبیعت غوطه‌ور گردانیده و خود را باسفل سافلین نفس پرستی پرتاب نموده‌اند امر میفرماید که تو بر آنان محزون مباش و از مکر آنها اندیشه مکن گویا میفرماید باز گشت مکر آنها عاید خودشان خواهد گردید بر تو حرجی نیست.

صفحه : ۳۶۱

[سوره النمل (۲۷): آیات ۷۱ تا ۸۲]

اشاره

وَ یَقُولُونَ مَتی هذَا الوَعدُ إِن کُنتُم صادِقِینَ (۷۱) قُل عَسی أَن یَکُونَ رَدِفَ لَکُم بَعضُ الَّذِی تَستَعجِلُونَ (۷۲) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو فَضلٍ عَلَی النّاسِ وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَشکُرُونَ (۷۳) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَیَعلَمُ ما تُکِنُّ صُدُورُهُم وَ ما یُعلِنُونَ (۷۴) وَ ما مِن غائِبَهٍ فِی السَّماءِ وَ الأَرضِ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ (۷۵)

إِنَّ هذَا القُرآنَ یَقُصُّ عَلی بَنِی إِسرائِیلَ أَکثَرَ الَّذِی هُم فِیهِ یَختَلِفُونَ (۷۶) وَ إِنَّهُ لَهُدیً وَ رَحمَهٌ لِلمُؤمِنِینَ (۷۷) إِنَّ رَبَّکَ یَقضِی بَینَهُم بِحُکمِهِ وَ هُوَ العَزِیزُ العَلِیمُ (۷۸) فَتَوَکَّل عَلَی اللّهِ إِنَّکَ عَلَی الحَقِّ المُبِینِ (۷۹) إِنَّکَ لا تُسمِعُ المَوتی وَ لا تُسمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوا مُدبِرِینَ (۸۰)

وَ ما أَنتَ بِهادِی العُمیِ عَن ضَلالَتِهِم إِن تُسمِعُ إِلّا مَن یُؤمِنُ بِآیاتِنا فَهُم مُسلِمُونَ (۸۱) وَ إِذا وَقَعَ القَولُ عَلَیهِم أَخرَجنا لَهُم دَابَّهً مِنَ الأَرضِ تُکَلِّمُهُم أَنَّ النّاسَ کانُوا بِآیاتِنا لا یُوقِنُونَ (۸۲)

صفحه : ۳۶۲

(ترجمه)

کافرین گویند وعده قیامتی که گوئید کی خواهد رسید اگر شما راستگویان میباشید (۷۱)

بایشان بگو بعضی از آن وعده‌ها که بوقوعش عجله میکنید در پی شما خواهد آمد (۷۲)

حقیقهً پروردگار تو در باره خلق و مردم صاحب فضل و رحمت است لکن بیشتر مردم شکر گذار نمیباشند (۷۳)

و البته پروردگار تو ميداند آنچه را در سينه‌های خود مخفی ميدارند و آنچه را ظاهر مينمايند (۷۴)

و هيچ امری در آسمان و زمين پنهان نيست مگر اينكه در كتاب (علم الهی يا لوح محفوظ) آشكارا نوشته شده (۷۵)

حقيقةً اينكه قرآن اكثر احكامی را كه بنی اسرائيل در آن اختلاف دارند حكايت ميكند (۷۶)

و اينكه قرآن برای مؤمنين هدايت و رحمت است (۷۷)

و پروردگار تو بدرستی بين آنها حكم خواهد نمود زيرا كه او خدای مقتدر و دانا است (۷۸)

(ای رسول اكرم صلّی اللّه عليه و آله و سلّم) تو بر خدا توكّل نما و بدرستی و حقيقت كه تو بر حقی و حقانيت تو بر همه آشكار است (۷۹)

و تو (هرگز) نتوانی مردگان را بشنوانی يا كران (باطن را) كه از همه گفتارت رو بر ميگردانند (هدايت نمايی) (۸۰)

و هرگز نتوانی راه نماينده كوران باشی (كه از گمراهيشان بجاده حقيقت رهسپار گردانی) فقط تو توانی شنوا گردانی و راه نمايی كنی كسانی را كه بآيات ما ايمان آورده‌اند و اينهايند كه تسليم امر حق تعالی گرديده‌اند (۸۱)

و وقتی بر آنان عذاب واقع گرديد دابه‌ای از زمين بيرون می‌آوريم كه با آنها تكلم كند و مردم چنين ميباشند كه بآيات ما يقين ندارند (۸۲).

صفحه : ۳۶۳

(توضيح آيات)

اشاره

وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الوَعدُ إِن كُنتُم صادِقِينَ كفار و مشركين از روی سخريه برسول اكرم صلّی اللّه عليه و آله و سلّم و مؤمنين ميگفتند اينكه دار جزاء و آخرتی كه ما را بآن تهديد مينمائيد كی خواهد بود اگر شما راست می‌گوييد موقع آن را بگوئيد تا ما بدانيم و بآن تصديق نمائيم.

قُل عَسی أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم بَعضُ الَّذِی تَستَعجِلُونَ مشركين در رسيدن وعده عذاب شتاب ميكنند، ای رسول اكرم (ص) باينان بگو بزودی بعضی از آنچه وعده شده كه يا عذاب دنيا باشد مثل جنگ بدر يا قحطی و گرانی يا سختی جان كندن و عذاب قبر كه در اثر اعمال نكوهيده و اخلاق ناپسند دچار خواهيد گرديد و امروز غافل از آنيد.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضلٍ عَلَی النّاسِ وَ لكِنَّ أَكثَرَهُم لا يَشكُرُونَ شايد آيه اشاره باين باشد كه چون فضل و كرم الهی نسبت بافراد بشر بسيار است اينكه است كه در عذاب عجله نميكند و آنان را مهلت ميدهد كه از روی اراده و اختيار بدون اجبار و اكراه كار نيك نمايند تا مستحق اجر و ثواب گردند زيرا عمل وقتی ارزش واقعی پيدا ميكند كه از روی اختيار در حال امنيت صادر گردد نه از روی اجبار و ترس، لكن انسان (ظلوم جهول) با اينكه همه لطف و كرمی كه از پروردگار خود مشاهده ميكند در مقام شكرگزاری ولیّ نعمت خود بر نميآيد بلكه بعضی نسبت بسفراء و رسولان حق تعالی ستم ميكنند و نسبت ناروا بآن بزرگواران ميدهند.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَعلَمُ ما تُكِنُّ صُدُورُهُم وَ ما يُعلِنُونَ محقّق و مسلّم است كه پروردگار تو ای محمّد (صلّی اللّه عليه و آله و سلّم) هر آينه ميداند آنچه را كه اينكه كفار و مشركين از حقد و حسد و باقی صفات ناپسند كه در سينه خود مخفی گردانيده‌اند و آنچه را كه بر خلاف عقيده خود از روی نفاق

صفحه : ۳۶۴

تظاهر مینمایند.

وَ ما مِن غائِبَةٍ فِی السَّماءِ وَ الأَرضِ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ اشاره بعموم علم حق تعالی و احاطه او است که (لا یَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرضِ) آنچه در کمون آسمانها و طبقاتشان و آنچه در زمین و موجودات آن از دریاها و کوهها و انواع و اقسام موجودات زمینی از جمادات و حیوانات و افراد بشر و موجودات ذرّه بینی آنچه بوده و هست و موجود میگردد همگی آنها در کتاب آفرینش و لوح محفوظ و دفتر قضاء و قدر و بهر چه تعبیر شود، (کِتابٍ مُبِینٍ) اشاره باحاطه علم حضوری حق تعالی است که ذرّة المثقالی از علم ازلی او خارج نیست.

إِنَّ هذَا القُرآنَ یَقُصُّ عَلی بَنِی إِسرائِیلَ أَکثَرَ الَّذِی هُم فِیهِ یَختَلِفُونَ اینکه چند آیه تا قوله تعالی وَ هُوَ العَزِیزُ العَلِیمُ راجع ببنی اسرائیل است و در اینکه آیات تذکّر میدهد که آنچه شما بنی اسرائیلیان در آن اختلاف دارید و بر خلاف یکدیگر سخن می گویید از تشبیه و تنزیه انبیاء و عیسی و مریم علیهم السلام و راجع ببهشت و جهنّم و راجع باخبار تورات و نبیّ خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اوصاف او که در تورات ذکر شده تمام آنها در قرآن منطوی است، و نیز قرآن جامع تمام قصص و حکایات موسی علیه السّلام و فرعون و باقی اموری است که شما به ندانستگی با هم بحث و جدال میکنید، و حکایات انبیاء و پیشینیان اخبار بغیب است و یکی از معجزات قرآن بشمار میرود، و هر آینه قرآن راه نمای جاده حقیقت و رهنما و رحمت است نسبت بکسانی که پیرو آن گردیده‌اند و بهدایت آن هدایت یافته و از گمراهی و ضلالت بشاهراه هدایت فائز گردیده‌اند.

فَتَوَکَّل عَلَی اللّهِ إِنَّکَ عَلَی الحَقِّ المُبِینِ برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خطاب مینماید که تو از انکار منکرین و نسبتهای ناروای آنها آزرده خاطر مشو و اتّکاء و امید تو بر خدا باشد زیرا که محقّقا تو بر حقّی و حقیقت رسالت تو ظاهر و هویدا است.

صفحه : ۳۶۵

إِنَّکَ لا تُسمِعُ المَوتی وَ لا تُسمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوا مُدبِرِینَ گویا فرموده ای نبیّ گرامی چگونه منتظری که اینکه مردم که کرانند و کوران کلام تو را بشنوند و ایمان آورند آیا میتوانی و توانایی داری که آدم کری را در حالی که پشت کرده بوی سخن بشنوانی و وی اجابت کند هرگز میسّر نخواهد بود، اینکه کفار در اثر لجاجت و کبر و تعصّب و غیر اینها از صفات و اخلاق نکوهیده، از صفات حمیده انسانی بی‌نصیب گردیده و گوش دلشان کر شده اصلا سخن حق را نمیشنوند تا اینکه قبول یا رد نمایند.

وَ ما أَنتَ بِهادِی العُمیِ عَن ضَلالَتِهِم و نیز هرگز نتوانی ارشاد نمایی و از گمراهی و واقع گردیدن در چاه خود خواهی و نفس پرستی بطریق مستقیم توحید و خدا پرستی هدایت نمایی کوران را یعنی آنهایی که چشم دلشان از دیدن حقایق و آثار ربوبی کور گردیده و نه در آثار آفاقی و آیات تکوینی نظر میکنند و نه در آیات تدوینی قرآنی تدبّر مینمایند تا آنکه حقایق برای آنها مکشوف گردد و تصدیق نمایند.

إِن تُسمِعُ إِلّا مَن یُؤمِنُ بِآیاتِنا فَهُم مُسلِمُونَ تو بر شنوایی احدی قدرت نداری مگر آنهایی را که بآیات ما که شاید مقصود آیات تکوینی آفاقی باشد که در آنها آثار صفات حق تعالی از علم و قدرت و حکمت پدیدار است و نظر مرآتی آنان را مینگرند چنین مردمانی گوش شنوا و چشم بینا دارند و بچشم حق بین خود حقایق را می‌بینند و بگوش دل کلمات خدایی را استماع مینمایند و براه حقیقت پیش میروند تا بسر حد مقصود میرسند و تسلیم امر پروردگار میگردند.

وَ إِذا وَقَعَ القَولُ عَلَیهِم أَخرَجنا لَهُم دابَّةً مِنَ الأَرضِ تُکَلِّمُهُم

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

راجع به (دابة الارض) که در اینکه آیه اشاره شده از مفسرین گفتاری نقل میکنند، شیخ طبرسی در تفسیر خود بیانی دارد اجمالی از آن را در اینجا ترجمه مینمائیم

صفحه : ۳۶۶

چنین گفته که (و اذا وقع القول) یعنی وقتی آنچه را خداونـد وعـده داده از علامـات وقوع قیـامت و ظهور شـرائط آن از بین صـفا و مروه دابّهای (جنبندهای) بیرون میآید و آن دابّه خبر میدهد که مؤمن کی است و کافر کدام است.

و بروایت حـذیفه، نبیّ صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در وصف دابه فرموده دابّهٔ الارض طول او شـصت ذراع است باو نمیرسـد طلب کننـدهای و از دست او نمیرود فرار کننـدهای مگر آنکـه بیـن دو چشـم مـؤمن علامـتی میگـذارد و بیـن دو چشـم کـافر نیز علامـتی میگـذارد، و بـا او است عصـای موسـی و خاتم سـلیمان، و بعصاء روی مؤمن را جلاء میدهـد و بینی کافر را مهر میزنـد تا آنکه گفته میشود ای مؤمن ای کافر.

و بروایتی بعصـای موسـی بین دو چشم مؤمن نشان میگـذارد نقطه سـفید پدیـد میگردد و پهن میشود تا اینکه صورت او را میگیرد و بین دو چشـمش مینویسد مؤمن، و بین دو چشم کافر مهر میزند و پهن میگردد تا آنکه تمام صورتش را میگیرد و سیاه میشود و بین دو چشمش مینویسد کافر.

و بروایت محمّد بن کعب که گفته از علی علیه السّلام از دابّهٔ سؤال شد فرمود (اما و اللّه) برای او دم نیست بلکه دارای ریش است و اینکه اشاره است به اینکه دابهٔ انسان است. و نیز از او علیه السّلام است در روایت دیگر که فرموده (منم صاحب عصاء المیسم).

و بروایت إبن عباس و غیره (تکلّمهم) در آیه مأخوذ از کلم (بکسـر کاف) و کلم بمعنی جرح است و مقصود اینکه است که پیشانی کافر را بعصاء و خاتم داغ میگذارند.

و ممکن است (تکلّمهم) از کلم و بمعنی تکثیر و زیـادتی باشـد مثل اینکه گفته میشود (فلانی مکلم یعنی مجرح) و ضـمیر متکلم در (آیاتنا) خـدا است و اگر مقصود دابّه باشـد نیز بازگشت آن بخدا است، و دابّه یکی از آیات الهی بشـمار میرود (بآیاتنا) یعنی بآیات ربنا زیرا که دابه از خواص خلق خدا است (کلام طبرسی ملخصا بپایان رسید)

صفحه : ۳۶۷

و بروایت إبن جریح در وصف دابه چنین گفته سرش بسر گاو و چشمش بچشم خوک و گوشش بگوش فیل و گردنش بگردن شتر مرغ و سینهاش بسینه شیر و رنگش برنگ پلنگ و تهی گاهش بگربه ماند. (پایان) و چون دلیل بر اینکه قول نیست اعتبار ندارد.

و از سـنیها و مخالفین در وصف دابهٔ الارض گفتار بسیاری نقل شده و رأی بعضی از مفسرین شیعه بر اینکه است که مقصود از دابهٔ الارض مهدی آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که در آخر الزمان ظاهر خواهد گردید آن وقتی که مردم همین طوری که آیه بیان مینمایـد بآیات خـدا سـست عقیـده میگردند، و اینکه روایتی که موافق و مخالف از علی علیه السّـلام نقل میکنند که فرموده باشد قسم بخدا او را دم نیست بلکه صاحب ریش است شاهد بر آن است زیرا معلوم میشود انسان است.

و نیز آن روایـاتی که دارد با او است عصای موسـی (ع) و خاتم سـلیمان (ع) و بمؤمن و کافر علامت میگـذارد، روی مؤمن سـفید و روی کـافر سیاه میگردد و از بین صـفا و مروه بیرون میآیـد و غیر اینهـا از اخبـاری که موافق و مخـالف از مفسـرین نقـل میکننـد و تصریحا و تلویحا دلالت دارد که مقصود از (دابّهٔ الارض) امام زمان علیه السّلام است تماما مؤید همین توجیه است.

در تفسیر منهج چنین گفته نزد بعضی از اصحاب ما (دابهٔ الارض) کنایه از ظهور صاحب الامر است که مهدی امت است، و اینکه در خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده

(انا دابّهٔ الارض)

اینکه معنی را تأیید مینماید، و سرّ اینکه باسم دابّهٔ خوانده شده برای اینکه است که (دابهٔ) بمعنی (ما یدب علی الارض) یعنی وقتی حکم خدا بر ظهورش جاری گردید فی الفور از مکمن غیب در بیرون آمدن مسارعت مینماید و در اندک وقتی روی زمین را احاطه میکند.

و بروایت حذیفه که گفته از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدم خروج دابّه از کجا است فرمود از مسجدی که از آن نزد خدا با حرمت‌تر نباشد یعنی مسجد الحرام و عیسی (ع) از آسمان فرود آید و در نماز بوی اقتداء کند و چون طواف کند

صفحه : ۳۶۸

همه با او طواف کننـد و در زیر قدم آنان زمین بجنبد که ناگاه کوه صفا شکافته شود و دابّه بیرون آید و مردم را بنام ایمان و کفر بخواند.

(پایان) لکن بهتر اینکه است که گفته شود چون اینکه آیه از متشابهات قرآن بشمار میرود اینکه است که سکوت در آن و محوّل کردن علم آن را بخدا و راسخین فی العلم اولی مینماید، اگر از متشابهات نبود البته بایستی در خود آیات و نیز در احادیث بهتر و واضح‌تر از اینکه رسیده بیان شده باشد، و اخباری که در بیان اوصاف دابّه رسیده چندان معتبر نیست و مفسرین نیز با اختلاف نقل نموده‌اند.

(و اللّه العالم بحقایق الامور)

صفحه : ۳۶۹

[سوره النمل (۲۷): آیات ۸۳ تا ۹۳]

اشاره

وَ یَومَ نَحشُرُ مِن کُلِّ أُمَّةٍ فَوجاً مِمَّن یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُم یُوزَعُونَ (۸۳) حَتّی إِذا جاؤُ قالَ أَ کَذَّبتُم بِآیاتِی وَ لَم تُحِیطُوا بِها عِلماً أَمّا ذا کُنتُم تَعمَلُونَ (۸۴) وَ وَقَعَ القَولُ عَلَیهِم بِما ظَلَمُوا فَهُم لا یَنطِقُونَ (۸۵) أَ لَم یَرَوا أَنّا جَعَلنَا اللَّیلَ لِیَسکُنُوا فِیهِ وَ النَّهارَ مُبصِراً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَومٍ یُؤمِنُونَ (۸۶) وَ یَومَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِی السَّماواتِ وَ مَن فِی الأَرضِ إِلّا مَن شاءَ اللّهُ وَ کُلٌّ أَتَوهُ داخِرِینَ (۸۷)

وَ تَرَی الجِبالَ تَحسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ صُنعَ اللّهِ الَّذِی أَتقَنَ کُلَّ شَیءٍ إِنَّهُ خَبِیرٌ بِما تَفعَلُونَ (۸۸) مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ خَیرٌ مِنها وَ هُم مِن فَزَعٍ یَومَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹) وَ مَن جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَکُبَّت وُجُوهُهُم فِی النّارِ هَل تُجزَونَ إِلّا ما کُنتُم تَعمَلُونَ (۹۰) إِنَّما أُمِرتُ أَن أَعبُدَ رَبَّ هذِهِ البَلدَةِ الَّذِی حَرَّمَها وَ لَهُ کُلُّ شَیءٍ وَ أُمِرتُ أَن أَکُونَ مِنَ المُسلِمِینَ (۹۱) وَ أَن أَتلُوَا القُرآنَ فَمَنِ اهتَدی فَإِنَّما یَهتَدِی لِنَفسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَقُل إِنَّما أَنَا مِنَ المُنذِرِینَ (۹۲)

وَ قُلِ الحَمدُ لِلّهِ سَیُرِیکُم آیاتِهِ فَتَعرِفُونَها وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۹۳)

صفحه : ۳۷۰

(ترجمه)

و روزی که از هر امتی جماعتی را که بآیات ما تکذیب نمودند محشور میگردانیم و آنها بازداشت خواهند شد (۸۳)
و روزی که همه بمحضر آمدند (خدای تعالی) بآنان گوید آیات ما را که بآن احاطه و علم نداشتید با آن چگونه عمل کردید (۸۴)
و فرمان عذاب بر آنان فرود آید برای آنکه ستم نمودند و هیچ سخن نتوانند گفت (۸۵)
آیا (اینکه کفار) ندیدند که ما برای اینها شب را مقرر گردانیدیم که آرامش پیدا نمایند و روز را روشن گردانیدیم حقیقهٔ در اینکه شب و روز آیات و نشانههایی است برای جماعتی که ایمان آوردهاند (۸۶)
و یاد کن روزی که نفخه دمیده میشود در صور تمام آنهایی که در آسمانها و آنهایی که در زمینند بفزع (و اضطراب) در آیند جز آن کسی که خدا خواسته و همه ذلیل و منقاد (در محشر) در آیند (۸۷)
ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تو کوهها را مینگری و گمان میکنی اینان ساکن و جامدند در حالی که مثل ابر حرکت میکنند اینکه صنعت خدایی است که هر چیزی را محکم و متقن قرار داده و او بآنچه میکنید خبیر و دانا است (۸۸)
کسی که عمل نیک کند در قیامت پاداش بهتر از آن یابد و از فزع و هول آن روز در امانست (۸۹)
و کسانی که بد عمل و زشت کارند برو در آتش جهنم افتند آیا جزا داده میشوند مگر بآنچه عمل نمودهاند (۹۰)
ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو من مأمور گردیدهام که پروردگار اینکه بلد مکه (معظمه) را که بیت الحرامش نامیده عبادت کنم و هر چیزی برای خدا است و مأمور گردیدهام که از تسلیم شدگان اوامر او باشم (۹۱)
و مأمورم که قرآن را برای شما قرائت نمایم کسی که هدایت یافت نفعش عاید خودش میگردد و کسی که گمراه گردید زیان برده و بگو من از پیمبرانی میباشم که برای هدایت و تهدید نمودن آمدهام (۹۲)
و بگو حمد و ستایش مخصوص بخدا است که بزودی آثار قدرتش را ارائه خواهد داد تا آنکه او را بشناسید و پروردگار تو از آنچه مشرکین میکنند غافل نخواهد بود (۹۳).

صفحه : ۳۷۱

(توضیح آیات)

اشاره

وَ یَومَ نَحشُرُ مِن کُلِّ أُمَّةٍ فَوجاً مِمَّن یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُم یُوزَعُونَ (من) تبعیضی شاید مقصود چنین باشد که روز قیامت از هر امتی گروهی از آنهایی که آیات الهی را تکذیب نمودند حاضر میگردانیم، و شاید مقصود رؤساء کفار باشند که همان طوری که آنان در دنیا پیش رو و رئیس بودند در قیامت نیز جلوتر از تابعین وارد محشر میگردند و آنها را نگاه میدارند تا متبوعین و اصل گردند و همه را یک دفعه در جهنم اندازند و وقتی همه با هم در دادگاه الهی جمع شدند خطاب عتاب آمیز میرسد:
قالَ أَ کَذَّبتُم بِآیاتِی وَ لَم تُحِیطُوا بِها عِلماً أَمّا ذا کُنتُم تَعمَلُونَ شمایی که بآیات ما جاهل و نادان بودید و علم ببطلان آن نداشتید و از روی کبر و عناد اصلا در آیات ما تأمّل ننمودید تا صدق و کذب آن را بفهمید چگونه آن را دروغ پنداشتید، اشاره به اینکه همینطوری که تصدیق نمودن منوط بعلم است تکذیب نمودن نیز بایستی منوط بعلم باشد، شما کفار ملحدین بدون تحقیق و فهمیدگی آیات خدا را انکار نمودید علم شما چنین بود که بین جهل و انکار جمع نمودید اینست که بازاء دو خلافی که نمودهاید

یکی اعراض از آیات و بی اعتنایی و نظر ننمودن بآن که صدق و کذب آن را بیابید و دیگر از روی نفهمیده‌گی نسبت دروغ بسفراء الهی دادید اینکه است که مستحق مجازات سخت می‌باشید.

و شاید مقصود از (یوم) در آیه بالا ایّام دنیا باشد یعنی روزی که ما جماعتی را در همین دنیا جمع میکنیم چنانچه بعضی از علمای امامیه اینکه آیه را دلیل بر رجعت ائمه علیهم السلام گرفته‌اند که در احادیث بسیار از ائمه طاهرین (ع) رسیده باین بیان که مقصود از (یوم نحشر) در آیه روزی باشد که ما از هر گروهی جماعتی را زنده کنیم و نمیشود که مقصود روز قیامت باشد زیرا که در صفحه : ۳۷۲

آن روز فرموده (یَومَ نَحشُرُهُم جَمِیعاً) همه مردگان را زنده میکنیم نه جماعتی را، از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت شده در زمان رجعت دو گروه زنده گردند مؤمن محض و کافر محض.

و شاید مقصود از (نحشر) عالم برزخ باشد وقتی که عالم دنیا هنوز مندک نگردیده جماعتی از کفار که مرده‌اند در عالم برزخ نگاه داشته میشود تا قیامت که همه با هم جمع شوند و پس از سؤال همگی آنها را در جهنم ریزند زیرا چنانچه از آیات و احادیث ثابت شده وقتی قیامت بر پا گردید همه افراد بشر یک دفعه از قبرهایشان بمیعاد پروردگار میشتابند (و اللّه العالم باسرار کلامه) وَ وَقَعَ القَولُ عَلَیهِم بِما ظَلَمُوا فَهُم لا یَنطِقُونَ مسلّم در آن موقع که کفار و مشرکین مورد غضب الهی واقع میگردند و خود را مقصر و در مورد سخط و عذاب می‌بینند دیگر یارای سخن گفتن برای آنان باقی نمی‌ماند چه بگویند و چه عذری بیاورند برای آنها حجت تمام شده چاره‌ای نیست مگر اینکه تسلیم عذاب گردند.

وَ یَومَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِی السَّماواتِ وَ مَن فِی الأَرضِ (من) موصوله عمومیت دارد، آیه خبر میدهد که روزی که در صور نفخه دمیده میشود تمام موجودات آنهایی که در آسمانها میباشند از ملائکه و آنان که در زمینند از افراد جن و انس حتّی حیوانات از صدای مهیب صور تماما بفزع و ترس و اضطراب میافتند.

بروایت ابو هریره که گفته من گفتم یا رسول اللّه صور چیست فرمود صور شاخی بزرگ است و دور آن مقابل چند آسمان و زمین است و اسرافیل سه مرتبه در آن میدمد. اول نفخه (فزع) که در آن وقت خلق آسمانها و زمین بترس و فزع افتند و کوهها بجنبش در آید و مثل گرد در هوا پراکنده گردد، قوله تعالی (یَومَ تَرَونَها تَذهَلُ کُلُّ مُرضِعَةٍ عَمّا أَرضَعَت وَ تَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَملٍ حَملَها) یعنی مادران شیر ده بچه‌های خود را از هول رها کنند و زنهای آبستن بچه بیندازند صفحه : ۳۷۳

دوم (نفخه صعقه) که خلق بیهوش میگردند و همه میمیرند.

سوم (نفخه احیاء) که پس از صور سوم مرده‌ها زنده میگردند و بمیعاد پروردگار می‌شتابند، روایت مفصّل است مختصر نمودیم.

إِلّا مَن شاءَ اللّهُ تمام خلق آسمانها و زمین بفزع و ترس می‌افتند مگر کسی را که خدا بخواهد، و شاید مقصود از آنها متقیان باشند که در باره آنها فرموده إِنَّ المُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ و شاید شهداء باشند یا ملائکه مقربین مثل جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل یا هر کسی که در محل امن و امان قرار گرفته.

وَ کُلٌّ أَتَوهُ داخِرِینَ (کلّ) اگر چه مفید عموم است که همه در صحرای محشر حاضر میگردند در حالی که خوار شدگان باشند لکن ظاهرا در اینجا مقصود کفار و مشرکین و فسّاق خواهند بود نه مؤمنین با تقوی زیرا اهل تقوی (فِی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ) قرار گرفته‌اند چنین اشخاص خوار شدگان نخواهند بود بلکه معزّز و محترمند.

وَ تَرَی الجِبالَ تَحسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که تو کوهها را می‌بینی و گمان میکنی آنها ساکن و بی‌حرکتند در صورتی که آنها حرکت میکنند مثل حرکت ابر.

و مفسرین نظر بسیاق آیات پیش آیه را حمل بقیامت کرده‌اند که در قیامت کوهها بحرکت میآیند تا اینکه با زمین صاف گردند و جسم سنگین وقتی بیک طرف حرکت کند محسوس نمیگردد.

لکن بنا بر کشفیات جدید که زمین علی الدوام بدور خورشید میچرخد معنی آیه خوب واضح میگردد زیرا آیه مقیّد بقیامت نشده و بهمین حرکت زمین کوهها چون از اجزاء زمین است با زمین حرکت میکنند و چون زمین جسم سنگینی است و بیک سمت حرکت میکند حرکت آن محسوس نمیگردد. صفحه : ۳۷۴

و باضافه در قیامت دیگر کوهی باقی نمانده که بصور اسرافیل قبل از قیام ساعت حرکت کند موقعی که زمین بحرکت آید چنانچه قوله تعالی در سوره واقعه إِذا رُجَّتِ الأَرضُ رَجًّا وَ بُسَّتِ الجِبالُ بَسًّا در آن وقت کوهها قبلا پراکند گردیده‌اند و اثری از آنها باقی نمانده و اینکه یکی از معجزات قرآن بشمار میرود زیرا در وقت نزول قرآن اهل هیئت متّفق بودند در اینکه خورشید در هر شبانه روزی یک دور، دور زمین میچرخد و اینکه آیه خبر میدهد که کوهها که از اجزاء زمینند حرکت میکند صُنعَ اللّهِ الَّذِی أَتقَنَ کُلَّ شَیءٍ إِنَّهُ خَبِیرٌ بِما تَفعَلُونَ اینکه آیه تأیید میکند کشفیات جدید را زیرا اتقان بمعنی استحکام و محکم کاری است نه تخریب و اعدام کردن، و بنا بر اینکه حمل بقیامت شود با اتقان و محکم کاری درست نمیآید، زیرا بنا بر توجیه مفسرین در قیامت کوهها پراکنده و خراب میشوند تا اینکه با زمین یکی گردد و زمین محشر صاف گردد.

مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ خَیرٌ مِنها وَ هُم مِن فَزَعٍ یَومَئِذٍ آمِنُونَ هر کس کار نیک کند پاداش او را بهتر از عملش میدهند.

در اینکه آیه نیکوکاران را از مشمولین عذاب که در آیات بالا تهدید بعذاب نموده استثناء مینماید، و اشاره به اینکه آنهایی که بصور اسرافیل بفزع می‌افتند غیر از کسانی خواهند بود که با حسنه وارد محشر گردند که آنان در مقام امن و امان قرار گرفته‌اند و آنها اولیاء میباشند که در باره آنان فرموده لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ.

(سخنان مفسرین که مقصود از حسنه چیست)

بقولی مقصود از حسنه کلمه (لا اله الّا اللّه) است. (حسن بصرن) بقولی دیگر مراد اخلاص است. (قتاده) از علی بن الحسین زین العابدین (ع) روایت میکند که فرموده مردی بجنگ رفته بود و عادت او چنین بود هر جا تنها میشد میگفت

(لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له)

چون بزمین روم رسید بعادتی که داشت همین کلمه را گفت

صفحه : ۳۷۵

سواری از مرغزاری بیرون آمد و گفت چه گفتی گفت همان که شنیدی گفت و اللّه همین است معنی (مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ خَیرٌ مِنها، تا آخر).

ابو داود السبیعی از ابو عبد اللّه الجدلی چنین روایت میکند که امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت یا ابا عبد اللّه تو را بحسنه‌ای خبر دهم که هر کس بجا آورد ببهشت رود و بهتر از آن حسنه بوی بدهند، و بسیّئه‌ای که هر کس آن کند بجهنم رود و هیچ عملی از وی قبول نشود گفت یا امیر المؤمنین (ع) آن چیست فرمود حسنه دوستی ما است که ما اهل بیت میباشیم، و سیّئه دشمنی ما اهل بیت است قوله تعالی (فَلَهُ خَیرٌ مِنها) او را بهتر از آن باشد یعنی بهتر از آن حسنه، و آن ثواب و نعمت ابدی است.

و بقول دیگر مقصود رضای خدا است که بهتر از هر چیزی است.

(ابو الفتوح رازی).

و گفتار دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن چون کلمه (بالحسنة) با الف و لام جنس است و اطلاق دارد میتوان گفت که شامل تمام اعمال نیک میگردد و شاید مقصود چنین باشد که هر کس در دنیا کارهای وی نیکو باشد بازاء هر عمل خیری که کرده

پاداش بهتر باو میدهند، چنانچه در جای دیگر فرموده (مَن جاءَ بِالحَسَنَهِٔ فَلَه عَشرُ أَمثالِها) و در اینجا بطور اطلاق (خیر منها) فرموده، بهتر بودن ممکن است باضعاف مضاعف باشد، البته خوبی عمل و پاداش آن بسته بایمان و خلوص و تقوای عامل آنست، عملی که با ایمان کامل و تقوی و خلوص صادر گردد هیچ طرف مقایسه با عملی نخواهد بود که بدون تقوی و خلوص صادر گردیده و ممکن است که الف و لام (الحسنهٔ) و هکذا در (السیّئهٔ) الف و لام عهد ذهنی باشد که مراد حسنه و سیّئه مخصوصی باشد و برای مصلحتی بیان مراد آن نشده باشد چنان که از بعض احادیث معلوم میشود، و العلم عند اللّه.

وَ مَن جاءَ بِالسَّیِّئَهِٔ فَکُبَّت وُجُوهُهُم فِی النّارِ مقابل حسنه سیّئه است، همین طوری که برای نیکوکاران پاداش بهتر از

صفحه : ۳۷۶

عملشان مهیّا گردیده برای بدکاران نیز آتش جهنم مهیّا و آماده است که آنان را برو در جهنم می‌افکنند.

هَل تُجزَونَ إِلّا ما کُنتُم تَعمَلُونَ اینکه آیه نیز دلیل بر اینکه است که انسان در اعمال مختار است و اجباری در کار نیست چنانچه اشاعره انسان را در عمل مضطرّ میدانند، زیرا که جزاء مترتب بر عمل اختیاری خواهد بود نه بر عمل اضطراری.

وَ قُلِ الحَمدُ لِلّهِ سَیُرِیکُم آیاتِهِ فَتَعرِفُونَها وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ اینکه آیه نظیر آنجا است که فرموده (سَأُرِیکُم آیاتِی فَلا تَستَعجِلُونِ) ای رسول گرامی (ص) باین مشرکین بگو حمد و ستایش مخصوص خدا است و در نشانه‌های قدرت خدای تعالی و پاداش اعمالتان عجله نکنید بزودی نتیجه اعمال رکیک خود را خواهید دید.

شاید مقصود از آیاتی که بزودی کافرین می‌بینند بلیات دنیا از جنگ بدر یا قحطی و مصیبات دیگر باشد یا تلخی جان کندن و عذاب قبر و عالم برزخ از اموری که پیش از وقوع قیامت کفار و مشرکین مبتلا خواهند گردید، و باید همه بدانند که پروردگار تو از آنچه عمل میکنند غافل نخواهد بود و هر کسی را بمجازات و پاداش عملش خواهد رسانید (النّاس مجزیون باعمالهم ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا).

صفحه : ۳۷۷

سورهٔ القصص

اشاره

مکیهٔ و هی ثمان و ثمانون آیهٔ

[سوره القصص (۲۸): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

طسم (۱) تِلکَ آیاتُ الکِتابِ المُبِینِ (۲) نَتلُوا عَلَیکَ مِن نَبَإِ مُوسی وَ فِرعَونَ بِالحَقِّ لِقَومٍ یُؤمِنُونَ (۳) إِنَّ فِرعَونَ عَلا فِی الأَرضِ وَ جَعَلَ أَهلَها شِیَعاً یَستَضعِفُ طائِفَهًٔ مِنهُم یُذَبِّحُ أَبناءَهُم وَ یَستَحیِی نِساءَهُم إِنَّهُ کانَ مِنَ المُفسِدِینَ (۴)

وَ نُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ استُضعِفُوا فِی الأَرضِ وَ نَجعَلَهُم أَئِمَّهًٔ وَ نَجعَلَهُمُ الوارِثِینَ (۵) وَ نُمَکِّنَ لَهُم فِی الأَرضِ وَ نُرِیَ فِرعَونَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنهُم ما کانُوا یَحذَرُونَ (۶) وَ أَوحَینا إِلی أُمِّ مُوسی أَن أَرضِعِیهِ فَإِذا خِفتِ عَلَیهِ فَأَلقِیهِ فِی الیَمِّ وَ لا تَخافِی وَ لا تَحزَنِی إِنّا

رَادُّوهُ إِلَيكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرسَلِينَ (۷) فَالتَقَطَهُ آلُ فِرعَونَ لِيَكُونَ لَهُم عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرعَونَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ (۸) وَ قالَتِ امرَأَتُ فِرعَونَ قُرَّتُ عَينٍ لِي وَ لَكَ لا تَقتُلُوهُ عَسى أَن يَنفَعَنا أَو نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُم لا يَشعُرُونَ (۹)
وَ أَصبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسى فارِغاً إِن كادَت لَتُبدِي بِهِ لَو لا أَن رَبَطنا عَلى قَلبِها لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤمِنِينَ (۱۰) وَ قالَت لِأُختِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَت بِهِ عَن جُنُبٍ وَ هُم لا يَشعُرُونَ (۱۱) وَ حَرَّمنا عَلَيهِ الْمَراضِعَ مِن قَبلُ فَقالَت هَل أَدُلُّكُم عَلى أَهلِ بَيتٍ يَكفُلُونَهُ لَكُم وَ هُم لَهُ ناصِحُونَ (۱۲) فَرَدَدناهُ إِلى أُمِّهِ كَي تَقَرَّ عَينُها وَ لا تَحزَنَ وَ لِتَعلَمَ أَنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لكِنَّ أَكثَرَهُم لا يَعلَمُونَ (۱۳) وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ استَوى آتَيناهُ حُكماً وَ عِلماً وَ كَذلِكَ نَجزِي الْمُحسِنِينَ (۱۴)

صفحه : ۳۷۸

سوره قصص در مکه نازل گردیده مگر دو آیه از إبن عباس است که گفته قوله تعالی (إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيكَ الْقُرآنَ لَرادُّكَ إِلى مَعادٍ) در جحفه نازل شده با آیه (الَّذِينَ آتَيناهُمُ الكِتابَ «تا» لا نَبتَغِي الجاهِلِينَ) و اینکه سوره هشتاد هشت آیه و هزار و چهارصد و چهل و یک کلمه و پنج هزار و هشتصد حرف است.
ابیّ بن کعب از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که فرمود هر کس سوره (القصص) را بخواند داده میشود باو اجر ده (حسنه) بعدد هر کس که تصدیق موسی علیه السّلام نموده و بعدد هر کس که تکذیب او را نموده و باقی نماند هیچ فرشته‌ای در آسمان و زمین مگر اینکه شهادت میدهند برای او در قیامت که راستگو بوده

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
اینکه آیات، آیات کتاب هویدا است (۲)
که بحق و درستی بر تو میخوانیم بعضی از خبر موسی و فرعون را برای گروهی که ایمان آورده‌اند (۳)
حقیقهٔ فرعون در زمین علوّ نمود و قرار داد اهل زمین را (یعنی زمین مصر را) فرقه فرقه که ضعیف گرداند گروهی از آنها را و پسرهای آنها را سر میبرید و زنان آنان را زنده

صفحه : ۳۷۹

میگذاشت زیرا که او از فساد کنندگان بود (۴)
و ما خواهیم که منت گذاریم بر آنهایی را که در زمین ضعیف گردانیدند و آنها را پیشوایان قرار دهیم و قرار دهیم آنان را از ارث برندگان اموال فرعون (۵)
و آنها را در زمین مصر متمکن (و فرمان روا) سازیم و بفرعون و هامان و لشگریانشان بنمایانیم آنچه را که از آن میترسیدند (۶)
و بمادر موسی وحی نمودیم که موسی را شیر بده و چون بر او ترسیدی او را در دریا بینداز و بر او نترس و محزون مباش ما او را بسوی تو بر میگردانیم و قرار دهنده‌ایم او را از پیمبران (۷)
آل فرعون موسی را از روی دریا گرفتند و نتیجه‌اش اینکه شد که برای آنان دشمن و اندوه گردید حقیقهٔ فرعون و هامان و لشگریانشان خطا کار بودند (۸)
زن فرعون (بفرعون) گفت اینکه (پسر) برای من و برای تو روشنی چشم است نکشید او را شاید او بما نفع بدهد یا آنکه او را بجای اولاد بگیریم در حالی که آنها (از حال موسی) بی‌خبر بودند که هلاکت آنها بدست موسی (ع) خواهد شد (۹)

صبحگاه دل مادر موسى خالى از صبر گرديد (و بحدّى) بى‌طاقت گرديد كه اگر نبود كه ما دلش را نگاه داشتيم تا اينكه از مؤمنين باشد سرّ خود را آشكار مينمود (۱۰)

و مادر موسى بخواهر موسى گفت برو بجستجوى برادرت و سرّ خود را بخواهر موسى گفت او رفت و موسى را از دور ديد و شناخت در حالى كه فرعونيان نفهميدند (۱۱)

و ما شير هر دايه‌اى را از پيش بر موسى حرام كرديم پس خواهر موسى گفت آيا ميخواهيد شما را راهنمايى كنم بخانواده‌اى كه براى شما كفالت اينكه طفل را بنمايد و آنها باو مهربان باشند (۱۲)

و ما موسى را بسوى مادرش برگردانيديم تا اينكه چشم او روشن گردد و غمگين نباشد و تا اينكه بداند كه وعده خدا حق است و لكن بيشترين مردم نميدانند (۱۳)

و چون موسى بحدّ رشد رسيد و قواى او معتدل گرديد باو حكمت و علم عطاء نموديم و همين طور ما نيكوكاران را پاداش خواهيم داد (۱۴)

صفحه : ۳۸۰

(توضيح آيات)

چون در آخر سوره پيش پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مردم را بتلاوت قرآن امر فرموده و نيز بپيغمبر (ص) فرمود كه (قُلِ الحَمدُ لِلّهِ سَيُرِيكُم آياتِهِ فَتَعرِفُونَها) در اينكه سوره بيان ميكند كه (طسم) از جمله آيات قرآن است و بر شما قصّه موسى و فرعون را ميخوانيم.

سخنان مفسرين در توجيه (طسم) ۱- حق تعالى حروف مقطعه را سبب محافظت قرآن گردانيد كه از كم و زياد گرديدن محفوظ ماند چنانچه فرموده (نَحنُ نَزَّلنَا الذِّكرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ) كه حفظ قرآن باين حروف است كه كسى بر اسرار آن اطلاع ندارد.

۲- طاء اشاره بطهارت نفوس عبادت كنندگان است از عبادت غير و طهارت قلوب عارفان است از تعظيم غير آفريدگار، و طهارت ارواح محبّان است از محبت ما سوى، و طهارت اسرار موحدان است از شهود غير خدا.

و سين رمزى است از سرّ الهى با عاصيان بنجات و با مطيعان بدرجات و با محبّان بدوام مناجات.

و ميم اشاره است بمنت خالق بر كافه خلائق بكفايت مهمات بقدر حاجات و مرامات.

۳- اينكه حروف ثلاث قسم است بطور سينا و اسكندريه و مكه و غير اينها از توجيهاتى كه مفسرين راجع بحروف (طسم) كرده‌اند، لكن چنانچه در جاهاى ديگر گفته شد حروف مقطعات در اوائل سور از متشابهات قرآن بشمار ميرود و علمش و اسرارش نزد خدا است اينكه است كه سكوت در آن اولى است.

تِلكَ آياتُ الكِتابِ المُبِينِ (تلك) مبتداء و خبرش جمله (آياتُ الكِتابِ المُبِينِ) است و بنا بر اينكه (طسم) قسم باشد اينكه جمله جواب قسم است، و اشاره به اينكه است كه اينكه سوره يا

صفحه : ۳۸۱

اينكه آيات كتاب روشن است.

نَتلُوا عَلَيكَ مِن نَبَإِ مُوسى وَ فِرعَونَ بِالحَقِّ لِقَومٍ يُؤمِنُونَ خداوند قسم ياد ميكند كه اينكه آياتى كه راجع بحكايت موسى و فرعون براى تو ميخوانيم آيات واضح و روشن يا واضح كننده راه نيكو و از روى حقيقت و درستى و صدق صادر گرديده و براى جماعتى

سودمند است که تصدیق نموده و ایمان آورند و هیچ کجی و اشتباهی در آن پدید نخواهد گردید، و (من) تبعیضی است یعنی بعضی از حکایات آن را بیان میکنیم نه تمام آن را، و (نبأ) را در خبری آرند که عظیم الشأن باشد، اشاره به اینکه حکایت موسی و فرعون داستان بزرگی است که در زمین واقع گردیده.

إِنَّ فِرعَونَ عَلا فِي الأَرضِ وَ جَعَلَ أَهلَها شِيَعاً جمله اول آیه استیناف است و مقصود از ارض زمین مصر است فرعون در زمین مصر علوّ نمود و تجبر و سرکشی کرد و اهل مصر را از قبطیان و سبطیان گروه گروه گردانید و همه را متفرق و تابع خود ساخت و بعضی را فرمان داد و بعضی را فرمان بردار گردانید تا آنکه همه مستخدم و زیر فرمان وی در آیند و هر گروهی را بکاری وادار گردانید و بین آنان نفاق انداخت که در مخالفت وی اتفاق نکنند، و نیز بنی اسرائیل را ذلیل و منقاد خود و قبطیان گردانید.

یَستَضعِفُ طائِفَةً مِنهُم یُذَبِّحُ أَبناءَهُم وَ یَستَحیِي نِساءَهُم بروایت إبن عباس چون بنی اسرائیل بسیار شدند و در میان آنها فسق و فجور بسیار گردید و علماء و زهاد آنان را نهی ننمودند اینکه بود که خداوند قبطیان را بر آنها مسلط گردانید که آنها را ببندگی میگرفتند و بر اعمال شاقّه وادار مینمودند.

و چون کهنه بفرعون خبر داده بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد خواهد گردید که مملکت تو را تباه میگرداند اینکه بود که چنانچه گفته‌اند نود هزار پسر از بنی اسرائیل را سر برید پسران را میکشت و دختران را میگذاشت که

صفحه : ۳۸۲

خدمت گذار خانواده‌های وی باشند.

إِنَّهُ کانَ مِنَ المُفسِدِینَ فرعون از جمله کسانی بود که در زمین بسیار فساد نمود، از «سدی» نقل میکنند که فرعون در خواب دید که از طرف بیت المقدس آتشی زبانه کشید و تمام خانه‌های قبطیان را سوزانید و ببنی اسرائیل سرایت ننمود، معبّرین گفتند در اینکه شهر مردی ظاهر خواهد شد که هلاکت ملك تو و قبطیان بر دست او انجام خواهد گرفت اینکه بود که امر نمود هر پسری که متولّد گردید بکشند.

وَ نُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ استُضعِفُوا فِي الأَرضِ وَ نَجعَلَهُم أَئِمَّةً وَ نَجعَلَهُمُ الوارِثِینَ اینکه آیه (بواو) عاطفه، عطف بر آیات بالا است زیرا که آیات تفسیر می‌نماید نبأ فرعون و موسی را، (و نرید) حکایت حال گذشته است و میشود حال باشد از (یستضعف) یعنی فرعون بنی اسرائیل را ضعیف گردانید و ما اراده نمودیم بر آنان منّت گذاریم قرار دادیم آنها را در امر دین و دنیا پیشوا و پیش‌رو که در امر خیر از آنها پیروی نمایند.

و از سیّد العابدین علیه السّلام چنین روایت شده که فرمود بحق آن کسی که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بحق قرار داد بشیرا و نذیرا اینکه نیکان از ما اهل بیت و تابعین آنها بمنزله موسی و شیعیان او میباشند، و اینکه دشمن ما و دشمن شیعیان ما بمنزله فرعون و تابعین او خواهند بود. (طبرسی) خلاصه آیه در مقام اینکه است که تذکر دهد که چون فرعون در مصر فساد نمود و ظلم و تعدّی را بمنتهی رسانید نتیجه عملش بر گشت بخودش گردید و آنهایی را که ضعیف و تحت شکنجه خود گردانید خداوند بر آنان منت گذارد و قوت و شوکت بآنها عطاء نمود که بر فرعون و فرعونیان غالب و پیشوا گردیدند و مملکت مصر را بارث بردند.

صفحه : ۳۸۳

وَ نُمَکِّنَ لَهُم فِي الأَرضِ وَ نُرِیَ فِرعَونَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنهُم ما کانُوا یَحذَرُونَ و بنی اسرائیل را که تحت فشار فرعون و فرعونیان زبون و ضعیف گردیده بودند آنان را در زمین مصر متمکّن و مقتدر و مسلط گردانیدیم.

ابو الفتوح رازی در تفسیرش چنین گفته اصحاب ما روایت کرده‌اند که آیه در شأن مهدی (ع) آمده که خدا او و اصحاب او را پس

از آنکه ضعیف بودند بر آنها منت نهند و آنان را امام گرداند بر تمام روی زمین و مقصود از زمین تمام زمین دنیا است و آنها را در زمین امام و پیشوا گردانـد، و گفته اینکه قول اولی‌تر است زیرا که از چند جهت مطابق ظاهر است: یکی الف و لام (ارض) را حمل بر جنس و عموم کردن اولیتر است و دیگر لفظ امـام در بـاره او حقیقت و در حق بنی اسـرائیل مجاز است، دیگر وارث بـاو لایق‌تر است زیرا که او آخر تمـام ائمه و وارث گذشـتگان است و دولت او بـدامن قیـامت متصل گردد و مثل اینکه آیه است قوله تعالی (وَ لَقَد کَتَبنـا فِی الزَّبُورِ مِن بَعـدِ الـذِّکرِ الی آخر) (پایان) و بعضـی (نری) را (یری) قرائت نمودهانـد و بنا بر اینکه (نری) بصـیغه مجهول قرائت شود چنـانچه بسـیاری از قرّاء اینکه طور قرائت نمودهانـد فرعون مفعول میشود یعنی و نمایانـدیم بفرعون و تـابعین او، و بنـا بر اینکه (یری) بیاء قرائت شود، فرعون مرفوع و فاعل (یری) میشود یعنی فرعون و تابعین او می‌بینند.

خلاـصه آیه اشاره بـاین است که چون فرعون و فرعونیان از ترس اینکه مبادا آنچه کهنه گفته‌انـد که پسری از بنی اسـرائیلیان بـدنیا میآیـد و مملکت را از دست وی میگیرد پیش گیری کرد و چنـد هزار از بچه‌هـای بی گنـاه را سـر بریـد، دیگر نمیـدانست که دست دیگری است روی دستها وقتی او و تابعین او غرق گردیدنـد آن وقت بآنان نمایان شـد آنچه را که از آن حـذر می‌نمودنـد یا آنکه آنان دیدند آنچه را که از آن میترسیدند.

صفحه : ۳۸۴

آری اینکه منظره وقتی بود که آنان علامت هلاکت و اعدام خود را مشاهده نمودند و دیدند بنی اسرائیلیان تفرّج‌کنان بر ساحل دریا قدم میزنند و دانستند که ظلم و تعدّی آنها بود که آنان را مقهور گردانید.

وَ أَوحَینا إِلی أُمِّ مُوسی أَن أَرضِعِیهِ فَإِذا خِفتِ عَلَیهِ فَأَلقِیهِ فِی الیَمِّ نام مادر موسـی علیه السّلام حابد یا بوحابد دختر لاوی پسر یعقوب بوده.

در تعریف وحی گویند (الوحی الاشارة السریعة).

و در تعریف الهام گوینـد (الالهام القاء الشـیء فی الرّوع و یختص ذلک بما کان من جهة اللّه تعالی) پس وحی و الهام قریب المعنی می‌باشـند کـه هر دو القـاء معنی است در قلب زیرا که هر دو از عـالم مـا فـوق الطبیعـة سـر رشـته گرفته است لکن وحی مخصـوص بآنکسـی خواهد بود که فرشـته وحی را در خواب یا بیداری بچشم سـر ببیند و بگوش حسّی کلمات وحی را بشنود، لکن الهام چنین نیست مطالب و معانی واقعی که بـدون سابقه فکر و ترتیب مقـدمات در قلب ولیّ ریزش میکنـد و نمیدانـد از کجا آمـده آن را الهام گوینـد، اینست که مأخـذ وحی و الهـام یکی است، و در اغلب وحی مخصوص پیمـبران خواهـد بود که قوای بـاطنی آنهـا در منتهی درجه قوّت و شـدّت و تجرّد است و چنـان بعـالم علـوی مرتبـط گردیده‌انـد که قـوای ظـاهری آن بزرگـواران در گرفته بنور توحید گردیده، در جلد شـشم اینکه تفسـیر در سوره (و النجم) راجع بخصوصیات وحی و فرق بین وحی و الهام و بین علوم انبیاء و حکماء تا اندازه‌ای بحث نمودیم بآن جا رجوع شود.

و گـاهی هـم وحی در غیر انبیـاء اسـتعمال شـده مثـل همین آیه (وَ أَوحَینـا إِلی أُمِّ مُوسـی) و مثـل آیه (وَ أَوحی رَبُّکَ إِلَی النَّحـلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الجِبالِ بُیُوتاً) بعضـی از مفسـرین از علمای اهل فصاحت و بلاغت چنین نقل میکنند که گویند اینکه آیه در منتهی درجه فصاحت و بلاغت است زیرا که در آن دو خبر است و دو امر و دو نهی و دو بشارت.

دو خبر (اوحینا) و (خفت) و دو امر (ارضعیه و القیه) دو نهی (لا تخافی

صفحه : ۳۸۵

و لا تحزنی) دو بشارت (إِنّا رَادُّوهُ إِلَیکِ، وَ جاعِلُوهُ مِنَ المُرسَلِینَ).

گويند وقتی اثر حمل بر مادر موسی (ع) ظاهر گرديد بفرعون خبر دادند که زن عمران آبستن است او زنان را فرستاد تا وی را تفتيش و آزمايش نمايند زنان هر قدر تفحّص نمودند اثری از حمل در وی نيافتند وقتی دست بر شکم او ميگذاشتند کودک بپشت مادرش ميچسبيد زنها بفرعون خبر دادند که اثری از حمل پديدار نيست.
گويند وقتی درد زائيدن مادر موسی را گرفت فرستاد قابله‌ای که قبلا با وی دوستی و رفاقت داشت حاضر نمود و بوی گفت بآن رفاقت و دوستی که با هم داريم اگر مولود پسر است مخفی دار کسی مطلع نگردد، آن زن با خود انديشه نمود که اگر پسر است يا او را ميکشم يا خبر بفرعون ميدهم، وقتی مولود متولّد گرديد قابله ديد نوری از ميان چشمهای او هويدا گرديده و چشم قابله را خيره گردانيد و محبت طفل در دل قابله افتاد، آن وقت بمادر موسی گفت که من در دل تصميم داشتم که مولود را بکشم يا بفرعون خبر دهم لکن حال که چنين ديدم و اينکه نور پيشانی او گواهی ميدهد که اينکه طفل همان است که هلاکت فرعون و قبطيان بدست او انجام ميگيرد.
و گويند چون قابله از خانه بيرون رفت بعضی وی را ديدند و خبر بفرعون دادند وقتی فرعون مفتشين را بخانه عمران فرستاد مادر موسی او را در خرقه‌ای پيچيد و در تنور انداخت، و خاله موسی از روی ندانسته‌گی آتش بتنور انداخت وقتی مفتشين آمدند آنچه تفحص کردند چيزی نديدند و از تنور آتش شعله ميکشيد، وقتی مادر موسی سر تنور آمد ديد آتش گرد موسی ميچرخد و بوی آسيبی نميرساند طفلش را از تنور سالم بيرون آورد و دلش مطمئن گرديد که خدا او را حفظ مينمايد.

صفحه : ۳۸۶

فَالتَقَطَهُ آلُ فِرعَونَ لِيَكُونَ لَهُم عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرعَونَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ گويند مادر موسی سه ماه يا بيشتر او را پنهان گردانيد در اينکه سه ماه موسی نه گريه کرد و نه حرکت مينمود تا اينکه مادر موسی پس از القاء وحی او را در صندوق گذاشت و در رود نيل انداخت و کسان فرعون صندوق را گرفتند لام (ليکون) را که برای تعليل و عاقبت آرند، در اينجا مجازا برای غايت و نتيجه استعمال شده زيرا که مقصود فرعونيان چنين نبود که موسی سبب حزن آنها گردد بلکه غايت و نتيجه گرفتن آنان چنين شد.
وَ قالَتِ امرَأَتُ فِرعَونَ قُرَّتُ عَينٍ لِي وَ لَكَ لا تَقتُلُوهُ عَسى أَن يَنفَعَنا أَو نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُم لا يَشعُرُونَ زن فرعون دختر مزاحم و از قوم بنی اسرائيل و از اولاد انبياء و بهترين زنان عصر خود بود و بر اهل ايمان بسيار مشفق و مهربانی مينمود، و بعضی گفته‌اند او عمّه موسی بود و چون ميترسيد که مبادا فرعون او را بکشد گفت اينکه طفل روشنی چشم من و تو است او را نکش زيرا علامات خوب از چهره او هويدا است و لايق فرزندی تو هست او را بجای اولاد نگاه ميداريم شايد بما نفع بدهد گويند وقتی فرعون ديد آسيه مايل باو گرديده موسی را بوی بخشيد و آسيه در تربيت او جديت مينمود و بمناسبت اينکه چون بلغت آنها آب را (مو) ميگفتند و درخت را (سا) و موسی را بين آب و درخت جسته بودند اينکه بود که او را (موسی) ناميدند.
وَ أَصبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسى فارِغاً إِن كادَت لَتُبدِي بِهِ (فارغا) شايد مقصود چنين باشد که دل مادر موسی بی‌قرار گرديد يعنی از صبر خالی شد زيرا که شنيد موسی بدست فرعون افتاده، يا دل او از اندوه فارغ گشت وقتی که شنيد طفلش در حمايت آسيه قرار گرفته، لکن معنی اول با ذيل آيه (لَو لا أَن رَبَطنا عَلى قَلبِها لِتَكُونَ مِنَ المُؤمِنِينَ) مناسبت‌تر بنظر ميآيد

صفحه : ۳۸۷

که اگر نبود که دل او را بستيم و محکم گردانيديم سرّ خود را فاش مينمود.
وَ قالَت لِأُختِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَت بِهِ عَن جُنُبٍ وَ هُم لا يَشعُرُونَ مادر موسی پس از آنکه بی‌طاقت گرديد بخواهر موسی گفت برو در پی او و خبری از او پيدا کن خواهر موسی رفت و از دور نظر کرد موسی را شناخت و فرعونيان ملتفت نشدند که آن زن خواهر موسی

است.

وَ حَرَّمنا عَلَیهِ المَراضِعَ مِن قَبلُ فَقالَت هَل أَدُلُّکُم عَلی أَهلِ بَیتٍ یَکفُلُونَهُ لَکُم وَ هُم لَهُ ناصِحُونَ آسیه چندین زن شیرده که بچه‌های آنها را بحکم فرعون کشته بودند حاضر نمود، موسی پستان هیچ دایه‌ای را نگرفت وقتی خواهر موسی چنین دید گفت آیا میخواهید از خانواده محترمی برای او دایه‌ای بیاورم که او را خوب پرستاری کند.

فَرَدَدناهُ إِلی أُمِّهِ کَی تَقَرَّ عَینُها وَ لا تَحزَنَ وَ لِتَعلَمَ أَنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ خدای جلیل موسی (ع) را بمادرش برگردانید که چشم او روشن و دل او خوش شود و بداند که وعده خدا حق است که قبلا بوی وعده داده که او را در دریا بینداز و نترس و محزون مباش بچه‌ات را بتو بر میگردانیم.

آری وعده خدا حق است، آیه بمؤمنین تذکر میدهد که بدانند وعده‌هایی که بتوسط سفراء خود بآنان تبلیغ نموده از رحمت و مغفرت و نعمتهای بهشتی برای مطیعین و عذابهای جهنّمی برای عاصین و کافرین تماما حقّ است و تخلّف پذیر نخواهد بود زیرا که حق تعالی صادق و عادل است.

وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ چون بیشتر مردم آن طوری که بایستی خدا را باوصاف جلال و جمال بشناسند و او را از هر صفت نقص و عیبی که در ممکنات دیده میشود که از جمله آنها کذب و وعده خلافی است منزّه و مبرّا بدانند چنین دانشی ندارند، زیرا اگر بعلم یقینی میدانستند و تصدیق مینمودند که آنچه خداوند وعده داده حق و صدق است

صفحه : ۳۸۸

هرگز اینکه طور مخالفت و عصیان نمیکردند، هتّاکی و بی‌باکی در اثر ضعف ایمان پدید میگردد.

وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ استَوی آتَیناهُ حُکماً وَ عِلماً چون حضرت موسی در منزل آسیه در دامن مادرش نشو و ارتقاء نمود و قوای روحانی و جسمانی او بحدّ استواء و اعتدال رسید همین طوری که بمادرش وعده داده شده بود که بچه تو را حفظ میکنیم و وی را از انبیاء مرسل قرار میدهیم وقتی که بحدّ سی سالگی که گویند انسان در سنّ سی سالگی بمنتهی درجه رشد طبیعی و کمال عقل میرسد، آن وقت لایق گردید که بوی حکمت و علم افاضه گردد.

و بعضی گفته‌اند (اشدّه) سی سالگی است که غایت رشد طبیعی است (و استوی) سن چهل سالگی است.

خلاصه اینکه آیه خبر میدهد که موسی (ع) وقتی بمنتهای رشد طبیعی رسید و قوای دماغی او معتدل گردید (آتَیناهُ حُکماً وَ عِلماً) (حکما) تعبیر بنبوّت شده (و علما) تفسیر بتورات گردیده، لکن از آیات بعد چنین استفاده میشود که مقصود از (حکما و علما) در اینجا نبوّت و رسالت و تورات نیست شاید مقصود مقام ولایت باشد که مقدمه نبوت و رسالت است زیرا که کشتن قبطی و فرار او از مصر قبل از مبعوث شدن او بمقام نبوت و رسالت انجام گرفته و هر پیمبری اول بمقام ولایت میرسد و پس از آن بمقام نبوت و رسالت فائز میگردد.

و (ولیّ) چنانچه در حدیث صحیح از معصوم علیه السّلام رسیده آن کسی خواهد بود که (منبأ فی نفسه) باشد یعنی علوم و معارف در قلب او ریزش نماید و دل و قوای روحانی او در گرفته بنور توحید گردد و لو آنکه هنوز بمرتبه رسالت و رؤیت ملك وحی بچشم سر و شنیدن صدای ملك بگوش ظاهر برای وی میسّر نشده باشد، اینکه است که گویند دائره ولایت وسیع‌تر از دائره نبوت است هر (ولیّ) رسول نیست لکن هر رسولی (ولیّ) هست.

صفحه : ۳۸۹

وَ کَذلِكَ نَجزِی المُحسِنِینَ آیه اشاره است به اینکه همین طوری که بموسی و مادرش در اثر نیکوکاری و فرمان برداری پاداش

خوب از علم و حکمت و تفضّلات بسیار عطاء نمودیم هر نیکوکاری را بپاداش نیکی او و نعمتهای فراوان از علم و حکمت و باقی نعمتها برخوردار خواهیم گردانید.

صفحه : ۳۹۰

[سوره القصص (۲۸): آيات ۱۵ تا ۲۲]

اشاره

وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِها فَوَجَدَ فِيها رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلانِ هذا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسى فَقَضى عَلَيْهِ قالَ هذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (۱۵) قالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۶) قالَ رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ (۱۷) فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قالَ لَهُ مُوسى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ (۱۸) فَلَمّا أَنْ أَرادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُما قالَ يا مُوسى أَ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَما قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلاّ أَنْ تَكُونَ جَبّاراً فِي الْأَرْضِ وَ ما تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ (۱۹)

وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعى قالَ يا مُوسى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النّاصِحِينَ (۲۰) فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ (۲۱) وَ لَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ قالَ عَسى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَواءَ السَّبِيلِ (۲۲)

صفحه : ۳۹۱

[ترجمه]

موسى داخل (قطعه‌اى از زمين) مصر گرديد در حالى كه اهلش غافل و بى‌خبر بودند ديد آنجا دو مردى را كه با هم جنگ و جدال مينمودند يكى (از بنى اسرائيل) كه تابع او بود از او استعانت طلبيد و ديگرى (از قبطيان) كه دشمن او بود موسى مشت محكمى بآن قبطى زد (قبطى كشته شد) زيرا كه حكم مرگ بر او جارى شده بود (موسى چون چنين ديد) گفت اينكه از عمل شيطان بود زيرا كه شيطان دشمنى است گمراه كننده پديدار (۱۵)

موسى گفت پروردگارا من بنفس خود ظلم نمودم مرا بيامرز پس او را آمرزيديم بدرستى كه خداى تعالى آمرزنده و مهربان است (۱۶)

موسى گفت پروردگار من بآنچه بمن انعام و احسان نمودى (مرا نگاه دار) كه نبوده باشم پشتيبان گناهكاران (۱۷)

پس صبح كرد موسى در حالى كه ميترسيد و منتظر بود كه از او انتقام كشند در اينكه هنگام آن كس كه در روز پيش از وى يارى طلبيده بود فرياد بر آورد و از او يارى طلبيد موسى باو گفت تو آدم گمراه ظاهرى ميباشى (۱۸)

و چون موسى خواست آن كس را كه دشمن خود و بنى اسرائيل بود بزند و دفع كند آن اسرائيلى يا قبطى گفت اى موسى آيا ميخواهى مرا بكشى همين طورى كه ديروز نفسى را اعدام نمودى تو اراده نميكنى مگر اينكه در زمين سركشى و طغيان نمايى و از كسانى نيستى كه بين مردم اصلاح نمايى (۱۹)

در آن هنگام از بالا- و دورترين شهر مردى آمد كه نام او حزقيل بود و بعجله خود را بموسى رسانيد و گفت جماعت اشراف مشورت مينمايند كه تو را بكشند در عوض مقتول از شهر بيرون رو من از جمله نيكوخواهان و مهربانان توأم (۲۰)

پس از آن موسی از شهر مصر خارج گردید در حالی که بر خود ترسان و مراقب بود که کسی از عقب وی را نگیرد گفت پروردگار من مرا از جماعت ستمکاران نجات بده (۲۱)

و چون رو بمدین کرد گفت شاید پروردگار من مرا براه راست رهبری نماید (۲۲).

صفحه : ۳۹۲

(توضیح آیات)

وَ دَخَلَ الْمَدِینَةَ عَلی حِینِ غَفلَةٍ مِن أَهلِها فَوَجَدَ فِیها رَجُلَینِ یَقتَتِلانِ الخ مفسرین گویند موسی (ع) در زمان کودکی سیلی بصورت فرعون زد فرعون در غضب شد و گفت اینکه همان است که منجّمین خبر دادند که شهر و مملکت مرا بباد میدهد و من برای جلوگیری از شرّ آن چندین کودک را اعدام نمودم و خواست او را بکشد آسیه مانع گردید و گفت اینکه بچه است و از روی نادانی چنین کرده طبقی از جواهر و طبقی از آتش حاضر گردان اگر رو بجواهر رفت بدان دانا است و اگر دست بآتش زد بدان از روی نادانی چنین کرده، وقتی دو طبق حاضر گردید موسی خواست دست بسوی جواهر برد جبرئیل دست او را رو بآتش برد موسی دست بآتش زد، دستش سوخت، انداخت و انگشت سوخته خود را بزبان گذارد از اینکه جهت زبان او لکنت پیدا نمود.

و از (سدی) نقل میکنند که وقتی موسی علیه السّلام بزرگ شد لباس فاخر سلطنتی میپوشید و بر اسب خاص فرعون سوار میشد و مردم وی را موسی فرعون میگفتند، یک روز فرعون سوار شده بود و موسی غائب بود وقتی آمد پرسید فرعون کجا است گفتند بفلان محل رفته در عقب او روان شد در وقت قیلوله وارد مصر شد و در آنجا بآن دو نفر برخورد نمود که یکی از بنی اسرائیل و دیگری از قبطیان بود.

و از إبن عباس روایت میکنند که میان شام و خفتن بود که هر کسی بکار خود مشغول است آن وقت موسی بآن دو مرد رسید.

و از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که روز عید ایشان بود که مردم بلهو و لعب مشغول بودند.

بروایتی موسی (ع) چون بزرگ شد مردم دور او را گرفتند و او از بنی اسرائیلین حمایت مینمود، وقتی اینکه خبر بفرعون رسید موسی را از شهر

صفحه : ۳۹۳

خارج گردانید و مدتی در خارج شهر زندگانی مینمود یک وقتی داخل شهر گردید که مردم از او غافل گردیده و او را فراموش کرده بودند دید دو نفر با هم نزاع میکنند یکی از بنی اسرائیل و تابع او و دیگری از قبطیان و دشمن او و او خبّاز فرعون بود و بار هیزمی را میخواست بگردن آن مرد اسرائیلی بگذارد.

فَاستَغاثَهُ الَّذِی مِن شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِن عَدُوِّهِ فَوَکَزَهُ مُوسی فَقَضی عَلَیهِ آن شخص بنی اسرائیلی که از تابعین موسی بود چون میدانست که موسی (ع) طرفدار او است از او یاری خواست، موسی علیه السّلام مشتی بسینه قبطی زد پس کشته شد قالَ هذا مِن عَمَلِ الشَّیطانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ آنهایی که گویند انبیاء از گناهان کبیره معصومند نه از صغیره باین آیه و آیه بعد تمسک نموده‌اند:

قالَ رَبِّ إِنِّی ظَلَمتُ نَفسِی فَاغفِر لِی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ و گویند اینکه دو آیه بچند جهت مشعر بر اینست که موسی (ع) بکشتن قبطی گناهی مرتکب گردید.

اول- عمل را نسبت بشیطان میدهد و کار شیطان خطاء است.

دوم- خود حضرتش اظهار مينمايد كه باين عمل بنفس خود ستم نمودم يعنى مرتكب گناهى گرديدم.
سوم- از خدا طلب آمرزش مينمايد و طلب آمرزش پس از خطاء است، اگر كشتن قبطى گناه نبود طلب آمرزش معنى نداشت، و اگر بر حضرت موسى پيمبر اولوا العزم گناه و لو صغيره روا باشد بر تمام پيمبران روا خواهد بود.
از عيون اخبار الرضا عليه السّلام است كه على بن جهم گفت در مجلس مأمون حاضر بودم، مأمون بحضرت رضا (ع) گفت يا بن رسول اللّه (أ ليس من قولك انّ الانبياء معصومون) آيا تو نمى‌گويى انبياء معصومند فرمود آرى از صغائر و كبائر معصومند، مأمون گفت چه مى‌گويى در قوله تعالى فَوَكَزَهُ مُوسى فَقَضى عَلَيْهِ قالَ هذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فرمود مقصود اينكه است كه وقتى موسى (ع) در وقت

صفحه : ۳۹۴

غفلت كه ميان مغرب و عشاء بود در مدينه‌اى از مدائن فرعون داخل گرديد دو مرد را ديد كه با هم نزاع ميكنند يكى از گروه او بود و ديگرى از گروه فرعون موسى (ع) بحكم خدا مشتى بر قبطى زد او مرد آن وقت گفت اينكه نزاع كه بين اينكه دو نفر است از كردار شيطان است نه اينكه عمل موسى و مشت زدن او عمل شيطانى باشد.
مأمون گفت چه معنى دارد قول موسى (ع) كه گفت (ربّ انّى ظلمت نفسى فاغفر لى) حضرت فرمود مقصود موسى از اينكه مناجات اينكه بود كه خودم را داخل نمودم در غير موقع براى اينكه در اينكه شهر وارد گرديدم، مرا از دشمنان بپوشان تا بر من دست نيابند و مرا بقتل نرسانند، و حق تعالى او را از دشمنان مستور گردانيد، پس از آن گفت بار خدايا بآنچه بمن از كمال قوّت انعام كرده‌اى كه بيك مشت اينكه مرد را بكشم مرا هرگز پشتيبان و مددكار دشمنان قرار مده بلكه باين قوت در راه تو مجاهده نمايم تا آنكه راضى شوى.
(منهج الصادقين) از سيّد مرتضى علم الهدى قدّس سره در تنزيه الانبياء چنين نقل ميكنند كه اينكه آيه را بدو وجه بيان نموده: يكى آنكه مراد بظلم ترك مستحب است كه تأخير انداختن در كشتن قبطى اولى بوده.
دوم- مرجع (هذا) در آيه عمل قبطى است يعنى نزاع قبطى از عمل شيطان است و باين جهت مستحق كشتن گرديد.
و بعد از آن فرموده اگر كسى گويد، يا قبطى مستحق كشتن بود يا نبود اگر مستحق نبود چگونه موسى چنين عملى نمود در صورتى كه انبياء پيش از زمان نبوت و بعد از آن از جميع گناهان معصومند، و اگر مستحق بود پشيمانى او و طلب آمرزش آن بى‌محل بود.
(پاسخ) كشتن او بطور عمد نبود و موسى اراده قتل او را نداشت بلكه قصدش يارى

صفحه : ۳۹۵

شيعه خود بود كه وى را از دست قبطى نجات دهد و هر المى كه اينكه طور واقع گردد آن نيكو است اگر چه بكشتن بكشد، و فرقى نيست بين اينكه قاتل در مقام دفع ضرر از خود باشد يا از ديگرى، و استغفار موسى از باب رجوع و انقطاع او بخدا و اعتراف بتقصير خود بود، و يا از جهت بازداشتن نفس خود از ثواب كه بر عمل خوب مترتب گردد، و مقصود از (غفر له) قبول استغفار بطور انقطاع و پشيمانى بر ترك مندوبى بود كه از او صادر شده بود. (پايان) آرى چنانچه گفته‌اند
(حسنات الأبرار سيّئات المقربين)
چگونه ميتوان قبول نمود كه پيمبران با آن مقام دانش و علمشان بمقام كبريايى و عظمت الوهيت الهى ممكن باشد كه مرتكب گناهى گردند يا مخالفت نهيى نمايند.
و از آن چنين استفاده ميشود كه قبطى مشرك و كافر بوده و آن ديگرى موحد و حضرت موسى (ع) براى دفع شرّ كافر از مؤمن

چنین کرد و مقصودش دفع شرّ او بود نه کشتن قبطی، و باین اعتبار موسی علیه السّلام در اینکه عمل گناهی نکرده و استغفارش شاید برای ترک اولی بوده که در آن وقت هنوز مأمور بکشتن قبطی نشده بود.

اصلا کسی که جایز الخطاء باشد لایق مقام رسالت حق تعالی نخواهد بود و مقام نبوت مرتبه کوچکی نیست که هر بی سر و پایی لایق آن باشد.

قالَ رَبِّ بِما أَنعَمتَ عَلَیَّ فَلَن أَکُونَ ظَهِیراً لِلمُجرِمِینَ باء در (بما) قسم است، و (ما) موصوله، و ضمیر عائد بمحذوف میشود یعنی قسم بآنکسی که بر من انعام نموده (فلن) جواب قسم است که نبوده باشم پشتیبان و یاری کننده گنهکاران.

فَأَصبَحَ فِی المَدِینَةِ خائِفاً یَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِی استَنصَرَهُ بِالأَمسِ یَستَصرِخُهُ (ترقّب) بمعنی انتظار است، و (صراخ) یاری طلبیدن است، صبح کرد موسی در آن شهر در حالی که خائف و ترسان بود و میترسید که خبر کشته شدن قبطی فاش گردد و او را بگیرند و قصاص کنند، در آن هنگام دید آن کسی که در

صفحه : ۳۹۶

روز پیش برای معاونت وی قبطی را کشته بود با قبطی دیگری نزاع میکند، وقتی موسی را دید فریاد بر آورد و از او یاری طلبید موسی (ع) در غضب شد.

قالَ لَهُ مُوسی إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِینٌ فَلَمّا أَن أَرادَ أَن یَبطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُما موسی بآن اسرائیلی گفت تو یک مرد گمراه نادان ظاهری میباشی که خواهی هر روزی فساد کنی، و چون موسی (ع) پیش رفت که آنکه دشمن او و بنی اسرائیل بود بگیرد، اسرائیلی چون موسی را خشمگین دید و ملامت او را شنید از کم فهمی گمان کرد موسی قصد او را دارد گفت ای موسی آیا میخواهی مرا بکشی همانطوری که دیروز قبطی را کشتی.

قالَ یا مُوسی أَ تُرِیدُ أَن تَقتُلَنِی کَما قَتَلتَ نَفساً بِالأَمسِ اکثر مفسرین گفته‌اند که فاعل (قال) آن شخص اسرائیلی است که روز پیش در حمایت او موسی (ع) قبطی را کشته بود و از ترس گفت آیا میخواهی مرا بکشی همانطوری که قبطی را کشتی، و بعضی از مفسرین گفته‌اند فاعل (قال) قبطی بود که با اسرائیلی نزاع داشت، بموسی گفت تو میخواهی مرا هم بکشی همان طوری که دیروز قتل نفس کردی، تو اراده نداری مگر اینکه خواهی در زمین فساد نمایی نه اینکه مصلح جامعه باشی.

و چون خبر کشته شدن قبطی فاش گردید و مردم در طلب قاتل بودند وقتی اینکه سخن را از اسرائیلی یا قبطی شنیدند خبر بفرعون دادند و بزرگان و ارکان مملکت با هم مشورت نمودند که موسی (ع) را بکشند.

وَ جاءَ رَجُلٌ مِن أَقصَی المَدِینَةِ یَسعی قالَ یا مُوسی إِنَّ المَلَأَ یَأتَمِرُونَ بِکَ لِیَقتُلُوکَ مردی بنام حزقیل یا شمعون از دورتر جای شهر آنجایی که بارگاه فرعون بود (یسعی) جمله حالیه است، یعنی در حالی که میدوید بشتاب خود را بموسی رسانید و باو خبر داد و گفت ای موسی فرعونیان با هم در کار تو مشورت مینمایند که تو را بقصاص قبطی بکشند (یأتمرون) مأخوذ از (ایتمار) است یعنی بعضی ببعضی در اعدام نمودن تو امر مینمایند قوله تعالی وَ أتَمِرُوا بَینَکُم بِمَعرُوفٍ

صفحه : ۳۹۷

یعنی هر یک دیگری را امر بنیکوکاری کنید.

فَاخرُج إِنِّی لَکَ مِنَ النّاصِحِینَ از بین آنها بیرون رو و من از نیکخواهان توام و بر تو مهربانم.

فَخَرَجَ مِنها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ القَومِ الظّالِمِینَ وقتی موسی از حزقیل اینکه سخن شنید بیرون رفت (خائفا) حال است در حالی که ترسان بود و مراقب پشت سر خود بود که مبادا از پی او بیایند و او را گرفته قصاص نمایند و رو بمدین نمود در حالی که

نه مرکوب داشت که بر آن سوار شود و نه زاد و توشه‌ای با خود برداشته بود و نه راه مدین را میدانست، و پناهگاهی و یاری کننده‌ای برای خود نیافت در مقام مناجات بر آمده چون میدانست تمام امور بدست حق تعالی است گفت پروردگارا مرا از جماعت ستمکاران نجات بده و دعای او بهدف اجابت رسید و او بجانب مدین روانه گردید.

وَ لَمّا تَوَجَّهَ تِلقاءَ مَديَنَ قالَ عَسی رَبِّی أن یَهدِیَنِی سَواءَ السَّبِیلِ گویند مدین شهری بود بنام بانی آن و او مدین بر ابراهیم خلیل بود و آنجا در تحت تصرّف فرعون نبود و شعیب نبی علیه السّلام در آنجا منزل داشت و از مصر تا آنجا هشت روز راه رفت و چون موسی (ع) راه را نمیدانست توکّل بر خدا نمود و با آن حسن ظنّی که داشت گفت خدای تعالی مرا براه راست هدایت میکند و بروایتی در راهی که میرفت بر سر سه راه رسید، وسط آن که راه مستقیم بود اختیار نمود و بمقصد رسید، و شاید (سواء السبیل) اشاره براه راست باشد.

صفحه : ۳۹۸

[سوره القصص (۲۸): آیات ۲۳ تا ۳۲]

اشاره

وَ لَمّا وَرَدَ ماءَ مَديَنَ وَجَدَ عَلَيهِ أُمَّةً مِنَ النّاسِ يَسقُونَ وَ وَجَدَ مِن دُونِهِمُ امرَأَتَينِ تَذُودانِ قالَ ما خَطبُكُما قالَتا لا نَسقِي حَتّی يُصدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَيخٌ كَبِيرٌ (۲۳) فَسَقی لَهُما ثُمَّ تَوَلّی إِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّی لِما أَنزَلتَ إِلَیَّ مِن خَيرٍ فَقِيرٌ (۲۴) فَجاءَتهُ إِحداهُما تَمشِي عَلَی استِحياءٍ قالَت إِنَّ أَبِي يَدعُوكَ لِيَجزِيَكَ أَجرَ ما سَقَيتَ لَنا فَلَمّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيهِ القَصَصَ قالَ لا تَخَف نَجَوتَ مِنَ القَومِ الظّالِمِينَ (۲۵) قالَت إِحداهُما يا أَبَتِ استَأجِرهُ إِنَّ خَيرَ مَنِ استَأجَرتَ القَوِيُّ الأَمِينُ (۲۶) قالَ إِنِّي أُرِيدُ أَن أُنكِحَكَ إِحدَی ابنَتَيَّ هاتَينِ عَلی أَن تَأجُرَنِي ثَمانِيَ حِجَجٍ فَإِن أَتمَمتَ عَشراً فَمِن عِندِكَ وَ ما أُرِيدُ أَن أَشُقَّ عَلَيكَ سَتَجِدُنِي إِن شاءَ اللّهُ مِنَ الصّالِحِينَ (۲۷)

قالَ ذلِكَ بَينِي وَ بَينَكَ أَيَّمَا الأَجَلَينِ قَضَيتُ فَلا عُدوانَ عَلَيَّ وَ اللّهُ عَلی ما نَقُولُ وَكِيلٌ (۲۸) فَلَمّا قَضی مُوسَی الأَجَلَ وَ سارَ بِأَهلِهِ آنَسَ مِن جانِبِ الطُّورِ ناراً قالَ لِأَهلِهِ امكُثُوا إِنِّي آنَستُ ناراً لَعَلِّي آتِيكُم مِنها بِخَبَرٍ أَو جَذوَةٍ مِنَ النّارِ لَعَلَّكُم تَصطَلُونَ (۲۹) فَلَمّا أَتاها نُودِيَ مِن شاطِئِ الوادِ الأَيمَنِ فِي البُقعَةِ المُبارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَن يا مُوسی إِنِّي أَنَا اللّهُ رَبُّ العالَمِينَ (۳۰) وَ أَن أَلقِ عَصاكَ فَلَمّا رَآها تَهتَزُّ كَأَنَّها جَانٌّ وَلّی مُدبِراً وَ لَم يُعَقِّب يا مُوسی أَقبِل وَ لا تَخَف إِنَّكَ مِنَ الآمِنِينَ (۳۱) اسلُك يَدَكَ فِي جَيبِكَ تَخرُج بَيضاءَ مِن غَيرِ سُوءٍ وَ اضمُم إِلَيكَ جَناحَكَ مِنَ الرَّهبِ فَذانِكَ بُرهانانِ مِن رَبِّكَ إِلی فِرعَونَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُم كانُوا قَوماً فاسِقِينَ (۳۲)

صفحه : ۳۹۹

(ترجمه)

چون (حضرت) موسی بر سر آن آب جماعتی از مردم را یافت که حیوانات خود را آب میدادند و در عقب آنها دو زن را دید یکی بنام صفوان و دیگری بنام صفیرا) که آنان از گوسفندان خود جلوگیری میکردند موسی گفت کار شما چیست گفتند ما گوسفندان خود را آب نمیدهیم تا اینها بروند و پدر ما پیر مرد بزرگواری است (۲۴)

موسی (ع) پس از آنکه گوسفندان آنها را آب داد بسوی سایه دیواری باز گشت و گفت ای پروردگار من حقیقهٔ از خیر آنچه برای من بفرستی محتاجم (۲۵)

پس از آن یکی از آن دو زن آمد نزد موسی در حالی که با شرم و وقار راه میرفت و گفت پدر من تو را خواسته تا اجرت آب دادن تو را بگوسفندان ما بدهد وقتی موسی نزد شعیب آمد و حکایت خود را برای او نقل نمود شعیب (ع) گفت نترس از جماعت ستمکاران نجات یافتی (۲۶)

یکی از آن دو زن (که صفوان نام داشت) گفت ای پدر من او را مزدور گردان که بهتر کسی است برای اجیر گرفتن زیرا که او توانا و امین است (۲۷)

شعیب بموسی گفت بحقیقت میخواهم یکی از اینکه دو دختر خود را بنکاح تو در آورم بشرط اینکه هشت سال باجاره و مزدوری من درآیی و اگر ده سال را تمام کنی آن زیادتی از کرم تو است و نمیخواهم بر تو مشقت نهم و اگر خدا بخواهد بزودی میابی مرا از نیکوکاران (۲۸)

موسی گفت اینکه است بین من و تو هر کدام از اینکه دو مدت (هشت سال یا

صفحه : ۴۰۰

ده سال) را که باتمام رسانیدم زیادتی بر من نیست و بر آنچه می‌گوییم خدا گواه است (۲۹)

و چون موسی (ع) مدت را بپایان رسانید و با اهل خود مسافرت نمود از طرف کوه طور آتشی دید باهل خود گفت در اینجا مکث کنید من آتشی میبینم بروم یا برای شما خبر آورم یا پاره‌ای از آتش برگیرم که شما گرم شوید (۳۰)

چون موسی نزدیک کوه آمد و بآن آتش نزدیک گردید از کنار رودی که سمت راست بود در آن بارگاه مبارك از آن درخت مقدس ندایی شنید که بحقیقت منم خداوند و پروردگار جهانیان (۳۱)

(ای موسی) عصای خود را بینداز (پس از آنکه) موسی عصای خود را انداخت نگاه کرد دید گویا اژدهایی است که میجنبد موسی پشت کرد (خطاب میرسد) ای موسی عقب نرو پیش بیا و نترس حقیقةً تو از ایمن شدگانی (۳۲)

دست خود را در گریبانت کن و سفید و درخشان و بدون عیب بیرون میآوری و بسوی خویش بال خود را جمع کن و دست خودت را بر سینه‌ات بگذار تا از ترس تسکین یابی و اینکه دو (یعنی اژدها شدن عصا و روشنی دادن دستت) دو دلیل و برهان است از طرف پروردگارت بر پیمبری تو که بروی بسوی فرعون و گروه او زیرا که آنان جماعتی میباشند که از دائره فرمان برداری بیرون رفته‌اند (۳۳).

صفحه : ۴۰۱

(توضیح آیات)

وَ لَمّا وَرَدَ ماءَ مَدیَنَ وَجَدَ عَلَیهِ أُمَّةً مِنَ النّاسِ یَسقُونَ وَ وَجَدَ مِن دُونِهِمُ امرَأَتَینِ تَذُودانِ قالَ ما خَطبُکُما خلاصه موسی از خوف راه مدین را گرفت و خوراك او برگ درخت بود تا بارشاد حق تعالی بسر چاه مدین رسید دید جماعتی از مردهای مختلف دور چاه را گرفته‌اند و از پشت آنها در جای پائین‌تر دو زن ایستاده‌اند (تذودان) بمعنی طرد و دفع است، آن مردها از گوسفندان خود جلوگیری نمیکردند که آن دو زن دختران شعیب یکی بنام صفورا و دیگری بنام صفیرا پیش بروند و گوسفندان خود را آب دهند، موسی (ع) از راه مهر نزدیك آن دو زن رفت و گفت شما در اینجا چه میکنید گفتند میخواهیم گوسفندان خود را آب دهیم قالَتا لا نَسقِی حَتّی یُصدِرَ الرِّعاءُ (یصدر) دو طور قرائت شده، جماعتی مثل إبن عامر و ابو عمرو و ابو جعفر و بعضی دیگر (یصدر) بفتح یاء و ضمّ دال قرائت کرده‌اند، و جماعت دیگر بضمّ یاء و کسر دال (یصدر) خوانده‌اند، و بقرائت اول فعل لازم میشود و بقرائت دوم متعدی، و

مفعول به در تقدیر است. و معنی چنین میشود ما صبر میکنیم تا مردم بروند و از زیادی آب آنان که در حوض مانده گوسفندان خود را آب دهیم وَ أَبُونا شَیخٌ کَبِیرٌ گویا موسی (ع) از آنها سؤال نمود مگر شما مرد ندارید که گوسفندانتان را آب دهد و آنها در جواب گفته باشند پدر پیر مرد بزرگواری داریم و قوّت آب کشی ندارد.

فَسَقی لَهُما موسی علیه السّلام با آن قوّت نبوتی که داشت مردم را عقب زد و گوسفندان شعیب را سیراب گردانید، و بروایتی از دخترها سؤال نمود آیا در اینجا چاه

صفحه : ۴۰۲

دیگری هست گفتند آری چاهی هست ولی متروک است و سنگی بر آن افتاده که چهل مرد نتوانند آن را حرکت دهند، پرسید که آن چاه کجا است وقتی موسی سر چاه رسید دست برد و بیک قوّت سنگ را از سر چاه عقب زد دید آب پائین است گفت قدری آب بمن بدهید و قدری از آن آب را در دهن خود گردانید و در چاه ریخت فورا آب بالا آمد بطوری که گوسفندان سر چاه با دهن خود آب میخوردند و فربه گردیدند و پستانهایشان پر از شیر گردید و بروایت دیگر مردمان را عقب زد و گوسفندان را آب داد. (ابو الفتوح) مفسرین گویند در مسافرت بجنگ صفین نظیر چنین معجزه‌ای بدست حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام ظاهر گردید، در بعضی از منازل آب نبود و قشون هر قدر تفحص کردند آب نیافتند بدیر راهبی رسیدند از راهب سؤال از آب کردند گفت از اینجا تا آب دو فرسخ راه است، حضرت رو بقبله نمود و پس از مناجات بموضعی اشاره نمود و فرمود اینجا را بکنید کندند سنگ بزرگ سفیدی نمایان گردید همه جمع شدند سنگ را از سر چاه عقب زنند نتوانستند حضرت پیاده شد و آستین بالا زد و بقوت ید اللّهی آن سنگ را بچند ذرع عقب انداخت آب سفیدی که از برف سردتر و سفیدتر بود نمایان گردید تمام قشون خوردند و اسبها را آب دادند و مشکها را پر نمودند راهب چون چنین دید نزد حضرت آمد و گفت تو پیمبری یا ملک مقرّب فرمود نه، وصیّ پیغمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میباشم پس از اداء شهادتین گفت در کتب پیشینیان چنین دیده‌ام که اینکه چاه مفتوح نگردد مگر بدست پیمبر مرسل یا وصیّ او، و با حضرت روانه صفین گردید و جنگ نمود تا کشته و شهید گردید.

گویند پس از اینکه از دیر گذشتند حضرت فرمود کدام یک از شما راه آن چشمه را میداند گفتند همه میدانیم دیر راهب علامت آن است رفتند آنچه تفحّص کردند چشمه را نیافتند، فرمود آن چشمه تا قیامت ظاهر نگردد.

صفحه : ۴۰۳

ثُمَّ تَوَلّی إِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّی لِما أَنزَلتَ إِلَیَّ مِن خَیرٍ فَقِیرٌ حضرت موسی علیه السّلام پس از آنکه گوسفندان را سیراب گردانید از شدّت حرارت و گرسنگی خسته و کوبیده در سایه درختی رفت و در مقام مناجات بر آمد و گفت پروردگار من بخیری محتاجم که تو بر من بفرستی.

گویند (لام) بمعنی (الی) است و (فقیر) متعدّی بلام شده مثل اینکه گفته میشود (فلان فقیر الی کذا) از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت شده که «و اللّه چنین نگفت مگر وقتی که محتاج بنیم خرما بود» و مفسرین گفته‌اند در آن وقت محتاج بیک قرص نان جو بود که سدّ رمق کند و چون حضرتش از روی اضطرار از خدا طلب روزی نمود بفوریت دعای او باجابت مقرون گردید.

فَجاءَتهُ إِحداهُما تَمشِی عَلَی استِحیاءٍ قالَت إِنَّ أَبِی یَدعُوکَ لِیَجزِیَکَ أَجرَ ما سَقَیتَ لَنا فَلَمّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَیهِ القَصَصَ قالَ لا تَخَف نَجَوتَ مِنَ القَومِ الظّالِمِینَ وقتی دخترها بمنزل رفتند پدرشان گفت چطور شد امروز زودتر آمدید حکایت را برای پدر نقل نمودند آن وقت دختر بزرگتر را فرستاد بطلب موسی وقتی که موسی آمد و حکایت خود را برای شعیب نقل نمود گفت نترس که از جماعت ستمکاران نجات یافتی.

قالَت إِحداهُما یا أَبَتِ استَأجِرهُ إِنَّ خَیرَ مَنِ استَأجَرتَ القَوِیُّ الأَمِینُ یکی از آن دو دختر که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده دختر کوچکتر بود گفت ای پدر اینکه شخص را اجیر خود گردان زیرا او هم قویّ است و هم امین گویا شعیب گفته باشد تو از کجا فهمیدی که اینکه مرد متّصف باین دو صفت است او در پاسخ گفت چون با قوّت بازو گوسفندان ما را آب داد، یا بنا بر صحت آن روایت از کشف نمودن چاه و برداشتن سنگ گران و بالا آمدن آب ظاهر و هویدا گردید که او هم در قوّت جسمانی و هم در قوّت روحانی ما فوق دیگران است.

صفحه : ۴۰۴

و گوید امانت آن را از آنجا دانستم که عقب من راه نمیرفت که مبادا باد چادر مرا عقب زند و چشمش بلباس من افتد خودش جلو افتاد و بمن گفت اگر اشتباه رفتم بکلوخی مرا مطّلع گردان، از اینجا فهمیدم که او هم قویّ و هم امین است و کم اتّفاق می‌افتد که کسی متّصف باین دو صفت باشد، مگر اینکه پیغمبر یا امام باشد زیرا که غالبا اشخاص امین کم قوّه و سست عنصرند و مردمان قویّ البته جسور و بی‌باکند، و چون دختر چنین گفت حضرت شعیب رغبت نمود که دخترش را باو بدهد اینکه بود که گفت:

قالَ إِنِّی أُرِیدُ أَن أُنکِحَکَ إِحدَی ابنَتَیَّ هاتَینِ عَلی أَن تَأجُرَنِی ثَمانِیَ حِجَجٍ الخ شاید شعیب از سخن دختر گمان کرد بموسی مایل گردیده اینکه بود که بموسی گفت میخواهم یکی از اینکه دو دختر خود را بعقد تو در آورم و معیّن نکرد تا خود موسی هر کدام را خواهد انتخاب نماید و چون او چیزی نداشت که مهریّه قرار دهد عوض مهریّه او چنین قرار داد نمود که هشت سال اجیر او گردد و گفت اگر خواهی بمیل خود دو سال اضافه گردانی آن از کرم تو است من نمیخواهم کار بر تو مشکل گردد و بزودی مرا از شایستگان یابی، موسی (ع) قرار داد را قبول کرد و گفت اینکه دو مدت هر کدام تمام شد دیگر ستمی بر من نیست و خدا را و کیل و شاهد قضیّه قرار دادند.

شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد که هشت سال بجان خدمت شعیب کند

فَلَمّا قَضی مُوسَی الأَجَلَ وَ سارَ بِأَهلِهِ آنَسَ مِن جانِبِ الطُّورِ ناراً پس از آنکه موسی (ع) مدت را که هشت سال یا ده سال باشد، و بقول بعضی بیست سال نزد شعیب ماند بهوای پدر و مادر و خویشاوندان از منزل شعیب با عیالات و گوسفندان که شعیب باو داده بود بیرون رفت و رو بمصر نمود گویند در شبی در بیابانی رسید که هوا بسیار سرد و تاریک بود و رعد و برق میوزید زنش در چنین موقعی درد زائیدنش گرفت نه آتشی داشتند که گرم شوند و نه چراغی داشتند که در روشنی آن راه چاره‌ای بجویند، از شدّت باد گوسفندان

صفحه : ۴۰۵

او در بیابان متفرّق گردیدند، وقتی که موسی بسیار مضطر و متحیّر گردید، یک وقت از طرف کوه که شاید کوه طور بوده روشنایی آتشی دید.

قالَ لِأَهلِهِ امکُثُوا إِنِّی آنَستُ ناراً لَعَلِّی آتِیکُم مِنها بِخَبَرٍ أَو جَذوَةٍ مِنَ النّارِ لَعَلَّکُم تَصطَلُونَ باهل خود گفت در اینجا بمانید تا من بروم و برای شما یا خبری و راه و چاره‌ای یا پاره‌ای از آتش بیاورم که شما گرم شوید.

آری چون موسی (ع) مضطرّ و درمانده گردید و جز لطف و کرم ایزدی راه چاره‌ای بر خود نیافت در آن حال اضطرار از خدا فرج خواسته آن وقت بمقتضای وعده حق تعالی که فرموده (فَإِنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً) راه چاره برای او باز شد و برسالت مفتخر گردید.

در قوله تعالی (جذوة) سه لغت است: بقرائت عاصم (جذوة) بفتح جیم و بقرائت حمزه (جذوة) بضم جیم و باقی بکسر (جذوة)

خوانده‌اند، و در معنی یکی است و هر چه بر اینکه وزن باشد جائز الوجوه است مثل (صفوة).
بعضی گفته‌اند (جذوة) چوب بلند را گویند خواه بر سر آن آتش باشد یا نباشد اینست که فرموده (جَذوَةٍ مِنَ النّارِ) یعنی چوبی که بر سر آن آتش باشد خلاصه وقتی موسی از دور بنظرش آتش آمد زن و بچه را رها نمود و بطلب آتش رفت.
فَلَمّا أَتاها نُودِیَ مِن شاطِئِ الوادِ الأَیمَنِ فِی البُقعَةِ المُبارَکَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ (من شاطئ) و نیز (من الشجرة) برای ابتداء غایت است یعنی نداء از کنار رودخانه از جانب راست موسی (من الشجرة) بدل اشتمال است از (شاطئ الواد) زیرا که شجره بر کنار وادی روئیده شده بود. و گویند آن درخت یا عناب بوده یا سدر (الایمن) مجرور و صفت (شاطئ) است، و (وادی) موضعی را نامند که سیل در آن جاری میگردد.
(فِی البُقعَةِ المُبارَکَةِ) قطعه‌ای از زمین است که در آن درخت روئیده

صفحه : ۴۰۶

نشده و وصف آن بمبارکه شاید برای آن است که ابتداء رسالت حضرت موسی علیه السّلام واقع گردید.
أن یا مُوسی إِنِّی أَنَا اللّهُ رَبُّ العالَمِینَ موسی (ع) وقتی در آن وادی ایمن رسید آتشی از شجره نمایان دید و گویند وقتی نزدیک گردید دید آتشی نیست نور است.
عرفاء گفته‌اند وقتی موسی بدل خود نگاه کرد شعله شوق لقاء حضرت معبود را مشاهده نمود از مشاهده دو آتش ظاهر و باطن نزدیک بود که شمع وجودش بکلّی و بالتمام سوخته گردد.
هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست اینکه قدر دانم که همچون شمع می‌کاهم دگر موسی (ع) از نداء (یا موسی) سوخته عشق و گداخته شوق گردید، در پیش درخت ایستاد و آن نداء (إِنِّی أَنَا اللّهُ رَبُّ العالَمِینَ در کون ذاتش چنان تأثیر نمود که نزدیک بود درخت وجودش متلاشی گردد تا وقتی که خلعت قرب پوشید شراب الفت نوشید ریحان رحمت بوئید.

ای عاشق دلسوخته اندوه مدار روزی بمراد عاشقان گردد کار
(تفسیر روح البیان) دیگری گفته آری موسی (ع) در شجره وادی ایمن نور تجلّی مشاهده نمود و از شجره که در آن حین مظهر تجلّی بود نداء (إِنِّی أَنَا اللّهُ رَبُّ العالَمِینَ) شنید و یقین نمود که شجره مظهر تجلی است (إِنِّی أَنَا اللّهُ) سخن حق تعالی است.
وَ أَن أَلقِ عَصاکَ فَلَمّا رَآها تَهتَزُّ کَأَنَّها جَانٌّ وَلّی مُدبِراً وَ لَم یُعَقِّب یا مُوسی أَقبِل وَ لا تَخَف (وَ أَن أَلقِ) عطف بر جمله پیش (أن یا مُوسی) است و هر دو جمله تفسیر (نودی) است، یعنی بموسی نداء رسید که عصای خود را بینداز وقتی موسی (ع) عصاء را انداخت دید ماری است که حرکت میکند و اینکه همان ماری بود که در نظر

صفحه : ۴۰۷

فرعون اژدها مینمود، موسی وقتی مار را دید ترسید و عقب رفت خطاب بوی میرسد ای موسی رو کن و عقب نرو (إِنَّکَ مِنَ الآمِنِینَ) تو در امان و حفظ ما میباشی، در جای دیگر (لا یَخافُ لَدَیَّ المُرسَلُونَ) باین خطاب موسی مطمئن گردید و دست در دهن مار کرد عصا بصورت اول در آمد.
اسلُک یَدَکَ فِی جَیبِکَ تَخرُج بَیضاءَ مِن غَیرِ سُوءٍ پس از آن بموسی (ع) خطاب میرسد دستت را در گریبان خود کن بیرون میآید از آن سفیدی که هیچ نحو بدی مثل سفیدی برص یا سفیدی زننده چشم یا غیر آن در آن نمیباشد.
وَ اضمُم إِلَیکَ جَناحَکَ مِنَ الرَّهبِ حفص (من الرهب) بفتح (راء) و سکون (هاء) قرائت نموده، کوفیان و شامیان بضم راء و سکون

هاء خوانده‌اند، و گفته‌اند معنی آیه چنین است که تو وقتی دست سفید از گریبان بیرون آری تو را خوفی پدید آید بار دیگر دست در گریبان کن تا بحال اول بر گردد. (ابو الفتوح) دیگری گفته معنی آیه اینکه است که وقتی تو را خوفی در دل آید دست بر دل نه تا خوف ساکن گردد زیرا که خوف از اضطراب دل پدید میگردد، و ضم جناح کنایه از سکون دل است مثل قوله تعالی (وَ اخفِض لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحمَةِ) و نیز قوله تعالی (وَ اخفِض جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ المُؤمِنِینَ).

و إبن عباس و مجاهد گفته‌اند خداوند بموسی امر نمود که دست خود را بسینه خودش بچسباند تا آن ترسی که از رؤیت مار عارض او گردیده بود بر طرف گردد و بقول بعض دیگر خداوند امر نمود که بر آنچه از او اراده نموده تصمیم گیرد و او را تخصیص داد به اینکه در عمل جدیّت نماید و در بعض احوال خوف او را نگیرد و از عمل باز ندارد.

دو دست انسان بمنزله دو بالی است که در حیوانات هست، و شاید آیه اشاره باین باشد که در موقع خوف خود را جمع کن و محکم دار و ایستادگی و با متانت

صفحه : ۴۰۸

و استقامت در آنچه مأمور گردیده‌ای پایداری نما و نگذار خوف و ترس تو را زبون گرداند و بزمین زند و دشمن بر تو مسلّط گردد.

فَذانِکَ بُرهانانِ مِن رَبِّکَ إِلی فِرعَونَ وَ مَلَائِهِ اینکه دو یعنی عصا و ید دو دلیل و برهان روشنی میباشد از جانب پروردگار تو بر پیغمبری تو بسوی فرعون و قومش.

پس از آنکه موسی (ع) مبعوث بنبوت و رسالت گردید خداوند دو معجزه و دو برهان هویدا باو عطاء نمود که برود و فرعون و تابعین او را بخدا پرستی ارشاد نماید.

إِنَّهُم کانُوا قَوماً فاسِقِینَ و چون اینها جماعتی بودند فاسق و کافر برای اتمام حجت بمقتضای لطف بر خداوند لازم بود که رسولی با معجزاتی بسوی آنان بفرستد که راه عذرشان را مسدود گرداند و بر باقی مردم هم حجت تمام گردد و گر نه خداوند میدانست که فرعون و تابعین او بموسی (ع) هرگز ایمان نخواهند آورد (وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَو کَرِهَ الکافِرُونَ).

صفحه : ۴۰۹

[سوره القصص (۲۸): آیات ۳۳ تا ۴۲]

اشاره

قالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلتُ مِنهُم نَفساً فَأَخافُ أَن یَقتُلُونِ (۳۳) وَ أَخِی هارُونُ هُوَ أَفصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرسِلهُ مَعِی رِدءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخافُ أَن یُکَذِّبُونِ (۳۴) قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجعَلُ لَکُما سُلطاناً فَلا یَصِلُونَ إِلَیکُما بِآیاتِنا أَنتُما وَ مَنِ اتَّبَعَکُمَا الغالِبُونَ (۳۵) فَلَمّا جاءَهُم مُوسی بِآیاتِنا بَیِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلّا سِحرٌ مُفتَرًی وَ ما سَمِعنا بِهذا فِی آبائِنَا الأَوَّلِینَ (۳۶) وَ قالَ مُوسی رَبِّی أَعلَمُ بِمَن جاءَ بِالهُدی مِن عِندِهِ وَ مَن تَکُونُ لَهُ عاقِبَةُ الدّارِ إِنَّهُ لا یُفلِحُ الظّالِمُونَ (۳۷)

وَ قالَ فِرعَونُ یا أَیُّهَا المَلَأُ ما عَلِمتُ لَکُم مِن إِلهٍ غَیرِی فَأَوقِد لِی یا هامانُ عَلَی الطِّینِ فَاجعَل لِی صَرحاً لَعَلِّی أَطَّلِعُ إِلی إِلهِ مُوسی وَ إِنِّی لَأَظُنُّهُ مِنَ الکاذِبِینَ (۳۸) وَ استَکبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِی الأَرضِ بِغَیرِ الحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم إِلَینا لا یُرجَعُونَ (۳۹) فَأَخَذناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذناهُم فِی الیَمِّ فَانظُر کَیفَ کانَ عاقِبَةُ الظّالِمِینَ (۴۰) وَ جَعَلناهُم أَئِمَّةً یَدعُونَ إِلَی النّارِ وَ یَومَ القِیامَةِ لا یُنصَرُونَ (۴۱) وَ أَتبَعناهُم فِی هذِهِ الدُّنیا

لَعنَةً وَ یَومَ القِیامَةِ هُم مِنَ المَقبُوحِینَ (۴۲)

صفحه : ۴۱۰

[ترجمه]

گفت موسی ای پروردگار من بدرستی که من یکی از (فرعونیان) را کشته‌ام پس میترسم که (باین جرم) مرا بکشند (۳۳)
و برادر من هارون در گفتار از من فصیح‌تر است او را با من بفرست که مددکار و تصدیق کننده گفتار من باشد زیرا که میترسم مرا تکذیب کنند (۳۴)
حق تعالی فرمود بزودی بازوی تو را ببرادرت محکم گردانم و برای شما دو تا بسبب آیات خودمان سلطنتی قرار میدهم که دست کسی بشما نرسد و شما و تابعین شما غلبه کنندگان خواهید بود (۳۵)
وقتی موسی با آیات ما که واضح و هویدا بود آمد (فرعونیان) گفتند نیست اینکه مگر سحری که بهم بافته شده و ما چنین (کلامی که موسی میگوید) از پدران پیشین خود نشنیده بودیم (۳۶)
موسی گفت پروردگار من عالم‌تر است بکسی که براستی و درستی برای هدایت از نزد او آمده (و میداند) کسی که برای او در دار آخرت عاقبت نیکو می‌باشد و محقّقا ستمکاران رستگار نخواهند گردید (۳۷)
فرعون گفت ای گروه (اشراف) من غیر از خودم خدایی برای شما ندانستم ای هامان آتشی بر افروز بر گل و آجر بساز پس بنا کن برای من قصری شاید من بر خدای موسی مطّلع گردم و من گمان میکنم که او از دروغگویان است (۳۸)
فرعون و لشگریانش بدون حق در زمین سرکشی نمودند و گمان کردند بسوی ما بازگشت نمیکنند (۳۹)
پس آنان را گرفتیم و در دریا انداختیم پس نظر کن و ببین که چگونه بود عاقبت ستمکاران (۴۰)
و فرعون و فرعونیان را قرار دادیم که مردم را بسوی آتش میخواندند و روز قیامت یاری کرده نخواهند گردید (۴۱)
و در اینکه دنیا از برای آنان از پی در آوردیم لعنتی و روز قیامت از زشت رویان و مفتضحان خواهند بود (۴۲).

صفحه : ۴۱۱

(توضیح آیات)

قالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلتُ مِنهُم نَفساً فَأَخافُ أَن یَقتُلُونِ موسی (ع) پس از آنکه برسالت مفتخر گردید و مورد الطاف الهی واقع شد و عصا و ید بیضاء باو کرامت شد مأمور گردید با اینکه دو معجزه بزرگ برود و فرعونیان را هدایت نماید و بپرستش خدای یکتا آنان را دعوت نماید در آن هنگام متذکر گردید که یکی از قبطیان را کشته است و ممکن است در مورد سیاست فرعون واقع گردد اینکه بود که اظهار میکند میترسم مرا بکشند.
وَ أَخِی هارُونُ هُوَ أَفصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرسِلهُ مَعِی رِدءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخافُ أَن یُکَذِّبُونِ ابو جعفر و نافع (ردا) بغیر همزه خوانده‌اند و باقی قراء با همزه قرائت نموده‌اند، و عاصم و حمزه (یصدّقنی) را برفع یعنی بضم قاف تلاوت نموده و باقی بجزم قاف خوانده‌اند، و در هر حال (ردءا) بمعنی ناصر و معین است و حال است از (ارسله) یعنی برادر من هارون چون زبانش فصیح است و من در زبانم لکنت است و نمیتوانم کلام فصیح بگویم برادرم هارون را با من بفرست که هم یار و معین من باشد و هم در سخن گفتن مرا یاری

نماید و مصدق گفتار من باشد.
فَلَمّا جاءَهُم مُوسی بِآیاتِنا بَیِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلّا سِحرٌ مُفتَرًی وقتی موسی (ع) با برادرش هارون برای تبلیغ رسالت و ارشاد فرعون و فرعونیان وارد مصر گردیدند با دو معجزه بزرگ نسبت سحر بحضرتش دادند و گفتند اینکه جادویی است که بهم بافته.
از امام محمّد باقر علیه السّلام چنین روایت شده که بخدا سوگند گویا موسی (ع) را می‌بینم با دست بلند و موسی گندم گون و در بر او جبّه‌ای است از صوف و عصا در کف دارد و کمر خود را بسته و نعلین او از پوست خر است و بند نعلین او لیف خرما است وقتی بدر خانه فرعون رسید خبر بفرعون دادند که جوانمردی

صفحه : ۴۱۲

پشت در است و گمان میکند که او رسول خداوند عالمیان است فرعون بشیربان که موکّل بر شیر بود امر نمود که زنجیر شیر را باز کند و عادت او چنین بود که بر هر کس غضب مینمود وی را نزد شیر می‌انداخت تا او را هلاک گرداند.
منزل فرعون نه درب داشت وقتی موسی (ع) درب اول را کوبید نه درب تمام باز گردید و موسی داخل شد شیران وقتی موسی را دیدند دم جنبانیدند و تملق‌کنان سر خود را بپای او می‌مالیدند، فرعون بحاضرین گفت آیا هرگز مثل اینکه را دیده بودید، وقتی موسی (ع) نزدیک فرعون رفت فرعون موسی را سرزنش نمود گفت (أَ لَم نُرَبِّکَ فِینا وَلِیداً تا آخر) پس از آن فرعون بمردی امر کرد که دست موسی را بگیر و بدیگری گفت با شمشیر گردن او را بزن آن وقت جبرئیل با شمشیر گردن شش نفر از یاران فرعون را زد فرعون گفت دست از او بردارید پس از آن موسی دست زیر بغل نمود چون بیرون آورد مانند آفتاب درخشنده بود، عصا را انداخت اژدها گردید، فرعون گفت تا فردا مهلتم بده. (مجمع البیان) با چنین معجزات ظاهر هویدا فرعون گفت اینها سحر است و ما از پدران پیشینیان خود نشنیده‌ایم که ساحری ادّعای نبوت کند، و شاید مقصود فرعون اینکه بود که ما از پیشینیان نشنیده‌ایم که خدایی باشد و پیمبری بفرستد اینکه بود که فرعون برای اغواء گردانیدن مردم گفت:
وَ قالَ فِرعَونُ یا أَیُّهَا المَلَأُ ما عَلِمتُ لَکُم مِن إِلهٍ غَیرِی الخ فرعون لعین از سخنانش چنین معلوم میشود که میخواسته امر بر مردم مشتبه گردد و معجزات حضرت موسی (ع) را حمل بر سحر نمایند، و همانطوری که از آیه استفاده میگردد اینکه بود که با اینکه شاید حقّانیت موسی بر او واضح بود بجهاتی مغالطه کاری نموده و بچند وجه امر را مشتبه گرداند.
اول- (ما عَلِمتُ لَکُم مِن إِلهٍ) با اینکه علم باحتیاج عالم بصانع از ضروریات بلکه از فطریات بشمار میرود و در آن خدشه ممکن نیست اینست که

صفحه : ۴۱۳

خداوند رسولی نفرستاده که بگوید عالم را مبدء و خدایی است بلکه وظیفه آنها چنین بوده که مردم را ارشاد نمایند که خدای واحد احد را پرستش نمایند و غیری را با او در عبادت شریک نگردانند و بدانند غیر از او هیچ موجودی مدخلیّتی در تأثیر و افاضه ندارد و فرعون خواسته در اینکه امر فطری در دل مردم شک اندازد.
دوم- قوله که گفته (اله غیری) خواسته امر اله را بر مردم مشتبه گرداند و بگمان آنان در آورد که مصداق آن امر فطری ضروری منم یعنی منم خدای عالم نه آنکه موسی میگوید.
سوم- قوله (فَاجعَل لِی صَرحاً لَعَلِّی أَطَّلِعُ إِلی إِلهِ مُوسی).
اینکه مغالطه دیگری است که امر بر مردم مشتبه گردد و گمان کنند اله عالم جسم است و برای او مکانی است که وصول باو ممکن است، و وقتی ممکن باشد خدا جسم باشد میشود فرعون اله باشد.

و واقعا جای تعجّب است که چگونه میخواست امر را بر مردم مشتبه کند و جلو گیر رؤیت اشعّه شمس وجود گردد

(عمیت عین لا تراک)

با اینکه اشعّه نور قیومی به هیاکل موجودات احاطه دارد.

و عجب‌تر اینکه انسانی که میداند بتمام اجزاء عالم محتاج است چگونه باین اندازه امر بر وی مشتبه میگردد که مثل فرعون نسبت الوهیت بنفس ضعیف ناچیز خود میدهد و بمردم بپرستش خود امر مینماید.

و مسلّم کسانی که زیر بار او رفته بودند یا از ترس و تقیّه یا بطمع مال و جاه و ریاست سر بنده‌گی بسوی وی فرود آورده بودند و گر نه البته میدانستند که فرعون یک آدم ناچیز مثل خودشان نمیشود پدید آورنده و اله عالم باشد.

وَ استَکبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِی الأَرضِ بِغَیرِ الحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم إِلَینا لا یُرجَعُونَ فرعون بدون حق استکبار نمود با اینکه کبر و کبریایی مخصوص بذات احدیت است چنانچه در حدیث قدسی است که فرموده

(الکبریاء ردائی و العظمه

صفحه : ۴۱۴

ازاری فمن نازعنی واحد منهما القیمهٔ فی النار).

(یرجعون) بضمّ یاء و فتح جیم و بفتح یاء و کسر جیم هر دو قرائت شده خلاصه چون فرعون کبر و کبریایی که مخصوص بحق تعالی بود بخود نسبت داد و بگمان غلط خود چنین تصوّر مینمود که همیشه اینکه ملک و سلطنت بر او باقی خواهد ماند و نمیدانست که دست قدرت ایزدی غالب است و بزودی او را از پا در میآورد و بجهنم که دار سیاست و مجازات او است وی را سرنگون خواهد گردانید.

فَأَخَذناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذناهُم فِی الیَمِّ (فاء) را برای تفریع میآورند و اینکه آیه متفرع بر آیه جلو است و اشاره است به اینکه چون فرعون استکبار کرد و نسبت الوهیت بنفس خبیث خود داد، قهر الهی او و قشون وی را در کف قدرت خود گرفت و در دریای نیل غرق گردانید فَانظُر کَیفَ کانَ عاقِبَةُ الظّالِمِینَ خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که ای محمّد (ص) بنظر عبرت بنگر و ببین که سر انجام کار ستم کاران بکجا کشید.

و در اینکه خطاب دو فائده بنظر میرسد: یکی تسلّی دل پیمبر گرامی خود که از جفای کفار و آزار آنان دل تنگ مباش همانطوری که فرعون و فرعونیان بپاداش عمل خود رسیدند جماعت کفار نیز بجزای عمل نکوهیده خود خواهند رسید و دیگر چون که در بسیاری از اوامر، امّت نیز در مأمور به با حضرتش شریکند بایست آنها از سرگذشت پیشینیان متنبّه گردند و بدانند که ستمکاران بزودی بمکافات اعمال زشت خود خواهند رسید.

وَ جَعَلناهُم أَئِمَّةً یَدعُونَ إِلَی النّارِ وَ یَومَ القِیامَةِ لا یُنصَرُونَ ما آنان را پیشوایان و امامان قرار دادیم که تابعین خود را بدوزخ دعوت نمایند، چون ابتداء جعل شر نسبت بخیر محض و ایزد متعال نمیتوان داد زیرا که از خیر محض جز خیر ناید، حکماء گفته‌اند یا شرّ امر عدمی است یعنی

صفحه : ۴۱۵

عدم و ملکه است یا امر عرضی اضافی است که عارض شیئی موجود میگردد، اینکه است که مفسرین آیه را دو طور توجیه نموده‌اند و گفته‌اند (جعل) در اینجا یا بمعنی خذلان و تخلیه است که پس از آنکه الطاف بسیار و نعمتهای فراوان بآنها دادیم و آنان متنبّه و شکر گذار نگردیدند و کفران نعمت نمودند ما آنان را بخودشان واگذاشتیم و هدایتشان ننمودیم و چون آنها را

هدایت ننمودیم.

گمراه گردیدند و در قیامت یاری کننده‌ای نخواهند داشت.

و یا گوئیم (جعل) بمعنی حکم و تسمیه است مثل قوله تعالی (وَ جَعَلُوا المَلائِکَهَ الَّذِینَ هُم عِبادُ الرَّحمنِ إِناثاً) معنی آیه چنین نیست که آنها ملائکه را دختران خدا قرار دادند بلکه مقصود اینست که آنها اینکه طور حکم نمودند (ابو الفتوح) وَ أَتبَعناهُم فِی هذِهِ الدُّنیا لَعنَهً وَ یَومَ القِیامَهِ هُم مِنَ المَقبُوحِینَ آری فرعون و فرعونیان از اعمال رکیک خود نتیجه‌ای عائدشان نگردید مگر اینکه در دنیا مورد لعنت خدا و فرشتگان و انبیاء و مؤمنین گردیدند و در آخرت هم از زشت صورتان وارد محشر خواهند گردید زیرا چنانچه از احادیث بسیار استفاده میگردد هر کسی در آخرت بصورت عملش وارد محشر میگردد، و یکی از اوصاف قیامت که در قرآن تذکّر داده اینکه است که فرموده (یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ) در آن روز باطنها ظاهر میگردد و زشتیهای اعمال هر کسی شاید در صورت وی ظاهر گردد و چنین خواهد بود حال خوب سیرتان که اثر اعمال نیک آنان در جبهه نورانی آنها تظاهر مینماید. قوله تعالی (یُعرَفُ المُجرِمُونَ بِسِیماهُم فَیُؤخَذُ بِالنَّواصِی وَ الأَقدامِ) و قوله تعالی (سِیماهُم فِی وُجُوهِهِم مِن أَثَرِ السُّجُودِ).

صفحه : ۴۱۶

[سوره القصص (۲۸): آیات ۴۳ تا ۵۱]

اشاره

وَ لَقَد آتَینا مُوسَی الکِتابَ مِن بَعدِ ما أَهلَکنَا القُرُونَ الأُولی بَصائِرَ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ رَحمَهً لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ (۴۳) وَ ما کُنتَ بِجانِبِ الغَربِیِّ إِذ قَضَینا إِلی مُوسَی الأَمرَ وَ ما کُنتَ مِنَ الشّاهِدِینَ (۴۴) وَ لکِنّا أَنشَأنا قُرُوناً فَتَطاوَلَ عَلَیهِمُ العُمُرُ وَ ما کُنتَ ثاوِیاً فِی أَهلِ مَدیَنَ تَتلُوا عَلَیهِم آیاتِنا وَ لکِنّا کُنّا مُرسِلِینَ (۴۵) وَ ما کُنتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذ نادَینا وَ لکِن رَحمَهً مِن رَبِّکَ لِتُنذِرَ قَوماً ما أَتاهُم مِن نَذِیرٍ مِن قَبلِکَ لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ (۴۶) وَ لَو لا أَن تُصِیبَهُم مُصِیبَهٌ بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم فَیَقُولُوا رَبَّنا لَو لا أَرسَلتَ إِلَینا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آیاتِکَ وَ نَکُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ (۴۷)

فَلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ مِن عِندِنا قالُوا لَو لا أُوتِیَ مِثلَ ما أُوتِیَ مُوسی أَ وَ لَم یَکفُرُوا بِما أُوتِیَ مُوسی مِن قَبلُ قالُوا سِحرانِ تَظاهَرا وَ قالُوا إِنّا بِکُلٍّ کافِرُونَ (۴۸) قُل فَأتُوا بِکِتابٍ مِن عِندِ اللّهِ هُوَ أَهدی مِنهُما أَتَّبِعهُ إِن کُنتُم صادِقِینَ (۴۹) فَإِن لَم یَستَجِیبُوا لَکَ فَاعلَم أَنَّما یَتَّبِعُونَ أَهواءَهُم وَ مَن أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیرِ هُدیً مِنَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ (۵۰) وَ لَقَد وَصَّلنا لَهُمُ القَولَ لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ (۵۱)

صفحه : ۴۱۷

[ترجمه]

محققا پس از آنکه امتهای پیشین را هلاک گردانیدیم بموسی (ع) کتاب (تورات) دادیم که برای مردم بینایی و هدایت و رحمت باشد شاید آنها پند گیرند و متذکر گردند (۴۳)

ای محمّد (ص) تو بطرف غربی (کوه طور) حاضر نبودی آن وقتی که امر رسالت را بر موسی جاری گردانیدیم و از مشاهده کننده‌گان محسوب نمیشدی (۴۴)

و لکن ما گروهی را آفریدیم و عمر آنان دراز گردید و تو در اهل مدین مقیم نبودی که برای آنها آیات ما را بخوانی و لکن ما بودیم فرستادگان (۴۵)

(ای رسول اکرم) تو در طرف کوه طور نبودی وقتی که (موسی را) نداء کردیم و لکن (اینکه نداء) رحمتی بود از جانب پروردگار تو و باید بترسانی جماعتی را که پیش از تو برای آنها ترساننده‌ای نیامده شاید آنان متذکر گردند (۴۶)

و اگر نبود اینکه مصیبتی (یعنی عذاب) که بآنها رسیده بسبب آنچه از اعمالشان پیش انداختند که میگفتند پروردگار ما چرا برای ما رسولی نفرستادی که ما آیات تو را متابعت نمائیم و از جمله گروندگان باشیم (۴۷)

پس چون حق از طرف ما آمد گفتند چرا عطاء گردیده نشده‌ای مثل آنچه بموسی عطاء گردید آیا آنها کافر نگردیدند بآنچه قبلا بموسی عطاء شد که گفتند (موسی و هارون) دو ساحری میباشند که ظاهر شده‌اند و گفتند ما بتمام اینها کافریم (۴۸)

ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) باینان بگو شما از جانب خدا کتابی بیاورید که راه نماینده‌تر باشد (از تورات و قرآن) تا من آن را متابعت نمایم اگر شما راست گویان میباشید (۴۹)

و اگر آنها اجابت گفتار تو را ننمودند پس بدان که حقیقهٔ اینان تابع هوای خود گردیده‌اند و کیست گمراه‌تر از کسی که پیرو هوای نفس خود گردد بغیر هدایتی که از جانب خدا باشد محققا خدا هدایت نمیکند جماعت ستمکاران را (۵۰)

حقیقهٔ ما برای آنها کلام را پیوستیم شاید آنها پند گیرند (۵۱).

(توضیح آیات)

وَ لَقَد آتَینا مُوسَی الکِتابَ مِن بَعدِ ما أَهلَکنَا القُرُونَ الأُولی (ما) در (ما اهلکنا) مصدریه است و شاید مقصود از (قرون اولی) قوم عاد و ثمود و نوح و غیر آن از امم پیشینیان باشد، و ممکن است فرعون و فرعونیان و قبطیان مراد باشد که پس از هلاکت آنها حق تعالی تورات را بموسی علیه السّلام عطاء فرمود.

بَصائِرَ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ رَحمَةً تورات را بسه فضیلت نیکو معرّفی فرموده: اول- در آن بصیرت و بینایی است که آنهایی که چشم دلشان از دیدن حقایق کور گردیده بنور آیات تورات و الواح روشن گردد و حق را از باطل امتیاز دهند.

دوم- در آن هدایت و راهنمایی جاده مستقیم الی اللّه و رسیدن بسر حدّ کمال انسانی است.

سوم- مشتمل بر رحمه و بخشایش و فیوضات غیر متناهیه برای کسانی است که باحکام و دستورات تورات عمل نمودند پس از آنکه بحقانیت آن اعتراف کردند لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ چنین کتابی بر بنی اسرائیلیان بتوسط حضرت موسی (ع) فرود آمد که شاید آنان متذکّر گردند و بنور آیات آن اضائه نمایند و از کج روی برگردند و بجاده ایمان رهبر و رهسپار شوند.

وَ ما کُنتَ بِجانِبِ الغَربِیِّ إِذ قَضَینا إِلی مُوسَی الأَمرَ وَ ما کُنتَ مِنَ الشّاهِدِینَ خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که آن وقتی که در طرف مغرب کوه طور امر رسالت بر موسی جاری گردید تو در آنجا نبودی که تکلّم خدا با موسی و واقعه آنجا را مشاهده نمایی و امروز برای مردم بیان کنی.

شاید اشاره باشد به اینکه اینکه قصص و خبرهایی که از اخبار پیشینیان میدهی

اینها خبرهای غیبی است که بتوسط وحی تو را آگاه گردانیدیم که هم معجزه تو باشد که بدون اینکه از جایی شنیده یا در کتابی

خوانـده باشـى و نه آنجا حاضـر بودى حكايات را مطابق تورات براى مردم بيان نمايى و هم مردم را باحكام و دسـتورات الهى و راه رسيدن آنها بسعادت علاوه بر آنچه بخودت وحى ميرسد از طرق باقى كتب الهى نيز مستفيض گردانى و نيز بدانند كه هميشه قوانين و احكام حقانى بتوسط پيمبران در ميان مردم جارى بوده و هيچ وقت خداى رءوف خلق خود را مهمل نگذاشـته زيرا كه سنّت الهى بر اينكه است كه اتمام حجت گردانـد وَ لكِنّا أَنشَأنا قُرُوناً فَتطاوَلَ عَلَيهِمُ العُمُرُ آيه خبر ميدهـد كه ما جماعتى را آفريديم و چون عمر آنها دراز شد و قرنها گذشت آن وقت احكام شرع رو باندراس گذارد و مردم از جاده حقيقت منحرف گرديدند.

وَ ما كُنتَ ثاوِياً فِي أَهلِ مَديَنَ تَتلُوا عَلَيهِم آياتِنا خطاب بپيمبر گرامى خود ميكند كه تو در آن زمان در اهل مدين نبودى كه موسـى بـا شـعيب راجع بآيـات الهى و معـارف حقّانى و احكام سـخن مى گفتنـد كه حكايت آنها را بفهمى و امروز بر مردم آيات ما را بيان نمايى.

وَ لكِنّا كُنّا مُرسِلِينَ و لكن ما حكايات و قصـص آنها را از طريق وحى بر تو بيان نموديم، اشاره به اينكه حكايت موسـى و شـعيب و فرعون و باقى حكاياتى كه بر مردم بيان مى‌نمايى اخبار بغيب است و يكى از معجزات تو بشمار ميرود.

وَ ما كُنتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذ نادَينا وَ لكِن رَحمَةً مِن رَبِّكَ الـخ باز براى مزيـد امتنان خطاب ميكنـد كه اى محمّد (ص) تو بطرف كوه طور نبودى آن وقتى كه پروردگـار تو بموسـى نـدا كرد و بـا او تكلّم نمود لكن اينكه آياتى كه بر تو وحى مينمائيم رحمتى است از طرف خداى تو كه بترسانى از عذاب و تهديد نمايى آنهايى را كه پيش از تو در زمان فترت بين عيسى و رسول اكرم (ص)

صفحه : ۴۲۰

كه پانصـد و پنجاه سال طول كشـيد، رسول و رهنمايى براى اعراب نيامـده شايـد آنها متـذكر گردند، تمام آياتى كه راجع بحكايت پيمبران و غير آنها در قرآن بيان شـده براى اثبات رسالت حضـرت محمّـد صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم است زيرا همه ميدانسـتند كه حضـرتش امّى و درس نخوانـده است و اينكه حكـايت مطـابق تورات و انجيـل و بـاقى كتب الهى بزبان عربى فصـيح فرود آمـده كه ديگر براى كسى عذرى باقى نباشد و حجت بر خلق تمام گردد.

وَ لَو لا أَن تُصِيبَهُم مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَت أَيدِيهِم فَيَقُولُوا رَبَّنا لَو لا أَرسَلتَ إِلَينا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آياتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ المُؤمِنِينَ (لولا) اول امتناعيه و جوابش محـذوف است، و (لولاـ) دوم تخصيصـيه است و (فـاء) اول براى عطف است و دوم جواب (لولا) و در حكم امر است كه سبب عمل گردد.

خلاصه اينكه ظاهرا معنى آيه چنين ميشود كه اگر نبود براى اينكه وقتى بر كفار بسبب اعمال بدى كه بدستهاى خود كرده‌اند عذاب و مجـازات وارد گردد كه ميگوينـد پروردگـار مـا چرا بر مـا رسـولى و رهنمـايى نفرسـتادى كه مـا تـابع آيـات تو گرديم و از جمله گروندگان بوده باشـيم چون چنين بودند براى اتمام حجت تو را فرسـتاديم چنانچه فرموده لِئَلّا يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعدَ الرُّسُلِ براى آنها رسول فرستاديم.

فَلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ مِن عِنـدِنا قالُوا لَو لا أُوتِيَ مِثلَ ما أُوتِيَ مُوسـى حكايت سـخنان ركيك كفار است كه وقتى كه بر آنان قرآن نازل شد و محمّد صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم براى هدايت آنها آمد گفتند چرا معجزاتى مثل عصا و يد بيضاء و باقى معجزات تسع كه بر حضرت موسى (ع) فرود آمد براى تو نيامد.

أَ وَ لَم يَكفُرُوا بِما أُوتِيَ مُوسى مِن قَبلُ قالُوا سِحرانِ تَظاهَرا خداى تعالى كلام آنها را رد ميكند كه اى مشركين و كافرين ابناء جنس شما از مردمان شيطان صفت مثل قبطيان زمان موسى و فرعون و فرعونيان راجع

صفحه : ۴۲۱

بمعجزات موسی چه گفتند آیا نگفتند که موسی و هارون دو نفر ساحری میباشند که سحر خود را ظاهر نموده‌اند.

وَ قالُوا إِنّا بِکُلٍّ کافِرُونَ و آنها گفتند ما بتمام پیمبران و معجزات آنها کافریم، میشود مرجع ضمیر (قالوا) همان فرعونیان باشند که آنان گفته باشند ما بتمام معجزات موسی کافریم و تصدیق بپیمبری موسی نداریم، یا مرجع فرعونیان و مشرکین مکه باشند که آنها میگفتند ما بتمام پیمبران و معجزات آنان کافریم.

قُل فَأتُوا بِکِتابٍ مِن عِندِ اللّهِ هُوَ أَهدی مِنهُما در اینکه آیات در مقام پاسخ اعتراض مشرکین بر آمده و بدلیل نقضی و حلی آنان را جواب میدهد، اول کلام آنها را نقض میکند به اینکه اگر شما و نظیر شما از اهل جحود و انکار راست می‌گویید و معجزاتی مثل معجزات موسی را اگر آوردم قبول میکنید، چرا ابناء جنس شما از مشرکین زمان موسی معجزات موسی را حمل بر سحر نمودند و شما هم چنین خواهید بود، اشاره به اینکه من هم اگر معجزاتی مثل معجزات موسی و بالاتر از آن هم بیاورم شما حمل بر سحر خواهید نمود.

أَتَّبِعهُ إِن کُنتُم صادِقِینَ (إِن کُنتُم صادِقِینَ) جمله شرطیه و (اتّبعه) جواب شرط است.

و بعد بجواب حلی در پاسخ گوید اگر معجزه بودن قرآن را قبول ندارید و راست می‌گویید که قرآن از جانب خدا نیست شما از جانب خدا کتابی بیاورید که از قرآن و تورات طریق هدایت را بهتر بنمایاند و راه نزدیک‌تری بشما بیاموزد اگر چنین کردید من هم تابع شما میگردم و دست از مدعای خود بر میدارم، و چون چنین قدرتی ندارید که جمله‌ای یا آیه‌ای مانند قرآن و تورات بیاورید بایستی سر تسلیم فرود آورده تابع من گردید.

صفحه : ۴۲۲

فَإِن لَم یَستَجِیبُوا لَکَ فَاعلَم أَنَّما یَتَّبِعُونَ أَهواءَهُم (لم یستجیبوا) فعل و فاعل است و مفعولش محذوف است و در معنی چنین میشود که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اگر کفار و آنان که بتو اعتراض میکنند و از تو معجزاتی مثل معجزات موسی طلب میکنند و تو از آنها برای اثبات حقانیت قرآن مطالبه کردی کتابی را که طریق هدایت را بهتر نشان بدهد بیاورند اگر راست میگویند و از آوردن همچه کتابی عاجز ماندند، بدان که اینان تابع هوای نفس خود گردیده‌اند و خواهند راه عذری برای خود باز نمایند و زیر بار اسلام نروند وَ مَن أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیرِ هُدیً مِنَ اللّهِ آیه در مقام توبیخ و سرزنش کفار است، و اشاره به اینکه گمراه‌ترین گمراهان کسی است که بدون راهنمایی که از جانب خدا باشد تابع هوای نفس خود گردد.

(من) موصوله (اضلّ) افعل التفضیل است یعنی گمراه‌ترین گمراهان کسی میباشد که بدون متابعت پیمبری که وی را بجاده حقیقت رهبری نماید و طریق سعادت و فیروزیابی را بوی بنمایاند بدلخواه خود عمل نماید.

از آیه میتوان استفاده نمود که توبیخ و سرزنش راجع بکسی است که از طرف حق تعالی هدایت نیافته و عمل وی فقط از روی هوای نفسانی انجام میگیرد لکن گاهی میشود که هوای نفسانی مطابق میگردد با طریق هدایتی که از طریق حق تعالی میباشد و آن وقتی است که نفس تابع عقل گردیده و بفرمان عقل عمل میکند و چنین کسی اگر چه بدلخواه خود عمل میکند لکن خواست او همان خواست خدا است، قوله تعالی وَ ما تَشاؤُنَ إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ

إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ واضح و مسلّم است که کسانی که تابع هوای نفسانی خود گردیده‌اند و از طرف حق تعالی هدایت نیافته‌اند چنین کسانی بخود ستم نموده و خود را از درجه اعتبار ساقط گردانیده‌اند و دیگر استعداد هدایت در آنان باقی نمانده است،

صفحه : ۴۲۳

اینکه است که خداوند آنها را هدایت نمیکند زیرا که دیگر قابل هدایت نمیباشند و گر نه بخل و منعی در مبدء حکیم فیاض نیست. وَ لَقَد وَصَّلنا لَهُمُ القَولَ لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ شاید مقصود از قول قرآن باشد و بخواهد بفرماید ما آیات قرآن را که بتدریج نازل گردیده بهم متّصل گردانیدیم، و با نظم و اسلوب صحیح مواعظ را مرتبط گردانیدیم بقصص و امثال، و احکام را بوعد و وعید و نیکی را بپاداش نیکو و عصیان را بعذاب سخت و اینکه طور آیات را بهم پیوستیم که شاید مردم متّعظ گردیده و متذکر گردند و از جاده انحراف بر گردند و بطریق مستقیم اسلام در آیند و براه سعادت رهبر شوند.

صفحه : ۴۲۴

[سوره القصص (۲۸): آیات ۵۲ تا ۶۱]

اشاره

الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ مِن قَبلِهِ هُم بِهِ یُؤمِنُونَ (۵۲) وَ إِذا یُتلی عَلَیهِم قالُوا آمَنّا بِهِ إِنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّنا إِنّا کُنّا مِن قَبلِهِ مُسلِمِینَ (۵۳) أُولئِکَ یُؤتَونَ أَجرَهُم مَرَّتَینِ بِما صَبَرُوا وَ یَدرَؤُنَ بِالحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ مِمّا رَزَقناهُم یُنفِقُونَ (۵۴) وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغوَ أَعرَضُوا عَنهُ وَ قالُوا لَنا أَعمالُنا وَ لَکُم أَعمالُکُم سَلامٌ عَلَیکُم لا نَبتَغِی الجاهِلِینَ (۵۵) إِنَّکَ لا تَهدِی مَن أَحبَبتَ وَ لکِنَّ اللّهَ یَهدِی مَن یَشاءُ وَ هُوَ أَعلَمُ بِالمُهتَدِینَ (۵۶) وَ قالُوا إِن نَتَّبِعِ الهُدی مَعَکَ نُتَخَطَّف مِن أَرضِنا أَ وَ لَم نُمَکِّن لَهُم حَرَماً آمِناً یُجبی إِلَیهِ ثَمَراتُ کُلِّ شَیءٍ رِزقاً مِن لَدُنّا وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ (۵۷) وَ کَم أَهلَکنا مِن قَریَةٍ بَطِرَت مَعِیشَتَها فَتِلکَ مَساکِنُهُم لَم تُسکَن مِن بَعدِهِم إِلّا قَلِیلاً وَ کُنّا نَحنُ الوارِثِینَ (۵۸) وَ ما کانَ رَبُّکَ مُهلِکَ القُری حَتّی یَبعَثَ فِی أُمِّها رَسُولاً یَتلُوا عَلَیهِم آیاتِنا وَ ما کُنّا مُهلِکِی القُری إِلّا وَ أَهلُها ظالِمُونَ (۵۹) وَ ما أُوتِیتُم مِن شَیءٍ فَمَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا وَ زِینَتُها وَ ما عِندَ اللّهِ خَیرٌ وَ أَبقی أَ فَلا تَعقِلُونَ (۶۰) أَ فَمَن وَعَدناهُ وَعداً حَسَناً فَهُوَ لاقِیهِ کَمَن مَتَّعناهُ مَتاعَ الحَیاةِ الدُّنیا ثُمَّ هُوَ یَومَ القِیامَةِ مِنَ المُحضَرِینَ (۶۱)

صفحه : ۴۲۵

[ترجمه]

آن چنان کسانی که بآنها کتاب عطاء نمودیم پیش از او (محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها باو میگرویدند (۵۲)

و وقتی (آیات قرآن بر آنها خوانده میشد) میگفتند بآن ایمان آورده‌ایم حقیقهٔ آن حق است و از جانب پروردگار ما است و ما پیش از اینکه باو تسلیم شدگان بودیم (۴۳)

بآن جماعت دو مرتبه پاداش داده میشود بسبب آنچه صبر نمودند و میپوشانند بنیکی بدی را و از آنچه بآنان روزی گردانیده‌ایم انفاق مینمایند (۵۴)

و وقتی سخن لغوی شنیدند از آن اعراض مینمودند و میگفتند برای ما است اعمال ما و برای شما است اعمال شما درود بر شما باد ما طلب نمیکنیم مجالست مردمان نادان را (۵۴)

(ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بحقیقت تو هدایت نمیکنی کسی را که دوست داری و لکن خدا هدایت میکند کسی را که بخواهد و او براه یافته‌گان عالم‌تر است (۵۶)

(کافرین) گفتند اگر ما پیرو هدایت تو گردیم از زمین ربوده شویم آیا ما آنها را در حرم امن (مکه) متمکن نگردانیدیم که ثمرات

هر چیزی را در آنجا می‌آورند و آن رزقی میباشد که از جانب ما بآنها میرسد و لکن بیشتر آنها نمیدانند (۵۷)

و چه بسیار هلاک گردانیدیم (اهل) قریه و دهی را که در زندگانی شادمان بودند پس اینست مسکنهای آنان که پس از ویران شدن آن کسی در آن ساکن نگردید مگر اندکی و ما خود از وارثین بودیم (۵۸)

و نبود پروردگار تو هلاک کننده اهل قریه‌ای مگر پس از آنکه بر آنها رسولی فرستاد که آیات ما را بر آنها قرائت نماید و ما نبودیم هلاک کننده قریه (و شهری) مگر آنکه اهلش ستمکار بودند (۵۹)

و آنچه از هر شیئی بشما عطاء گردیده آن متاع اندکی است از حیات دنیا و زینت آن و آنچه نزد خدا است آن بهتر و باقی‌تر است آیا چرا شما تعقل نمیکنید (۶۰)

آیا کسی را که ما باو وعده داده‌ایم وعده نیکو پس او ملاقات کننده آن چیزی است که بوی وعده داده‌ایم (چنین آدمی) مثل کسی میماند که وی را از امتعه و نعمتهای دنیا متمتع گردانیده‌ایم پس از آن در روز قیامت او از حاضرین (محضر سؤال) خواهد بود (۶۱).

صفحه : ۴۲۶

(توضیح آیات)

اشاره

الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ مِن قَبلِهِ هُم بِهِ یُؤمِنُونَ مراد از (الّذین) یهود و نصاری میباشند که قبلا برای هدایت آنها تورات و انجیل فرود آمده، و مرجع ضمیر (من قبله) شاید محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد و بعضی گفته‌اند قرآن است، و مرجع ضمیر (به) محمّد (ص).

و ظاهرا آیه در مقام ستایش اهل کتاب است از یهود و نصاری که بقرآن ایمان آورده‌اند.

مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند در باره اهل انجیل فرود آمده که آنان چهل نفر از عیسویان بودند، سی و سه نفر آنها از حبشه با جعفر بن ابی طالب و هفت نفر از شام در مکه بخدمت رسول اکرم (ص) رسیدند و ایمان آوردند، و بنا بر اینکه مقصود از (کتاب) در آیه انجیل میشود و اهل آن عیسویان.

لکن چنانچه گفته‌اند مورد مخصص نیست و لو اینکه در شأن آن چهل نفر فرود آمده باشد آیه اطلاق دارد و شامل میگردد تمام اهل کتاب را آنهایی که ایمان آورده‌اند و متّصف بآن صفاتی میباشند که در آیه بعد آنان را توصیف فرموده وَ إِذا یُتلی عَلَیهِم قالُوا آمَنّا بِهِ إِنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّنا اول- آنها چنینند که وقتی آیات قرآن بر آنان خوانده میشد میگفتند ما قبلا بقرآن ایمان آورده بودیم و تسلیم آن شده بودیم و دانستیم که آن حق است و از طرف پروردگار ما است برای آنکه در تورات و انجیل اوصاف پیمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را دیده بودیم و باو ایمان داشتیم.

أُولئِکَ یُؤتَونَ أَجرَهُم مَرَّتَینِ بِما صَبَرُوا اینکه جماعت کسانی میباشند که پاداششان دو برابر است یکی بر آنچه صبر نمودند از ایذاء منکرین اسلام و دیگر بمجاهده نمودن با نفس بر ترک تعصب دینی و مخفی داشتن ایمانشان از معاندین مستحق دو اجر میگردند:

یکی اجر بر ایمانشان به پیمبر سابق یعنی

صفحه : ۴۲۷

عیسی (ع) یا موسی (ع)، و دیگر اجر بر ایمان آوردن آنان به نبی خاتم و صبر آنها فضیلت دیگری میشود اضافه بر ایمانشان که در آیه ذکر شده.

صفت دوم از اوصاف آن مؤمنین اینست که وَ یَدرَؤُنَ بِالحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ یعنی بمدارا نمودن با خلق اذیت مردم را از خود دفع میکند، در آیه معانی دیگری نیز شده لکن معنی بالا از ابی عبد اللّه (ع) روایت شده. (کافی- مجمع البیان) صفت سوم آنها اینست که وَ مِمّا رَزَقناهُم یُنفِقُونَ از آنچه بآنها روزی داده‌ایم انفاق مینمایند.

رزق بمعنی عام شامل میگردد تمام نعمتهایی را که خداوند بانسان کرامت فرموده از علم و مال و جاه و ریاست و قوای جسمانی و باقی چیزهایی که از آن آدمی برخوردار میگردد، و انفاق هر یک طوری است که مناسب خود آن است مال بفقراء و مستمندان، علم بجهّال و بی‌خردان، جاه و ریاست کمک نمودن بمظلومان، قوای جسمانی یاری دین و دست گیری افتاده‌گان.

وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغوَ أَعرَضُوا عَنهُ وَ قالُوا لَنا أَعمالُنا وَ لَکُم أَعمالُکُم الخ صفت چهارم- آنان چنینند که وقتی با جهّال و کفار مصاحبه مینمودند و کلام بیهوده چه راجع بدین و قرآن باشد و چه مذمت مؤمنین یا غیر آن از سخنان بیهوده می‌شنیدند از آنها اعراض می‌نمودند و میگفتند برای ما است جزاء اعمال ما از صدق و حلم و ایمان و تقوی و برای شما است جزای اعمال شما از کبر و حسد و کفر یا برای ما است دین ما و برای شما است دین شما.

سَلامٌ عَلَیکُم لا نَبتَغِی الجاهِلِینَ سلام مأخوذ از سلّم و سلامتی است، شاید مقصود مؤمنین چنین بوده که ما بروش ایمانی که پذیرفتیم کارمان از شما جدا شد و هیچ ضرری از ما بشما نمیرسد و ما مصاحبت با جهّال را ترک کرده‌ایم شما دنبال کار خود روید ما هم بکار خود مشغول خواهیم گردید.

صفحه : ۴۲۸

إِنَّکَ لا تَهدِی مَن أَحبَبتَ وَ لکِنَّ اللّهَ یَهدِی مَن یَشاءُ خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که تو قدرت نداری هدایت نمایی کسی را که دوست میداری بلکه خدا هدایت مینماید هر کسی را که بخواهد.

چنانچه گفته‌اند هدایت دو قسم است: یکی هدایتی که موصول بمقصود باشد و دیگر هدایتی که بآن ارائه طریق بشود، و هدایت بمعنی اول لطفی است از طرف حق تعالی و آن یا فعل او است یا باعلام او نسبت بکسی که خود را برای هدایت یافتن مستعدّ و مهیّا گردانیده باشد و آن فقط رحمتی است که مستعدّین را بمقصود میرساند.

و هدایت بمعنی دوم که نشان دادن راه مستقیم باشد که نزدیک‌ترین راه است بسوی خدا آن وظیفه پیمبران است، قوله تعالی (وَ إِنَّکَ لَتَهدِی إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ).

و از بعض عرفاء نقل شده که چنین گفته حقیقت هدایت گشوده شدن باب عبودیت است بسوی عالم ربوبیت و آن مخصوص بقدرت حق جلّ و علا است زیرا که برای قلب دو درب است دربی بسوی نفس و جسد دارد و آن همیشه باز است، و دربی بسوی روح و حضرت ربوبی دارد و آن بسته است و باز نمیگردد مگر بدست فتّاح آن کسی که کلید (رحمت) بدست او است، چنانچه بحبیبش (ص) خطاب می‌نماید (إِنّا فَتَحنا لَکَ فَتحاً مُبِیناً الخ) که در شب معراج درب رحمت را بسوی حضرتش باز گردانید که قرب او را به (قابَ قَوسَینِ أَو أَدنی) رسانید، و نیز در باره مخلوقین و درهای قلب آنها فرموده (أَم عَلی قُلُوبٍ أَقفالُها).

و از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث مینمایند

(قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن)

یعنی قلب مؤمن بین دو انگشت خدای رحمن است هر طور بخواهد او را میگرداند.

و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با آن جلال و عظمت قلبش بر قلبش مطمئن نبود و همیشه میگفت

(یا مقلب القلوب ثبّت قلب عبدک علی دینک و طاعتک)

و هدایت

صفحه : ۴۲۹

عبارت از گرداندن قلب است از ما سوی بسوی حضرت حق تعالی.

(تفسیر روح البیان) بعضی از اهل سنت و جماعت در شأن نزول آیه گفته‌اند که آیه در باره ابو طالب عموی پیغمبر (ص) فرود آمده که حضرت رسول بسیار در ایمان آوردن او حریص بود اینست که خدا میفرماید تو نتوانی هر کس را خواهی هدایت نمایی خدا هر که را خواهد هدایت مینماید، و عقیده بسیاری از آنان اینست که حضرت ابو طالب بدون ایمان از دنیا رفت.

لکن بدلالت اخبار اجماع شیعه بر اینکه است که ابو طالب قبل از موت ایمان آورد بلکه گویند بنی هاشم همیشه موحّد بودند و هیچوقت به بت سجده نکردند البته بایستی چنین باشد چگونه ممکن است از نسل مشرك پیغمبر و امامی بوجود آید هرگز ممکن نیست و اگر ابو طالب چنانچه گفته‌اند اظهار ایمان ننموده شاید برای مصلحت وقت که حمایت رسول یا غیر آن بوده است.

فخر رازی در تفسیر کبیر گوید آیه در ظاهر دلالت بر کفر ابو طالب ندارد تا آنجا که گفته ابو طالب هنگام موتش گفت ای جماعت عبد مناف محمّد را اطاعت کنید و او را تصدیق نمائید تا رستگار و ارشاد گردید تا آخر کلامش که مفصل است، و از گفتارش چنین بر میآید که او با ایمان از دنیا رفته و برای حفظ برادر زاده خود ایمانش را ظاهر نمی‌نموده لکن در باطن تصدیق داشته، بعلاوه از اینکه اشعار حضرت ابو طالب تماما اشعار و تصریح بایمانش دارد.

وَ کَم أَهلَکنا مِن قَریَةٍ بَطِرَت مَعِیشَتَها (بطر) بمعنی طغیان در نعمت است و بعضی گفته‌اند (بطر) بمعنی شره و افراط در قوای شهوانی است، و آیه در مقام تهدید و تخویف اهل مکه بر آمده و اشاره به اینکه شما باین مال و جاه و ثروت و وسعت و عیش گوارایی که در دست دارید مغرور نگردید و در شهوات افراط نکنید چه بسیار مردمانی که پیش از شما مثل قوم عاد و ثمود و ملل دیگر که آنان در زندگانی خود بسیار شاد و خرّم

صفحه : ۴۳۰

و خوشحال بودند و گمان میکردند اینکه عیش گوارا برای آنها باقی است و در اثر نافرمانی بعذاب گرفتار گردیدند و خانه و مسکن آنان ویران گردید.

فَتِلکَ مَساکِنُهُم معلوم میشود تا عصر رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اثر خرابی آفت زدگان باقی بوده که نشان میدهد که اینکه است منزلگاه آنان که پس از نزول عذاب منزلگاه آنها طوری خراب و ویران گردیده که دیگر قابل منزل گرفتن نیست مگر اندکی از رهگذران و اهل مکه در طریق مسافرتشان از آنجا مرور مینمودند و گویند شهر عاد در احقافست و آن محلی است بین یمن و شام، و شهر ثمود بوادی قری است، و شهر قوم لوط بسدوم نامیده شده.

وَ کُنّا نَحنُ الوارِثِینَ شاید اشاره باین باشد که عالم ملك و ملکوت و آنچه هست همه ملك خدا و در قبضه قدرت او است هیچ چیزی از متاع دنیا برای احدی پایدار نخواهد بود نعمتها از او است و بسوی او بازگشت مینماید بهر کس خواهد میدهد و از هر کس خواهد میگیرد.

وَ ما کانَ رَبُّکَ مُهلِکَ القُری حَتّی یَبعَثَ فِی أُمِّها رَسُولًا یَتلُوا عَلَیهِم آیاتِنا لطف و عدل و رحمت خداوندی چنان است که در هر زمان و عصری برای هدایت گمگشتگان وادی ضلالت و فرو رفتگان در چاه جهالت رسولی که از جنس خودشان باشد بفرستد که

راه و روش طریق سعادت را بآنان بیاموزد و آنها را از خود سری و نفس‌پرستی بجاده حقیقت رهبری گرداند تا آنکه از طریق او حجت بر خلق تمام گردد و برای کسی راه عذری باقی نماند.
اشاره به اینکه خدای تعالی بمقتضای عدل قوم و ملّتی را هلاك نمیگرداند و برای آنان عذاب نمیفرستد مگر وقتی که دانسته و فهمیده از روی هوای نفسانی مخالفت سفرای الهی را نمودند.
رسول دو قسم است: رسول ظاهری مثل پیمبران که از جانب خدا برای

صفحه : ۴۳۱

هدایت افراد بشر فرستاده شده‌اند، و رسول باطنی یعنی عقل بشری که بآن بین خوب و بد و شرّ و خیر و زشتی و زیبایی را فرق میگذارد و حق و باطل را از هم تمیز میدهد، و اگر کسی را چنین عقل درّاکی در اصل خلقت نباشد که بتواند حق و باطل را از هم تمیز دهد چنین کسی قاصر است نه مقصّر، و شاید مشمول تکلیف نباشد مگر آنکه در هوی پرستی عقل خود را که رسول باطنی است مشوب بوهم و آلوده بحب مال و جاه و عیّاشی گردانیده و چشم حق بین خود را کور نموده که چنین کسی مقصّر و مورد عذاب و شکنجه الهی خواهد گردید و پس از ارسال رسول ظاهر (پیمبران) و رسول باطن (عقل) دیگر راه عذری برای احدی باقی نمیماند و در مورد عذاب واقع خواهد گردید.

(اعتراض)

البته خدایی که عالم السرّ و الخفیّات است میدانسته که اکثر مردم مگر کمی از آنها مخالفت پیمبران را مینمایند و مخالفت آنها است که موجب عذاب آنان میگردد، بر چنین کسانی اگر رسول نیاید البته گناه آنان کمتر و عذاب آنها سبک‌تر میگردد، پس اگر خدای عالم مهربان پیمبری نفرستد و آنها راه عذری پیدا کنند عذاب آنان کمتر میگردد و اینکه چه لطفی است که عذاب شدیدی را ایجاب مینماید.

(پاسخ)

آری بمخالفت رسول عذاب کفر آنان شدیدتر میگردد، لکن چون مقصود از خلقت عالم و پیدایش نظام گیتی همان اشخاص مهذّب موحّد میباشند و تمام موجودات عالم بشری بطفیل وجود آنها آفریده شده‌اند و اصل مقصود از ارسال پیمبران و کتابهای آسمانی نیز چنین مردمانی بوده که برای آسایش آن بزرگواران عالم را تعمیر نمایند تا آنکه آنها بتوانند امرار حیات کنند و بکمال لایق بخود برسند، و نسبت بباقی نیز اتمام حجت شده باشد که قاطع عذرشان گردد اگر چه غرض اصلی اولی همانها میباشند، در حدیث قدسی است

صفحه : ۴۳۲

که خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده
(لولاک لما خلقت الافلاک)
اگر برای وجود تو نبود من آسمانها را خلق نکرده بودم.

وَ ما کانَ رَبُّکَ مُهلِکَ القُری .... إلّا وَ أهلُها ظالِمُونَ آیه اشاره باین است که خداوند عادل است و ظلم و ستم بکسی روا ندارد و آنهایی که گرفتار عذاب گردیدند و شهری و قریه‌ای که در آنجا زندگانی مینمودند با اهلش هلاک گردانیدیم، آثار اعمال نکوهیده آنها بود که آنها ستمکار بودند و بخود ظلم نمودند و با آنکه بر آنان حجت تمام شده بود دانسته و فهمیده و باختیار خود راه عدوان و ستمگری را پیش گرفتند اینکه بود که عمل آنها ایجاب هلاکت آنان را گردانید.

وَ ما أُوتِیتُم مِن شَیءٍ فَمَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا وَ زِینَتُها بفرو رفتگان در حظوظات طبیعی و نفسانی خبر میدهد که آنچه بشما از نعمتهای دنیوی مثل مال و جاه و عزّت و ریاست و سلطنت و هر چه از امتعه و زینتهای دنیا بنظر شما بزرگ آید آن متاع اندکی است و راجع بدنیای دنی است و حظوظ آن بی‌مقدار و زود گذر است که اضافه بر اینکه در اصل حظوظات دنیوی قدر و قیمتی و بقاء و ثباتی نخواهد داشت اصلا عیش و لذت آن خیالی و موهومی است حقیقت و واقعیت ندارد و در واقع دفع الم است.

وَ ما عِندَ اللّهِ خَیرٌ وَ أَبقی أ فَلا تَعقِلُونَ پس از آنکه ببشر تذکر میدهد که حیات دنیا و زینت آن و آنچه را که بخود میآرائید یک شیئی اندک بیمقدار بیشتر نخواهد بود که خود را بآن سرگرم نموده‌اید در صورتی که آنچه نزد خدا است و ببندگان صالح خود از نعمتهای جسمانی مثل نعمتهای بهشتی و نعمتهای روحانی از قرب جوار احدیت و نظر بوجه کریم که نصیب اولیای خود گردانیده و عطاء مینماید هیچ طرف مقایسه با امتعه و حظوظات دنیای دنیّ نتوان نمود زیرا که آنچه نزد خدا است و ببندگان صالح خود وعده داده که در آخرت عطاء نماید بهتر و دائمی است، بلکه در همین دنیا هم

صفحه : ۴۳۳

نیز بهره‌ای از آنها را نصیب آنان خواهد گردانید لکن آنها باصل و حقیقت و کمال آن در آخرت کامیاب خواهند گردید.

و آنچه نزد خدا است از دو جهت آن را بر امتعه و لذّتهای دنیا مزیت میدهد یکی آنچه نزد خدا است و برای دوستان خود آماده نموده بهتر از نعمتهای دنیوی است، بهتر بودنش معلوم است زیرا که لذائذ دنیا اولا اکثر آنها رفع الم است مثل غذا خوردن و آب نوشیدن که برای رفع الم و گرسنگی و تشنگی است تا انسان گرسنه و تشنه نشود از غذا خوردن و آب نوشیدن لذت نمیبرد و در ثانی لذّتهای دنیا مشوب بآلام است، غالبا خالص نیست بلکه همان فراهم آوردن لذتهای خیالی منوط بچه وسائلی است که فراهم آوردن آنها چقدر دشوار است.

(و ابقی) بودن آن نیز بسیار واضح و هویدا است زیرا که عالم دنیا عالم کون و فساد است چنانچه ظاهر و هویدا است و هیچ چیز آن باقی و پایدار نیست وجود و عدم اجزاء آن مثل دو نقطه پرگار بدور یکدیگر میچرخند، هر موجودی عدم در پی او است، هر حیاتی موت دنبال وی است هر خوشی را غم و هر صحتی را مرض و هر غنائی را فقر با آن همراه است: بقول آن شاعر عارف

دهنی شیر بکودک ندهد مادر دهر که دگر باره بخون در نبرد پستانش

و حیات آخرت حیات پاکیزه جاودانی است کسی که سعادت نصیب وی گردید و هدایت یافت در خوشی دائمی و حیات همیشگی همیشه محظوظ میگردد و از مرگ و فناء و مرض و غم اندیشه ندارد و همیشه از اشراقات انوار الهی با نعمتهای جسمانی محظوظ میگردد و امرار حیات مینماید.

اینکه است که در آخر آیه فرموده أ فَلا تَعقِلُونَ اشاره به اینکه شما که تغییرات عالم دنیا را علی الدوام مشاهده مینمائید و می‌بینید که هیچ چیزی در آن ثبات و بقایی ندارد و اجزاء عالم همیشه در کون و فساد است و عالم آخرت عالم بقاء و ثبات است تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد چگونه فکر خود را بکار نمی‌اندازید تا اینکه بعقل خود بفهمید و حیات پاکیزه اخروی را بر حیات فانی دنیا ترجیح دهید

صفحه : ۴۳۴

أ فَمَن وَعَدناهُ وَعداً حَسَناً فَهُوَ لاقِيهِ كَمَن مَتَّعناهُ مَتاعَ الحَياةِ الدُّنيا (همزه) استفهام انكارى است يعنى چنين نيست كه كسى را كه خداوند بپاداش ايمان و عمل نيكو وعده رحمت و مغفرت و درجات بهشتى و نعمتهاى بسيار داده، و چون وعده الهى خلف ندارد البته آن نعمتها را ملاقات خواهد نمود و آن نعمت دائمى و حيات پاكيزه هميشگى را خواهد دريافت، آيا آن نعمتهاى سرمدى در نظر عقل بهتر است يا متاع اندك بى‌مقدار دنيا كه زود گذر است و اضافه بر اينكه نعمتهاى دنيا بقاء و ثباتى ندارد، نعمتهاى دنيا را نميتوان بنعمتهاى اخروى كه بدوستان خود وعده داده مقايسه نمود، متاع دنيا لذّت خالص نيست لذت موهومى است و رفع الم است نه لذت حقيقى كه روح و روان انسان را محظوظ گرداند.

ثُمَّ هُوَ يَومَ القِيامَةِ مِنَ المُحضَرِينَ واقعا انسان خردمند كسى خواهد بود كه بهيچ وجه دنبال متاع دنيا و تعيّشات حيوانى نرود مگر بقدر ضرورت و آن اندازه را هم با نيّت صحيح انجام دهد يعنى براى اينكه مقدّمه آخرت باشد افعال او نه صرف التذاذ حيوانى زيرا كه در نظر آدم عاقل علاوه بر اينكه تعيشات دنيوى ارزش ندارد، بوعد و وعيد الهى در آخرت پاى ميزان عدل الهى بايستى حاضر گردد و از اعمال و افعالى كه در دنيا نموده سؤال شود.

صفحه : ۴۳۵

[سوره القصص (۲۸): آيات ۶۲ تا ۷۵]

اشاره

وَ يَومَ يُنادِيهِم فَيَقُولُ أَينَ شُرَكائِيَ الَّذِينَ كُنتُم تَزعُمُونَ (۶۲) قالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيهِمُ القَولُ رَبَّنا هؤُلاءِ الَّذِينَ أَغوَينا أَغوَيناهُم كَما غَوَينا تَبَرَّأنا إِلَيكَ ما كانُوا إِيّانا يَعبُدُونَ (۶۳) وَ قِيلَ ادعُوا شُرَكاءَكُم فَدَعَوهُم فَلَم يَستَجِيبُوا لَهُم وَ رَأَوُا العَذابَ لَو أَنَّهُم كانُوا يَهتَدُونَ (۶۴) وَ يَومَ يُنادِيهِم فَيَقُولُ ما ذا أَجَبتُمُ المُرسَلِينَ (۶۵) فَعَمِيَت عَلَيهِمُ الأَنباءُ يَومَئِذٍ فَهُم لا يَتَساءَلُونَ (۶۶)

فَأَمّا مَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَعَسى أَن يَكُونَ مِنَ المُفلِحِينَ (۶۷) وَ رَبُّكَ يَخلُقُ ما يَشاءُ وَ يَختارُ ما كانَ لَهُمُ الخِيَرَةُ سُبحانَ اللّهِ وَ تَعالى عَمّا يُشرِكُونَ (۶۸) وَ رَبُّكَ يَعلَمُ ما تُكِنُّ صُدُورُهُم وَ ما يُعلِنُونَ (۶۹) وَ هُوَ اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ لَهُ الحَمدُ فِي الأُولى وَ الآخِرَةِ وَ لَهُ الحُكمُ وَ إِلَيهِ تُرجَعُونَ (۷۰) قُل أَ رَأَيتُم إِن جَعَلَ اللّهُ عَلَيكُمُ اللَّيلَ سَرمَداً إِلى يَومِ القِيامَةِ مَن إِلهٌ غَيرُ اللّهِ يَأتِيكُم بِضِياءٍ أَ فَلا تَسمَعُونَ (۷۱)

قُل أَ رَأَيتُم إِن جَعَلَ اللّهُ عَلَيكُمُ النَّهارَ سَرمَداً إِلى يَومِ القِيامَةِ مَن إِلهٌ غَيرُ اللّهِ يَأتِيكُم بِلَيلٍ تَسكُنُونَ فِيهِ أَ فَلا تُبصِرُونَ (۷۲) وَ مِن رَحمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيلَ وَ النَّهارَ لِتَسكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبتَغُوا مِن فَضلِهِ وَ لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ (۷۳) وَ يَومَ يُنادِيهِم فَيَقُولُ أَينَ شُرَكائِيَ الَّذِينَ كُنتُم تَزعُمُونَ (۷۴) وَ نَزَعنا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً فَقُلنا هاتُوا بُرهانَكُم فَعَلِمُوا أَنَّ الحَقَّ لِلّهِ وَ ضَلَّ عَنهُم ما كانُوا يَفتَرُونَ (۷۵)

صفحه : ۴۳۶

(ترجمه)

متذكر شو روزى را كه خدا كفار را نداء ميكند و گويد شريكان من كجايند آنهايى را كه شما گمان ميكرديد شريكان منند و آنها

را عبادت میکردید (۶۲)

کسانی که بر آنها عذاب محقق گردیده گویند ای پروردگار ما اینها کسانی میباشند که ما آنها را گمرا گردانیدیم همان طوری که خودمان گمراه بودیم و ما از آنان بسوی تو بیزاری میجوئیم آنها عبادت ما را نمی‌نمودند (۶۳)

(بمشرکین) گفته میشود شرکاء خود را بخوانند و پس از آنکه آنان را میخوانند و دعوت آنها را نمی‌پذیرند عذاب را معاینه می‌بینند اگر اینها هدایت یافته بودند (عذاب را از خود دفع مینمودند) (۶۴)

یاد کن روزی را که خداوند کفار را نداء کند و گوید بانبیاء و فرستادگان ما چه جواب گفتید (۶۵)

و در آن روز خبرها بر آنها پوشیده میگردد (و کفار) از یکدیگر سؤال نکنند (۶۶)

اما کسی که توبه کرد و عمل صالح نمود شاید چنین کسی از رستگاران باشد (۶۷)

و پروردگار تو آنچه را خواهد می‌آفریند و آنچه را که در آن خیر و خوبی است اختیار میکند و اختیار بدست مردم نیست خدا منزّه و مبرّا و بزرگوارتر از آنست که بر او شریک می‌آورند (۶۸)

و پروردگار تو میداند آنچه را که در سینه‌های خود پنهان گردانیده و آنچه را ظاهر میکنند (۶۹)

و او است خدای (واحد احد) که خدایی جز او نیست حمد و ستایش در دنیا و آخرت مخصوص باو است (و همه) بسوی او باز میگردند (۷۰)

ای محمّد باینان بگو آیا شما می‌بینید اگر خدا شب را سرمدی (و همیشگی) قرار میداد غیر از خدا چه

صفحه : ۴۳۷

کسی برای شما روشنایی می‌فرستاد آیا چرا شما نمی‌شنوید (۷۱)

بگو اگر خدا روز را تا قیامت سرمدی (و همیشگی) قرار میداد چه کسی برای شما شب را می‌آورد تا در آن آرامش یابید آیا چرا نمی‌نگرید (۷۲)

و از رحمت او است که برای شما شب و روز را قرار داده تا اینکه در شب آرامش یابید و فضل او را در روز بجوئید شاید شما شکر گذار باشید (۷۳)

و متذکر شو روزی را که منادی خدا کفار را نداء کند و گوید کجایند آنهایی که شما گمان میکردید شرکاء منند (۷۴)

و از هر گروهی شاهدی بیرون می‌آوریم و بآنان گوئیم حجت و دلیل خود را بیاورید آن وقت می‌فهمند که حق و حقیقت مخصوص بخدا است (و در نظر آنها) گم میشود آنچه را که در دنیا افتراء می‌بستند و آن را عبادت مینمودند (۷۵)

صفحه : ۴۳۸

(توضیح آیات)

اشاره

وَ یَومَ یُنادِیهِم فَیَقُولُ أَینَ شُرَکائِیَ الَّذِینَ کُنتُم تَزعُمُونَ (یوم) منصوب است و مفعول (اذکر) مقدر است یعنی ای محمّد یاد کن و امّت خود را متذکر گردان بروزی یعنی روز قیامت که خداوند خطاب سخط آمیز بمشرکین مینماید که کجایند آنهایی که بگمان

غلط شما آنها شریکان من بودند و شما آنان را عبادت می‌نمودید آن طوری که باید مرا عبادت نمائید.
قالَ الَّذِینَ حَقَّ عَلَیهِمُ القَولُ رَبَّنا هؤُلاءِ الَّذِینَ أَغوَینا أَغوَیناهُم کَما غَوَینا مشرکین در پاسخ اعتراف بگناه خود نموده و گویند پروردگار ما آنها را اغواء گردانیدیم همان طوری که خودمان گمراه بودیم.
شاید مقصود مشرکین چنین باشد که همانطوری که ما باختیار گمراهی را بر هدایت ترجیح دادیم، اینکه مشرکین نیز روش ما را پیش گرفتند و ارسال رسل و کتابهای آسمانی و اینکه قدر وعد و وعید و زجر و توبیخ که از طرف حق تعالی رسیده هیچ انگاشتند و با اینکه بشهادت عقلشان بایستی تابع پیمبران شوند و بهدایت آنها براه حقیقت ارشاد گردند تابع ما گردیدند و مثل ما گمراه شدند.
تَبَرَّأنا إِلَیکَ ما کانُوا إِیّانا یَعبُدُونَ مشرکین و رؤساء آنان گویند پروردگارا ما از اینکه جماعتی که تابع ما گردیدند تبرئه و بیزاری میجوئیم اینها ما را عبادت ننمودند، شاید میخواهند بگویند اینان تابع نفس و شیطان گردیدند نه تابع ما.
و نظیر اینکه آیه آنجا است که حکایت از شیطان فرموده که روز قیامت میگوید إِنَّ اللّهَ وَعَدَکُم وَعدَ الحَقِّ وَ وَعَدتُکُم فَأَخلَفتُکُم وَ ما کانَ لِی عَلَیکُم مِن سُلطانٍ إِلّا أَن دَعَوتُکُم فَاستَجَبتُم لِی فَلا تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنفُسَکُم سوره ابراهیم آیه ۲۷ و ۲۸ خلاصه اینکه آیه خبر میدهد که در قیامت کفار و مجرمین میخواهند گناه را بگردن شیطان گذارند که او ما را فریب داد و بوسوسه ما را گمراه

صفحه : ۴۳۹

گردانید، شیطان خود را تبرئه مینماید و در پاسخ میگوید خداوند بتوسط پیمبران بشما وعده حق داد که تخلّف پذیر نبود و من نیز بشما وعده بر خلاف آن دادم و شما وعده خدا را مخالفت نمودید و من بر شما سلطنتی نداشتم که شما را بر کفر و گناه مجبور نمایم پس مرا ملامت نکنید بلکه خودتان را ملامت نمائید.
فَأَمّا مَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَعَسی أَن یَکُونَ مِنَ المُفلِحِینَ پس از بیان وخامت حال مشرکین و اینکه آنان در مقابل منادی حق تعالی و موقع حساب و خطاب نتوانند جوابی بدهند بلکه از شدّت هول و ظهور عذاب خود و اعمال خود را فراموش خواهند نمود.
در مقام حال کسانی بر آمده که پس از اینکه از اعمال بد که شاید مقصود کفر باشد بازگشت نموده و ایمان آوردند و اعمال صالحه بجا آوردند نسبت بچنین اشخاص امیدواری رستگاری و سعادت‌مندی میرود.
شاید اینکه بطور قطع نفرموده که اینها رستگار میگردند برای اینکه باشد که بقرینه (تاب) معلوم می‌شود مقصود کفاری باشد که تازه از کفر بایمان بازگشت نموده، یا گناهکارانی که از گناه توبه نموده‌اند که ممکن است چنین مردمانی بحالت اول بر گردند، اینکه است که توبه و ایمان و عمل صالح را با هم توأم گردانیده که وقتی اینکه سه عمل با هم شد ممکن است در مورد رستگاری و سعادت واقع گردند.
وَ رَبُّکَ یَخلُقُ ما یَشاءُ وَ یَختارُ مفسرین گویند بزرگان عرب طعنه میزدند که چرا خدا محمّد را برای رسالت انتخاب نمود بایستی چنین منصب عالی را ببزرگ مکه مثل ولید بن مغیره یا بزرگ طائف مثل عروة بن مسعود ثقفی بدهد قوله تعالی در سوره الزخرف آیه ۳۱ (لَو لا نُزِّلَ هذَا القُرآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ القَریَتَینِ عَظِیمٍ) اینکه بود که اینکه سخن رکیک آنان را ردّ میکند که پروردگار تو آنچه را که بخواهد می‌آفریند و برای منصب رسالت بر می‌گزیند و اختیار می‌کند هر کس را که لایق چنین منصبی

صفحه : ۴۴۰

باشد و تمام امور بدست او انجام می‌گیرد.
ما کانَ لَهُمُ الخِیَرَةُ

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

در معنی آیه دو قول است: اول- اینکه (ما) نافیه باشد و بعد از (و یختار) وقف کنیم و در اینکه رد است بر مشرکین که گفتند (لَو لا نُزِّل).

دوم- اینکه (ما) بمعنی (الّذی) باشد یعنی و اختیار میکند خدا آن چیزی را که برای مردم خیر و صلاح است و در اینکه صورت وقف میکنند بعد از (الخیرة) و در واقع برگشت هر دو طور بیک معنی است و تفصیل آن در مجمع البیان می‌باشد.

اینکه وجه دوم بسیاق آیه مناسب‌تر می‌نماید زیرا که در سوره الاحزاب آیه ۳۶ فرموده (وَ ما کانَ لِمُؤمِنٍ وَ لا مُؤمِنَةٍ إذا قَضَی اللّه وَ رَسُولُه أَمراً أن یَکُونَ لَهُم الخِیَرَةُ) سُبحانَ اللّهِ وَ تَعالی عَمّا یُشرِکُونَ تسبیح مقابل تحمید است، خدای سبحان منزّه و مبرّا است از آنچه مشرکین نسبت ناروا از شریک و نظیر و مثل و آنچه لایق بخودشان است از نقایص و حدود امکانی از ظلم و ستم و جهل و افعال قبیح و غیره بآن ذات مقدّس میدهند تمام از روی جهل و بی‌خردی و نفهمی صادر گردیده، افعال خدا تمام عین مصلحت و صلاح اندیشی است و آنچه از مقام ربوبی و از دستگاه آفرینش سرزند تماما مطابق نظام عالم و از روی عدل و رحمت صادر گردیده.

وَ رَبُّکَ یَعلَمُ ما تُکِنُّ صُدُورُهُم وَ ما یُعلِنُونَ پس از آنکه ذات حق تعالی را از نقائص امکانی که از کلمه (سبحان اللّه) استفاده میگردد تبرئه نموده خود را ببالاترین صفات جمال و کمال یعنی علم معرفی مینماید، و اشاره است به اینکه علم ازلی او بتمام موجودات امکانی احاطه دارد و آنچه را که کفار بقول و فعل بظاهر می‌آورند و آنچه را که از کبر و حسد و غیره در باطن خودشان مخفی میدارند تماما نزد (علام الغیوب) ظاهر و بارز است و هیچ

صفحه : ۴۴۱

امری بر او مخفی و پوشیده نیماند.

وَ هُوَ اللّهُ لا إلهَ إلّا هُوَ لَهُ الحَمدُ فِی الأُولی وَ الآخِرَةِ وَ لَهُ الحُکمُ وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ ذات متعال در آیه بالا بکلمه (سبحان اللّه) خود را بصفات جلال که آن را صفات سلبیه میگویند و بمعنی مبرّا بودن از نقائص امکانی است توصیف نموده زیرا که تخلیه قبل از تحلیه است و در اینکه آیات بعد خود را بصفات جمال که آن را صفات ثبوتیه می‌نامند معرفی فرموده و پس از آنکه احاطه علمیه خود را ارائه میدهد مردم را متذکر میگرداند که الهی و آفریننده‌ای جز او نیست و حمد و ثناء و ستایش و عظمت و بزرگواری در دنیا و آخرت مخصوص بآن ذات یگانه است و آنچه در عالم ممکنات واقع میگردد بقضاء و قدر و حکم او تحقّق می‌پذیرد و باز گشت تمام امور بدست قدرت ازلی او انجام میگیرد، و شما افراد بشر بسوی او در قیامت بازگشت خواهید نمود.

و پس از آنکه او صفات جلال و جمال احدی را تذکر میدهد در مقام بیان آثار رحمت و عموم قدرت بر می‌آید تا اینکه بدلیل (انّی) که از اثر پی بمؤثّر بردن است خود را بخلق بشناساند اینکه است که برسولش خطاب نموده که آنان را متذکر گردان و بگو: قُل أ رَأَیتُم إن جَعَلَ اللّهُ عَلَیکُمُ اللَّیلَ سَرمَداً إِلی یَومِ القِیامَةِ مَن إِلهٌ غَیرُ اللّهِ یَأتِیکُم بِضِیاءٍ أ فَلا تَسمَعُونَ (تا آنجا که فرموده) وَ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ باین منکرین و کافرین بگو اگر همیشه شب بود غیر از خدا چه کسی چنین قدرتی داشت که برای شما روشنایی روز را بیاورد که شما در طلب معاش برآئید و حیات خود را ادامه دهید آیا چرا گوش دل باز نمیکنید که سخن حقّانی را بشنوید.

و اگر تا روز قیامت همیشه روز بود و خورشید بزمین می‌تابید و شبی نبود که شما در تاریکی شب استراحت نمائید چه کسی غیر از خدا که قادر و قاهر

صفحه : ۴۴۲

و توانا است میتوانست برای شما شب و موقع استراحت تعیین نماید، آیا چرا شما چشم دل باز نمیکنید که آثار قدرت خدایی را مشاهده نمائید، و از آثار رحمت رحمانی او است که شب و روز را دنبال یکدیگر قرار داده که روز دنبال کسب معاش بروید و شب استراحت نمائید، اگر در نظام خلقت فکر و تدبّر نمائید شاید شکر گذار گردید.

آری اگر شب و روز دنبال هم نبود مثل اینکه همیشه شب بود گیاهی از زمین نمی‌روئید و طفلی از مادر متولّد نمیگردید بلکه نظام خلقت بهم میخورد زیرا که ظاهر و معلوم است که یکی از عناصر که مبدء متعال برای پیدایش موجودات مقرّر نموده حرارت است و چنانچه معلوم است حرارت از تابش خورشید بر زمین تولید میگردد.

و نیز اگر شب نبود که از غیبت خورشید قدری از حرات آن کاهیده گردد و زمین و اشیاء زمینی خنک شود همه چیز از حرارت خورشید میسوخت و بثمر نمیرسید (تعالی اللّه الملک القدّوس) که در عالم فضاء و دستگاه آفرینش برای هر چیزی اندازه و قدر معیّن تعیین گردانیده، لکن اکثر افراد بشر نه چشم بینا و نه گوش شنوا و نه فکر رسا دارند تا نعمتهای آفریننده خود را بنگرند و شکر گذار باشند.

وَ یَومَ یُنادِیهِم فَیَقُولُ أَینَ شُرَکائِیَ الَّذِینَ کُنتُم تَزعُمُونَ چون در آیات بالا اول طریقه مشرکین و روش آنان را هجو گردانیده و کلام را بادلّه توحید بپایان رسانیده، در اینکه آیه ثانیا برای تأکید بطریق نداء و استفهام انکاری در مقام هجو مشرکین بر آمده و آنها را توبیخ و سرزنش مینماید که امروز که روز قیامت است روز سختی و درماندگی شما است، شرکاء من کجا می‌باشند که شما گمان میکردید توانند شما را نجات دهند.

در اینکه آیه و آیات دیگر اعلام می‌نماید که بالاترین چیزی که موجب غضب خدا است شرک است، چنانچه جامع‌ترین فضائل و آنچه موجب رضای الهی

صفحه : ۴۴۳

است توحید است هر قدر انسان در مقام توحید محکم‌تر و کامل‌تر باشد بهتر توانسته رضای الهی را جلب نماید.

وَ نَزَعنا مِن کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً آیه عطف بآیه بالا است و شاید اشاره باین باشد که روز قیامت در دادگاه عدل الهی باید برای محاکمه بین مشرکین گواهانی حاضر باشند که در باره آنها شهادت دهند، و در اینکه شهود قیامت کیانند چند قول است:

۱- عادلهای قیامتند که گویند هیچوقت زمان از آنها خالی نیست.

۲- دیگری گفته شاهد و گواه هر امتی پیمبر زمان خودشان است که در محکمه قیامت بر کفر و شرک و طغیان امّت خود شهادت میدهد.

و قول دوم بحقیقت نزدیک‌تر مینماید زیرا بدون اتمام حجت که آن بتوسط پیمبران و حجج الهی انجام میگیرد مطابق عدل مجازات درست نیست، و شاید گواهی پیمبران و حضور آنها در دادگاه عدل برای قطع عذر آنها باشد که کفار و مشرکین در کفر و شرکشان نتوانند عذر بیاورند که ما ندانستیم و نفهمیدیم اینکه است که بایستی پیمبران بر علیه آنها شهادت دهند که ما در هدایت آنها با کمال جدیّت کوشش نمودیم و از ما نپذیرفتند.

فَقُلنا هاتُوا بُرهانَکُم پس از آنکه گواهان در باره کفر و شرک آنان گواهی دادند، از مصدر جلال احدی بکفار و مشرکین خطاب سخط آمیز میرسد که شمایی که برای خدا شرکائی قرار دادید و آنها را عبادت نمودید دلیل و برهان خود را بیاورید، آیا چه کمال و فضیلتی در آنان دیدید که آنها را مستحق عبادت و بنده‌گی پنداشتید و از حق و حقیقت بریدید و متوسل بغیر گردیدید.

فَعَلِمُوا أَنَّ الحَقَّ لِلّهِ آن وقت مشرکین (بعلم الیقین) یا (بعین الیقین) برای آنها ظاهر و هویدا میگردد که حق و حقیقت مخصوص

بخدای یکتا است.

صفحه : ۴۴۴

وَ ضَلَّ عَنهُم ما کانُوا یَفتَرُونَ وقتی که حق ظاهر گردید باطل محو میگردد، مشرکین، وقتی عالم گردیدند که حق و حقیقت منحصر بآن فرد متعال است آن وقت آنچه از بتها و غیر آن از باطل که در دنیا بهم می‌بافتند از نظر آنان محو میگردد، اینکه است که آنها چنانچه در آیه بالا تذکر داده بقوله تعالی (فعمیت علیهم الانباء) انکار میکنند که غیر از خدای یکتا غیری را پرستیده باشند.

صفحه : ۴۴۵

[سوره القصص (۲۸): آیات ۷۶ تا ۸۸]

اشاره

إِنَّ قارُونَ کانَ مِن قَومِ مُوسی فَبَغی عَلَیهِم وَ آتَیناهُ مِنَ الکُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالعُصبَةِ أُولِی القُوَّةِ إِذ قالَ لَهُ قَومُهُ لا تَفرَح إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الفَرِحِینَ (۷۶) وَ ابتَغِ فِیما آتاکَ اللّهُ الدّارَ الآخِرَةَ وَ لا تَنسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنیا وَ أَحسِن کَما أَحسَنَ اللّهُ إِلَیکَ وَ لا تَبغِ الفَسادَ فِی الأَرضِ إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ المُفسِدِینَ (۷۷) قالَ إِنَّما أُوتِیتُهُ عَلی عِلمٍ عِندِی أَ وَ لَم یَعلَم أَنَّ اللّهَ قَد أَهلَکَ مِن قَبلِهِ مِنَ القُرُونِ مَن هُوَ أَشَدُّ مِنهُ قُوَّةً وَ أَکثَرُ جَمعاً وَ لا یُسئَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ المُجرِمُونَ (۷۸) فَخَرَجَ عَلی قَومِهِ فِی زِینَتِهِ قالَ الَّذِینَ یُرِیدُونَ الحَیاةَ الدُّنیا یا لَیتَ لَنا مِثلَ ما أُوتِیَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ (۷۹) وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ وَیلَکُم ثَوابُ اللّهِ خَیرٌ لِمَن آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا یُلَقّاها إِلاَّ الصّابِرُونَ (۸۰)

فَخَسَفنا بِهِ وَ بِدارِهِ الأَرضَ فَما کانَ لَهُ مِن فِئَةٍ یَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللّهِ وَ ما کانَ مِنَ المُنتَصِرِینَ (۸۱) وَ أَصبَحَ الَّذِینَ تَمَنَّوا مَکانَهُ بِالأَمسِ یَقُولُونَ وَیکَأَنَّ اللّهَ یَبسُطُ الرِّزقَ لِمَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ وَ یَقدِرُ لَو لا أَن مَنَّ اللّهُ عَلَینا لَخَسَفَ بِنا وَیکَأَنَّهُ لا یُفلِحُ الکافِرُونَ (۸۲) تِلکَ الدّارُ الآخِرَةُ نَجعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الأَرضِ وَ لا فَساداً وَ العاقِبَةُ لِلمُتَّقِینَ (۸۳) مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ خَیرٌ مِنها وَ مَن جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلا یُجزَی الَّذِینَ عَمِلُوا السَّیِّئاتِ إِلاّ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۸۴) إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیکَ القُرآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ قُل رَبِّی أَعلَمُ مَن جاءَ بِالهُدی وَ مَن هُوَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ (۸۵)

وَ ما کُنتَ تَرجُوا أَن یُلقی إِلَیکَ الکِتابُ إِلاّ رَحمَةً مِن رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ ظَهِیراً لِلکافِرِینَ (۸۶) وَ لا یَصُدُّنَّکَ عَن آیاتِ اللّهِ بَعدَ إِذ أُنزِلَت إِلَیکَ وَ ادعُ إِلی رَبِّکَ وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ المُشرِکِینَ (۸۷) وَ لا تَدعُ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلاّ وَجهَهُ لَهُ الحُکمُ وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ (۸۸)

صفحه : ۴۴۷

[ترجمه]

بحقیقت قارون از بنی اسرائیل بود پس بر آنها علوّ و سرکشی کرد و از گنجها بقدری بوی داده بودیم که کلید آن گنجها (بطوری سنگین بود) که جماعت مردمان قوی را از برداشتن آنها بزحمت می‌انداخت وقتی گروه او بوی گفتند شاد مباش زیرا که خدا شادی کنندگان را دوست نمیدارد (۷۶)

و در آنچه خدا بتو عطاء نموده خانه آخرت را بجوی و از دنیا نصیب خود را فراموش مکن و نیکویی کن همان طوری که خدا بتو نیکی نموده و در زمین تعدّی و فساد مکن زیرا که خدا فساد کنندگان را دوست نمیدارد (۷۷)

قارون (در پاسخ نصیحت قوم) گفت مالی که بمن داده شده در اثر علمی است که نزد من است آیا (قارون) ندانسته که حقیقهٔ خداوند از قرنهای پیشینیان کسانی را هلاک گردانیده که آنان از حیث قوّت شدیدتر از او بودند و از جهت اعوان بیشتر از او یاران داشتند (و موقع عذاب که میرسد) گناهکاران از گناهشان سؤال کرده نمی‌شوند (۷۸)

روزی قارون با زینت (و دستگاه مجلّل) بر قوم خود بیرون آمد کسانی که خواهان حیات دنیا بودند گفتند ای کاش برای ما نیز مثل چنین مالی بود که بقارون داده شده زیرا که قارون صاحب بهره و حظّ بزرگ است (۷۹)

و کسانی که بآنها دانش عطاء شده بود گفتند وای بر شما ثواب خدا بهتر است برای کسانی که ایمان آورده و عمل نیکو نموده و نمیرسند بآن مگر کسانی که شکیبایی نمودند (۸۰)

پس ما قارون و خانه‌اش را بزمین فرو بردیم و از گروه او کسی غیر از خدا نتوانست او را یاری کند و عذاب را از وی دفع نماید و قارون از یاری گردیده شدگان نبود (۸۱)

و کسانی که در روز پیش ثروت و دستگاه قارون را دیده و حسرت خورده بودند گفتند از روی پشیمانی وای بر تو بدرستی که خدا رزق را پهن مینماید برای هر کس که بخواهد از بنده‌گانش و تنگ میگیرد بر هر که بخواهد و اگر نبود که خدا بر ما منّت گذاشت (و ما را مثل قارون ثروتمند نگردانید) و گر نه ما را نیز زمین فرو میگرفت و خدا از روی مصلحت کافرین را رستگار نمیگرداند (۸۲)

خانه آخرت را ما قرار دادیم برای کسانی که نمیخواهند در زمین علوّ و برتری

نمایند و نه اینکه فساد کنند و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است (۸۳)

کسی که کار نیک نمود برای وی است (پاداش) بهتر از او و کسی که عمل گناهی نمود جزاء داده نمیشوند کسانی که اعمال بد نموده‌اند مگر مطابق آنچه عمل کرده‌اند (۸۴)

حقیقهٔ آن کسی که بر تو عمل بقرآن را واجب گردانید تو را بر میگرداند بسوی محل عودت ای محمّد (ص) بگو پروردگار من عالم‌تر است بکسی که برای هدایت آمده و کسی که او در گمراهی آشکار است (۸۵)

ای محمّد تو امیدوار نبودی که برایت کتاب القاء گردد و نزول قرآن نبود مگر رحمتی از نزد پروردگار تو پس هرگز پشتیبان کافرین مباش (۸۶)

و پس از آنکه آیات خدا بر تو نازل گردید مردم را بخوان بسوی پروردگارت و هرگز از مشرکین نبوده باش (۸۷)

و با خدا اله دیگر را نخوان نیست الهی مگر او هر چیز هلاک شونده است مگر ذات خدا فرمان مخصوص بوی است و بسوی او باز میگردند (۸۸)

[توضیح آیات]

اشاره

چون ذات احدیت جلّ شأنه سوره را بنام موسی بن عمران (ع) و حکایت فضیلت و جلالت شأن او افتتاح نمود، آخر سوره را بنام قارون و فضیحت و رسوایی و عذاب او خاتمه داده تا اینکه دانسته شود که او تعالی در مورد احسان کثیر الفضل و در موقع غضب شدید الانتقام است اینکه است که فرموده:

إِنَّ قارُونَ کانَ مِن قَومِ مُوسی فَبَغی عَلَیهِم از (فاء) که برای تفریع جمله بجمله آورند چنین بر می‌آید که قارون اول از گروه موسی (ع) و از گروندگان برسالت او بوده و بعد شاید در اثر ثروت و مال زیاد مغرور گردیده بنای دشمنی و ضدیّت را با حضرت موسی (ع) گذاشت و طغیان نمود و بر علیه او و مؤمنین اقدام کرد و میخواست در زمین فساد نماید و اشاره بکثرت مال او دارد قوله تعالی: وَ آتَیناهُ مِنَ الکُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالعُصبَهِٔ أُولِی القُوَّهِٔ خدای تعال بقدری مال و ثروت بقارون عطاء نموده بود که کشیدن کلیدهای آن برای جماعت مردمان قوی مشکل می‌نمود.

(من) در (من الکنوز) بیانیّه است، و (ما) در (ما انّ) موصوله و بمعنی (الّذی) میباشد و (مفاتح) جمع مفتح است و مفاتیح جمع مفتاح است و معنی هر دو یک چیز است یعنی کلیدها، و (کنوز) جمع کنز است و کنز بمعنی گنج است، و (تنوء) اشاره باین است که بقدری کلیدهای گنجهای او سنگین بود که برداشتن آن پشت مردمان قوی را خم می‌نمود.

بعضی گفته‌اند چندین شتر قوی هیکل کلیدهای گنجهای او را میکشیدند و با اینکه نسبت نزدیکی بموسی داشت که بقولی پسر عموی او و بقولی پسر خاله او بود و اول بظاهر تابع موسی و مبلغ او بود، و بقول بعضی از اول ایمان نداشت و نفاق می‌نمود و بسیار خوش صورت و خوش بیان بود و چون مغرور گردید خداوند خودش و مالش را بزمین فرو برد، و آیه اشاره بکثرت مال وی است که وی را بهلاکت رسانید.

صفحه : ۴۵۰

إِذ قالَ لَهُ قَومُهُ لا تَفرَح إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الفَرِحِینَ ظاهرا چون مال زیاد قارون را مغرور نموده و بگمان اینکه دیگر از آفات دنیا و از فناء و مرگ مصون و از فقر و احتیاج در امان گردیده اینکه بود که بسیار دل خوش بود و خود را بی‌نیاز از حق میدید و اوقات خود را بتفریح و خوش گذرانی میگذرانید، اینکه بود که کسان او بوی گفتند که بسیار شادمان مباش خدا شادی کنندگان بر دنیا را دوست نمیدارد زیرا که دنیا و مالی که انسان را مغرور گرداند و او را از طریق حق و درستی دور اندازد نزد خدا مبغوض است و شاد بودن بآن بی‌مورد خواهد بود.

وَ ابتَغِ فِیما آتاکَ اللّهُ الدّارَ الآخِرَهَٔ وَ لا تَنسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنیا و نیز قوم قارون در مقام اندرز بوی گفتند باین نعمتی که خدا بتو عطاء نموده خانه آخرت خود را آباد گردان و مال خود را در لهو و لعب مصرف مگردان و نصیب خود را هم از دنیا فراموش مکن.

از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرموده از دنیا تندرستی و قوّت و فراغت و نشاط و توانگری خود را فراموش مکن و از دنیا برای آخرت خود بهره برداری کن از اینکه شش چیز.

آری دنیا مزرعه آخرت است آنچه در اینجا کشتی در آنجا درو خواهی نمود اگر بنعمتهای دنیا از جوانی و نیرومندی و سلامتی و مال و غیره تجارت آخرت بشود انسان نصیب خود را که حیات سرمدی و خوشی دائمی و لذّت همیشگی است از طریق نعمتهای دنیا بدست آورده و اگر غیر از اینکه باشد که نعمتهایی که بوی عطاء شده صرف تمتّعات بیهوده دنیا بنماید نصیب خود را از دنیا نبرده زیرا که موقع تحصیل سعادت و فضیلت بشر همین حیات دنیا است که از اینجا بایستی نصیب سعادت خود را بدست آورد، دنیا نسبت بآخرت مثل رحم مادر است نسبت بدنیا اگر طفلی در شکم مادر صورت طبیعی وی کامل نگردید و عضوی از بدن وی ناقص ماند پس از خارج شدن دیگر تکمیل نخواهد شد تا آخر عمر ناقص

صفحه : ۴۵۱

خواهد ماند، در اینکه عالم دنیا هم اگر روحیه وی تکمیل نگردد از فضیلت انسانی محروم خواهد ماند.

وَ أَحسِن کَما أَحسَنَ اللّهُ إِلَیکَ وَ لا تَبغِ الفَسادَ فِی الأَرضِ إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ المُفسِدِینَ جماعت ناصحین در نصیحت و اندرز بقارون پا فشاری میکنند و میخواهند او را بنعمتهای خدای تعالی متذکر گردانند که بکبر و غروری که در اثر ثروت وی را فرا گرفته مغرور نگردد و بشکرانه نعمت بندگان خدا نیکویی کند و بخلق انعام و بخشش نماید و وی را متنبّه میگردانند که در زمین ظلم و فساد نکند زیرا که خدای تعالی فساد کنندگان را دوست نمیدارد.

قالَ إِنَّما أُوتِیتُهُ عَلی عِلمٍ عِندِی قارون در پاسخ ناصحین گوید اینکه همه مالی که نزد من است در اثر دانشی است که بمن داده شده.

(سخنان مفسرین در نوع دانش قارون)

۱- مقصودش علم تورات است زیرا که خود را عالم‌ترین بنی اسرائیل بعلم تورات میدانست و بهمین جهت برای خود مزیّت و برتری فوق العاده قائل بود.

۲- علم کیمیاء است که گویند حضرت موسی (ع) بخواهر خود علم کیمیاء آموخت و او بقارون تعلیم داد، و بقول دیگر موسی ثلث علم کیمیاء را بقارون داد و ثلث دیگر را بیوشع بن نون و ثلث دیگر بکالب و قارون بحیله آن دو ثلث را از آنها گرفت و بیان علم مس را نقره و برنج را طلا- مینمود و اینها را روی هم ریخته گنج می‌نمود اینکه بود که مال انبوهی جمع گردانید، و گفتار دیگری نیز از مفسرین نقل شده که حاجت ببیان آن نیست.

أَ وَ لَم یَعلَم أَنَّ اللّهَ قَد أَهلَکَ مِن قَبلِهِ مِنَ القُرُونِ مَن هُوَ أَشَدُّ مِنهُ قُوَّةً وَ أَکثَرُ جَمعاً آیه اشاره به اینکه است که آیا قارون ندانسته و نفهمیده که پیش از او از دهها و شهرها چه مردمانی بودند که آنان هم از حیث جمعیت افرادی و هم از جهت

صفحه : ۴۵۲

قوّت بدنی مثل قوم عاد و ثمود و قوم صالح و فرعون و غیر اینها که قویتر و نیرومندتر از وی بودند با اینکه حال وقتی طغیان نمودند چگونه در مورد غضب الهی واقع گردیدند و همه آنها بآتش غضب سوختند و هلاک گردیدند.

فَخَسَفنا بِهِ وَ بِدارِهِ الأَرضَ فَما کانَ لَهُ مِن فِئَةٍ یَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللّهِ وَ ما کانَ مِنَ المُنتَصِرِینَ وقتی قارون هتّاکی و بی‌حیایی را از حدّ گذرانید بامر خدا خودش و مالش بزمین فرو رفتند و هلاک گردید و از گروهانش کسی نبود که وی را یاری کند.

تذکره نویسان گفته‌اند وقتی موسی (ع) از دریا گذر نمود و فرعون و قومش هلاک گردیدند موسی علیه السّلام ریاست و ولایت مذبح و قربانی را به هارون داد هر کس میخواست قربانی کند نزد هارون می‌آورد و بفرمان هارون میکشتند و آتشی میآمد و قربانی را میسوزانید.

قارون از اینکه مطلب برآشفت و گفت ای موسی اینکه چه قسمتی است که تو نمودی، نبوّت برای خود و ریاست برای برادرت و مرا از اینکه دو هیچ نصیبی نیست، موسی (ع) گفت اینکه حکم بمن تعلّق ندارد امر خدا است، قارون گفت من سخن تو را قبول نمیکنم تا نشانه‌ای بمن بنمایی.

موسی علیه السّلام برای اینکه قارون قبول کند که اینکه بامر خدا است رؤسای بنی اسرائیل را جمع نمود و گفت همگی عصای

خود را در اينكه عبادتخانه بگذاريد قارون و هارون هم عصاى خود را در آنجا انداختند، موسى گفت صبح بيائيد و هر يك عصاى خود و عصـاى هارون را نيز بنگريـد تا شـرافت هارون بر شـما ظاهر گردد، صـبح كه آمدنـد تمام عصاها بحال خود بود مگر عصاى هارون كه سبز گرديد و برگ و بادام داده بود همه گفتند فضل هارون بر قارون بر ما معلوم بود و معلوم‌تر گرديد.

قارون چون اينكه طور ديـد بموسـى گفت اينكه چيزها از سـحر تو عجب نيست و برخواست و رفت و از موسـى كناره‌گيرى نمود و تابعين او بموسى اذيت مينمودند

صفحه : ۴۵۳

و كـاخ مجلّلى بنـا كرد و هر روز بنى اسـرائيليان را دعوت مينمود و پول و طعـام ميـداد و آنهـا را وادار مينمود كه بموسـى و مؤمنين اذيّت كنند و حضـرت موسـى بردبارى مينمود تا وقتى كه حكم زكاة نازل شد، موسـى (ع) از قارون مطالبه زكاة نمود، قارون گفت اينكه تو مى‌گويى مال بسيار ميشود و من نميتوانم بدهم موسى بامر خدا با او مدارا نمود و گفت از تو كمتر مى‌ستانم تا اينكه قلّت را بجايى رسانيـد كه از هزار هزار دينار يك دينار و از هزار هزار گوسـفند يك گوسـفند، قارون گفت فكر ميكنم و جواب ميگويم وقتى حساب كرد ديد آن اندك هم بسيار ميشود دلش نيامد بدهد گفت بسيار است نتوانم بدهم.

پس از آن بنى اسـرائيل را جمع كرد و گفت موسى هر روزى تكليفى براى من معيّن ميكند و ميخواهد مال مرا بگيرد شما در باره او چه مى‌گوييد گفتند تو رئيس و بزرگ مايى آنچه رأى تو است ما مى‌پذيريم.

گفت رأى من اينست كه فلان زن فاحشه را بياوريم و باو پول بسيار بـدهيم تا او را بزنا متّهم گرداند و مردم بر او بشورند و بازار او شكسته گردد.

اينكه بود كه آن زن زانيه را حاضـر نمودنـد و بـاو گفتنـد هزار دينـار بتو ميـدهيم كه موسـى را متّهم گردانى گفت يـك طشت طلا ميگيرم قبول كردند.

روزى در جـاى وسـيعى كه بنى اسـرائيليان جمع بودنـد و حضـرت موسـى عليه السّـلام بوعظ و خطابه و امر بمعروف و نهى از منكر مشـغول گرديـد و حـدود و احكام براى آنها بيان مى‌نمود كه هر كس دزدى كنـد دسـتش بريـده شود و هر كس زنا كند بايد او را تازيانه زنند.

قـارون گفـت اى موسـى اگر چه تـو باشـى، گفت آرى اگر چه من بـاشم، قـارون گفت بنى اسـرائيليان گوينـد تـو بـا فلاـن زانيه زنا كرده‌اى، موسى گفت او را حاضـر كنيـد اگر او گفت قبول ميكنم، زن را حاضـر نمودنـد موسـى رو بـآن زن نمـود و گفت اى زن ميگويند من با تو زنا نموده‌ام تو را قسم ميدهم بحق آن خدايى كه دريا را شـكافت و بنى اسرائيل را نجات داد و فرعون و قومش را هلاك

صفحه : ۴۵۴

نمود و آنچه واقع است بگو، زن بـا خود فكر كرد كه اگر راست بگويم خداونـد گناه گذشـته مرا عفو خواهـد نمود زن گفت (لا و اللّه) قسم بخـدا چنين نيست و تو مبرّايى دروغ ميگوينـد قارون مرا خواسـته و دو هميان زر بمن داده كه من تو را متّهم نمايم و من با رو سـياهى چگونه توانم پيمبر خدا را متهم كنم و اينك دو هميان زر با مهر قارون نزد من است و قارون بپول خواسته مرا فريب دهد و من چنين نميكنم.

موسى (ع) پس از اينكـه واقعـه صـورت بر زمين گـذارد و گفت خـدايا اگر من رسـول تـو مى‌بـاشم براى من قـارون را غضب كن، جبرئيل (ع) آمد و گفت خدا فرموده زمين را در اختيار تو گذارديم هر طورى كه ميخواهى امر نما، موسى عليه السّلام ببنى اسرائيل

گفت بدانيد كه خداى تعالى مرا بقارون فرستاده همان طورى كه بفرعون فرستاده، فرعون طغيان كرد خدا وى را هلاك نمود، هر كس خواهد با من باشد از او دور شود همه از او بريدند مگر دو نفر.

موسى عليه السّلام گفت (يا ارض خذيهم) اى زمين قارون را بگير، قارون با آن دو نفر تا زانو بزمين فرو رفتند، در مرتبه دوم باز گفت اى زمين آنان را بگير تا بكمر بزمين فرو رفتند، و چون حضرت موسى بسيار خشمگين بود آنچه آنها تضرّع و التماس نمودند فائده نبخشيد، تا بامر سوم تمامشان بزمين فرو رفتند، بروايتى هفتاد مرتبه قارون از موسى (ع) طلب نجات نمود فائده نبخشيد خداى تعالى بموسى وحى نمود كه قارون از تو هفتاد مرتبه نجات طلبيد از وى نپذيرفتى، بعزّت و جلال خودم اگر يک مرتبه از من طلب نموده بود او را نجات ميدادم.

گويند پس از آنكه قارون و تابعين او بزمين فرو رفتند بعضى از جهّال گفتند موسى قارون را بزمين فرو برد كه مال او را بگيرد اينكه بود كه موسى بزمين امر نمود كه خانه و دارايى او را فرو برد.

(ابو الفتوح رازى)

صفحه : ۴۵۵

تِلْكَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرضِ وَ لا فَساداً (تلك) از اسماء اشاره و مبتداء است و اشاره بعظمت و بزرگى عالم آخرت دارد و (الاخرة) صفت (الدّار) و خبر آن جمله بعد است، اشاره به اينكه عالم آخرت با آن جلالت و عظمت كه بتوسط وحى خبرش بتو رسيده اينكه مقام عالى عظيم القدر را قرار داده‌ايم براى كسانى كه داراى دو صفت نكوهيده نباشند:

يكى مقصود و مرادشان علو و برترى بر ديگران نباشد و بجاه و مال و غير آن نخواهند رئيس و پيشواى مردم گردند و آنها را تحت فشار و حكومت خود آرند مثل قارون و امثال او از كسانى كه شرعا استحقاق پيشوايى ندارند.

و ديگر در زمين فساد نكنند و از قتل و غارت و هزار گونه مفسده‌اى كه ظلمه براى انتفاع شخصى خود ميكنند خوددارى نمايند چنانچه فرعون براى بقاء مملكت و سلطنت خود از هيچگونه ظلم و تعدى فرو گذار ننمود، چه قدر اطفال بى گناه را سر بريد، بنى اسرائيليان را تحت عبوديت خود در آورد.

اگر چه آيه اطلاق دارد كه هر علوّ كننده‌اى كه مراد و مقصودش علو و برترى بر ديگران باشد خواه مرادش واقع گردد يا نگردد، و هر فساد كننده‌اى را شامل ميگردد، لكن چون در زمينه حكايت قارون و پس از حكايت فرعون ذكر شده معلوم ميشود مصداق كامل آن قارون و فرعون بوده‌اند.

وَ العاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ شكّى نيست كه عاقبت نيكو و سراى پاكيزه دار آخرت و حيات جاودانى و عيش هميشگى دائمى و سعادت و فضيلت روحانى مخصوص بكسانى خواهد بود كه خود را از تمام صفات نكوهيده از فسق و فساد و حب جاه و مال و كبر و علوّ بر ديگران و غير اينها تبرئه نموده و داراى فضيلت تقوى و آراسته بفضائل اخلاقى گرديده‌اند.

صفحه : ۴۵۶

مَن جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيرٌ مِنها وَ مَن جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ إِلّا ما كانُوا يَعمَلُونَ ظاهرا آيه مربوط بآيه بالا است كه اشاره بعظمت قيامت بود و علو كسانى كه در دنيا نه طالب برترى بر غيرند و نه در زمين فساد ميكنند، در اينجا تذكر ميدهد كه از چنين اشخاصى كسانى كه در قيامت با سجيّه نيكو و اعمال خوب بيايند براى آنان خير و خوبى است.

و شايد مقصود از خير خير مطلق باشد كه تمام اقسام و انواع خيرات را شامل ميگردد، در سوره نمل آيه ۸۹ فرموده مَن جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيرٌ مِنها وَ هُم مِن فَزَعٍ يَومَئِذٍ آمِنُونَ خلاصه از جمع بين آيات مى‌توان چنين استفاده نمود كه كسى كه در دنيا از فسق و فساد و

کبر و منیّت و علوّ بر دیگران خالی گشته و بصفت تقوی و اوصاف نیک و اعمال شایسته آراسته گردیده در قیامت وارد میگردد در حالی که برای وی تمام انواع فیوضات و اقسام خیرات مهیّا و آماده شده و از عذاب و فزع قیامت نیز در امان خواهد بود.
لکن کسی که چنین نباشد و مرتکب معاصی از فسق و کفر و زندقه و انواع و اقسام کبائر گردیده مجازات او بقدر گناهانش خواهد بود نه زیادتر، در جای دیگر فرموده (هر عمل خوبی را ده برابر ثواب میدهند و هر عمل بدی را یک برابر مجازات میکنند.
إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیکَ القُرآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ اکثر مفسرین گفته‌اند مقصود از معاد بازگشت بمکه معظّمه است که حق تعالی برای دل خوشی پیمبر اکرمش صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باو وعده میدهد که تو را بعدا بمکه برمیگردانیم و آن وقتی ظاهر گردید که فتح مکه نصیب او گردید و گویند اینکه آیه بین مکه و مدینه بر حضرتش فرود آمد، و شاید مقصود از معاد قیامت باشد یعنی همین طوری که از طرف ما مبعوث بپیمبری گردیدی عود تو نیز در

صفحه : ۴۵۷

قیامت بسوی رحمت ما است.
وَ لا یَصُدُّنَّکَ عَن آیاتِ اللّهِ بَعدَ إِذ أُنزِلَت إِلَیکَ وَ ادعُ إِلی رَبِّکَ وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ المُشرِکِینَ آیه خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده و بنون تأکید ثقیله خطاب را مؤکّد گردانیده که ای محمّد (ص) مبادا که کفار و مشرکین بتدلیس و مکر سدّ راه تو گردند و پس از آنکه آیات الهی بر تو فرود آمده تو را از اجراء و قرائت آن باز دارند، و مردم را بسوی توحید و عبادت حق تعالی دعوت نما و هرگز از مشرکین نبوده باش.
مسلّما خدای تعالی میدانست که پیمبرش از مشرکین نخواهد بود، شاید مقصود از نهی با تأکید امّت باشند که امّت تو نباید مایل باشند که از مشرکین مساعدت و کمک بخواهند و با آنها و لو بظاهر دوستی و رفاقت نمایند.
وَ لا تَدعُ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلّا هُوَ آیه عطف بآیه بالا است و خطاب برسولش نموده که در مقام دعوت مردم را بتوحید و اجراء کلمه (لا اله الّا اللّه) اله دیگری را ضمیمه نگردان و بدان که الهی و مبدئی نیست مرگ خدا.
و شاید برای قطع طمع مشرکین که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مایل بکیش و رویه خود گردانند اینکه طور بموحّد حقیقی خود خطاب نموده و گر نه خود میدانست که هرگز رسولش مشرك نمیگردد.
کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلّا وَجهَهُ لَهُ الحُکمُ وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ اینکه آیه مطلب را بخوبی واضح میگردند چون همه چیز هالك و در معرض فناء و اضمحلال است و باقی و پایدار نخواهد بود مگر وجه حق تعالی یعنی ذات متعال اینکه است که بایستی انسان بتمام قوی و مشاعر رو بآن فرد ذو الجلال آرد و در همه امور اتکاء و امید باو داشته باشد بلکه از همه بگسلد و بوی پیوندد زیرا که بازگشت همه بسوی او است (پایان)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».